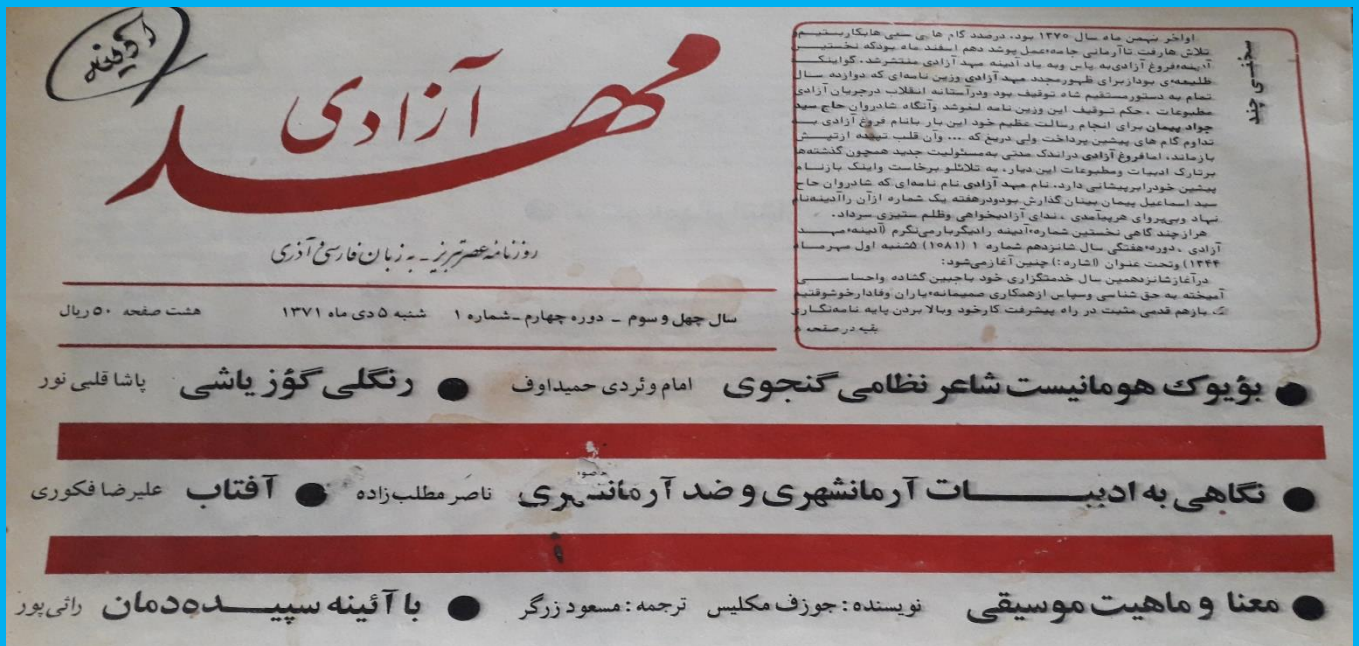
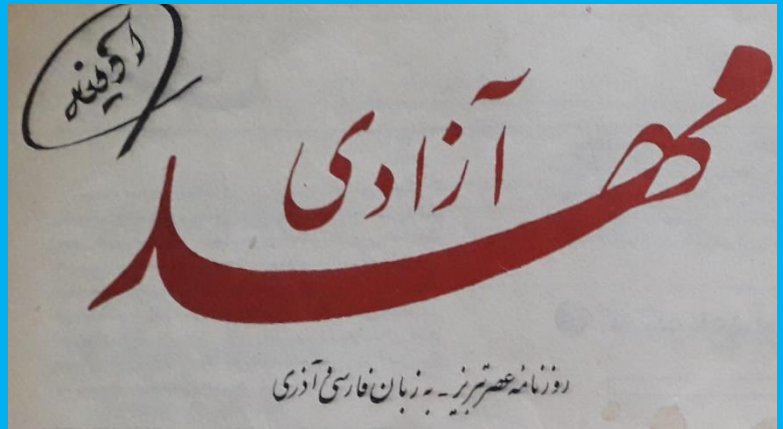
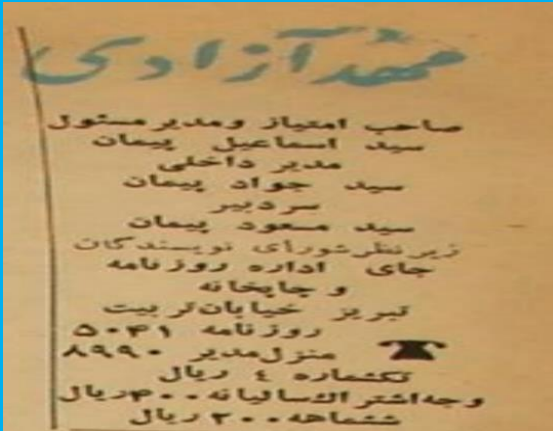




■ آدینه مهد آزادی (سال انتشار نشریه ۱۳۴۴-۱۳۴۵)

(زیر نظر صمد بهرنگی با همکاری شورای نویسندگان)

■ باز نشر الکترونیک:

سایت ایشیق <http://ishiq.net/>

با مقدمه: همت شهبازی

■ تابستان ۱۳۹۹



## نشریه «آدینه مهد آزادی» / چاپ تبریز

«آدینه مهد آزادی» یکی از تاثیرگذارترین نشریه‌های آذربایجان است که زیر نظر صمد بهرنگی با همکاری دوستان نویسنده‌اش در فاصله سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ منتشر می‌شد. نخستین دوره و اولین شماره آدینه با سرمقاله مدیر داخلی نشریه آقای س.ج. پیمان (سیدجواد پیمان) با هدف «قدمی مثبت در راه پیشرفت کار خود و بالا بردن پایه نامه‌نگاری در استان آذربایجان» و «هفته‌ای یکبار برای همه آنان که دلباخته هنر راستین هستند» منتشر و آمادگی خود را برای قبول و چاپ مطالب ارزنده از سراسر کشور اعلام کرد. طولی نکشید توجه نویسندگان برجسته کشور را به خود معطوف نمود. مخاطب محترم با اندک نگاهی به آثار چاپ شده در ۱۷ شماره‌ای که تقدیم می‌شود این موضوع را تصدیق خواهد کرد. برای مزید استحضار به فهرستی از برخی از این نویسندگان اشاره می‌شود:

صمد بهرنگی، رحیم رئیس‌نیا، غلامحسین فرنود، علیرضا نابدل، حبیب ساهر، بهروز دهقانی، محمدعلی فرزانه، غلامحسین ساعدی، مفتون امینی، عباسعلی رضایی، عباسعلی یحیوی ایلچی، محمد حقوقی، احمد شاملو، دکتر حسن مرندی، دکتر مصطفی رحیمی، منوچهر آتشی، حسین خشکباری، سیدمهدی اعتماد، حسن روزپیکر، بهروز دولت‌آبادی و ...

با این نویسندگان و نیز مترجمان برجسته بود که نشریه مسائل ادبی و اجتماعی روز را منعکس می‌کرد؛ چاپ ترجمه آثار نویسندگان برجسته معاصر به فارسی را در اولویت کاری خود قرار می‌داد.

دیگر ویژگی مهم این نشریه، چاپ بعضی آثار به زبان ترکی بود. می‌دانید که رژیم پهلوی در طول زمامداری خویش اجازه نوشتن و چاپ آثار به این زبان را نمی‌داد. در بحبوحه این گيرودار پرداختن به زبان ترکی و مهمتر از آن چاپ آنها جسارت بزرگی می‌طلبید که گردانندگان این نشریه آن را با شجاعت تمام به منصب ظهور می‌رساندند. در یکی از شماره‌ها مقدمه ترکی مرحوم حبیب ساهر به چاپ مجموعه شعر ترکی‌اش به نام «کفوشن» را می‌خوانیم. در بیشتر شماره‌ها، باباتی‌ها، ترانه‌ها و متل‌های ترکی چاپ شده است. مطالب ارزنده‌ای در باره فولکلور و وزن و قالب‌های شعر آذربایجان توسط مرحوم محمدعلی فرزانه و یا علیرضا نابدل نگاشته شده است.

فایل الکترونیک نشریه آدینه مهد آزادی شامل ۱۷ شماره است. اولین شماره آن، در آغاز شانزدهمین سال انتشار نشریه «مهد آزادی» در تبریز تحت عنوان «دوره هفتگی، سال شانزدهم، شماره ۱» (شماره مسلسل ۱۰۸۱) پنجشنبه ۱۳۴۴/۷/۱ منتشر شد. این نشریه هنوز هم به صورت روزانه و با دایره پخش شمال غرب منتشر می‌شود.

شماره ۱۷ این نشریه که ظاهراً آخرین شماره از دوره اول آدینه مهد آزادی است با مشخصات: شماره مسلسل ۱۳۱۵، و به تاریخ ۱۳۴۵/۶/۱۸ چاپ می‌شود.

شماره ۱۲ این نشریه در این فایل الکترونیک نیست. گویا این شماره با یکی از شماره‌های ۱۱ و ۱۳ در یکجا منتشر شده است که در زمان چاپ فراموش کرده‌اند آن را قید بکنند.

دوره‌های دوم و سوم «آدینه مهد آزادی» با حفظ ظاهر همان دوره اول از اواخر بهمن ماه ۱۳۷۰ و با سردبیری نویسنده و روزنامه‌نگار آذربایجان قاسم تورکان و دوره سوم آن نیز از سال ۱۳۷۶ با سردبیری نویسنده و روزنامه‌نگار فقید آذربایجان مرحوم غلامحسین فرنود چاپ شد. دوره دوم نشریه به مدت یکسال زیر عنوان «آدینه فروغ آزادی» چاپ شد. نشریه مهد آزادی دوازده سال در زمان شاه در توقیف بود. بعد از انقلاب فعالیت خود را با نام «فروغ آزادی» پی گرفت. در سال ۱۳۷۱ بود که این نشریه مجدداً با همان عنوان قبلی‌اش یعنی «مهد آزادی» چاپ شد. در دوره «فروغ آزادی» چندین شماره از آدینه دوره دوم زیر عنوان «آدینه فروغ آزادی» منتشر شد. در ۵ دی ۱۳۷۱ آدینه مهد آزادی به پاس یادکردی از دوره اول، دوره دوم خود را با شماره ۱ تحت عنوان «آدینه مهد آزادی» چاپ کرد. برای همین، دوره دوم آدینه تحت دو عنوان «آدینه فروغ آزادی» و «آدینه مهد آزادی» فعالیت داشته است.

دوره سوم نیز رجعتی بود به دوره اول. تنها نکته قابل ذکر، قطع کوچک دوره سوم نسبت به دوره‌های قبلی بود که قطع چاپی آن به نصف تقلیل یافت. مرحوم فرنود در دوره اول نیز جزو شورای نویسندگان این نشریه با مرحوم صمد بهرنگی همکاری داشت. در پایان بر خود واجب می‌دانم از شاعر و نویسنده آذربایجان *لله* / *ار موغانلی* که بزرگوارانه فایل الکترونیک این نشریه را در اختیار اینجانب قرار دادند صمیمانه تشکر کنم.

همت شهبازی

موغان – ۱۳۹۹/۴/۲۷

## اشاره:

در آغاز شانزدهمین سال خدمتگزاری خود باجبین گشاده و احساسی آمیخته به حقیقتی و سیاسی از همکاران صمیمانه یاران وفادار خوشوقتم که باز هم قدمی مثبت در راه پیشرفت کار خود و بالا بردن پایه نامه نگاری در استان آذربایجان برداریم به همت دوستانی که نمونه‌ی آثارشان را می‌بینید هفته نامه مهد آزادی در دست شما است که هفته‌ای یکبار، برای همه‌ی آنان که دل‌باخته هنر داستان هستند منتشر می‌شود. برای همه‌ی کسانی که رنگین نامه‌های چشم فریبنده آزارشان میدهد. احساس تهی بودن چنین نشریه‌ای را برای آن داشت با اندک بضاعت خود حلقه پیوندی باشیم بین همه‌ی آنانی که تلاش‌های پراکنده دارند.

ما خوش را نه دارای آتچنان حکمت بالغه انگاشته‌ایم که دعوی رهبری درس پرورانیم و آتچنان که قصه خوان قشری باشیم که در زمان محرومیت‌های جنسی خود در از در میان صفحات رنگین نامه‌ها جستجو می‌کنند

اینست که ما تخم دوزده نخواهیم کرد و چون دهان بگشاییم از آن اشرفی نخواهد ریخت. بی هیچ ادعا کوشی می‌کنیم برای نمایاندن آنچه در دنیای هنر می‌گذرد.

صفحه ۷

# آدینه

دوره هفتم سال شانزدهم شماره ۱۰۸۱ (۱۰۸۱) هفته اول مهرماه ۴۴

## در باره شعر امروز

بامداد، پارسال، پیش از آنکه به ده برود و درونایک به شهر باز گردد، قرار بود درباره شعر امروز ایران در تالار دانشکده ادبیات تیرین سخن براند. اما ای افسوس که سخن گفتن از استخوانهای پوسیده و نوین گورهای از بار گرفته برای چنان تالاری شایسته نبود.

آنچه می‌آید متن پیش نویس مقدمه آن سخنرانی نا گفته مانده است (که از میان مسوده های دوستی پیدا شد) بدون دست کاری شاملو و اجازه مانی.

... من خود بتوانم سخن گفتن بتوانم گفت در باره شعر امروز سخن بگویم، جز پرداختن به شعر را نیز حد خود نمیدانم. گفت بی آنکه بپشت خویش طبعه نمی‌شناسم، یا اینکه آیدستان

صفحه ۱

## تصویری که قرن بیستم از ناسیونالیسم می‌سازد

## باد را آواز خواهیم داد - شعری از : مفتون

صفحه ۲

## امروز دیگر هنر مند تماشاچی میدان سیرک نیست...

از مقاله شاملو

## وزیر کشور

### برای گشایش سمینار فرمانداران

#### به تبریز آمدند

سمینار فرمانداران و بخشداران آذربایجان شرقی روز شنبه در سالن شهرداری تبریز ساعت ده صبح بمدت سه روز تشکیل خواهد شد آقای دکتر صدر وزیر کشور این سمینار را افتتاح میکنند عده ای از مسئولین وزارت کشور نیز در این سمینار شرکت دارند.

هم اکنون فرمانداران و بخشداران به تبریز وارد شده اند سخنگوی وزارت کشور اعلام نموده است که این سمینار بمنظور آشنائی و آموزش مأمورین وزارت کشور در شهرها و روستاها میباشد و مشکلات آنان در این سمینار مطرح خواهند شد تاکنون این سمینار در استانهای اصفهان، فارس، خراسان، کردستان، کرمانشاهان تشکیل و نتایج نیکویی حاصل گردیده است بطور کلی در این سمینار مشکلات و مصلحت مأمورین وزارت کشور مهرد بررسی قرار خواهد گرفت



نسل سرگردانی کشیده . نسل برده وار زیسته .  
نسل تحقیر شده . نسلی که اینک گمگاه سر از مخر و به های  
تمدن قرن بیستم در می آورد و با نعره ضجه و ارش موجودیت  
خود را نشان میدهد  
عصیان سیاه برای این است که نشان دهد او هم  
می خواهد زندگی کند . ولی .....  
.....

در این شماره میخوانید:

شعرهایی: از شاملو - مفتون - زور - پیکر و دو شعر از لانگستون هیوز...

داستانها از: دهقانی - چارلی چاپلین - عزیز نسبی

نقد در باره: سیمای هند - آریایی شتابزده آل احمد - پایا تیلار - ویکتور اذیر ایشی

مقاله: درباره ناسیونالیسم قرن بیستم با همکاری: شاملو - پیرنگی - دهقان - فروغی رهپای - خرو





## سینمای هند

این آیه را باید با آیه دیگری که در آنجا آمده است، مقایسه کرد: «وَمَنْ يَتَّبِعْ أَهْلَ الْبَيْتِ يُحْبِبْ إِلَهُي» (و هر کس پیروی از اهل بیت را بپندارد، من او را دوست دارم). این آیه را می‌توان به این گونه تفسیر کرد: هر کس از اهل بیت پیروی کند، خداوند او را دوست خواهد داشت. این آیه را می‌توان به این گونه تفسیر کرد: هر کس از اهل بیت پیروی کند، خداوند او را دوست خواهد داشت.

تاریخ ۲۸/۶/۴۴

آگهی مزایده اموال منقول

| ردیف | نوع جنسی و مقدار                                              | قیمت              |
|------|---------------------------------------------------------------|-------------------|
| ۱-   | مقدار ۱۶۶۸/۷۵ متر چیت متفرقه                                  | متری ۱۶۶ دیال     |
| ۲-   | مقدار ۱۶۶ متر کتوتواری                                        | ۱۲                |
| ۳-   | ۱۸/۵۰ متر کرباس پتیر                                          | ۶                 |
| ۴-   | ۱۲/۵۰ متر چلوار                                               | ۱۶                |
| ۵-   | ۵۲ متر کوردی                                                  | ۲۵                |
| ۶-   | ۱۷ متر پارچه حریر                                             | ۳۰                |
| ۷-   | ۵۰۰ تان کاشان ۱ عدد                                           | هر عدد ۶۰         |
| ۸-   | کلیاتی مایه ۷ عدد                                             | ۱۰۰۰              |
| ۹-   | پارچه پردازی ۱۷ متر (موش خورده)                               | متری ۲۵           |
| ۱۰-  | پارچه ایرانی ۱۸۳ متر                                          | ۲۲                |
| ۱۱-  | پارچه دیشی چهار چار ۱۲۸ متر                                   | ۱۶                |
| ۱۲-  | پارچه پراشلی تیرداد و متفرقه مصری ۱۴۱ متر                     | ۱۶                |
| ۱۳-  | بادی ۴ رنگه ۷/۵ متر                                           | متری ۱۴ دیال      |
| ۱۴-  | پارچه آستر کوردی سند ۴۰/۵۰ متر                                | ۱۸                |
| ۱۵-  | زیر شلوازی مردانه بزرگ عدد                                    | هر عدد ۳۵         |
| ۱۶-  | ۵ کوجک عدد                                                    | ۳۰                |
| ۱۷-  | پارچه موشون تیرداد ۹/۲۵ متر                                   | متری ۲۱۰          |
| ۱۸-  | ایشا پارچه موشون ۷/۵۵ متر                                     | ۵۰                |
| ۱۹-  | پارچه متفرقه نشی اسفهان ۷۲/۲۰ متر                             | ۳۵                |
| ۲۰-  | پارچه پوسلی اسفهان ۷۴ متر                                     | ۱۵                |
| ۲۱-  | قرم بزرگ ۱۲/۷۵ متر                                            | هر عدد ۵۰         |
| ۲۲-  | فوری زرد و کوجک ۵ عدد                                         | هر جفت ۶۰         |
| ۲۳-  | چکمه سپرانه سه جفت                                            | ۴۰                |
| ۲۴-  | کتفنی ژئانه ۷ جفت                                             | ۶۰                |
| ۲۵-  | سپرانه پارچه ای یکعدد                                         | ۴۰                |
| ۲۶-  | کتک شک مردانه ۱۸ جفت                                          | ۷۰                |
| ۲۷-  | کتوتواری کوجک و بزرگ متفرقه چهار عدد جفت                      | ۹۰                |
| ۲۸-  | کالوش مردانه ۱۵ جفت                                           | ۷۵                |
| ۲۹-  | کوجک مایه ۶۴ جفت                                              | ۵۰                |
| ۳۰-  | مانع خانه گری مستعمل یک دستگه                                 | ۱۶۰۰              |
| ۳۱-  | جراح طوری کالما گری مستعمل یکدو نشان چهار عدد                 | ۲۵۰               |
| ۳۲-  | دو عدد فرشی کناره یکی سه دزد پوسیده متن آبی رنگه و کناره کوجک | ۲۵۰۰              |
| ۳۳-  | دو عدد روپوش                                                  | ۱۵۰               |
| ۳۴-  | چای طلی معلوم یک کیلوگرم ۱۵ عدد                               | هر کیلو ۱۶۰       |
| ۳۵-  | چای طلی پیام خروس نشان نیم کیلوگرم بیست و یک عدد              | ۲۰۰               |
| ۳۶-  | چای شهباز درجه یک نیم کیلوگرم ۱۸ عدد                          | ۲۰۰               |
| ۳۷-  | چای پرمایند ۸۱/۴۰۰ کیلو روپوش                                 | ۲۵۰               |
| ۳۸-  | چای سیب ۳۵۰ عدد                                               | ۲۴۰               |
| ۳۹-  | کت تیرودی ۱۴ عدد                                              | هر عدد ۱۱۰        |
| ۴۰-  | کت نشی ۱۶ عدد                                                 | ۳۰                |
| ۴۱-  | کیریت شفا ۸ بسته                                              | هر بسته ۵۰        |
| ۴۲-  | شلوار نشی مستعمل سه عدد                                       | هر متر ۱۵۰        |
| ۴۳-  | کالزونی قوای پنهین عدد                                        | ۱۵۰               |
| ۴۴-  | کالزونی قوای قریز ۴/۲۵ متر                                    | ۱۲۰               |
| ۴۵-  | ۵ شتر رنگه موش خورده سه قواره                                 | ۷۵ دیال           |
| ۴۶-  | نک - ۱۲۳۱                                                     | ۳۵۰۰              |
| ۴۷-  | دو عدد فرشی سه چکمه مستعمل آبی یکی پوسیده روپوش               | ۱۳۰۰              |
| ۴۸-  | فرشی چکار ۲ عدد                                               | ۳۵۰۰              |
| ۴۹-  | گلیه قاپق بزرگ دار ۴ دزی                                      | ۱۵۰۰              |
| ۵۰-  | سوارو زخالی و دشو دو عدد روپوش                                | هر هزار ۵۰        |
| ۵۱-  | شریک کپو روپوش                                                | هر هزار ۵۰        |
| ۵۲-  | دردی آبی ۲/۵۰ متر و عرض یکمتری                                | هر هزار ۵۰        |
| ۵۳-  | نخلی سیاه و بزرگ ۲۵ راس                                       | هر یک یک هزار ۱۰۰ |
| ۵۴-  | ایشا خنلی بزرگ ۲۰                                             | هر یک ۱۱۵۰        |
| ۵۵-  | گوسفند قریه ۳ دزی                                             | ۱۲۰۰              |
| ۵۶-  | گوسفند ماده ۲۵ راس                                            | ۸۰۰               |
| ۵۷-  | یز ماده ۲۵ راس                                                | ۷۰۰               |
| ۵۸-  | فر دو دای سیز و یک                                            | ۵۰۰               |
| ۵۹-  | فر دو دای سیز و یک                                            | ۵۰۰               |

بقیه اشاره

تمام خوانندگان مادونستان همگامی هستند که در این شماره  
معمولت تنگی مجال و عدم دسترسی همکاری نداشته اند، بنابراین هر  
شاعر، نویسنده، منتقدی که حرفی گزینی دارد و اثری خواندنی  
می تواند معتقد باشد که صفحات این هفته نامی هیچ منی در اختیار اوست.

قوشماجا

[illegible]

(در تبریز ضبط شد)

شماره ۱۹۶۲۲ ۴

آگهی مزایده مال غیر منقول

شماره چك ۱۱۹۸  
کلاس ۲ - ۱۲۸۶

۵۰/۱۲۰۹ پلاک خانه یکباب و یکداغ  
واقع در بخش سه تبریز  
ملکی آقای محمود خلجی نسبت به ما  
و حرم خلجی با التماس نسبت به ما  
الذکر که در نزد اهلای بهرام جعفری  
و ثقیه باشد و دستور  
آن برابر گزارش دفتر اهلای  
تبریز بشرح زیر است -

۱- شمالاً بدیوار فرعی ۳  
۲- شرقاً بدیوار اشتراکی با ملک فرعی ۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-

فرعی ۴۹ ملک مزبور به ثبت رسیده و بر این صورت مجلسی باز داشت محلی پکباب اطاق طبقه پائین ماهیانه در مقابل یکصد و شصت ریال

بطور غیر رسمی در اجاره هیاست  
وجه اجاره از تاریخ واگذاری ملک بخریدار تعلق خواهد  
گرفت در روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۷/۴۴ ساعت ده صبح در شعبه یک  
اجرای ثبت تبریز مطابق مزایده فروخته خواهد شد

و در خرید شرکت نمایند

خریدار خواهد بود  
این آگهی ظرف مدت پانزده روز سه مرتبه منتشر میشود

نوبت اول پنجشنبه  
دوم

ش ۱۳۷۷ رئیس شعبه یک اجرای ثبت تبریز سعید زاده

آگهی مزایده مال غیرمقنول

شماره پرونده ع ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۳  
شماره چک

تمامی و معکس مقدار دودانک مشاع از شش آنک بیگفته باز  
پلاک شماره ۱۹۵۶ واقع در پیش ۳ تیریز کوی باغچه کبه به ثبت  
رسیده در اجاره نمی باشد  
حدود اجمالی برابر ناعه با یگانی ثبت بشرح زیر

شمالاً - پکوہ مشہور عین علی و حد قافلہ ہر مسرور  
دولتخانہ

عربا - بزمن ۴۹۵۶  
جنوبا - پکوچه درب ورود در این حدیث  
شرقا - اول با سطر ۴۹۵۹ دوم به مملک ۴۹۵۸

معلق باقای حاجی علی اکبر صاحب جبار بود صاحب  
آقایان کاظم اسلام جمالی و حسین پناه برهانی که در قبال و رسول طلب اداره  
نکاداری را داشتند که دیده

در روز چهارشنبه ۲۸ و ۲۹ آذر ماه صبح در شعبه یک اجرای ثبت تبریز بطریق مزایده به فروش خواهر رسید

در خرید شرکت نمایند  
۴۶۶۶۰ ریال شروع و حق حراج بتعامیل

تعلق گرفته و پهنده خریدار میباشد  
این آگهی در ظرف مدت پانزده روز سه مرتبه منتشر  
۱۳۷۶ ع.ع

خواهد شد  
تاریخ انتشار نوبت اول ۴۴/۶/۲۵  
دوم ۴۴/۷/۱

رئیس شعبه ۱ اجرای ثبت تبریز محمد سعیدزاده

مهد آزادی آینه شماره ۱ (۱۵۱) صفحه ۷



## مهد آزادی

### تصویری که قرن بیستم

عکس با لای ناسیونالیست به تنهایی حلقه خواهی به شمار نمی آید، بلکه سیاست باوری ملت نیز نمودار است. به یاد آورده در شرایط کنونی جهان فتنه خلق نمی تواند به دور خود قرار دهد. استقرار روابط سیاسی اقتصادی و اجتماعی که فرانسه از آلمان غربی دارد سیاست آن را محکوم می کند که چرا خود را درست و حق می داند و آلمان را غلط می داند. باز نمی تواند از دیدگاه اقتصادی و نظامی با آن کشور ( منظور بازار مشترک و پیمان آتلانتیک ) صرف نظر کند.

باید افزود که سازمانهای همچون سازمان ملل متحد را هم همین ضرورت و احتیاج زمان به وجود آورده است تا ملتها بتوانند در جوار هم در صلح و صفا به سر برند. درست مثل اعضای یک خانواده.

این است شکلی که قرن بیستم از ناسیونالیسم می سازد. باید قضاوت کرد که کدام یک از همه این ناسیونالیسم چنین شکلی را انتخاب می کنند که شکل منطقی آن است و خواست زمان. آیا سوار کو ناسیونالیست است که برای پیش بردن مقاصد سوسیالیستی خود به آن توسل جست و ملت (سوسیونالیسم) را وضع کرده؟ آیا هویتی منته ناسیونالیست است که در پی کمونیست بودن می خواهد از ملت و پیمان دفاع کند و به وحدت و پیمان ملحق بشود و بیگانه گان را به آماجبار نمی داند، حتی دوستان کمونیست و نزدیک خود را؟ آیا جان ناسیونالیست است که ادعا می کند به پاری ملت و پیمان آمده و می خواهد با سر کوبی و پیمان شمالی و جنوبی از مردم و پیمان دفاع کند و روز به روز از زبان جنگ اقتصادی بالا می رود؟

### کفش تنک

اومد. اینقدر می کردم و هر کس جوانی ندیده که اندازه شما محبوب و سر به بر پا شده او را در کف او بویید خونه ما از شدت شرم و حیا عرق از تن چکه می کرد. صورتش سرخ شده بود. به کلمه حرف زدیم همایش سرورن ژین بود. دستیچه بودی و نمی دانستید که دستها تو را کشا بنارید. تو این پیرود و زمو نه داشتی داماد مودی شت شما باعث افتخار هر خانواده می.

... آخه رفیق من ...

... خواهش می کنم دیگه حرفتو نزن. این پرچون نهان کبر و لث کشید. آبرو بر سرای خودش گذاشته. من همچو دختر نمی دارم که بش بدم. گفت. حضرت آقا اجازه می فرمایند که من به فکری برای ازدواج بکنم؟

گفت. باشه. فکرها تو رو بکنید. من باز خدمت می دهم.

پدره از هر دوسه روز سری به من میزد و از جیب و حیا و ادب من تعریف می کرد. من جوانی شت شما مؤدب، خوش اخلاق، ... صورتتون مث لبو ...

### ارزیابی شتابزده

«... پیرمردی که چشم ما بود...» به یزید می گفت که عقلا دیگری به نام (مشکل نیما) نوشته جن و هفت مقاله - سخت خواندنی و دقیق در گفتگوی دراز - سمعاجیه ای که نویسدگان مجله اندیشه و هنر یال احمد درآوردند - شکات زیادی درباره نویسنده و اندیشه و آثارش در روزن می شود را اینجا آل احمد از قول ژانل سارتر نقل می کنند که وقتی نویسنده به قول شما شناخته شد از آن پذیرفتند که چنین بنویسد به محض اینکه در مورد مساله میبش سکوت کرد شما که خواننده اید حق دارید به این اکتفا نگیرید و بگوید چرا در این مورد سکوت کردی علامت رستاست؟ آیا با این مشخصه نویسنده نویسنده های خودمان را الگ کرد و فریاد کشا که شایسته این نام است؟ هر کلمه انگار آخرین کلمه است که سر بازی از جا پناه خود به دشمن می افکند. برهنه نویسنده است که کلمه را باز گوید و بر خنوده که هشدار باشد. و جای زخم کلمه را باز گوید و بر خنوده که هشدار باشد. حواس پرتی و سرسری نگاه کردن و با چشمهای سر دین چنانکه آل احمد تمیز می کند - راهب را به جای نمی برد با چشم دل باید دید و به وقت.

نویسنده حای دارم که از لک و پیاچه می - نویسد یا کلمه کلمه را همچون تپله چاه به بازی می گرداند آل احمد آن را همچو کلمه خردی در قلم سناک افکند « هر دوی که منتشر می کند. میگرداند و رعایش می کند و معلوم است یکجا مانده همه نویسندگان راستین زبان گویای روزگار است و خود را (مؤلف) می داند که میگوید و

سابق امتیاز و مدیریت مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
سر دبیر  
سید محمود پیمان  
جای اداره روزنامه  
و چاپخانه  
بربر خیابان تاریک  
روزنامه ۵۰۴۱  
مهر ماه ۱۳۹۰  
تعداد ۲۰۰۰

### بایاتیلار

از با یاتی ما در دست نبود  
کوشش و فزانه و درگد  
آوردن و هفت کتافروشی  
شمه در چاپ و انتشار  
آنها متون است. بخصوص  
که کتاب نیست و دو نسخه  
مقدمه دار دارند که یاتی  
و موفقیت آن در فکله  
آذربایجان و جنبه های  
مختلف خوانند مقصود  
کتاب نشان می دهد که کرد  
آورده در کتابخانه است  
و به اهمیت این موضوعها  
جواب می دهد است.  
در این آفته بازار  
نماز کتاب « باید گفت  
که کتابی با این نسل  
و چهل دیال قیمت نشان  
حسن نیست نام است.  
اینک چند با یاتی و  
ترجمه آنها را به خواند،

و داین قاری منم  
گون دوشه ای منم  
لیرینی قار قورینه  
جوانم چوری شوم  
بودای آتلیدیر  
قورالوب سالیلیدیر  
فریالاز الیندن  
لولیدیر اولولیدیر  
بودلدا مالار آزادی  
اودوچوچو مالار آزادی  
آقلا خورام گوزلی  
لولهلم یارام آزادی  
اودا منی یاندورور  
بودا منی یاندورور  
سودا منی یاندورور

### ژان دلاور کارگردان بزرگ سینما، هنگام تهیه فیلم روحخانه در هندوستان گفت:

« هند دارای منابع وسیع و عالی برای فیلمسازی است. اگر سینمای هند خود را از این نور سینمای اروپا و خصوصاً آمریکا بیرون بکشد، و جستجوهای زیبایی - شناسی در زمینه هنر، زندگی و شرایط ویژه هند بکند، می تواند یک سینما مستقل و اصیل هنری به وجود بیاورد. حرفهای ژان دلاور حتمی و اشتداری بود. بسیاری سینماگران هند، از میان آلبو کارگردانهای هند فقط یک نفر سالیجیت رای قادر به فهم هشدار استاد بزرگ سینما نشد و این او را که فراموش نکرد و دیگران از حامی در راهی افتادند که انجاش ابتدا بود و به چنان رفتند که سینماگران تاجریه اروپا و آمریکا رفتند. و این بزرگترین عامل شکست هنر سینماگران هند و همچنین ایران است.

که صاحب سینما مستقل و دید سینمایی است اما اکنون فقط دو سه فیلم او را توانستیم در ایران ببینیم. با یاتی (۱۹۵۷) که یک فیلمی است و بهینیم. اویت و در تهران به نام سرود کوره راه نمایش داده شد. این هنرمند از هنرمندانی است که درباره سینمای هند در سالهای جهانی فیلم نوشت که «...

... این همه سینماگران و هنرمندان را که در آن زمان به نظر داد، تهیه فیلمهای اساطیری،

### سینمای هند

انتخاب یک دیدنی برای تیریز نمایش  
فیلمهای هندی مجالی است که در باره  
سینمای هندوستان گفتگو کنیم  
تهیه فیلمهای آلتی - و تهیه فیلمهای اجتماعی -

برجوا ملودرام - که میبایست آخرین گروه ستارگان محبوب در آن شرکت نمایند. هر سه اینها باید با رهی و آواز همراه بوده و از ۱۵۰ دقیقه (۲ ساعت) بیشتر نباشد. شرط آخر، چنان لایتنی است و تهیه کنند چنان بدانیان دارد که اگر فیلمی آفرای رعایت نکند هرگز بر وی پره نخواهد داد.

۱. اساطیر هندوستان تقریباً بگردست نخورده مانده. همچنانکه اساطیر ایران. فقط

۲. نانه بود که از منحن و اساطیر پاری گرفت و چند فیلم ساخت. «لاندگی کرشنا ساوتری» «راجا پریتچندرا»

۳. در زمینه فیلمهای آلتی فقط رقص خورا

۴. کارگردانان و کار چرخان چسبیده اند به مضامین متلاجماعی - که در این روزگار عشق و معشقات آن نیست و این کشیدند که میگو - میری - براساس مضامین اجتماعی چند فیلم دیده ایم که به دیدنشان میارزید

### دستها و قفس

حسن دولریگر  
دستهایم گریه می کردند.  
هیچکس دستهای من نمی آمیخت  
هیچکس دستهای من به خط سرتوشتی  
در نمی پوست.  
و من دستهای خویش تنها گریه میکردم  
دستهایم گریه میکردند.  
دستی را هیچکس هرگز نخواهد گفت  
دربار سبزه باغ و در بهار سرخ گل  
دستهای گریه می کردند؟  
هیچکس آیا نخواهد دید  
گریه های بهت آلود زمان را در ک  
دستان من - خالی؟  
دستی را هیچکس هرگز ...  
دستهایم گریه میکردند.  
گریه دستان من در انزای یک قفس  
پیوسته می کشید.  
وقص !!  
وقص معروق مغرور حرامقت  
خسته و غمناک، می خندید.  
دست من خالی نخواهد ماند.  
پرچم دستان خود را بسفر از شهرها  
خواهم گشود.  
اهتراژ دستهایم بر فراز شهرها  
مژده بادبست نا آرام.

تهران - شهریور ۴۴  
نویسدگویا و نویسابادان زبان و قلم  
انتشار کتاب ارزیابی شتابزده در تیریز این  
نوید می دهد که در آینه آثار دیگری از ایشان و  
نویسدگان بزرگ در شعر خودمان منتشر خواهند.  
امید داریم ناشر - این سینا - کتابهای از این  
دست انتشار دهد و مانند بعضی از ناشران کتابهای  
چاپ نکند که دشمنان به زوج و دست یاب و یورودان  
پکی است

تیریز - مرده ۴۴  
پ - دهقان

تفرقه خورده، گرسنگ  
کشیده نسلها بیشتر راه  
آزادی داده. آبی دستی  
شکست آور داده. شب  
خوابیده و صبح نشناخت  
حالی را دیده که کار گرسنگ  
و دردها که به مرگ پناه  
برده اند طبق منظور بعض  
داشته. دست آخر گناه  
و نهرو داشته که مرای  
بودند و در میان کین  
آنها پراکنده گشتند  
جهانی خیر و نبوت آنها  
شده است. آنگاه آمده اند  
ایمنه بیندما و واقعات  
در دهان و اصحاب انگار  
را کنار زده اند که مر یک  
از آنها به تنهایی بنوا  
متم چند فیلم جعل و  
جادوئی باشد. و حق را  
برگزیده اند و نشانهای  
آورد آنها را راستی  
باوری نمیشود که بشکند  
دورترند و چنگلی به پیمان  
هنری واری باشند که  
دو جریب زمین و در  
پایه و ریشه

و گفتگو درباره شان ناروا نبود، دو چشم و دو دهان  
اثر شاندارم، دو چهره و دو زبان و دو رویه و دو دهن  
از محبوب خان می بینید که در میان راج کاپور (۵)  
بر افروخته می به اصطلاح آنترفروزان هنر سینمای  
هند محلی از اعراب ندارد و کارش و خلاف زعم سینما  
گران ایرانی جرقه ای بی فروغ و کورسوی گذر آید  
نیست. چرا که راج کاپور و همایشکی هایش در دیرا خود  
همان قرب منزلت را دارند که وحدت و نظایر در  
ایران خودمان. اینان سودا زگانی هستند که با از  
غریبی به سینما روی آورده اند تا شهرت بهم زنند  
و با از فلسفی به بوی کباب آمده اند و یافته اند که  
جهانی است بر از آنها کینه مفلسان را بنوا می رساند.  
سنگام: دور بود و جنگلی نمونه خانه هستند  
از انصاف و اقبال که بهشان سخت در ایران گرفته  
است و بایک محضون و تکرار آن - که یک نکته بیش  
نیست و تکرارش همیشه تا مکرر است (۱)، دو مرد  
رفیق و یک زن و یک عشق آلتین (۱)، دو مرد  
ستاره یونان فدا له خیر فریاست، عقود و جیسر زمینی  
بدین شکل زننده جلوه گر شده و بدین سان دست و پای  
کارگردان هیچ ولایتی را نیست است جز ایران و  
دشمنان، و آدم وقتی این فیلمها را می بیند، سخت  
در شکستی می ماند، دو هندوستان سرزمینی است  
در زیر سایه شوم استعمار نفس نفس زده و هر طوری  
است زننده مانده و مبارزات خونین راه انداخته، شک

آدینه مهد آزادی - 8



دوره هفتگی سال شانزدهم شماره ۱۰۸۶ (۵ شنبه هشتم مهر ۴۴۵۴)

نوشته : مفتون

تسن  
خ ما  
یسن  
داند؟  
افیم؟  
تسده  
مانی

سعدی بلندگوی اصول  
فرهنگ و تربیت ایرانی  
در هفت قرن گذشته است.  
مولوی مفسر دقیق  
عرفان عاشقانه و غواص  
معانی شناخته شده است  
بقیه در صفحه دو

فردوسی - سعدی -  
مولوی - حافظ ، چهار  
شاعر مشهور و موفقی  
هستند که با معیارهای دقیق  
ادب و معنی و حتی آه و  
سواری در اجتماع فارسی  
و اثری پیش از دیگر  
شعرا دارند .  
اینگ به پیشیم در  
موزی و نام آوری آنها

نخستین هفته نامه میدان آزادی باچنان استقبال دوبرو شد که انتظارش را داشتند اما به قاصی که کارمان داشت ، دوستان دور و نزدیکمان مارا ستودند ؛ و عیبها را دیدند هنر نگریستند . گیاه وار اژدخا خلک سر بر می کشیم و به جستجوی خورشید رویم . بهر تقدیر جوابی کامالم . دستمان میریزد که نارنگ و زعفران است ؛ انی چند آمده اند تا در این صفحات قلمی بزنند و یاد گاری نیند . به جستجوی تاز گیاه می رویم از بشخور گفته های دیگران پرهیز می کنیم . پند سعدی را می بوسیم و کنار می نویم که گفته : ره چنان دور و رهروان رفتند ؛ راهی تازه و بهتر در انتظار ماست . در این راه به سختی ها که باید بکشم و چه نیش ها که باید بجای بمانم . سخن آخر اینکه در این دیوان اقبال بدین روش منتهی شاسیم . هر نوشته ای که از منی داشته باشد ، چاپ می زنیم . تصانیف از یاران و دوستان من است اما با وجود استمدادهای بیشتر هنری و ادبی و ادبیات داشته و دارد و در این راه عتاب و پروردگار و همت دوستان بهترین پشتیبان و اشیای ماست و امید اینکه بتوانیم چنین موفقیتی را کسب کنیم .

س . ج . ایمان

## در صفحه ۸

Alto

3

شعری از مفتون

داستانی از سرزمین اندونزی

نقدی بر کتاب کندو کاو

در این شماره میخوانید:

شعر هائی از:

بر تولد پرشت - مفتون

## داستانهای از:

م. لویس نویسنده معاصر اندونزی -

نقد و مقاله‌هایی از:

مفتون - دهقانی - ساعدی - ونگه‌هایی  
از فلک‌ور آذربایجان

نام خانوادگی: دهقان - ساعدی -

مفتون - پھر لکھی - عظیم پور



از شورش اخیر سیاهپوستان محله «واتز» فقیرترین محله  
سیاه نشین لوس آنجلس در امریکا





زنگ کا سہا ای آتش کشک  
 بایک کشک نان بیات جلو  
 شوهر کشک دانش و گشت و بیکر  
 کوشتن کن  
 انجمن باہر از مصیبت  
 تہیہ کردہ ام مروک فکر  
 کردہ ام مروک فکر  
 صبح بہت یاد ہمچہ  
 بعد دوبارہ کوشتن کرد  
 از تن آفات کشک  
 غروب کار و زحمت چہری  
 کہ کہ بہت مرشد آتی کشک  
 یاد کشک نان بیات خوب  
 بایک زنگ کشک بالاس  
 شوہر راستہ آمد کہ اگر خوش  
 آمد و بنیاد کرد  
 زنگ کشک کہ دید کشک  
 کشک کشک شوہر آتش خانہ

چشید تا کم شیرین نباشد .

[illegible][illegible][illegible][illegible]

در مساجد و مکتب

انتشارات ساوالان

[illegible]

● ۱۰۰ سو سو یونانی اولاداق

- کند و کاو



کند کاو ...

کتاب ۸ مقاله دارد.  
مقاله نخست، مداخل،  
پیرامون است که کتابهای  
مقدمه‌ای پیرامون ریاضیات  
نی‌توانند ملاک کار  
شان به‌رمان و روش‌های  
آن باشند.  
در مقاله دوم می‌رود،  
در مباحث حکم کیمیا  
و خود علما را  
مادرمی گویند و تپهای  
روزی تپهای مردم آثار  
نظم عملهای جوشی و  
ارامه‌های آثارند  
نظم عملهای به‌استفاده  
کارهای تبدیل می‌شوند  
سورت ماشین درمی  
که قط روی سندان  
نقشه‌ها و درس پس  
نقشه‌ها.

در معانی و اسامی کتاب این  
در مطرح شده است.  
در مقالات دیگر از  
س زبان فارسی در  
ایران سخن می‌رود  
اگر کتاب مخصوص  
مندان تهیه شود حتماً  
خوبی به دست می‌آید.  
مقاله آخر به نظر من  
نورین بخش کتاب

ترجمہ: غلام محمد

من میگذاشت. حاجی هم بسیار ...

دوست عزیز من، همین ماه گذشته بود که من  
تو گفتم ردد. نزدیک بود جایزه بزرگ را بر  
شماره بلیطی که برنده جایزه بزرگ شد، ۱۷۸۸۹  
یکی از بلیط‌های مال من هم شمارش بود.  
۱۵۶۷ کسی چه میداند، شاید هم زده ماه پیش  
جایزه بزرگ شد!

حاجی بلند شد و رفت بیرون. بابا قوی کوبه  
نشست. توی قوی بیرون از بلیت هائی که روی  
شده بود، توی این قوی ده هزار ریبه بلیت  
بازی شانس اقبال است. اگرزد برنده شد  
حسامی بیرون رفت. اگر باختی، چه فرق می‌کند  
در ریبه به بلیت داد و باشی یا خست ده-  
شود و در قوی را بدیست.

پدمر نفس نکان داد و رفت سر میز، این بلیت  
تو بوجه نفی دادند؛ ده توضیح می‌گفت این بلیت  
بی‌دور این است. بیست قیامه می‌دهند و بیست

مرد جلو خانه حاجی زکریا از اتوبوس پائی  
حاجی به پیشواز من آمده بود. تا مرا در  
مثل بچه‌ها بملو کرد. توی خانه، زن دوسران  
حاجی به من خوش آمد گفتند. غذا حاضر  
را خوردیم. بقیه روز صدمه

به سال ۱۹۱۹ درسهای مرا را در مدرسه عالی تهران به رشته‌ای داشت.

و گویانند این زوول بش از آنچه بچنگ مربوط باشد، تصویر روانی مردی

۱۹۵۲ بزرگترین جایزه ادبی اندونزی گرفت.

« حاجی، زکریا »

چون دیدکی نای در افتادن با او را ندارد ، آرام

و به عا درم تسلیمت بگویم و به کار و بارمان  
سدائم بلندتر و نتر است و میتر

چک کالو جو زاری داشت. من یکسر رقتم خانه

م. جزائروپوس ورا. بدی که در پیش داشتم. خودش. من هم برگشتم سرفکر و خیال حاجی زکریا.

کونین چي سخت ناجور است، جاده از رو دخانه -

مادر من برنج سبز می‌آورد تا برنجها پخته‌ها دلچسب‌تر  
کند. هر وقت هم بشکار میرفت، برایمان گوشت آهو

در این مسافرت هزینه سرم آمد ، همانهایی  
نیلاکشان را کرده بودم . چند دفعه زنده

حاجی آدم ثروتمندی بود. چند هزار جریب

این حادثه آخری که پیش آمد، پدر من هم يك قطعه زمین داشت که در

دوش با صدای بلند فریاد می‌زد و می‌گفت: جوان از همان آغاز مسافرت گرفته بود و فتنی بازار کاوچو گرم شد، پدرم تصمیم

همه‌اش می‌فرسید که کشت قهوه برایش صرف نفعند. حاجی

کسی بیایندو کا نوچو بخورد ا

کردند با هم به زیارت خانه خدا بروند. اما هر سال

بروند مکه . هر سال حاجی زور می‌زد پدرم را قانع

به من ظالمانه رفتار می کنی! اگر تو پول مرا همینطور

مرا بپاريس بده ا

\_\_\_\_\_

9-9-8









از مالکان کشتی هیچکس هم نند با این همه هرکس خود را تنها نجات یافته می‌تواند.

تکسیر : ملوان

همان‌آفتابی که بر فراز فقر او می‌تابد از کلیه مساوی نمی‌پوشاند، به هر دو یکسان نظر می‌افکند.

تکسیر

## صورت اثاثیه و دارائی کلنل محمد تقی خان

- ۱- دیوان فردوسی طوس یک جلد.
- ۲- دو صندوق چوبی محتوی کتاب‌های فرانسه، آلمانی، عربی.
- ۳- فالیه که تکی یک تخت.
- ۴- لباس سلام و اندام‌ری یک دست.
- ۵- لباس سلام و اندام‌ری یک دست.
- ۶- چکمه یک جفت.
- ۷- اسکنان ۳ عدد.
- ۸- قوری بند زرد یک عدد.

نقل از صفحه ۱۷۹ انقلاب بزرگ تألیف: علی آذری

شماره ۱۹۶۲۱

## آگهی مزایده مال منقول

تاریخ ۴۴/۶/۲۰ شماره ۱۱۸۸  
کلاس ۱۲۸۶ - ۵۰/۱۲۰۹  
تمامی و همگی کشتی‌های یکبار خانه پلاک ۵۰/۱۲۰۹ واقع در بخش به تیرین ملک آقای محمود خلجی نسبت به دانگ‌کو آفتاب‌ناراهیم درجیم خلجی با تصانیف نسبت به دانگ دیگر از شش دانگ پلاک فوق‌الذکر که در نزد آقای بهرام جعفری گردل و وثیقه می‌باشد و حدود آن براساس گزارش دفین املاک ثبت تیرین بشرح زیر است -  
۱- شمالاً به دیوار فرعی  
۲- شرقاً به دیوار اشتراکی با ملک فرعی ۵۷ - و ۵۶  
۳- جنوباً با خانه فرعی ۵۱  
۴- غرباً به دیوار جنوبی و در این جهت است دوم با ملک فرعی ۴۹ ملک مزبور به ثبت رسیده و براساس صورت مجلس بازداشت محلی یکبار اطاق طبقه پایین ماهیانه در مقابل یکصد و شصت ریال بطور غیر رسمی در اجاره می‌باشد  
ووجه اجاره از تاریخ واکذار ملک به پیرایه تعلق خواهد گرفت در روز چهارشنبه ۴۴/۷/۲۸ ساعت ده صبح در شعبه یک اجرای ثبت تیرین بطریق مزایده و خفته خواهد شد  
خیرانکاران می‌توانند در موعد مقرر در شعبه یک اجرای حاضر شده و در خرید شرکت نمایند  
مزایده از مبلغ هشتاد و سه هزار و سیصد و شصت ریال شروع و حق حراج پیرایه خریدار خواهد بود  
این آگهی طرف مدت پانزده روز سه مرتبه منتشر میشود  
نوبت اول به پشمنش ۴۴/۶/۲۵  
دوم ۴۴/۷/۱  
سوم ۴۴/۷/۸  
رئیس شعبه یک اجرای ثبت تیرین سید زاهد ۱۳۷۷/۲

## آگهی مزایده مال منقول

شماره پرونده ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴  
شماره جک  
تمامی و همگی مقدار دودانگ شش دانگ کف‌خانه باغ پلاک شماره ۴۹۵۶ واقع در بخش ۳ تیریز کوی باغچه‌ها به ثبت رسیده و در اجاره نمی‌باشد  
حدود احوالی براساس نامه پایگانی ثبت بشرح زیر شمالاً - بکوه مشهور عین علی و حد فاصل نهر مسرور و دلتانه  
غرباً - زمین ۴۹۵۷  
جنوباً - بکوه درب و در دایره حد است  
شرقاً - اول باسحق ۴۹۵۹ دوم به ملک ۴۹۵۸  
معلق با آقای حاج علی ابن قاسم جبارقوند خانم وجه آقایان کاظم اسلام‌جالی و حسین بنام‌های که در قبال وصول طلب‌آواره سرحدنداری بازداشت گردیده  
در روز چهارشنبه ۴۴/۷/۲۸ ساعت ده صبح در شعبه یک اجرای ثبت تیرین بطریق مزایده و خفته خواهد شد  
طالین می‌توانند در روز و ساعت مقرر در محل مزایده حاضر شده و در خرید شرکت نمایند  
مزایده از مبلغ ۴۹۶۶۰ ریال شروع و حق حراج پیرایه تعلق گرفته و پیرایه خریدار می‌باشد  
این آگهی در طرف مدت پانزده روز سه مرتبه منتشر خواهد شد  
تاریخ انتشار نوبت اول ۴۴/۶/۲۵  
دوم ۴۴/۷/۱  
سوم ۴۴/۷/۸  
رئیس شعبه یک اجرای ثبت تیرین محمد سیدزاده

مهدآزادی آینه شماره ۱ (۵۵۵) صفحه ۷

شماره ۶۶۶۶

## آگهی مزایده مال منقول

مقدار سه دانگ شش دانگ کشتی‌های آفتاب‌ناراهیم موتوری بیست و هفت اسبه پیش خوابیده تانگ بلند که شماره آن بر اثر استعمال از بین رفته متعلق به آقای ادیس حبیب‌نیکلو روز شنبه ۴۴/۸/۱ ساعت ده صبح در قریه خرامه‌لو در محل آفتاب‌ناراهیم موتوری مزایده فروخته خواهد شد  
و مزایده از مبلغ پنجاه هزار ریال شروع شده و حق حراج پیرایه مبلغ تعلق گرفته و پیرایه خریدار خواهد بود  
این آگهی در طرف پانزده روز سه مرتبه منتشر خواهد شد  
تاریخ انتشار نوبت اول ۴۴/۷/۲۸  
تاریخ انتشار نوبت دوم ۴۴/۷/۲۵  
تاریخ انتشار نوبت سوم ۴۴/۷/۲۲  
ش ۱۳۷۸  
رئیس ثبت اهر معین

شماره ۶۸۱۸

## آگهی مزایده اموال منقول

| ردیف | نوع جنس و مقدار                                            | قیمت          |
|------|------------------------------------------------------------|---------------|
| ۱-   | مقدار ۱۶۴۹/۷۵ متر چوب متفرقه                               | متری ۱۶ ریال  |
| ۲-   | مقدار ۱۲۹ متر کونواری                                      | ۱۲            |
| ۳-   | ۱۸/۵۰ متر کرباس پیر                                        | ۶             |
| ۴-   | ۲۳/۵۰ متر چلوار                                            | ۱۶            |
| ۵-   | ۵۳ متر کوردی                                               | ۲۵            |
| ۶-   | ۱۷ متر پارچه حریر                                          | ۳۰            |
| ۷-   | شال کاشان ۸ عدد                                            | هر عدد ۶۰     |
| ۸-   | کلیاتی میانه ۷ عدد                                         | ۱۰۰           |
| ۹-   | پارچه پرده ۱۷ متر (موش خورده)                              | متری ۲۵       |
| ۱۰-  | پارچه ایرانی ۱۸۳ متر                                       | ۲۲            |
| ۱۱-  | پارچه دینی چهار قواره ۱۲۸ متر                              | ۱۶            |
| ۱۲-  | پارچه ایرانی تیرداد و متفرقه سحر ۱۴۱ متر                   | ۱۶            |
| ۱۳-  | بادی ای رنگ ۷/۵ متر                                        | متری ۱۴ ریال  |
| ۱۴-  | پارچه آستری کوردی سیل ۴۰/۵۰ متر                            | ۱۸            |
| ۱۵-  | زیر شلاری مردا بزرگ ۵ عدد                                  | هر عدد ۳۵     |
| ۱۶-  | کوچک ۵ عدد                                                 | ۳۰            |
| ۱۷-  | پارچه مریخی تیرداد ۹/۲۵ متر                                | متری ۲۱۰      |
| ۱۸-  | پارچه متفرقه نخ اصفهان ۷۳/۲۰ متر                           | ۵۰            |
| ۱۹-  | پارچه پوسنی اصفهان ۷۴ متر                                  | ۳۵            |
| ۲۰-  | قره محرم ۱۲/۷۵ متر                                         | ۱۵            |
| ۲۱-  | قوری بزرگ و کوچک ۵ عدد                                     | هر عدد ۵۰     |
| ۲۲-  | چکمه پسرانه ۵ جفت                                          | هر جفت ۱۰۰    |
| ۲۳-  | کفش زنانه ۷ جفت                                            | ۶۲            |
| ۲۴-  | پسرانه پارچه ای یک عدد                                     | ۴۰            |
| ۲۵-  | تک کن مردانه ۱۸ جفت                                        | ۷۰            |
| ۲۶-  | قوندارای کوچک و بزرگ متفرقه چهارده جفت                     | ۹۰            |
| ۲۷-  | کالوش مردانه ۱۱ جفت                                        | ۷۵            |
| ۲۸-  | کوچک میانه ۶۴ جفت                                          | ۴۰            |
| ۲۹-  | ماشین خامه گیری مستعمل یک دستگاه                           | ۱۶۰۰          |
| ۳۰-  | چراغ طوری کلاما کس مستعمل بدون نشان چهار عدد               | ۲۵۰           |
| ۳۱-  | دو عدد فرش کتاره یکی به دزد پوسیده متن آل رنگ و کتاره کوچک | ۲۵۰۰          |
| ۳۲-  | چای حلبی مخلوط یک کیلو ۱۵ عدد                              | هر کیلو ۱۵۰   |
| ۳۳-  | چای حلبی بیام خروس نشان نیم کیلو بیست و یک عدد             | ۱۶۰           |
| ۳۴-  | چای شهباز درجه یک نیم کیلو ۱۸ عدد                          | ۲۰۰           |
| ۳۵-  | چای پسرمانه ۸۱/۴۰ کیلو روی هم                              | ۱۲۰           |
| ۳۶-  | چای سیب ۳۵ کیلو                                            | ۲۵۰           |
| ۳۷-  | کت پیرودی ۱۴ عدد                                           | هر عدد ۲۴۰    |
| ۳۸-  | کت نخی ۱۶ عدد                                              | ۱۱۰           |
| ۳۹-  | کیرت شفا ۸ بسته                                            | هر بسته ۳۵    |
| ۴۰-  | شلوار نخی مستعمل ۵ عدد                                     | هر عدد ۵۰     |
| ۴۱-  | کازرونی قواره پنج متر                                      | هر متری ۱۵۰   |
| ۴۲-  | کازرونی قریه ۴/۲۵ متر                                      | ۱۵۰           |
| ۴۳-  | شتر رنگ موش خورده سه قواره                                 | ۱۲۰           |
| ۴۴-  | نعل ۱۲۳۱ کیلو                                              | کیلو ۷۵ دینار |
| ۴۵-  | دو عدد فرش سه چشمه مشن آل یکی پوسیده دویست                 | ۳۵۰۰          |
| ۴۶-  | فرش هفت چارگی                                              | ۱۵۰۰          |
| ۴۷-  | گلیم فایز رنگ دار ۵ عدد                                    | ۳۶۰۰          |
| ۴۸-  | ساور ذغالی روشن دو عدد دویست                               | سه هزار       |
| ۴۹-  | شیر کی دویشت                                               | هزار          |
| ۵۰-  | درب آهنی طول ۲/۵ متر و عرض یکمتر                           | سه هزار       |
| ۵۱-  | تعلی سیاه و بوزاق ۴۰ داس                                   | هر یک یک هزار |
| ۵۲-  | ایضا تعلی بوزاق ۲۰                                         | هر یک یک هزار |
| ۵۳-  | گوسفند قریه ویش ۳                                          | ۱۵۰۰          |
| ۵۴-  | گوسفند ماده ۲۵ داس                                         | هر یک ۱۱۰۰    |
| ۵۵-  | پر ماده ۳ داس                                              | ۱۶۰           |
| ۵۶-  | پر داس سین رنگ                                             | ۸۰۰           |
| ۵۷-  | پر داس سیاه رنگ                                            | ۷۰۰           |
| ۵۸-  | پر داس سیاه رنگ                                            | ۵۰۰           |

متعلق به آقای یعقوب قلیزاده در (روز سه شنبه ۴۴/۷/۲۰)  
گوسفند ها ساعت ۸ صبح در میدان دواب و بقیه در سه دانگ باغ کتار ساعت یازده صبح مزایده فروخته خواهد شد  
و حراج هر یک از قیمت متدرج در مقابل آن شروع خواهد شد حق حراج به تمامی مبلغ پیرایه تعلق خواهد داشت  
طالین می‌توانند در روز و ساعت معین در جله مزایده شرکت نمایند  
این آگهی طرف پانزده روز سه مرتبه انتشار می‌باشد  
آگهی انتشار نوبت اول ۴۴/۶/۲۵  
دوم ۴۴/۷/۱ نوبت سوم ۴۴/۷/۸  
رئیس ثبت شهرستان اهر معین ۱۳۸۱/۲





# آدینه

دوره هفتگی سال شانزدهم شماره ۳ (۱۰۹۱) شنبه پانزدهم بهار

## درباره انتقاد کتاب

«فصلانی که مجله را حشای کتاب را منتشر می کردند آخر آورده اند که نام و نشان یک عمر را کفایت می کنند و اگر به قول آن پادو برای خواننده کوچکترین بهرهای نداشته باشند برای «مصحح ارجحست و فاضل» آب و نان که دارند . تا کور شود . . .  
جای نشرهای برای بررسی و نقد کتابهای فارسی واقعا خالی بود و مجله «انتقاد کتاب» انتشارات نیل که با قیام خودمانی و خجالتی درآمد همان چیزی بود که انتظارش را داشتیم . در این بهار

نقد و بررسی

قصه ای از  
ماکسیم گورکی  
صفحه ۳

هیولا

مخالفان ادبیات نو از مفتون  
صفحه ۴

مصاحبه ای کوتاه با نمایندگان کنفرانس خلع سلاح  
صفحه ۶

شهادت تو هر مراد از  
ته و توی کتابها و مطبوعات  
صفحه ۸



فکر بچه هارا بکنیم!

عکس از: بهروز دولت آبادی

## در مرز علوم قدیمه

### دانش نو

چگونه دانش نوپای از چنگال اسکولاستیک، کلیسای و قرون وسطایی نجات یافت؟ داستان جدال علوم قدیمه و دانش نو در اروپا سخت خواندنی است . با پیشرفت علم در رشته های مختلف اصحاب کلیسا و متعصبان به هراس می افتادند .  
و با پناه گرفتن در پشت جلد کتاب مقدس و فلسفه بی بو و خاصیت «اسکولاستیک» شکار راه دانش نو می شدند . لیکن دانش نو چون سبلی خامخ و شیر با مفاات پیش می رفت و هیچ مرزی و حدی جز حقیقت نمی شناخت . حقیقتی که در آزمایشگاهها و پشت دوربینهای نجومی پداهای رسیده بود و این حقیقت شبان عقاید خیالیافان کهنه پرستان و جاه طلبان را برمی کند . حقیقت قاطع و فصولی بود . کرم زمین را از میز کیت دمی آورد ، ستارگان را کروی و متحرک می داشت به جای یکی ، هزاران خورشید درضا برمی شمرد ، الاکتون را خطا کار می نامید . فیلسوفانی ده قرن را برافکار و اعمال دنیا فرمان رانده بودند و نژاد دوما فیلسوف دیکتورا از گوشه دور کرده بودند . چرا که غیر از آنها فکر می کردند .  
در این مقال بر سر آئیم که نوال علوم قدیمه و شکستن دانش نورا در اروپا نشان دهنده برای این منظور از فلسفه قرون وسطایی اسکولاستیک ، شروع باید کرد که زمینه طرز تفکر « علمای قدیمه » به دست داد شود .  
بسیه در صفحه ۲

## اسکولاستیک ، فلسفه

قرون وسطایی و تعجب : جنگیز مرآتی

## شعر صنعتی در دیوان الیوت

به بهاری دیگر  
شعری از:  
روزپیکر  
بهار تکرار میشود

### در این شماره میخوانید:

فلکلور ( تا پاجا - با پاتیلار - اعتقادات

عمایانه )

سخنی درباره پرشت . و شعری از او .

بجنی درباره لال بازی

یک نوع نویسنده کی

### با همکاری:

ع. رضائی جادیوش نواب مفتون

سدهقانی بهرنگی خسرو رحمانی

علیم پور - فر نود





[illegible]

ما کسیم گور کی

[illegible]

طولی کشید که همه از پیدایی او باخبر شدند، بهایشان بد ترکیه بود به معین ملک وهاش بود. بد پیدایشی از او به معین ملک وهاش بود. بد پیدایشی از او به معین ملک وهاش بود.

مهد آزادی آدینه  
شماره ۱۱۱۱ (۱۱۱۱) ۱

[illegible][illegible]

قرجم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

آتشگر پیرسخت می گفت  
این دهان را که می بینم یاد آتی، می افتم که  
همه تاجی توان مرا بلیدم. انکار زندگی و مرگ همه  
مایه خاطر انگشتا است  
این من بیزبان دروزن همه افکار واحسانا  
غم آوری ایجاد می کرد که روح انسانی از آنها  
گریزان است  
مادر هیولا پسرهایانی که درباره پسرش می  
گفتند گوش می داد. موعا می سفید و سوسر شد چروکدار  
شروع بود. مدت ها بود که خنده از آوازش رفته بود. مرد

ولا

بهر زدهقانی

آهید می‌روند، حتماً چند عالمی پیشین می‌شود.  
اما مادر آن‌زور آن‌زور، فرزند، خیلی راحت  
است آدمای جامای دیگر، بینش، چه چور آدم  
چه سامانی می‌دانست؟  
راهه می‌گفت: «فرقه‌ها، اجتهاد...  
راهه می‌دانند»  
زمنش را اکتان‌ها می‌روند  
اما عروسیا از زورپی بهمه‌گوشه و گوشه  
محل می‌رفتند و به‌جامایا عروسی می‌کشیدند و البته  
زورپی‌ها این‌ساز حیدر آوردند.  
زورپی‌ها به زورپی‌ها رفتند و زورپی‌ها رفتند و زورپی‌ها رفتند  
چاق این می‌روند و می‌روند، از زورپی‌ها رفتند و زورپی‌ها رفتند  
زورپی‌ها به زورپی‌ها رفتند و زورپی‌ها رفتند و زورپی‌ها رفتند

درد آوردن آنهمه حرف‌هایش بود که یالمن سرش  
و خفا بود و پیشین اشکات دم  
مدحای اجنبی را می‌آورد و چندبار  
دلش و دل‌کنش ایتالیایی و یک مادر - و تکرار  
اهلش را که در آنجا نهاده بود احسان کرد و بعد  
مأموری آن‌ها نشانی رفت و تمام کلمات را می‌برد  
برداشت  
و بعد بگوید: در همه پاسخ داد تا به  
انجیرها را در دهان می‌برد. و پیشین نیست، این  
زودتی از شاهای دیگر روی زمین می‌برد. این  
و دروغ را گنجینه‌ی  
و زنی که جوابی بدهد رفت  
و در آن روز پشتری از غروری افتاد  
و تمامه

[illegible]

عاقبت بابك  
... این افش غلامی را  
دو هزار سال و پناه  
لشکارت از خود بیاورد  
و ابرار دیگر را به  
نماد برد و ملاقاتی با  
او نداشت. چون  
بشم تعداد بر یاک افتاد  
گفت: ای شک ۱ چرا در  
همان فتنه اشتراک  
هیچ جواب نداد! مردم  
بهاچار دست و پا پیش بر  
داشتند و شک می پرسیدند  
چون دیگر دو خون در  
درو روی خود مالد و  
هنه روی خود را از خون  
خود سرخ کرد.  
معصیت کش  
ای شک

این چه عملیست گفت، در  
این حکمتی است. شما  
هر دو دست و پای من  
بخواید پرید و گونه روی  
مردم از خون سرخ باشد  
خون از روی پرود در زبان  
من روی خویش از خون  
خود سرخ کردم تا چون  
خون از تنم بیرون شود  
نکونند که، روی از این  
زرد شد.

کاوی با شاخها بیابوردند  
همچنان تازه بآب ملو  
را در میان پوست گرفتند  
چنانکه هردو شاخ گاو  
بناگوش او میسود در دو  
دو خستد و پوست خشک شد  
پس همچنان زنده بر دار  
کردند .

... برای چه  
بیمارستان بیشتر و کلیه  
کمتر نمی‌سازیم؟ چه  
خدا را همه جا میتوان  
پرستید اما عمل چرا  
را در کوچه نمی‌توان  
انجام داد. چرا بر

آدمکشان حرفه‌ای  
دزدان آن همه مسافر  
راحت می‌سازیم و که  
به فکر مردم بی‌خانمان  
هستیم که در منزل  
به سر می‌برند ؟  
نقل از کتاب  
« نامه‌سان می‌کله »

از: گوهر مراد

بھتیرین بابای دنیا

100

---



آقالار سۆزی

[illegible]

فرستنده: یعقوب اسدزاده گنگان

ای پای کس مرده در بونک و مگر  
از چال عاقبت ناخوردن بر

مولوی

بدنامی  
به نامی حیات در روزگ نبود پیش  
آهنگ کلبه خفاور بگویم چنان گفت  
پاک روزی مرده بستان دل در این بران  
روز و گریه کشند در این آن گفت

کلبه

عشک  
دلدار مرا کجا ترا عشقی  
عشک کجا دلبر شیرازی  
برجسته و آینه به دشتی دام  
گفته که در آینه که را می بینم

\*\*\*

شی محزون به لیلی کای محبوبیت  
ترا عاشق شود پیدا ولی محزون نماند

حافظ

عاقبت وطن پرستی

عارف بنو آتاع انقلابی که با آرزو و آسمان فراوانی و این قیام گردید  
باشماشن خوارنماست که میخواستند سر کشتل محمد بنی خان را به  
ملحق کنند و به روی توپی بگذارند و با سوار کشته ملی و چند نفر دیگر را  
با ساخت و بر روی توپی بگذارند و به خمد و دست نوشته با ای توپی الصاق کرده  
این سر که بفان سر برستی است  
امروز رها زبید هستی است  
عقب از تو میباید

گل‌های گیاه نشسته

یاران که بودند، ندانم کجا شدند  
یاراب، پیروز بود که از ما جدا شدند  
گروه‌ها آمد و پرسد ز دوستان  
گویا صبا همه کجا می شدند  
ای گل جو آمدی زمین کوچکمان  
آن رویا که گذر کرد در قفا شدند  
خوش بود دهانند که بر تو بند زیر خال  
آن درها که هر همه اندر تو باشند  
امیر خسرو خلوی

شماره ۱۱۱ (۱۱۱) صفحه ۲

نوشته: مفتون  
مخالفتان ادبیات نوجوه میگویند؟  
ابر آن‌ها و پاسخ ما

بحثنی است از یک شاعر در باره شعر امروز فارسی و  
سکون است نظر هسای مخالف و موافق بسیماری  
انگیزد. صفحه های آدینه برای منعکس کردن  
نظری که محتوی اندیشه ای دور خور چاپ باشد،  
اده است.

[illegible]

شعر او بیادماند،  
مردود است که نامش  
بیک شات شمشیر  
تکلیف را بجا مانده شور  
است و این جهت من  
بسیار از مردم آمار  
تاریخ را به یاد آوردم  
و این را به کلام  
نرسید بیست و چهارم  
و این را به کلام  
استاد گفت: معلوم است  
فقد معلوم نرسید این  
و این حرف من است  
و این حرف من است

چاپ  
مهد آزادی

تلفن ۵۰۴۱



## حسن روز دیگر به بهاری دیگر بهار تکرار میشود

به بهارم سر سبز  
خاک در من میروید من کش  
فیل من میروید یا بیرونی جاود  
و رگم می خشد  
همه ششم همه نور  
همه سیزم همه بار  
و جبه باغان از عطری وحشی سرشار  
تو در آمیزش نور و رنگ طربا نام میگری  
دودناک و همه نرغانی  
به بهارم سر سبز

باری از دور مرا میباید  
و خزان یا همه رنگهای میارود  
استادی مایوس  
برک و باوم همگی میریزد  
کری و خاکی در من میلنگیزد یاد  
سخت میارم و میلزم اما  
به بهاری دیگر میبیش سر سبز

تیر ۴۳۵۱۸

## اعتقادات عامیانه

### مردم آذربایجان

- زن نباید جارو را به لبای شوهرش بزند که پشیمانی میگوید.
- وقتی زن میخواند دگمه افتاده شوهرش را بخواباند، باید چیزی بد.
- دهنش بگیرد.
- خانه را نباید دو نفر جارو کنند، هرکس شروع کرد باید خودش تمام کند.
- شب نباید باغی گرفت، به آینه نگاه کرد و سر شاه کرد.
- وقتی توی هاون زنجبیل می کوبید نباید حرف بزند و الا زنجبیل خرد میشود.
- جارو را نباید دارونه گذاشت و گرنه کسی از اهل خانه میمیرد.
- اگر الکه را مثل دانه بزنند، قطعی روی میهد.
- اگر پرسی نه ظرف غذا را لبی بزنند، شب عروسی برادران می آید.
- وقتی تکرک می بارود، اگر پس بزرگ خانواده یکی را با دندان گاز بگیرد، تکرک بلند می آید.
- نباید جلو آفتاب آب پاشید و گرنه پیر آدم تو قرص میمیرد.
- وقتی کسی سنگی می کشند، آگن پیش از وقت سرش را بخاراند، تپل می شود.

فرستنده: یحیی آقازاده - آذربایجان

## تایماجا

- مددی بهایی، خودت به بانی
- آغی قیچی دار ایکی دایانی
- تراز
- چیل اناق، چیلچیل اناق
- قورچ بلکلان مین تیر اناق
- کلم
- اوپان داش، بوبانه داش
- ایچینده قیرت الی باش
- اوپان مرمن، بویان مرمن
- ایچینده بولبول اوپنار
- حایرلار، حایر کدر
- حیدالدر کیم کدر
- دین بومورنا ایچینده
- قورعالی حوجه کدر
- دانه
- بیزیم اووه دوردکلین وار
- دوردوده دین بوبان
- فرستنده: پرهوش (علمدار)

بر توت برشت نمایشناخه نویس و شاعر آلمانی با بیان سبب عزیز میداریم که شورش، افشار  
باید انسان صبر را، نفس می کند، در امروزه روز که « انسان سرنوشتی انسان » است، ترجمه آثار  
برشت امریست لازم، آوردن مفهومی از آلمانی به انگلیسی و آنگاه بفارسی معلوم است که چه قدر مفید  
باشد است اولی هرچه بقیه باز معنی است  
شیر برشت از واقعات زندگی لریز است با انسان، با تمام وجودش و نیز سر نوشی که با دوست  
موضوع تمام آثار این بزرگوار است و نگارنده برای تازه دمیده شود به کالبد مرغانی که در این باغ افتادند  
و صفای خراب از همه سو بگوش میرسد، میدانی که کلبای شهر چاربان نمیتوانند در باغ اندیشه این پیرانه  
مرا، چند صناعی بیش دوام کنند ولی چاره چیست؟ آدمی را در هر حال از اندیشه و احساس گریز نیست  
علامه اینکه هفت برشت در نوشن جنبه هنری و اجتماعی دارد.

ع رضائی

## نغمه



## سلیمان

### از: برتولت برشت

### ترجمه: عباسعلی رضائی

حقیقت به همگان آشکار شد:  
چون دانائی و آگاهی موجب سرانجام غم انگیز  
او شد،  
پس خوش بحال آنکه از آگاهی بی بهره است.

بنگر، مکیت را که سرزیای او  
اکنون، برطنایی آونک شده!  
چون، وقتی از قانون عقل پیروی کرد  
و هر چه را که شایسته ربودن بود، ربود  
در کارش مرد بزرگی بحساب میاید  
آنگاه دلی او را به پیراهه کشاند، لوداد  
بنگر، قبل از آنکه روزگار آید  
حقیقت به همگان آشکار شد:  
چون، دل جامه لبب او را به فرجام ناگواری  
کشاند،  
پس خوش بحال کسیکه از خواش دل بی بهره  
است.

بنگر، قیصر دلاور را خوب بنگر  
سرنوشت غمباری را که به سرافش آمد!  
چون خدائی بر او رنگ قدرت نشست  
قتل ناجوانمردانهی او معلوم همگانت  
درست در آهنگام که غلظتش شروع شده بود،  
چهلند بانگ بر آورد: « او، هم، پرمه،  
بنگر، قبل از آنکه روزگار آید  
حقیقت به همگان آشکار شد:  
چون شهادت موجب بدفرجامی او شد،  
پس خوش بحال کسیکه از شهادت بی بهره است.

حالا، برشت کوشا و کنجکاو، خوب بنگر،  
سرود آهائی را که خواندی، شنیدم بگو.  
چهار برای حفظ خویش  
پرسیدی که، ثروتمندان اینهمه ثروت را از کجا  
به چنگ آوردند.  
آنگاه مجبور شدی از سر زمین خود فرار کنی  
چقدر زادهی مادرم کوشا بود  
بنگر، قبل از آنکه روزگار آید

مهد آزادی ادبیه  
صفحه ۵ شماره ۱ (۵۵۵)

سایه‌های شوم غریب چنگ هر روز قسمت بیشتری از کرم خاک  
و دوبر می‌گیرد. روزی نیست که درون پام یا در قلعه‌ای دیگر شهرهای  
آتش کشیده شود. در عدن و خاور میانه انسان کشی لافه سیاست‌شناخته  
شد است. قلب افریقا از قربانیان کنگو و آنگو لاداعدار است. دمار یکای  
لاینین لحظه‌ای از قربانیان دزدان صدمتی نکند.

در چنین وضعی نخستین دول بزرگ که خود عامل این قربانیها  
هستند و در میز کنفرانس صلح خارج چینه قابل تأمل و به نظر می‌آید.  
روزنامه فکاهی «کاکان آفریقا» چاپ فرانسه خوب توانسته  
است که این بار بدین تعداد کنفرانس شریف رابه بازی بگرد. آنچه بعد از  
آن می‌آید نیز به حمایت است از همین فکاهی نامه.

[illegible][illegible]

در اینوقت مشوجه ناظر جوشی  
هم آری میسرید  
پادشاه چهو خواست کسی تم  
میاید که او را بیاورد و بپندد آنچه  
در او  
لاستبردار داید که دولت جوشی  
مقتل بپندد دارد بدو  
آرد، و عقل اینکه در همان ایام به

هیکلها نی به گاه آکنده

... و نه که از شر و مختلف دارویی هم آورید. اولی مال است. س. «الویت» نامش را  
 بیان است و دوم مال آقای محمود شاعی فارسی زبان. کربورکاری دست بکار و شاعر و هم کاتب  
 نوشته افکار و مضموں که بیان آن در شعر دیده شود. صدور صد نادر است.  
 و نکته لطیف و غیر تان «ظهور کند» «الویت» به شمع آقای شاعی و شیر ذره به شمشیر  
 بت کردن شگون ندارد.

انسانهای نهی هستیم  
 پنهانی پوئالین  
 به به هم داریم  
 حضورهای ایستاده به کلاه افسوس  
 های خشکیده ما  
 گامیکه با هم پیچیده می کنیم  
 در پی معناست  
 مو باد در میان غلغهای خشک  
 فشار موشها بر پیشه شکسته  
 بر دایه خشک ما

از شعر آقای صناءى:

د نه ایم سایه مردیم  
لهایمی به کاه آکنده  
فند آوای ما ملالت زاست  
حنه دهر دلکنی ماراست  
رور دادند جامه مردان  
بجا شغل مترسکی ماراست  
که میزند گان صحرا را  
هیکل مرد در دخیل آید

چاپ شده در دوره های قدیم همان مجله

ترجمہ فارسی

ترجمہ فارسی  
دریا ہا مرا گرفتند  
ماہیہا مرا بلعیدند  
دوست عزیز خویم  
چہ زود فراموشم کرد

هنجره را باز میگذارد  
تا ببینم کفی می آید  
چطور می توی قبر می گذار  
آن را که از درد پاره مرده

کشتی ام تو دریا ها  
مزرعه ام را نکشتم و خالی ماند  
آرزو به دلت بماند  
همانطور که آرزوی من به دل ما

و تا آنکه مرا برد  
مرا به جای سلام نتواند فروخته  
اگر یار با وفا داشته باشد

ببادوام

۱. که از هم جدا مان می کنند فراموشی  
کسانیم دشمنی در کار نیست. بدخواهی در میان  
مادت بادوام آن است که یکدیگر را در کار  
ها برق روشنی است که در شب هستی ما میماند  
از آن. جای دارد.

دريالار توندى منى  
ناققلار اوتدى منى  
عزيز ايستكلي دوستوم  
نه نر اونوندى منى

آچیق قوی پنجره نی  
گوزوم گوزون گله نی  
نجه قیره قوپارلار  
يارور يندن کوله نی

دريادا هميم قالدي  
ايمدويم زميم قالدي  
آرزون سوزونده قالدي  
نجه كي منيم قالدي

آبادی ناکار منی  
قول اندر سناکار منی  
بغالی یاریم اولسا  
آختارار تاپار منی

سعادت

جز در اندیشه بیچارگی مشترک که همه در آن  
نیست، هر چه هستند همه بیچاره‌اند، و تنها  
و سپس دوست بداریم. - درد و دوستی. - این  
- شمی که میان دو غرقاب، پیش از زندگی و پس







## آدم نووسی نویسنده‌گی

**یک ریز کاندیدای جایزه نوبل**  
 به نویسنده‌گی بنام «آدم نووسی» نویسنده‌ی معروف، نایب مجله‌ی صحرای  
 پستی از این آرسولف کتاب نامیده آرای چند دهه‌ی دوم  
 و سیاه پشتمنه بود. مثلا از دهشت سن تا آن نویسنده‌گی برای  
 عموم نام می‌برد که الحق کتابی است مشغول کننده و مفرح.  
 آسان که کتاب مرحوم منور «پیشگی» به گرد آن هر نمی‌رسد  
 در دهشت سن قطعات ادبی صحنی درج شده است که هیچ بیه  
 مدرسه گویی هم نمی‌تواند نظیرش را بیابد.  
 حلقه صحنی ادای وظیفه مقدس جوهانی‌نویس ذکر خیر  
 از این کتاب در دوره‌های قدیم «مده آرای» کرد و موفات راست  
 نمود. از آن وقت تا کنون نظیر چنین اثر شاکار مسلم نویسنده بودم  
 که آرا کاندیدای جایزه نوبل کنم و بدینوسیله وظیفه جوهانی را  
 تمام و کمال آدا کنم.

اکنون که شاکار بی‌بی‌بیل و مسلم ایشان چاپ شده است  
 می‌ماند پول جایزه و مسلم و پول جایزه خودم که هر  
 مراغه بساط میخ فروشی دارم. چون من  
 آدم متواضعی هستم پول نمی‌خواهم. فقط  
 از عنوان «برنده جایزه نوبل» استفاده  
 می‌کنم. اگر مراغای خوراخی را سرار  
 در پرداخت پول کنند، حاضریم با کمال  
 میل پول هم در اختیارشان بگذاریم.  
 پس از این مقدمه خوب است که  
 نوی شاکار مسلم کتاب «داشته‌های  
 عمومی» را در آوریم. آقای مصری به  
 توضیح و غرض جلاج در مقدمه تبیین  
 شده‌ای خود چنین نوشته‌اند:  
 «این کتاب معلم دلسوز و راهنمای  
 وقتی است که باید همیشه در پیش شما  
 (داشته آموزان عزیز) باشد تا برای بیان  
 معلومات عمومی دروس قبول شدن یاد  
 دهد. قبول شدن از امتحانات آسانی  
 است بر کسی که این کتاب را بدقت بخواند  
 و پاسخ‌دهی‌ها را یاد بگیرد... اگر این  
 کتاب را خوب یاد بگیرد، در واقع خواهد  
 توانست بی‌شکوهی تعلیمات دینی و اخلاق  
 (تمام مواد برنامه کلاسش) جواب  
 دهد. پس این کتاب خلاصه و چکیده‌ها  
 درسی است که در تمام کتابهای شاست.  
 بدین ترتیب آدم حق دارد که از دست  
 وزارت فرهنگ نصیب شود که هر این  
 همه ظلم در حق کتاب حاضر و دانش  
 آموزان کلاس ششم در واقع وزارت  
 فرهنگ به جای اینکه به دانش آموزان  
 توصیه کند که کتاب ۱۶۰ صفحه‌ای  
 آقای مصری را یاد بگیرند از امتحانات  
 قبول شوند. حقت و حقت کتاب تبیین  
 می‌کنم و پول به مسلم می‌دهد که بیاید آنها را  
 در کلاس درس بدهد. آخر چنین ظلمی  
 در کجای دنیا نظیر دارد!

باز از فرصت استفاده کرده برای موفقی  
 تسکین و تسکین و مقاومت آرزویی کنم.  
 کتاب حاضر دوازده فصل دارد و  
 به صورت متوال جواب ندوین شده‌است  
 برای استفاده بیشتر خوانندگان چند  
 تا از عنوان و جواب آنها را اینجا می‌نویسم  
 - با این عنوان چگونه نویسم؟  
 - اگر هوا سرد تر شود درمیان آب  
 چه‌جمله که در آب است سرما می‌ماند  
 و بعضی باران بر می‌بارد. (صفحه ۳۹)  
 - می‌گویم این را برای این که می‌توان  
 تبیین کرد  
 - بدو قسمت: رشته‌های شمال  
 بنام البرز و رشته‌های باختری و شمال  
 آنها بنام زاگرس و باغاتی (صفحه ۹۹)  
 معلوم می‌شود که کوه‌های می‌شوند و  
 بالا و پایین رشته کوه‌های شمال غرب ایران  
 و کوه‌های می‌کزی دیگر قدیمی شده‌اند  
 و کوه موفات آنها را هم در تقسیم خود  
 می‌آورند. آندره‌ها هم می‌پرسند که  
 می‌سوزد شمال و جنوب ایران کدام  
 دریاچه‌ها قرار دارند؟  
 - در شمال دریای خزر و در جنوب  
 دریای عمان و خلیج فارس. (صفحه ۱۰۰)  
 آدم‌های قدیمی، با این می‌گفتند، چشم  
 بسته غیب گفتن.  
 از کرامات شیخ ما چه می‌پند  
 پنجاه بار از کوه دوکت، و چه  
 برای استفاده بیشتر از این شادرا  
 حواله می‌دهیم به صفحه‌های اول و آخر  
 ص ۲۱ - ص ۲۲ - ص ۳۱ - ص ۵۱  
 ص ۵۲ - ص ۵۳ - ص ۵۴ - ص ۵۵ - ص ۵۶  
 تعریف بازمی‌آید از دستور زبان فارسی  
 بدست می‌دهد. دو نام صفحه‌های کتاب  
 اکنون چند لغت و معنی از بعضی  
 بهیودرس ۷

درآمد روزانه!!

## بقیه نقد کتاب

خلاصه ۳۶ صفحه چاپ مشهور، نوع  
 مقابله نیز پیشی داشت.  
 این کتاب تقسیم شده است، اگر  
 شماره کتاب شماره ۲ دوره دوم مقاله  
 بسیار جالب «در برای هنر یا هنر»  
 برای انجام «در آثار مجله است و در  
 آن چنین می‌خوانیم:  
 در جامعه‌ای که تاگزیر باطلیات  
 هنرمند حساس، در مقابل جریان و  
 جنبش‌های اجتماعی بی‌اعتنا باشد، هنر  
 اوقات تلاش در تاجا می‌انجامد که به  
 گونه‌ی پنداری را می‌باید خود و جامعه  
 خویش می‌برد و بی‌تکیه گام می‌بندد.  
 «در» را بیرون از اجتماع  
 نباید و نمی‌توان مطالعه کرد. هنرمندان  
 ناآوار نیست به عین همه گناهان و به  
 وراثت و فیروزی می‌گذاشتند  
 و آخر سرائیکه  
 ... هنگامی که هنرمند را  
 خود پیسود می‌سازد و زمان  
 عظیم خویش را نیز به عنوان وسیله  
 برای بازی و تفریح و آتش روحی و  
 معنوی انسانها از دست می‌دهد،  
 زیرا آفتاب غیر کندو آفتاب‌گیران  
 باشد و سوزنه‌اش به زردی می‌گردد  
 طراوتی به خشکی میل می‌گردد  
 تقدیرش به بی‌باروری می‌انجامد  
 «آلایا» به دومین مقاله مجله  
 است با قلم پخته فرج صبا نویسنده  
 کتاب نرس جان (پوست) که زمانی فریب  
 خورده و به زمان گویای فانیست میل  
 گشته و بعد که زیر طاهر آراسته نشی  
 ها و پلیدیها را دیده سرخترین وطن  
 آن شده، به خوبی مرئی می‌شود  
 بعد مقاله شیرینی است از  
 روشن در باره یک فیلسوف نمای ایرانی  
 به قول نویسنده، «خدای ایران نخواست  
 از این نظر عزیز ما بدین فیلسوف بماند و  
 باشد» این بود که فیلسوف ظهور کرد  
 و آثار زانویل سارتر را دست و پا شکسته  
 و مغلوب داد دست خواننده عاقل گای  
 به نام «اگر بنیاسیاسیم یا مکتب  
 انسانیت»  
 مقاله‌های دیگر این شماره در  
 باره، السیره الفیلسوفی معتمدین و زکریان  
 رازی است و مکتب‌های سیاسی و کثریها  
 الدین پارازاد و کتاب شمس غنچه  
 از بیرون گوی که فرج نمیشود  
 این آخری و قدیمین مقالات  
 در باره تبیین و شعر  
 آرزویمان اینست که «انفاد  
 کتاب» بماند و دیگر بماند.

## تهوتوی مطبوعات

برای اینکه خوانندگان عزیز از دیگر روزنامه‌ها  
 و مجله‌ها بی‌بهره نمانند و به فیض اعظم برسند، هر  
 هفته به نوی چند نای مطبوعات در می‌آوریم و در  
 روزنامه خودمان چاپ می‌کنیم. این البته و البته  
 البته تنها به خاطر این است که خوانندگان «آینه»  
 با چهار ریالی که می‌پردازند بتوانند کلی بهره‌مند  
 شوند و بداندند و آگاه باشند که در کجای کشور  
 چه کارهای به زحمتم را بر گردن گرفته و ما آدم‌های  
 بر توقع و نمک نشناس از آنها غافلیم. چنین به نظر  
 خدمت به عالم مطبوعات تا از دستش بی‌آید خواهد  
 گوشت که این فطرت عمومی را تنگنفس دهنده و  
 خوانندگان را از نزدیک با خدمات پر ارج در کجای  
 مشروطه آشنا کند. انشاس دارم، از صحنه و کتب  
 قربان شما «آدی باتمیش»  
 نخست به تهوتوی «تهران مشهور» شماره  
 ۱۱۵۲ (نهم مهر ماه ۴۴) از ادبیات و ادبیات و ادبیات  
 نامه از همان قدیم و ندیم خود را و قدیم آدوین‌های  
 جنتی خوانندگانش کرده و آن از وظیفه سنگین خود  
 غفلت نکرده است. چه زمانه که نو و نتیجه‌های  
 «آقای آلاخ» را به جان حدید می‌نهد و چه  
 در زمانه‌ها که نوشتن بیوگرافی مختصر هنرمندان  
 وطنی را بر عهده گرفته است. می‌گویند که نه لاف‌باز  
 نگه‌های انتقادی نیز توجه کنید.  
 ● حلی پیشگامی که می‌شناسید، الهه به نام  
 حقیقیش بهار عبدالحمیدی است و قدیم سال ۱۳۲۰ در  
 تهران متولد شده است قد او ۱۶۵ سانتیمتر و وزن ۷۰  
 کیلو درک اصلی موشی متکی و درک چشمش می‌شود  
 است معروف ترین آهنگ او حمیده یکمبار است  
 ● (زیر تصویر لیست دهن و به به پشت  
 هنوز دست از عرشه نمودن زیبایی خود بر نداشته و او  
 تصور می‌کند که با نشان دادن پیشکری مرغان خود بازم  
 می‌تواند هوا خوانانی برای خویش گرد آورد و لی  
 اهل فن معتقدند که اینگونه بزرده بردارها دیگر  
 مشتری چندانی ندارند و مردم پوشیدگی و هنر واقعی  
 را خیلی پیش از این می‌بیند و بازی‌ها می‌بینند.

## آدی باتمیش: راستی؟

● (زیر دو تصویر تماماد هلی (پس از شکست  
 لایب شای سال گذشته که در وقت بالا نته چیزری  
 نداشت طراحان بیکار نه نشسته و ده‌های تازه‌ای به  
 بازار عرضه کردند و آنچه معلوم می‌فرمایند در نونه  
 از آنست و با آنکه آنها ظاهرا می‌گویند که اسرار  
 زیاد می‌بیش نمی‌گذارند زیرا قسمت‌وسط یکی از آن‌ها  
 قدرت به نام «پنجره‌ای نام دارد و شیبه توهمی کبری است  
 بالاتر به پنجره سه گوشه‌ای را باز کرده است.  
 آدی باتمیش: این را می‌گویند  
 هنر واقعی!!

آدینه مهد آزادی - 24



## تأیید شما:

در شماره اول به اشاره گفتیم که بابتیکه به اندک بضاعت خود میخواستیم حلقه پیوندی باشیم بین همه آنانی که تلاش‌های پراکنده دارند. دعوت کردیم از آنانی که سادقانه بهتر عشق می‌ورزند و دوقی دارند و حالی. اکنون شادیم از اینکه دعوت را بر مسند قبول نهشته. و ما هر هفته مطالبی داریم از اقاصت‌هایی که میخوانند و خوش میخوانند. حرفاتی دارند از زندگی و از انسان که در شتابی که با چشم و دریغی که بافتح دوش بادش می‌رود. و استاد است جلو ترس و کینه، جلو یاس، جلودرد، جلوشیعیانی، جلومرک. و نشریه مامکائی یافته از دیدگاه آنان - برای جلوه‌ایده‌ها و نقش‌های آنها. سبازگر ازیم از همه‌شان.

یاد کردیم عهد تازه می‌کنیم: «مادر کار تلاش ساختن قایقی هستیم تا ما را از تنهایی جزیره‌منرو کمان نجات دهد از جزیره ناباوران که آنرا آبهای خشمناک احاطه کرده است. مایادوهائی نیاز داریم، که سینه امواج را بشکافیم، پاروهای ما شما هستید، شما خواننده‌گان، شاهمگان. آزمایه ذوقتان ما را بی‌بهره نگذارید! امیدوارم در دوام این نشریه به پیشگرمی شماست»

س. ج. پیمان

آدینه

دوره هفتم، سال شانزدهم، شماره ۱۰۰۶ (۱۵ شنبه، بیست و دوم مهر ماه)

در مرز علوم قدیمه

و

دانش نو

ص ۴۰۰

میلیونر از عزیز نسیم

چرا کوههای آذر بایجان فرو می‌ریزد؟

صفحه ۳

میرزا کوچک خان سردار جنگل، آه، ای گلهای پژمرده؟

اندر پند نامه‌ای هنر نرذ ایرانیان است و بس! ....

ص ۸۰

به نواب و گان مبین

صفحه ۲

شعر تازه‌ای از: تمیمی

دردا

صفحه ۸

ای مسلمانها!

گر سنگی

صفحه ۳

و افزایش جمعیت

ارمغانهای تازه ادبی باهت تمالی ادراک‌ها و احساس‌ها است.

از مقاله مفتون

در این شماره می‌خوانید:

سخنی درباره دانشکده ادبیات تبریز - فلکلور  
مخالفان ادبیات نو - دانش‌طلب در بند  
سحر و جادو - مرک یک شاعر  
قابوس نامه و دبستانهای کشورها  
باهتکاری:  
مفتون - خشکبازی - دیس‌نیا - دوقی  
مرآتی - فرنود - روزنیکر - میمن - بهرنگی  
دهقانی - مرتضائی - اسبقی - عظیم‌پور



(اسمیر ۱۰۰۰)







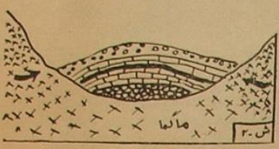
# کوههای آذر با ایجار



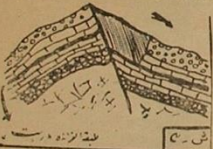
نوشته:

## دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان

لیسانه زمین شناسی  
ازدانشگاه تهران



کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.



کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

سال گذشته در اطراف مرند - یکی از شهرهای آذر با ایجان کوهی بطرز وحشتناک ریزش کرد و قسمتی از آبادیهای دامنه آنرا تهدید بوبرانی نمود. روزنامه های مهم کشور خبر حرکت این کوه را با آب و تاب فراوان نوشتند. ریزش کوه ما معلول کشید و مردم همچنان با نگرانی ناظر این واقعه بودند. چند ماه گذشت این بار در ممقان - اطراف تبریز - حادثه ای نظیر حادثه مرند روی داد. نسل بدلافه نهدید مردم این درک چگونگی این حادثه و با توجه باینکه تاکنون هیچ مقاله علمی که بتواند توضیح دهد باین پدیده های زمین شناسی وفق دهد انتشار نیافته، مقاله زیر را بدواز مطالعه کافی بررشته تحریر در آوردم.

شبهه مطالعه این مقاله متوجه خواهید شد که خدا لامکان سعی شده از اصطلاحات و جملات مضطرب استفاده نکرد و به شکم اضطراب توضیح کافی داده شده است. در نظر است در آتیته نیز مقالات علمی دیگری بهمین سبک برای استفاده آردسته از خوانندگان عزیز که مطالعه علمی نداشته اند درج کنیم.



کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

## گرسنگی و افزایش جمعیت

گرسنگی یکی از بزرگترین مشکلات دنیاست. با افزایش جمعیت، نیاز به غذا بیشتر می شود. در این مقاله به بررسی دلایل گرسنگی و راه های حل آن پرداخته می شود. گرسنگی می تواند باعث مشکلات سلامتی و اجتماعی شود. در این مقاله به بررسی این مشکلات و راه های حل آنها پرداخته می شود.

## اعتقادات عامیانه

اعتقادات عامیانه در فرهنگ های مختلف وجود دارد. این اعتقادات می توانند به شکل های مختلفی ظاهر شوند. در این مقاله به بررسی این اعتقادات و دلایل آنها پرداخته می شود. این اعتقادات می توانند به شکل های مختلفی ظاهر شوند. در این مقاله به بررسی این اعتقادات و دلایل آنها پرداخته می شود.

## بقیه مخالفان ادبیات نو

ادبیات نو یکی از جنبه های مهم ادبیات معاصر است. در این مقاله به بررسی این جنبه و مخالفان آن پرداخته می شود. این جنبه می تواند به شکل های مختلفی ظاهر شود. در این مقاله به بررسی این جنبه و مخالفان آن پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.

کوههای آذر با ایجار در شمال غربی ایران واقع شده است. این کوهها از نظر علمی دارای اهمیت زیادی هستند. در این مقاله به دلایل علمی ریزش کوههای مرند و ممقان پرداخته می شود. این کوهها از نظر زمین شناسی دارای ویژگی های خاصی هستند که باعث ریزش آنها شده است. در این مقاله به بررسی این ویژگی ها و دلایل ریزش آنها پرداخته می شود.













دانش طب در بند سحر و جادو

مستقیمند. زیرا علم آنها را سخت ابعثائی  
میرساند.  
ولی از قرن دوازده هجده هجری تا نزدیک  
به هزاران کیلومتر تا شمال اودیورا نمود. تمدن اسلامی  
در ملت صینی فرو رفت.  
چنانکه اساتذات صینی از برای هر ویی آنکه  
بخواهد انحصار را برای کسی کنند بهیچ  
مجموعات و خرافات داخل در سطح کمال  
و آن را به صورت مجموعه ای از فرمولها و فلسفیهایی  
پیش از آوردند.  
در این صورت که طب اودیوایی از جادوگری  
و اعمال خرافی جدا شد و بر پایه مطالعه کارخانه بدن  
ان استوار شد.  
چگونه از تصنفات و خرافات بر مچای آسانی  
برآمادی. باطل کردند!  
چگونه طبیعت موجود را بر پای خودستوی برای  
پیدا کردن بیماریان طبیعت بر دست خود آنرا کشف  
و در کشف طبیعت چه سوری داشت؟  
پایه داد و باین روشها و دستها و اعمال زیادی  
میخواهد. در اینصورت کوشش می شود که ضمن آزریدن  
کشت و پیروی بر پای نو، جواب کوهانی هر چه هر یک  
داشته اند داد شود.

ویلیام هاروی

طبقه طبقه علی جانلوس قلمی من کز جاجان  
سود کسی مر افرانی نداشت **سفر جانلوس**  
بست مردمی کز جانلوس و یاران ایشان بود  
مطابق طبقه جانلوس این بود که در مقدمه خود  
فلسفه داشت و از وارد شدن در مقدمه می‌دوید  
کار بود شاه را به یکدیگر می‌برد. در یک شب تبدیل  
خون می‌شود و در یک بنیادی بود.  
و **هاروی** یا شرح تلخ خون این شرح فلسفه را  
ایجادات  
و گفت: این توان در میان صفه امان کار  
فریب و طاعت ازضا می‌گردد. نه تمام ازضا  
و این است انسان کثافتی و تجربه است  
شسته در این فرم من فلسفوان نیست، بلکه  
شسته است  
کار مقدمه **هاروی** گفت: گردش خون است  
یا خود بخود اینست **هاروی** کرد،  
فرش قیسم که **هاروی** ۲۳ بار در دقیقه بزنش  
ضایع که خون از آن صادر می‌شود،  
خون داشته است این در صورت یک ساعت  
است و حدود ۵۰ کیلوگرم خون داخل بدن  
است. و این خون ۵۰ کیلوگرم است  
آنکه، فرض مقدمه خود را پیش کشید و  
این گفت که این ساله این صفه این دانی  
در بدن تلخ می‌دود.  
چندی بعد استدلال را به پیش بردی،  
**هاروی** را تا ثابت کرد.

در این ایام باز کوردان و طبیعتی که نمی‌خواهد  
پسندد و نمی‌توانستند تحمل کنند که چگونه کاغذ  
خاکلغوس و پیران می‌شود، به پا خاستند و کاه  
هاروی را پاختل آوردند. در این دوران به دست  
مردان شایسته هم کار مشکل بود. هر کسی باید  
به کار مخصوص می‌پرداخت و نباید دست‌آشاک  
حرف می‌زد. خود را طبیعت می‌خواند.  
مولو در باره این طبیعت بسیار و کوه  
سنگ جایی دارد می‌گوید:  
شعاع و دستور های کوه آتش  
فقد این مهلت نواز می‌کشد، به پیش و  
به کوه که امید زاری را بداند.

آنچه خواندید سخته ناقصی بود از  
عظیمی که دانش تو با علوم قدیمه آغاز کرده بود.  
همه جایه. پیکار طرز تفکرها. پیکار حقایق  
پیکار برای زندگی بهتر. پیکار برای شناختن  
و تغییر آن.

## چنگیز مرآتی

۱. اکنون ما دنیا را ساز آینده  
ست و حالات نفسانی تو را  
و تسلسل حالات مختلف نفس  
ست \*

و این سینا،

میرزا کو چک خان

معموق خود (فک توک) را  
سازد، دلی در نقشه  
نبردش برونده که تیره  
بهایو دروسیه جان  
کرفته برفشوان آفند،  
آیا هموار ایند به دانه  
بر ابرار ترجیه دادند و باغ  
فراق برای نهادهان، دست  
خود زرت و ازلان  
چیده و خطه کیلان از  
دو نکت یک با خوشی  
نهند.

میآوردن، فصلی فیه  
دوم، فراد شد نکلند  
بعین با پیشانی را باغ  
به خاها برونه، همه  
از یک برونه، و اکثر  
پیش از برونه مستوف  
خاوازه یوشی، یافتند  
شدگنده ۹۶ بوخت  
رعبت.

\*\*\*

باین ترتیب کتاب  
آقای خراسی را پیش  
آوردن، فصلی فیه  
دوم، فراد شد نکلند  
بعین با پیشانی را باغ  
به خاها برونه، همه  
از یک برونه، و اکثر  
پیش از برونه مستوف  
خاوازه یوشی، یافتند  
شدگنده ۹۶ بوخت  
رعبت.

بقیہ  
گر سنگی

آمده گواهی صادق باشند .

غلامحسین فرهود

د کشور هند و چین را سرزمین کرمانیها  
دارد. در چین به حکایت ژوژنه دو کستر درود  
۱۸۹۶ پارسی به وی داده است. هندوستان  
چون تا این حد بقضی جوار هند و برای کار  
که می‌گفتند می‌رود و از کامپیوت در سرزمین  
رو، تا این قضی نداشته و بر گزین  
زمین هند را سیاحت اکتشاف در قرن ۱۹ به  
رو، می‌شاه تریدی در این قضی سرگزی  
پاوه شده، به سال ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ به  
از باز با چنان دشتی به پیداکاری بر خاست که  
نی کلکته کرمنه مانند مکرها می‌رود و تمام  
سادی که در کوچها را بر خند بودند. آن  
دو جمع آوری آنها را بر خندوند و سکنی

بعد از ورژنه دو کاسترو برای تعلیل این پیش  
مد، سؤال می کند: «علل این گرسنگی دائمی چیست؟»  
که انگلیس ها طی دو سال تسلط خود نه تنها نتوانست  
این بلایا را از بین ببرد، بلکه از برخی جهات بر  
دندت آنها افزودند!

مردان سیاسی افغانستان که می‌کوشیدند  
تحت پر سرو صدای اداره استعمار خود را متوجه  
نهند، علت امر را به گردن نیروهای شکت یا ند  
می‌انداختند. و از میان این نیروهای شکت یا ند  
بزرگ هر مرحله تفت برای این پدیده به کار می‌رو  
د. البته داستان تراکم جمعیت و فرودگی علاج یا ند  
مکانات طبیعی شک بود. (ص ۲۶۹)

حتی جنرافی دانی بزرگ چون وقت  
برمی آورد که ، تولید مثل بزرگترین درخت  
هند است .  
بهر صورت ایشان در توجیه درد علت را  
معلول اشتباه کرده بودند . بجای آنکه گرسنگی

علت العدل افزایش جمعیت بدانند. افزایش جمعیت را سبب گرسنگی می‌پنداشتند. توجیه قضیه را از بیولوژیکی در صفحه ۲۱۷ همان کتاب از این قرن می‌پاییم.

پایه و اساس بیولوژیکی باروری عمل است.  
مشخصی است که قسمت اعظم فعالیت آنها بوسیله ترشح  
داخلی برخی از غدد بوسیله هورمونهای تنظیم می گردد  
در زنان پدیده بارداری با عمل تخمدان و  
هورمونهای آن بخصوص با هورمون اوستروژن و پروژسترون  
مرتبط است. از این ماده در محیط داخلی بسته

زردیکی دارد. امروز بر ما معلوم است که میانها  
کبد و کبدان نزدیکی و ارتباط نزدیکی وجود دارد  
برای نقش کبد این است که ما را از سوزن و زهر که متخذه  
وارد جریان خون می کنند، خنثی کند. و میدانیم  
یکی از تظاهرات عادی کسی بر تنها با نفعات و ض  
کبد و تعامل آن به بیماری و سوزن و تشنگی کبد  
کبد و تعامل آن به بیماری و سوزن و تشنگی کبد

[illegible]

مهد آزادی آدینه

شماره ۱۰۰ (۱۰۰) صفحه ۱





۳ ریهال

مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۲۸۵  
۳ تیرماه ۶۵

## سرگذشت دلی دومرول

از داستانهای دده قورقود

### شعر و اجتماع

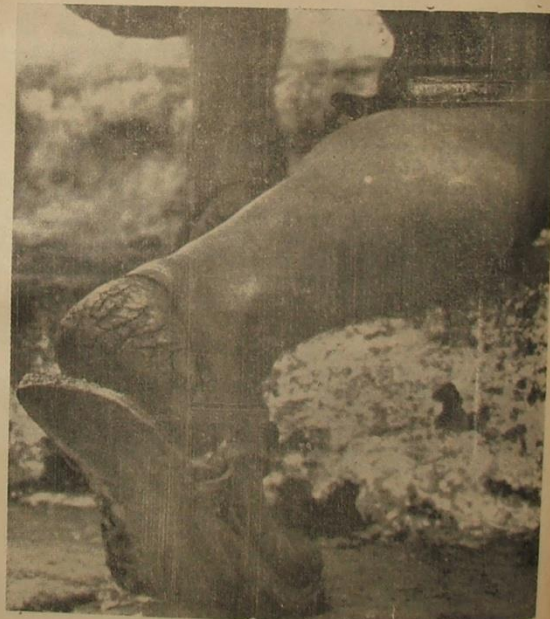
مسأله هنر و سیاست بیشک مسأله مهمی است. از هر چه سخن به گوئیم پادشاه همین مطلب بر می گردیم و هرگز هم تا حد سراجت نمی رسیم. به نظر من گره این مشکل به دست شاعران کشوده می شود. گمان نمی کنم بشود در این مسوود دستور العملی به آنها داد. شاعران گریزی جز این ندارند که شعر خوب بگویند. اما معیار شعر خوب چیست؟ چگونه می توان به دستش آورد؟ خواهید گفت: تنها راه درست برای یافتن چنین معیاری اینست که همه مشترک تمام اشعاری را که تا امروز بتوان شعر خوب شناخته شده اند، جستجو کنیم. تا آنجا که من می دانم وجد مشترک شعرهای خوب اینست: شعر خوب قیاس از تاثیر و رنگ و بوی که از اشعار خوب پیشین پذیرفته است، از جهتی هم دارای ارزشی است مافوق همه آنها: در یک شعر خوب می توان تاثیر و انعکاس جنبه های فکری معاصر را یافت و بدلاوه شعر با قدرتی که دارد به این افکار سراجت و وضوح و فضای بیشتری می بخشد. یک شعر خوب علاوه بر دارا بودن جنبه های که آنرا در سطح بالاتری از نطفه های پست قرار می دهد، نمونه با ارزشی است از دین و برداشت انسانی، طرح، موضوع، بیان و فکر. یک شعر خوب از خواستها، رنج و شادی های تازه اجتماعی که در غلبه حقوق خود است سخن می گوید، به سراجت پایه کنایه، پراکنده و با یکجا. شعر خوب راه زمان خود و اجتماع را که در آن زندگی می کند به اندازه یک سیاستمدار حتی گاهی بیشتر و بهتر از او، می شناسد. باید گفت چنین شناسایی قالیقورمول به خصوصی نمی تواند داشته باشد که به درد تمام دورانها بخورد. از اینجا است که گفته می شود یک شاعر خوب باید خواستهای رهبران و سیاستمداران را درست مثل همه هموطنان دیگرش بداند و احساس کند و در ترویج آنها بکوشد. پتیه و صفحه ۲

فاجعه - شعر از: عباسعلی یحیوی

جادوی حروف ریز سیاه رنگ تورکی

مادر روشنائیها چیست؟

در باره آندره برتون



... و پاهای آبله آتون

با کفشهای تیران

در جستجوی عشق شما می گذردم

بر راه های دور

۱ - با نداد

### ... و همچنین

- سیمای ایالتی و قلمی
- سمیاده کرب - در باره دیوان شعر کائناتم رجوی
- از پانزدهم - همبستگی چرا خود کشی کردی
- فولکلور آذربایجان (با یاتیلار)
- آنالار و نثری
- بلوای تبریز
- دوبیتی های افغانی
- در اندیشه پدر - شعر
- درباره مجله راهنمای کتاب







در چوب بستهای  
وزیران نیروی جمهوری  
در کار نیست ، علت بد  
بختی مردم وجود وپویش  
گزارشات جادوانی هم  
نیست . در شرایط  
بد وجود آمدود با رفیق  
گزارها ازین خواعدفت  
گزارها به این سبب سراغ  
وزیران استاده که در پای  
کوه است و کوه پناگاه  
خوبی برایشان است . در  
حقیقت اوضاع جنرالهای  
دولت بطوری است که همه  
گزارها را به آنها می  
کنند ، حتی گزارشهای  
نادره کشا لوهر - شکار -  
چهار برای آنها میخوانند  
و نوا ترانه کنند که جای  
آوردن آدمهای گیر آورده اند  
با مردمی که خودرا کشیکشان  
نادارند میگویند .

جریان نغایش طبیعی  
بود و هیچ تعصبی احساس  
نمی شد. شاید ترس و زرد  
باوری مردم اغراق آمیز  
بنمایند ولی متأسفانه واقعیت  
چنین است.

تماشاگر در پسرده  
سوم دلت به حال و روزی  
های سوزد. اینهمه بچارگی  
و عجز امنتقدی عقیده  
دارد که آمده‌ها در پرده آخر  
رنکها را از دست دادند و

بین خود و تماشاگر فاصله  
انداختند (کیهان شنبه ۲۴  
مهر). چهارم واقعی تماشاگر  
در آینه صحنه منعکس بود.  
زشت رویانی که از تیرس  
دیدن چهارم گریه خود از  
آینه فاصله می گیرند از  
قدر آینه نمیگذاهند، آینه

بازی جعفر والی در نقش  
کدخدای، عزت‌الله انتظامی  
در نقش محرم و خسرو  
شجاع زاده در نقش مهدی  
جعفر خل ستودی،  
والی، کارگردان نمایش  
که از عمان آغاز فرمایش  
چوب به دستای و در فلپا  
نویسنده در تعاب بود، کار  
فشنکی اراله داد .  
همکاری دکتر ساعدی  
و والی که از مدتی پیش  
شروع شده روز به روز  
پرتر می شود . باشد که  
پرتر می شود.

بہروردھانی

**عبداله** آدمی منجھی وریا کال است عقیده گراز برای آسمانی است که در نتیجه مصیبتی را می‌خواهد بر آسمان آید. بر ادعای گرازا باید دعا نماز خواند، حتی وقتی تصمیم می‌گیرند گراز را با طعمایا مسیح بترازند عبدالله داد و فریاد می‌نمایند که: «استغفرالله، استغفرالله، مصیبت‌دارو بیل مسیح که نموشود نازان» و چون شخص موافق نیست یک‌دم مسیحی بایدند و گرازا را برد، نموشود ادعای کافر به خاک پاکن برسد، آخرش خود را کشتنی است برای کافر یا خوارک

کافر نهی می‌کنند.

ستار، آدمی است که از خودش اراده‌ای ندارد  
به بگوئی می‌کند، هر چه بشوای می‌دهد. فقط تمنا

# بدهای

دکه به حال خودش بگذارند و تکلیف شاق فکری  
و تصمیم گرفتن را از او نخواهند .  
مثلاً جعفر پناوله واقعی است . از بی دیگران  
بود . برای شکارچیها آبی می‌ریزد و می‌آورد ، با  
گراں داد و حوار می‌کشد . اما از دهان همین آدم  
هی حرفهای بی‌برون می‌آید که به مغز مردان متفکر در عم  
می‌دهد . مثلاً وقتی موسیو و مردم از تئوری یافتن شکارچیها  
بنا می‌کنند که اینها خودشان مثل گراز قناری می‌باشند

نمایش تمثیلی است از چیرگی نامرد ها به بانهای دست خالی در پناه گلوله و باروت. انسان که اگر خوشبخت نبودند گلوله و باروت نیز بر آن کارگر نبود.

می دارد. بسیاری از حرفها را جز با این شیوه  
شود، زود در آثار سمبولیست های غرب به نادره شادی وجود

ورزیا

شست تا غم، نه آینه دیده می‌شد و نه شفق، خلاصه  
 یحیی حس پشتری وجود نداشت، او شاعر معمولیت  
 می‌را از زندگی دور می‌کرد و از دسترس مردم  
 دور می‌برد و به صورتی در آورده‌که قطع  
 نگرفت شادی از خواص بتوانند آن را درک کنند،  
 رضاشاد حبیبی، مکتب‌های ادبی (ص ۲۱۶) -  
 رهنمائی از مزایای ضرورت بیان حرف‌های راس می‌ست  
 گوید و بگذرد، چشمانه‌ای از دامنه‌کوه می‌پوشد  
 گیسو راه همواری نداشتند باشد «باید از کنار  
 کوه‌های پراکنده بی آنکه خواب‌گران صغیر

می‌شود یا پاشی را آرام آرام پرتاب و راهی به  
رو پیدا کند.

پاشی نام معانی سمبولیک‌ها می‌تواند مستقیم  
و غیرمستقیم در سرزمین‌های خیالی و مجبور، در  
رویه‌های نامعلوم، در قصرهای ابراز آمیز و غارهای  
چرخ جریان می‌باشد. یونیسف، سمبولیک استخراج  
نشان دادن این زمان و مکان ندارد، زیرا به  
مفیده و یکانی نیروی مجبور است. وجود دارد و در  
ماتر هر مکانی بر اساس معانی است.

(همان کتاب ص ۱۲۹)

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

سحرگاهان

بر بر میدارم  
ماه کاهنده را می نگرم ، تنها ،

که در آفتاب‌زدی سپیده دغان جلوه می‌کند.  
(سازمان اسرار)

مهد آزادی آدینه شماره ۵ (۱۵۱)

تنبیه و پروری؛ اما هیچ‌کس موافق نیست، کسی دامن می‌آید سزیمین پدرباش را و کتک و جای دیگر هر پدر را حاشا و تاباوت و تعصبات می‌پرورد. می‌خواهند بمانند و سزیمین خود را از وجود خود کناریجی‌ها پاک کند. آخر موسویو به دادخواهی می‌رسد. این بار حرم که دیگر آثارش نیست به شرافت می‌رود و می‌آورد، موسویو شکارچی دیگر پدرباش می‌آورد. که شکارچیهای اول را بکشد چون عقیده دارد آنها کثورتی شده‌اند. از گزاش هم پندش شمعان؛ باید

فکرش چیه ای تازه از راه پیدیه ها میخام بگذرم  
 هوو بر خودند. باید ساری غذا بپاشان داد تا دست و  
 ایشان بی کار برود. مرده هو این دو کتاچه ای  
 سیدانه. از خود خرمی بر اندو بر ایشان غذا ندادارو کتاچه  
 مرده دو کتار محبت معنی نداشتند و منتظر می  
 افتاد. چهار کتاچه روزی هم می ایستند و به هم  
 گلوله در می کنند. خواب که از سرشان می رود حدیثیک  
 جامی از آن. مگر نایافتن که همگی کتاچه ای اند  
 برای معرزه و آبادی و آمدناده !

به دست

آدمها

**ورزلیها** مردمی هستند معتقد به آقا و قدر  
بای آسمانی . چاره دردها را در آسمانها می‌جویند  
چه خیالی کنند و در نور باز آسمان نازل می‌شود  
موفق می‌شوند . می‌خواهند از «وکنک» استفاده کنند و راهش را  
ندانند . در برابر تفنگ ژود جا می‌خورند و  
بویها را از دست می‌دهند .

هر کسی بخواهد بفکر نعم و ملک خود بنشیند  
خدا دانهای که در گاه و بگاه برایش نیندازد  
و کرم آدمی را که گراز ها از علفها را داند و ملک را  
نمی بیند . هر کسی می خواهد خوش را نجات دهد  
همه از دنیا بپارزد و جز از راه شکم با  
نیایا ارتباطی ندارد . از حواشی که زیر پوشش را  
در کجای می بیند ، مثلا در ده ستار و اتفاق می افتد  
و وقتی ایداله و ستار و برمی گردند و  
خبر می دهند که «خدا» مانند بشت دهد و گفتار  
و آیه های مثل مورچین است ، چشمها از تعبیر می بیند  
و آیه های مثل دیروز و بیان و کرا و همه  
خدا خالقانی که تا دیروز و کرد و بود  
چاپش را زیر و کرده بودند

هیچکس نمی‌خواهد فکر کند. همه از دیگران انتظار دارند که چاره‌ای بیندیشند و زمینها را از شر گرگانها نجات دهند. کدخداهای فاته‌عاش خوانده است و در هر کاری به سراغ اسدالله می‌آید. دیگران منتظرند. انکار مغزی در کلستان نیست. منتظر فردی هستند مانند رسم دستان که بپاید و از چنگ دیوان هفت خوان براندان.

خیلی زود باورند. مومن که کتابچه‌ها  
را گشود می‌بیند و در آستانه خانه از انوائی به  
رو افتاده‌اند. مردم از اوپ و تفرات می‌نورسند و  
خیال می‌کنند اگر فداشان ندهند خانه را آتش می  
زنند و معزای می‌کشند. شکارچی‌ها به من متوجهان  
نی‌از توانند و می‌خواستند همه را بکشند. چون متوجهان  
نیز از اوپ رفتی می‌برند. چشم‌هم که دستخیزین  
شرایط خود را و دوست خود نعمت را از آلوده شدن  
به زندگی تنگ دیگران مضطر کرده، فریب می‌خورد  
و به امید فروختنی دل می‌بندد که جز ناسود  
وری ندارد.

آدمها میشوند. هر کسی راه خود را میرود،  
و راه از کوزه جلوی سمیت جی، مجرم از کوزه عقیق

دست راست و ... دماغها تغییر ناپذیر است.  
مخرم متوجه دروغها و زشتکاریهای دیگران  
شده است و نه تنها با ایشان همراه نیست  
به دست می آورد نهی می زند، رسوایشان میکند  
پنهانان روی آب می ریزد. اما هنگام لزوم او این  
کسی است که به فتاکارچها حمله و آغازکننده مبارزه  
او است.

در جشنواره (فستیوال) تئاتر ایرانی که از روز ۱۹ مه ماه در تهران آغاز شده شش نمایش شرکت داشته که قرار است هر کدام دو شب در صحنه اجرا شود. محل نمایش تالار ۲۵ شهریور است.

چوب بستهای وولری، درمین نمایش بود. ماجرا در روزی اتفاق می افتد که دهی است البته دهه دیگر دهی دیگر - یا بهتر بگوییم اصلاً

چوب

[illegible]

از پیش تو بخاری می‌جاویش قایده نامش برده  
دانشش گرازا کشتزارهای دیگری داره شیار زودانه  
آخر سرده نقره را می‌فرستد به کتافاوه همه‌ای که  
دانی گرازا را آنجا نیز می‌آیدند. معلوم می‌شود که  
گرازا را آنجا از بوی باروت، فنگه زاندار می‌جمل  
فرار کرده و به وزیل آمده‌اند، چون وزیل پای  
تو فرار دارد گرازا به آسانی در کوهها پناهگاهی  
برای خود دستر پا کرده اند، بخت که همه درخواهند  
از زمینهایشان بی‌خبر، از کوه سرازیر می‌شوند و  
پشت به کشت

مردم کتلاوه که با کلوله نری اهرارانا را نالند  
و نمپه پشان آباد شده ، توبه می کنند برونه سراغ  
موسو این موسو مردی میخی است که ماشینی  
دارد و اینجا و آنجا می رند ، به قول خودش هزار  
جور کار و کجی فاری دارد . دهاتیها با موسو مشورت  
می کنند و موسو دو شکارچی بپراشان می آورد که  
گرازها را بزنند و در عوض دهاتیها شکمشان را  
بکنند .

شکارچیها در کوه و کمر راه می افتند و گراز  
ها را پکی پکی می کشند و موسیو زحمت می کشد و  
لانه هایشان را با ماشینش می برد که مردم را از شر  
بوای گندشان نجات دهد.

دیگر در ده گازی نامه ده - موسیو شکارچیا  
در ده ده گانه ده - مراخ جاها دیگر ده - مسروم  
خوسلاری داران ده - کسرویدرواجانی خاوند پیر ده  
جوخ داران ده - یوز ده برای روز پیش می خوردند  
نظم یوز می خوانید به طوری که سرود و سوز آگاهی  
تکلیف می ده - سرود می بخشد - کسرویدرواجان و زاران  
نیت - همه سرگرد پست و یزد - همه جا را در ده فرا  
گرفته و در زندگیشان را ول کرده اند و برای  
کرم و کتاییز خوراک پیش می کنند - اگر کتان  
بچه تمیز باقیان را خام خام می خوردند - بالا باید  
آنها را شست - پوست کشتند تا شکارچیا بشوند  
و بشوایند -

[illegible]

ورزیل

## آدینه مهد آزادی - 35

پیکر ۂ طلائی

[illegible][illegible]

سلام آقای باستان.  
آقای باستان ما شایان آمد و موش را به طرف  
دروازای خود  
سلام آقای دوست که در کوهن ۱ من که در کوه  
مردم به طرف داشت و رفتن می نمودم  
شما که در کوهانیا وارد و رفتن  
آقای خیر نگار ما معلوم کرد که خبر نگار را  
داشت به طرف نمکت سنگی کنار اینک  
سبله می نمودم. همه دوست گرفتارند. اما شما  
موسا که کنار درختان نشسته و باغی برای خودتون  
باز می کنید.  
بیشتر که می روند.  
می بیند که این روزها قبل و نزدیک دوازده  
ساعت می دیدم که اینک از آنجا که از  
سنگون می روند. که خبرها را نمود و می نویسم  
نویسم. اما خبر می رسد و در کوهن به چهار خبر نگار  
به اعتماد بکنه کارمون خیلی می کنند.  
آقای باستان دست خیر نگار را بیشتر فشار  
آگاهان.  
فست بنویس. خیلی خبرها که تازه می نویسم  
نویسم. که اینک از آنجا که از  
مردم داشت با شعور در آنگاه می  
از کوه  
خبر از ما می خوان و بنویسم  
آقای باستان دوست و دوستی دوست.

[illegible]

چند روز پیش می‌خواستیم بیام اداره به  
که نبودیم. حال گر بهام نبود. در روز  
که بودم که باین، توکی هابی اگر داد  
توانا می‌نوشتم منو به بین. اما اگر  
آهین... شاهوگرگونی‌اوستیم همدیگر و  
گر او زبخت بر کرد  
حال من آدم ضروری هستم از دیگر کردنتون  
نمی‌شود. اگر کرامی که به‌فرد می‌بانی شدن  
میش‌دنه، خبر کارگر دنبال کلمهای  
گشت و می‌اوستا گریزان بابور.  
که ویران نفس من نبود. آخه، میدونین  
...  
فای پاشان سرچایش روی نیمکت سنگی

[illegible][illegible]

تاریخ ۶۳/۶۴  
آکھی مزاید  
تعداد خفا عدد کنشوی سے متعلق ہے آ  
کہ درقبال طلب آئی خدا کفر پہاوی  
درواز دوشنبہ ۱۰ ساعتہ صبح  
در قریہ کنشوی کاف جومزل آئی طای  
ش شمشاد دربار شروع خواہد شد و حق طای  
این آکھی دوطرفہ بازندہ روز سے مرتبہ  
تاریخ انتشار نویت اول ۶۴/۶۴  
دوم ۶۴/۶۴  
سوم ۶۴/۶۴

از: بهروز دهقانی

[illegible][illegible]

- دراز کردی  
 - درسته همه این بدبیا را بشی درست کردما  
 - دوش من تونه تو باشی که کنه  
 - می بینید که ما لالانوشتی؟ آگه پشرایشه  
 - لا حیوانا نفس راحت می کشن  
 - رنگارنگ حیرت زده رسیدی  
 - مگه انانی لایه انانی می خورن میده حیرت زده؟  
 آقای امانی زخمشان زده رفت  
 - آقا عثمانی می زدن با شانه با شانه با شانه  
 - مده دلپا توپری دیواره این گریه ها که می بینن خواه  
 - بشو پشراش  
 - فکر کنی میارند که بشوین و راحت  
 - دکن کنی اینونه پشیمون دیواره و رفقه مده شوم  
 - امانان مرود به اماناتش بکشن مگه خرفشون  
 - مده! لای ایدل بشوین رفقه  
 - غبار کنار با حرارت درآدند که

شماره ۷۸۸۴  
سال هجری  
تصویرتعالیه  
است گردیده  
پند فروخته خواهند شد و مزایای هر عدد کنند  
نامی میباید تلقی گرفته بدهد خریدار است  
ن خواهد شد

[illegible]



## دلیم برای باغچه می سوزد

فروغ فرخزاد

کسی به فکر گلها نیست  
کسی به فکر ماهی ها نیست  
کسی نمی خواهد  
پاور کند که باغچه دارد می میرد  
که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است  
که ذهن باغچه دارد آرام آرام  
از خاطرات سبز تپه می شود  
و حسن باغچه انگار  
چیزی محسوس است که در آرزوای باغچه بوسیده است

حیات خانه ها تنهات  
حیات خانه ها  
در انتظار بارش یک ابر ناشناس  
خیابان می کشد  
و حوض خانه ها ماخلالت  
ستاره های کوچک بی تجربه  
از ارتفاع درختان به خیال می افتند  
و از میان پنجره های بریده رنگ خانه های ماهی ها  
شبها صدای سرفه می آید  
حیات خانه ها تنهات

پدیده می گوید:  
«ازمن گذشته است»  
«ازمن گذشته است»  
«من باز خود را بر دم»  
«و کار خود را کردم»  
«و در اتاقش از صبح تا غروب»  
یا شانه ها می خواند  
یا ناسخ التوازیخ  
پدیده مادر می گوید:  
«لعنت بر هر چه ماهی و هر چه مرغ»  
«وقتی که بپریم دیگر»  
«چه فرق می کند باغچه باشد»  
«یا باغچه نباشد»  
«برای من حقوق تعاد کافی است»

مادر تمام زندگیش  
سجاده اینست گسترده  
در آستان وحشت دوزخ  
مادر همیشه در ته هر چیزی  
دنبال جای پای معصیتی می گردد  
و فکر می کند که باغچه را کفر یک گناه  
آلوده کرده است  
مادر گناهکار طبیعتی ست  
مادر تمام روز دعا می خواند  
و فوت می کند به تمام گل ها  
و فوت می کند به تمام ماهی ها  
و فوت می کند به خودش  
مادر در انتظار ظهور است  
و بخشی که نازل خواهد شد  
بر آدم به باغچه می گوید قبرستان

مهدآزادی آهسته  
شماره ۵۵۵۵۵۵۵۵  
پیر کرده اند

حیات خانه ها می کشد

من از زعمانی

که قلب خود را گم کرده است می ترسم  
من از تصور بیهودگی این همه دست  
و از جسم بیگانگی این همه سورت می ترسم  
من مثل دانش آموزی  
که درس خنده اش را  
دیوانوار دوست میدارد تنها هستم  
و فکر میکنم که میشود باغچه را به بیمارستان برد  
من فکر میکنم...  
من فکر میکنم...  
من فکر میکنم...  
و قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است  
و ذهن باغچه دارد آرام آرام آرام  
از خاطرات سبز تپه میشود

## غثیان شعری

شاعری یاده گوی و سرت نفس پیش طبعی  
رفت که چیزی بر روی دل من می گردد ، و «وجب»  
غثیان و دل شوره شده ، وقت مرا ناخوش بیدارد  
و از آن جهت افسردگی تمام به غصه انحصار من  
سرایت می کند و روی بر اندام من می خورد ، طبعی  
مرد ظریف بود گفت :  
- در این روزها هیچ شعری گفته ای که هنوز  
بر کسی نخوانده باشی ؟  
گفت : آری  
گفت : بر من بخوان ! - بخواند - بار  
دوم گفت :  
- بخوان ! بخواند - بار سوم گفت :  
- بخوان ! بخواند - گفت :  
- بر خیز که نجات یابی - این شعر تو بود  
که بر روی دل تو می کشد ، و «وجب دل شوره تو بود»  
و خنکی در اعصاب تو سرایت می کرد ، چون آن را  
بیرون داد ، خلاص یابی !

لغات الطوائف

## مراسم عروسی

در «جای هر زن»

این مراسم وقتی صورت می گیرد که عروس به خانه داماد رسیده باشد اگر  
هم داماد عروس را قرار داده باشد ، این مراسم شب هفتم صورت می گیرد ، البته  
در هر دو سورت در خانه داماد  
پاک لاک و خمیر کمری وسط می گذارند و پاک چراغ موشی جلوه زن می کنند  
و زیر لاک می گذارند ، روی لاک شیرینی و سرکه و این جور چیز ها می چینند ،  
عروس را در کنار لاک می نشاندند ، روبرو شالی می اندازند ، معمولاً از آن مثال  
های قدیمی یافت می شود که از مادر داماد در ... عروس به ابرت و پاکو کارهای نامیه  
است و کی تا کی خواهد ماند که دختر ها و عروسهای دیگر آن را بوی سر  
پندارند ، بعضی پس بچه هفت هشت ساله ای یا دو تر که بونه گل سرخ بر سر عروس  
می زنند و این حرفها را می گوید :  
بیزیم گلین یوز اولسون  
ال دوداغی دوز اولسون  
دوداغی اولغان اولسون  
دوغر ادینی اولسون  
سون ییغینی قیر اولسون  
اولون اری قبرستان اولسون (۵۵)



آهوت پس به خان را از سر عروس می دایند ، و لای بونه های گل سرخ  
پنهان می کنند ، صبح فردا یک جفت جوراب پشمی می گردو شان را به عروس  
پس می دهند ،  
فرستاده : تر با سعادت (جای هر زن)  
روستایی از روستاهای مرند  
عروسیها سبک تا شود ، دست و نوازی در دستکار باشد ، چشمه پیر  
بر آید ، مدتی دیر می کشد ، که نامرزش دختر باشد ، جای آن عروسیها باشد ،  
پس می دهند ،

## بیکره پلائی

(بیلگه)

آقای باستان بود، خوش بود،  
شله بود، قطره اشکی در چشمان بود،  
اما از سر تا پا طلا بود،  
روشنایی که از چشمش  
می آمد صورتش را درخشان می کرد.  
خبرنگار هر استاک فریاد کشید  
آقای باستان، آقای باستان،  
صدایش در دژین زمین پیچید  
آقای باستان، باستان... (۱۳)

### نهال زرد آلو

بر تولد برتشت

نهال زرد آلو بود در باغچه روید  
بسیار باریک، بسیار کوچک  
دورتر را با همه پوشانده  
که میباید کشتی را برود.  
\*\*\*  
با تمام قدرتش تلاش می کند  
اما هرگز بر نمی آید  
در پیشت چه کنای دارد که  
مهربان در حیرت دیدار آفتاب است.  
\*\*\*  
به سختی می توان باور کرد که این نهال زرد آلو  
بالاخره آلو باشد  
اما از هر گشایش معلوم است که  
راستی را، نوال زرد آلو است.  
ترجیه: صادق.

### در پاسخ چهل نامه:

● **آقای جنید واقف** مقاله ای زیر عنوان  
« بررسی اجمالی شعر امروز » فرستادند متأسفانه  
نخواستیم از مقاله ایشان استفاده کنیم. برای اینک  
تاکنون آدینده مقاله ای زیاده در این خصوصیت  
است و از قلمه شعر که به ضمیمه فرستادند، متأسفانه  
انتخاب کرده و در این شماره آورده ایم. خیلی عذر  
میخواهیم که به علل نخواستیم تمام شعر را چاپ کنیم.  
● **آقای رحمانی** نامه ای همراه قسمتی  
داستانی فرستادند. با عرض تشکر باید بگوییم که  
نمی توانیم مستقیماً و گنگانه یک زن، ایشان را چاپ  
کنیم. در انتظار کارهای بهتر آقای رحمانی هستیم.  
● **آقای وفاق** شعر غری تحت عنوان « در  
پی برکت » فرستادند. در انتظار آقای وفاق هستیم  
سیاسکرامیم.  
● **آقای ابراهیم زینالی** از لطیف سرکار  
بی نهایت ممنونیم. قسمتی از گلنای تشکله (را)  
برایمان فرستاد بفرستید، خواندیم. قابل چاپ بود.  
چون چیز تازه ای نداشت.  
● از دوست و هنرمند عزیزمان **آقای سید**  
**هادی غریو شاه** بسیار متشکریم. انتظار ایشان  
کاملاً وارد است. نفسی است قابل دروغ. امیدواریم  
هنرکاری و همکاری در پیغ فرستادند.

(محل اثر کتاب و ابجدی، نقل شده است: ابجدی روستای  
زردی است کنار راه دوشه لیریز - آلاشهر. کتاب را موسسه تحقیقات  
اجتماعی دانشگاه تهران چاپ کرده است.)

### قوشماجا

گفتی بازارا گوردم بر آت.  
دوبه، همی بو آتی منه سات.  
دوی، اوغلو قهریم یوشدی بر  
پاله آت.  
دوبه، نه به ؟  
دوی، آتاسی نورو کماندی، آتاسی  
منات.  
بو آتین مستین سوروشدوم.  
دوی، آتمنده لیریلی اوج یاشاردی  
نوجون گمی شیده کهن سالییدی  
نادر شاه، عهدینده تاپوشدی علت  
دوبه، نه دور علی ؟  
یاشدیم گوردم بر گوری کوردی، برینده  
آتی وار.  
دورال آتینده غیرخ بر یرون داغی  
وار.  
دوبه، حیوان داما شنه نه لی وار ؟  
دوی، حله خوشدی بو جاندا ناخت.  
داشندوخ او لی بر مینده  
فوجیهی آتیشدوخ اوستونه  
سورودک آتکده دافین یوقونونا  
قاپور قالاری نوقوشا،  
اوردا حیوان پیشیدی  
دورال آتین اوزانندی  
دیلین بر قاریشا چناردی  
جانی جانان اولدی فراری  
اوشا گوردم چینهی آتکده دافین یوقوردی  
اونو گوردمک آتاییم یوقوردی.  
یاشاوستون آلا قوقون یوردی.  
اوشا گوردم چینهی آتکده دافین  
تولکی سی  
بر یول آندی، آتیم دیر کی شقی،  
سؤک قاپورقانی  
یاشاندان فرسینده خندیم، اوج دیریم  
ات دو  
دوبه، دایشما هرزه  
گفتم آتینده تیریزه خره  
گفتم دارقاران قلیوه فرمان.  
دوی، نه به ؟  
مگر یوخوموز یوخولوموزور ؟  
بر یای آتکده دافین یوقوریم  
قارالاردان یوردوموز یاشیمیز  
(قولینده: رضا قاریان ۳۶ ساله)

### مئل

رقم بازار و اسی دیم  
گفت عمو اسب را به من بفروش  
گفت دختی و سرم برون کامجو اسی  
پیدا نمیده  
گفت چرا ؟  
گفت پدرش تیر کمان بوده و مسادش  
منات.  
من اسب را پرسیدم  
گفت زمان و آدم مسا ش بود  
در کشتی نوح از همه من است بود  
زمان نادر شاه کز اسب بود  
از عهد نوبیروان می شیده  
گفت مرش چیست ؟  
نکاه گوردم و دیم یک چشمش گور است و  
دیگری یا باغوری  
و دست و پایش بر آت جای داغ  
از اسب پرسیدم که دیگری چه است ؟  
گفت هنوز خیلی چیزهای دیگر است.  
اسب را به من بخریم  
لنگه را انداخته به رویش  
به طرف گرونه کوه آتکده راندمش  
در حالی که دمنعاش بهم می خورد،  
تا آتجا رسیدیم، حیوان افتاد  
دست و پایش را دراز کرد  
زبانش را یک وجب بیرون آورد  
جان از تنش فراری شد.  
آنوقت کرک کوه آتکده بیرون آمد  
تا دیمش دست و پایم خشک شد  
و بالا سر را لاشه را گرفتند.  
آنوقت دیم روپاه کسوه آتکده پیدا  
شد.  
سکیمی انداخت، پدرم گفت شقایق کن  
و دمنعاش را بپکن  
از گوشت نرم و چربش عفت درم بدم  
به ما.  
گفتم بی کن هرزه  
مردم تیریز و از دست عارض می شوم  
و از دایره فرمان قتل را می گیرم  
گفت چرا ؟  
مکن ما بی چیز و آمی و یاشیم ؟  
نکاه کن، مئل کوه آتکده کوه داریم  
و در سیلابها باغ و بوستان داریم  
و از کلاها، شتک و زوفن می گیریم.

### تهوتوی کتابها

(بیلگه)

کودکی که بزرگتر می شود ابتدا مادر و پدر را می بیند و می شناسد و بعد با سایر مشایخ و اقربا  
آشنا می گردد تا باری این پدر و مادر مطهر کسب اخلاق و یاغیهای نکرده مرجع فساد و بدنامی آتاند. برای  
روشن شدن مطلب بجهت خواننده اشاره میشود: « احد می بیند پدرش هر شب پس از صرف شام از قفسه  
کتابخانه ای کتابی برداشته روی سندی نشسته و مشغول مطالعه میشود که گاهی جذابترین قسمتهایش را با افراد  
خانواده نقل میکند و در ضمن این داستانهای احمد را به کار و کوشش و کتب اخلاقی و زندگی تشویق میکند.  
حالا احمد سیکل اول را تمام کرده نام خود را بدین نشان ثبت نموده و بلیاسی افسری مجلس شده است. علت  
را پرسیدم جواب داد این عشق و علاقه را حکایات فرمانی و میهن پرده در خاطرم محفوظ کرده بود. (ص ۱۲۲)  
● من جمله یکی از این هادیان جوانان به طریق فساد و انصراف و تخریب خدمتگاران دوشه است  
به دانش آموزش دبیرستانها و دبستانها. (ص ۶۸)  
● تأثیر ارسال دانش آموزان به ماهیانه در دبیرستانهای (از سر قتل های کتاب). (ص ۷۷)  
**هنر و جنون**  
تألیف دکتر ضرائف معالی - متخصص روح و اعصاب - قمی پاریس - ناشر کتابخانه اسن  
سینا تهران  
هر بر اعتدالی روانی میتواند آفریننده هنر باشد و هر آفرینش، چنانچه اعتدال و تعافیت  
در فکر و روان هنرمند بیمار برقرار نماید، تحلیل روانشناسی این عقیده نو بحث اصلی کتاب موجود  
است. (ص ۳)  
● جنون چیست؟ جنون بشخص در جهت قوس نزولی آن و یا بسبب پرتیانی اعصاب در  
فکر و میدان تصور است. جنون عکس تصویر نیو در آینه شکسته شعور است. (ص ۱۱)  
● شعور انسان بیک میدان زراعتی محدود شده است، که دارای محصول و میوه بوده و به تنم  
و خشک میزند و در آن نیز محتوی دمای دیگری است. (ص ۱۳)



## پهلوی دومرول

اگر کوه سیاه که پیش از وی پشت بر زمین نهاده  
[می باشد]  
بر گو زرا بیل را بیاید باشد.  
اگر چشمه های سردسرم می باشد.  
اگر آینه خوش باد.  
اگر آینه بان گردن فرامد - در طوله ها -  
[می باشد].  
بر کتی باد.  
اگر شتران قشار در قشارم می باشد.  
بارکش باد.  
اگر گوسفندان سفید - در آغل - می باشد.  
در مصلح سیاه خورشید باد.  
اگر سیب وز می باشد.  
خرم می باد.  
زندگی شیرین است و جان عزیز.  
از جان نمی توانم گذشت.  
یک بدان.  
فرزند! عزیزتر و مهر با شتر از من منادرت  
[است].  
کنون پیش مادرت شو!  
ولی دومرول روی خوش از پدرش ندید و پای  
دوره ناه ویش مادرش رفت. چنین آغاز کرد:  
مادر، دانی چه پستی آمد؟  
عزرا بیل سرخ باد از بلندی آسمان پرید و  
[در رسید].  
پای بر سینه سپیدم زد و نشست.  
به خرم افکند و خواست جانم بگیرد.  
از پدرم جان طلب کردم نداد.  
از تو جانت می طلبم.  
مادر، جانت را به من می بخشی؟  
و گرنه وای فرزند، دومرول! گفته و  
[می گویی؟]  
روی سپید به ناخن تلخ می خراش؟  
چون نقرین شکان (؟) گیسوی سیاه پس  
[می کنی؟]  
داد!  
مادر! این هنگام سخن سرایید - بنگریم.  
مروم، چه سرایید. مادرش چنین آغاز کرد:  
فرزند! فرزند، آری فرزند!  
فرزندی که نهم در شکم نگه داشته ام!  
فرزندی که شیر سپیدم را فراوان خورادم  
[امت!]  
کاف فرزند! در بر چسای سفید گرفتار  
[می آمدم!]

کاف فرزند، در دست کافر دشت آیین اسیر  
[می افتادی!]  
فرزند، به زور زر و سیم می رها نمیداد!  
بدجایی گرفتار آمده ای، پای آمدن ندام!  
زندگی شیرین است جان عزیز  
از جان نمی توانم گذشت!  
یک بدان!  
مادرش نیز جانش نداد. چنین که شد عزرا بیل  
در رسید تا جان دلی دومرول را بر پاید. دلی دومرول  
چنین آغاز کرد: آهای عزرا بیل امان! در فرمان  
خدا شکی نیست.  
عزرا بیل چنین آغاز کرد: آهای دیوانه سرید  
سیرت! دیگر چه جای امان خواستن است؟ پیش پند  
ویش سپید رفتی! جان نبخشد، پیش مادر گیس  
سپید رفتی جان نبخشد. دیگر چه کسی می باید  
که جان بختد؟  
دلی دومرول چنین آغاز کرد: حسرتی به دل  
دارم. (۱)  
عزرا بیل چنین آغاز کرد: آهای دیوانه سر،  
حسرت چه کسی؟  
چنین آغاز کرد: دختری از بیگانه به همسری دارم.  
دو پس از او دارم. اما شای دارم بدیشان بپایدم  
پس آنگاه جان من بگیر.  
پای در راه نهد و پیش همسرش رفت. چنین  
آغاز کرد:  
- دانی چه پستی آمد؟  
عزرا بیل سرخ پال از بلندی آسمان پرید و  
[در رسید].  
پای بر سینه سپیدم نهاد و نشست  
خواست تا جان شیرین را در پاید.  
پیش پندم شدم جان نبخشد.  
پیش مادرم شدم - جان نبخشد.  
گفتند که زندگی شیرین است و جان عزیز.  
کوه های سیاه بلند  
بیلاقت باد!  
آهای سرد سردم  
آینه خوش باد!  
آینه بان گردن فرامد - در طوله ها -  
مرکت باد!  
خانه های پر شکوه زمین (۲)  
سایه پانت باد!  
شتران قشار در قشارم  
بارکش باد!  
گوسفندان سفیدم در آغل -  
خورشت باد!

(ای زن) چشت هر که راه پستند  
دلت بر هر که مهر پوردد  
پیش او شو!  
دو فرزندم را دلفشته مدار!  
آنگاه زن سخن سرایید: بنگریم،  
سروم، چه سرایید. چنین آغاز کرد:  
چشمی گویم؟ چشمی سرای!  
آیه که تا چشم کشودم نتراییدم.  
ای که دل دادم و دوست داشتم.  
جوانمرد پر شکوه - جوانمرد  
[پادشاهم].  
ای که پادلی آگنده از مهر سراف  
[گرفتم].  
ای که سر با تو بر یک پالین نهادم  
جوانمرد پر شکوه - جوانمرد  
[پادشاهم].  
کوه های سیاه که پیش از وی پشت بر  
[زمین نهاده اند]  
پس از تو چه پندم؟  
اگر بیلا را آتخا شوم گوسفندانم  
[باد!]  
آهای سرد سردت را  
اگر بنوشم، مسرا خون باد!  
ز دوستم را اگر به عرج کنم  
کشم باد!  
آسان گردن نرازت را - در طوله  
اگر بر شینم، تابوم باد!  
پس از تو اگر بایک مردی  
دوستم کنم مخواستم شوم  
مار رنگارنگ باده که مرا بزند  
جان چه از دست داد که  
پندم و مادرت نامردانه از تو دریغ  
[داشتند و نبخشیدند!]  
عزرا بیل - باد -  
زمین گواه باد! آسمان گواه باد!  
خدا می توانا گواه باد!  
جانم فدای جانت باد.  
به رضای دل گفت.  
عزرا بیل آماده گرفتن جان خاوند،  
پیش او شد. برتر آمدیان (۱) - دل  
دومرول - بر مرگ همسرش تاب نیاورد.  
در این هنگام دهن به آلتاش به خدای  
تعالی گفتد: بنگریم، سروم؛ چگونه  
گفتد: چنین آغاز کرد:  
بلندتی از بلندت هاستی.  
چند و چونت کسی نداند.

آفریدگار شکوهند!  
بسیاری بخردان ترا  
دو آسمان می جویند در زمین من -  
[جویند].  
تو خود در دل ایمان آوردن گان  
[جا داری].  
آفریدگار جلودان جبار!  
بر سر راه های بلند  
به خاطر تو بناها بر پا می کنم.  
اگر گرسنه ای بیستم  
به خاطر تو سر می کنم.  
اگر فقیر لختی بیستم  
به خاطر تو پوشاکش در تن می کنم.  
کنون اگر دمی داری، جان هر  
[دوران یکجا در پیا!]  
کنون اگر رها می کنی، جان  
[هر دوران یکجا رها کن]  
تو ای آفریدگار، توانا و سرشار از  
كرم! حق تعالی را بخند دلی دومرول خوش  
آمد. عزرا بیل را فرمان داد: جان  
پدر و مادر دلی دومرول را در پیا.  
به این دو خمس صد و چهل سال عمر  
بخشیدم.  
عزرا بیل بر شد و جان مادر و  
پدر او را - دومرول را - گرفت. دلی.  
دومرول از آن پس صد و چهل سال دیگر  
با همسرش روزگار به سر برد.  
«دو قورقود» را فرستاد احوال  
به داستان بگرد و گفتن ها بگفت.  
گفت: این داستان دلی دومرول  
را باد. بد از من «عاشق» های دردل  
حکایت کنند. دلایران پر سخاوت و  
جوانمرد خوش داند.  
به تیرک نیازی کن! سروم!  
کوه های سیاه ویران میاد! دوخت  
پرسایه بلند لایب بریده باد آهای  
شکوهند جادوان جاریت مخفتاد!  
خدای توانا محتاج نامرت نکاد!  
به بمن پیشانی سپید پنج کلمه دعا  
به خای آفریدم، پذیرا باد! مع کساد  
و جمع کساد، گناهان را به نام  
شکوهند محمد بپخشاید!

۱ - واحد پول

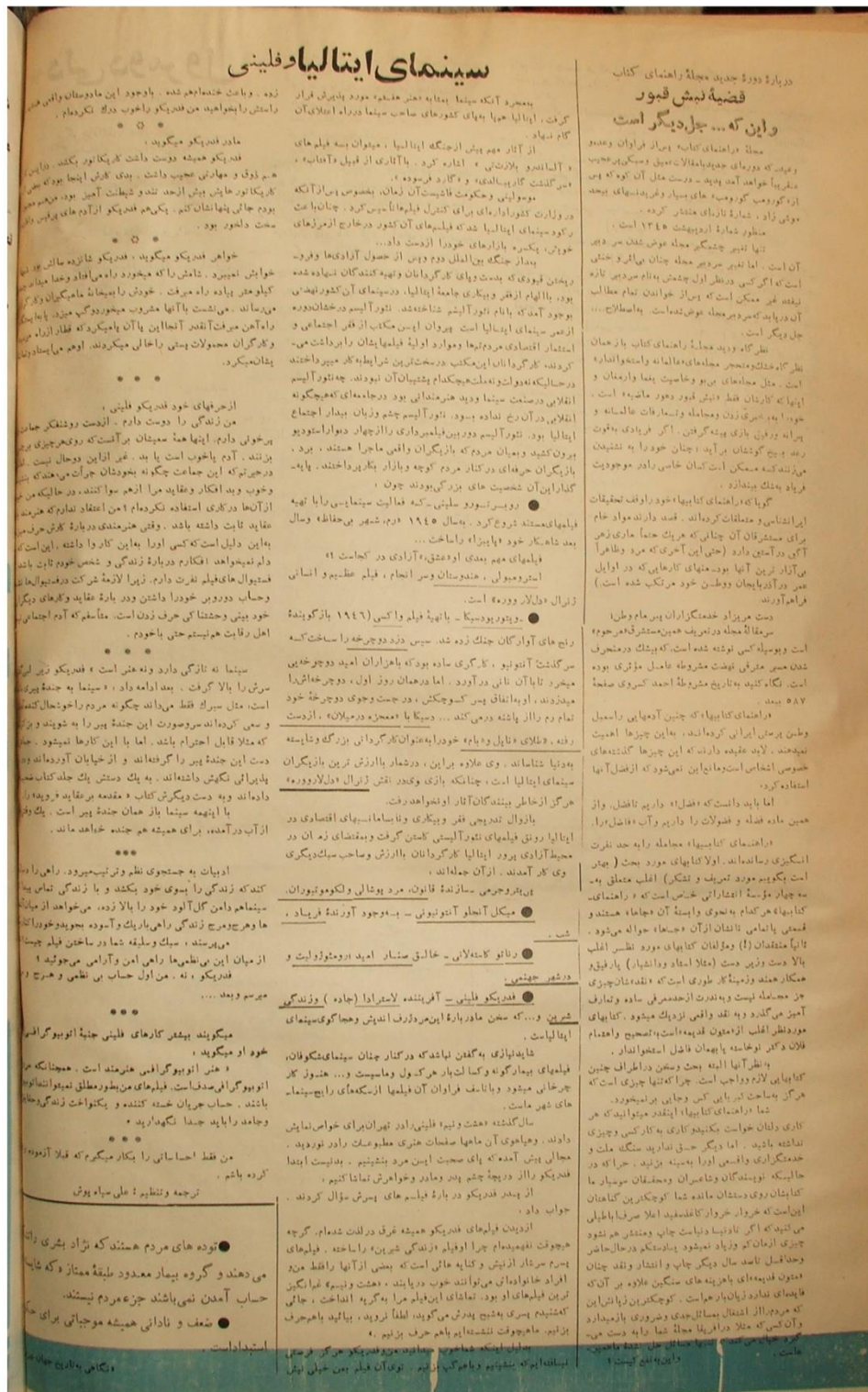
### سخنی در باره

## دانشگاه معروف «علیگر»

کالج علیگر کارهای مهمی انجام داد. عده زیادی مردان لایق را پرورش  
داد. نمایان طبقه تحصیل کرده مسلمان تغییر کالیفات، اما کسانی که در محیط آن  
کالج پرورش یافتند دیگر نتوانستند خود را از چهار دیوار همان تعلیمات و معانی  
آکار محدود بیرون بکشند و جلوتر بروند. یک نوع روحیه فتوایی در آن محیط  
غلبه داشت و تمام هدفها و آرزوه های بلند پرواز دانشجویان آن از حدود به دست  
آوردن یک مقام دولتی دورتر می رفت. در یک دانشجوی این کالج میل پراختن  
به حواش و ماجراهای بزرگ و آرزوی دست یافتن به آسمانها و ستارگان وجود  
نداشت. همینقدر که می توانست ملائیک دست معاونت اداره دارایی برای خود  
به دست آورد خوشحال و راضی می شد. غرور او در این بود که یکی از افراد  
«دعوت گراسی» بزرگ اسلامی است و به نشانه این افتخار بزرگ یک فیه سرخ بر  
سر می گذاشت که آبرو فیه ترکی می نامید. درحالی که خود ترکها هم به خود این  
کلاه می ممتی را دور انداختند.  
به تدریج این معتقد که بنظر خود حقوق غیر قابل انتفال و مسلم خود را  
در این نوع دعوت گراسی به دست می آورد به این دلنوش بود که نای می خورد و با  
سایر مردان مسلمان خود نمازی می خواند. او دیگر به هیچوجه به سه تحولات  
عالم وجود و تغییرات سیاسی و تلفیق یک دعوت گراسی سیاسی در هند قریبی کرد.  
این نظر محدود و این گونه بینی و فکر کردن به مسائل دولتی، دانشجویان  
مسلمان دانشگاه علیگر و جاهای دیگر محدود نبود. این فکر در میان دانشجویان  
هند نیز به همین اندازه رواج داشت و در آنها هم طمأنینه و شوق پراختن به  
ماجرای بزرگ بسیار کم بود. اما مقتضیات زمان و موقعیتهای خاص ایشان را  
به حیوانات بزرگ می کشاند زیرا تمدن آنها پیش از مقامات دولتی بود و دورتر  
تمام افراد طبقه تحصیل کرده مقابلهای مناسب خود به دست نمی آوردند و ناراضی  
می شدند و از این راه به نهضت انقلابی ملی (هند) کشیده می شدند. و این طبقه  
بودند که ستون فقرات نهضت را تشکیل می دادند.  
(نقل از کتاب «زندگی من» اثر جواهر لعل نهرو - ص ۲۶۴)

### بقیه باوای تبریز

ماحان همه ظلم و استبداد شده به سوارهای قراجه داغ، مرند و تفکیچان نشر بانوق ملل می گفتند: ای  
مؤمنین در قتل و غارت این بابیهها مشایقه ننمائید. همه مال و ملک این بیبدینان به شما حلال است.  
ملاحظه کنید که به این سواره ها که شلفطان دژی است و نماز و روزنه عقد نکاح نمی دانند مؤمن  
می گویند و امن یافتن می نمایند. دیگر ایشان مشایقه خواهند کرد! نه والله!  
لیکن به احوال مظلوم تبریز خاک به سر که خودشان محضات مشروطه را به آنها بیان نموده و از  
تمام گرفته اند حال ما را به جهت مشروطه گفتن اسم بابی گذاشته اند. برضای خاطر دیاربازان مستبد  
بست از قریبتر بریده و چنگ به حیل ظلم زده، گویا به معاد اعتقاد ندارند. عیش و دروژه عالم  
ای را غنیمت شمرده و آخرت (را) در نظر ندارند. این گفتگو در زبان اهالی ورد شده...  
ماحصل آنکه رحیمخان چون خبر شکست شدن سواره ها را شنید خشمناک شده و به یو یو -  
خان لشکریان نموده به امر خواسته و سخت بندی و تلخی کرده بود که همه این سواره ها را به -  
تفکیق دای.  
پس از آن خوش با یک هزار و دویست نفر سواره خونیوار و یک فوج سرباز قراجه داغ  
و سواره توپ و قورخانه عازم تبریز شده با دیدیه زیاد وارد باغ صاحب دیوان گردیده - اهالی  
کندلدار را از ورود او روحی تازه و فرح بی اندازه رخ داده و همگی به دین و خوش آمدنی وی  
فرمودند و زندان و زندانیان از آمدن این لشکر جبار به منزل خودشان مراجعت نمودند.  
رحیمخان خوش سر کرده بزرگ آذربایجان بود و حکم دیاربازان مستبد به این شده بود  
که در قتل و غارت به هیچ وجه خودداری و محابلهت ابرود دهن تبریز را با توافقی بر زمین نماند.  
آن بود که بنای راهزنی و چارواکی به اطراف تبریز به راه آورد. راه آلوده را محدود کرد و آقایان  
حکومت بودند که فتح الله آسپان رفته آهای آسپانها را برداشته آسپانها از کار افتاد و هر چه آرد و  
گرم گرم بود برداشته به اردوی رحیمخان بردند. به این جهت نان در این روزها بسیار  
کمتر شد.  
و در این روزها تفکیچان تبریزان و سرخاب و سواره قرا داغ و مرند که در آنجا منزل  
داشتند، علی الله هجوم آورده از دم تویخانه االی حوالی «کوی مجید» می خا و زنان و بازار بهود  
داشتند نمودند.  
بفرار دشمنان و زنان و مال کثیف به پنا رفت و نهایتاً دویست هزار تومان مال مردم  
تبریز تاراج شده و دست خالی شدند و مخصوصاً از اهل فقر، آقایان مستبدین بسیار دلفاد بودند  
و از این مساوات که در آنجا بود، او هم به پنا رفت.  
«ناتمام»





# آدینه

مهد آزادی

شماره ۶ مسلسل ۵۵۵

دوره هفتم سال شانزدهم، شنبه، آبان ماه ۱۳۴۴

۳ ریال

نحوه دیگری

## جانباز کاباره

قصه از عزیز نسین

---

## دفتر ناآشنای زندگی

(شعر) عباسعلی یحیوی

---

## در حاشیه مسائل تربیتی ایران

---

## کلیسا، سنک راه ستاره شناسی نو — از میان کتابها

---

## غزلی در شب

حسن روزپیکر

---

## لطیفه‌هائی از: لطایف الطوائف

## در آفریقا

«جورج بنت» استاد دانشگاه اسکسفورد در رشته تباریخ کشورهای مشرق‌المنافع است. در سفری که «بنت» به کشور های آفریقای — یا بهش بگوئیم به مستعمرات بریتانیا — کرده بود، با وضع انگیز سیاهان روبه‌رو شد و مشاهدات خود را در مقاله‌ای زیر عنوان «دوین انقلاب در آفریقا» قلمی کرد. خلاصه گذار آورده که از بنگاه سخن پراکنی (بی.بی.سی) بخش شد. «در این جا می‌آوریم»

آزادی اقتصادی

آفریقا از زیر یاز در تاتالی است تا آزادی از دست و پاهای خود را باز یابد. آفریقا همیشه آزادی می‌خواهد. نخستین کلمه‌ای که در زبان نوزادان! سیاه شکلی می‌گردد، آزادی است! اشعار ساده و لطیف، موسیقی تند و خوش و چه هم های معمور با استقامت آفریقا، هموار از تشنگی آزادی شکایته دارد.

بقیه در صفحه ۲

---

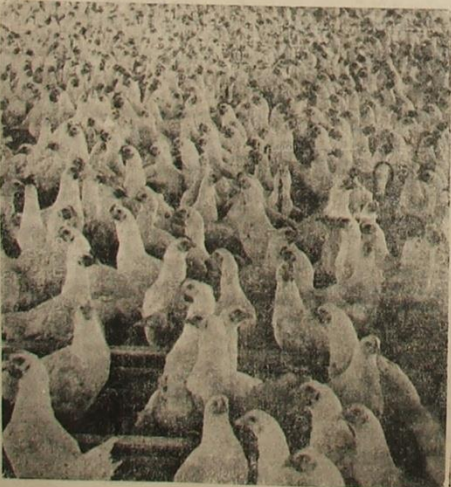
## (هنرمند و سیاست)

سیاستیکه جانسون در وینتام پیش گرفته به گفته بسیاری از اعضای حزب دموکرات (حزب خود جانسون) خشنتر از سیاست پیشنهاد گلدواتر است. گلدواتر که بعضی اودا بر همین اثر هیتلر می‌بنداند بدان جهت به ریاست جمهوری انتخاب شد که مردم آمریکا می‌ترسیدند چنانکه در وینتام توسعه دهد و یا تم گرفتاری همه جهان شود. اکنون جانسون تا آنجا پیش رفته است که به نوشته مجله فرانس (شماره ۷۳۳) «پیکرشته برنامه‌هایمیان را که به عرض پم» موسوم است در مناطق ویت‌کنگها اجرا می‌کند. یعنی آمریکا تنها کیلومتر به کیلومتر این مناطق را بدون توجه به اینکه چه چیزی در زیر پمها بقیه در صفحه ۴

---

در این شماره می‌خوانید:

- ته وتوی مطبوعات
- دولت تازه ترکیه
- پاره‌هایی از فلکلور آذربایجان
- درد نوازنده شری از خاقانی
- بررسی کتابهای تازه
- چند ضرب‌المثل کردی
- در پاسخ چند نامه
- چند نکته از ابوالملا مری



## مرغ‌ها







## از میان کتابها

تصمیم گرفته‌ایم از این پس هر شماره چند کتاب و نشریه مفید و خواندنی را معرفی کنیم. ناگفته خود معلوم و روشن است که انتخاب و معرفی از بین کتابها و نشریات به صورت خواهد گرفت که به لایزال می‌رسد و پادشاه خود از پادشاهان چاپ و نشر می‌شود. به هیچ وجه قصد نداریم در این کار دست به زدن و مداخله بزنیم.

هین

### لذات فلسفه

ویل دورانت - ترجمه: عباس زریاب غفری

قیمت: ۳۵۰ تومن

ویل دورانت را در ایران «تاریخ تمدن» نویس می‌شناسند. خوشبختی ویل دورانت پیش از این است که آثارش به‌قلم ورزیده به فارسی درآمده است. پیش از این زریاب غفری «تاریخ فلسفه» ویل دورانت را ترجمه کرده است. در این روزگار که اغلب کتابهای فلسفه یا مشکل و فنی هستند یا گمراه کننده و نامرتب، ترجمه و انتشار این کتاب موهبتی است برای دانشجویان فلسفه‌ای که حوصله کتاب خواندن دارند!

### شریفجان، شریفجان

(یک قصه)

### تقی مدرسی

قیمت: ۷۰ تومن

از تقی مدرسی «تکیا و تنهایی او» را دیدیم که بهره برداری جالبی از تورات بود. در شریفجان، شریفجان به اجتماع روی آورده است. شریفجان، شریفجان بملازمه عزاداران بیل «گام دیگری در راه شناساندن ادبیات جدید ایران است».

### راشومون و داستانهای دیگر

رینوسو که آکو تا گاو

ترجمه: امیر فردون گرگانی

قیمت: ۲۰ تومن

قیمت قطع ریش: ۵۰ تومن  
کتاب شامل یک مقدمه در باره ادبیات معاصر ژاپن و متن داستان است. ششم را «دکتر ساموئل میزو» نوشته و در ضمن به تجزیه و تحلیل داستانها پرداخته است. از نویسنده این کتاب پیش از این داستان شیرین و جالب «دماغ» را با ترجمه احمد شاملو خوانده‌ایم.

### بهترین بابای دنیا

(فانتازیه)

### از گوهر مراد

قیمت: ۵۰ تومن

از گوهر مراد نمایش نویسی «کلان کل» - «پامها و زیر پامها» و چند نمایشنامه کوتاه «از پا تینا دوما» - «گرگیا» - «خانها را خراب کنید» و... درمیان. «بهترین بابای دنیا» را در جستجوی آثار ایرانی روی صحنه آورده‌اند. اگر است خواندنی.

### هملت

(نمایشنامه)

شکسپیر - ترجمه: ۱۰۴ به آذین

قیمت: ۱۴۰ تومن

هملت از مشهورترین نمایشنامه‌های شکسپیر است. این نمایشنامه یک بار ترجمه مسعود فزاد چاپ شده. گوینا ترجمه آنتور که مسعود فزاد انتظار داشت. وقتی روستا بود و نیاز به ترجمه دیگر داشت. ۱۰۴ به آذین همین نکته را در سری آغاز کتاب یاد آور شده است. همین نقد باید گفت که ۱۰۴ به آذین از ترجمه‌های زیاده و آگاه این سر زمین است و حتی بزرگ بر گردن ادبیات معاصر ایران دارد.

### کولاک

محمود شمس

از: بدالله مفتون آمینی

قیمت: ۷۰ تومن

کتاب در سه دفتر تنظیم شده است. بیاد خاک - بیاد آتش - بیاد باد. این خاص غبار و دریاچه - انتشار یافته. دفتر بیاد باد جای انتشار نداشت. در حالی که بهترین آثار کتاب هر دو دفتر است.

مهرآزادی آذینه شماره ۱۵۵ (۱۵۵) صفحه ۱

## غزلی در شب

حسن روز پیکر

فلطت عطری بانوی سبز و آبی  
سکوت خوابناک خلوت را با وجود تمهید پیوند  
در غبار عطری و نور چشمی است  
سقوط نیلایی لول آلود می‌چند

عطری باران خورده خاک کوجه غای آفتاب  
در هوای خیس زریاب  
بنور سبز آلوده نگاه تو می‌آمیزد  
و در من می‌انگیزد  
شکوه انکاس چوبی باران را شب، در سنگش کوی آفتاب خلوت

به لحظی خنجر آفتاب می‌افتم  
و در من آفتاب لذتی نیست می‌کرد  
ز من سمت ناخشیار سکری خوش  
هوای سوز بار عطری آفتاب ترا با اشتیاقی تند می‌نوشت  
و می‌خواهم کنار یک خیابان خموش و تنگ

شب را سوز بر عطری غلیظی  
میشمارد در غم، مشکین

تیریز ۱۳/۴/۱۳۷۲

## عقاید عامیانه

### مردم تبریز

- شب چادر سیزدهم پندشگون است.
- اگر چهل روز صبح زود جلو در خانه را آب و چادر کشی حضرت خضر را می‌بینی.
- اگر در جشن آسمانگردی برای بچه، چراغ را نباید خاموش کرد. باید گذاشت خود بخاموش شود.
- هر کسی در آستانه در خانه بنشیند دیوانه می‌شود.
- روزهای چهارشنبه و شنبه از جن نباید اسیرد.
- هر کسی در تاقچه بنشیند یا در گوشه‌های اتاق بایستد جن هادوانه اش (موش) می‌کنند.
- اگر کت دست کسی بخار بولی برایش می‌رسد اما اگر کف پایش بخار یا موهایی می‌دود یا کتک می‌خورد.
- هر کس نباید در حال یادگیری داد. جدایی می‌افتد.
- نباید آب و نمک به در و همسایه فرش داد. برکتش خانه می‌رود.
- یک اقا در تاقچه نباید دو نفر چارو کنند. بدشگون است.
- اگر به بدن کسی چادر بخورد باید رویش تف کند و الا می‌میرد.
- اگر چادر را بر بالا بگذارند کسی از اهل خانه می‌میرد.
- می‌گویند، مردم شوره زده کور کنیا چارو را «ریلا» می‌گذارند تا مرگ و میر زیاد شود.

### فرستاده: حسین خشکباری

## نگاهی به مجلات ماهانه:

### سپهر

در آخرین شماره مجله سخن دنباله مقاله دکتر آریان پور چاپ شده. نام مقاله تکامل اجتماعی بود. با تألیف باید گفت که تنها دو نوشته خواندنی در این دو شماره به چشم می‌خورد: «در باره تعلیمات دانشگاهی از دکتر شاپور راسخ» و دیگری همان «تکامل اجتماعی» دکتر آریان پور.

### نگین

پنجمین شماره نگین از چاپ درآمده. این مجله به سرمایه ویژه نقد دکتر محمود شایب چاپ می‌شود. در نسخه شماره دکتر شایب نوشته بود: «تا بحال ما می‌کنیم و دیگران نمی‌خورند». حالا خودمان می‌خوریم و خودمان هم می‌خوریم. در آخرین شماره مجله، خواندنی ترین نوشته «نقد علی دمو کراس» است به قلم دکتر مصطفی رحیمی. در این نوشته به کتب و مقایسه دموکراسی غربی و دموکراسی شرقی پرداخته شده. گوینا این مقاله مدخلی است بر کتابی زیر عنوان «قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی» که دکتر رحیمی قصد انتشار آنرا دارد.

### پیام نوین

پیام نوین دیگر می‌رققه چاپ و منتشر می‌شود. در این بخش باید از ۱۰۴ به آذین سپاسگزار بود که مجله را می‌گرداند. در دو شماره اخیر دو فصل از «دن آرم» شولوخوف چاپ شده. در مقصده جالبی در شرح احوال نویسنده. «دن آرم» را ۱۰۴ به آذین ترجمه می‌کند. از دو کتاب آریان پور هم نوشته جالبی در باره «جنگ» چاپ شده.

## درباره مسائل تربیتی

انتشار کتاب «کنند و کار در مسائل تربیتی» ایران «خواه با خواص و اعیان» ملاقات را به اظهار نظر و بحث کشاند. چند نفری و بحث کشاند. چند نفری هم با نوشتن نامه به نویسنده کتاب به نظر دادن و در دل پراختند. آنچه درم زین می‌آید نکته‌های است از دو نامه دو معلم به نویسنده «کنند و کار...» حرف‌های خواندنی هستند. در باره پیشروان و دستگاه فرهنگی ما.

... و رفتی به تهران رسیدیم، رفتی به ناخیز. هرگاه که خود را امر می‌کنم متعلق به تمام به اینجامی خواهی شد. اما راتین کنیدی. پس که شایع بود کسی از من پرسید چه کار داری؟ چندی کنی. بالاخره بعد از دو ساعت توانستم خود را معرفی کنم. تاغی دادند و پیشی کردم و دادم به خودتان. گفتند برو روز سوم مهر ماه به اداره مراجعه کن. روز موعود رفتی. ایرانی دادند که از همان اول بنظر رسید که به مردم نمی‌خورد. وقتی تحقیق کردم دیدم که از خانه تا مدرسه سه فرسخ پیش راه می‌خورد. رفتی پیش رئیس و گفتی که نمی‌توانم به آنها بروم. اتفاقاً همان معلوم و اولیای اطفال بود. به حرف گوش نکرد. سر راه می‌بود. چون جا بود برای نشستن نبود. در حدود پنجاه نفر توی اتاق بودند. بقیه در صفا

### بقیه

### دورمرز علوم

و بی انتفاهی به مؤلفه‌های سدی به وجود آید. دورمرز علوم و کتب و مجله‌های بسیار و کتابخانه که «مجله‌ها» را در کاغذ می‌نویسند. با از بین بردن سطراند داران تصدی بطور موقت می‌توانند دانش نو متوقف می‌کنند. ولی نوشته‌های می‌نویسند. کلیسا به جانی نرسید. پیر روس می‌نویسد، «محققان درش زندان» و شلوه‌های آتش می‌خندید. «همین که بهشت در اطراف مسائل علمی دفن شد، پژوهندگان به مشاهدات طبیعت پرداختند. در حالی که کلیسا بحث علمی، استدلال و نقل را منسوخ کرده بود. اهل دانش آرام شد و به پیشرفت و با چوب به پادشاهان و مردم می‌کشید. به پادشاهان و مردم می‌کشید. به پادشاهان و مردم می‌کشید. به پادشاهان و مردم می‌کشید.



# دفتر نا آشنای زندگی

عباسی-یحوی



دفتری بی نام و بی تاریخ دارم من  
با یگان در گنجینه دفتر چنهایم چنسالی هست  
که بر این قصه ای عصاره دیرین و نشان گمشده میگوید  
قصه ای عصاره نا معلوم  
ریک و رازشان همه معدوم  
با نکاتی جانکشاک و زوشت و موهم  
سر گشت مردم ادوار پیش و مکان گمشده میگوید  
□□□

والد پیرم -

[بزرگ خاندان ها که قایق را نشط روزگار است  
و بهر راه بلندیا و پستیهای امواج تلاطمبار  
میکشاند نیم ترمک یا بسرعت پیش  
با دلی سرشار اندوه و غم و تشویش  
سوی دریای عدم خود را و با خود  
[قایق آینه ای نا پایدار خویش -  
روزی از روزان بد فرجام  
با خیال سید مرادید  
دفتر نا آشنای رازهای زندگانی را  
از میان لایه های تپش سالهای کهنه و مرده  
کردیرون و حیات تازه ای بخشید.  
سالهایی بعد از آن

[منم جو قایق را نشط روزگار خویش گشتم  
بر من آن دفتر چه را با مهری اندازهای بخشید.  
□□□

گردنهای بندست یاد نیارند بعد از من  
گر لباس چرمی اش را کس نسازد یاره و یاره  
گر نوسوز پیشکش را شعله ای سوزان  
دفتر بی نام و بی تاریخ  
یاد کارفرمای رفته در ادوار باقیمانده ای آینه  
خواهد بود  
بازگویی رازهای تازه و پابنده خواهد بود ،  
همواره .  
□□□

حرفهای آشکار و عاری از تزویر  
لکنه های دامن و تلخ و عالمگیر  
چون خرو و شلگانی کر که خلوت سرائی ساکت  
بیگانه بر خیزد  
و زدن با تو با اوج ماتم دیده را از خواب مرگ آور  
بر انگیزد  
... این چنین من دفتری دارم ولی بی نام و بی تاریخ  
□□□  
تا بداند دردها و گفتگویش را  
میکشاید سفره ای دفتر چه را آهسته پیش دیدگان خود

تا بخوانم من سایه های رویش را  
نان خشک بر کپا را میزنم برهم

« قصه ای درد آفرین قرن ها ایست  
زندگیا رو به پایانی است  
و زندگیا که کار شیطانی است  
ندانمیت.

بر چنین صحنه ای دیگر در این دفتر  
واژه ای هست ماتمک و غم گستر:  
« زندگی بیگانه با شادبست  
روح خشنودی اسیر پنجه های غمهاست  
دورگاه هستی پر حجم و تو خالی  
پر ز گام آوای گشت و سوز آههاست.

زندگی میدان خون آلود جنگ و مرگ در آن است  
زیر زمین کلو گیر شکاران  
همچو مرغان سبک پرواز  
گمشده عمری اسیر چنگ خونخواران

زندگی زندان تاریک است  
راهها، دروازه های اذائل پست است.  
جان انسانها در این کشتار گاه روح و آزادی  
از فشار خمرهای درد و پیدای زمان خست است.»  
□□□

برگ زرد کوهنما پر از باران سرخ گر میجویم  
و بامید پیامی دفتر پرموده را آهسته میجویم:  
« های ... ای انسان!

راست گفتم مهرها در معرض باد فراموشی است  
میتوان از مهر با نیاهی بی آرایش سرشار  
زندگانیای حسرتناک را نور و سقا بخشید.

راست گفتم کار و بار آدمی آکنده از سختی است  
میتوان همبستگی جهانی را  
باتلاش راستی مردم آزاد  
قوت و شور و جلا بخشید.

راست گفتم در کویری رهسپار تپه ای نا آشیان من  
میتوان سر لوحه ای تسخیر فردا را  
بر فراز قلعه ای شوق آفرین آرمغان آویخت.

راست گفتم زندگی زندان تاریکی است  
میتوان از روزن تابنده امید  
پرده های پر نیان روشنائی را  
در نهانگاه سیاهی پوش جان آویخت

پس تو ای اندیشمند انسان پر احساس  
باز کن زنجیرهای سخت را از پای رنجور  
روشنائی را بتابان بر لب خاموش دیجوت  
گوشی انسانهای محنت دیده را سرشار کن  
[از نغمه های قلب پرشور  
و ز درون سردچال نا امیدی ها  
دور باش و شادمانی کن  
رو به سوی

زندگانی  
زندگانی

کن.

اردیبل - ۷ شهریور ۱۳۴۴



مهد آزادی آینه

بقیه  
مسائل تربیتی

یکبار دیدم که کسی  
تاری به ریس دانشم  
خبردار شد که یارو توبه  
نامه آورده. گوشه هایم  
و شنیدم که آقای ریس  
یواشکی پرسید ، دیوان  
هستم . ریس گفت ، من  
توای در دبیرستان تعلیم  
کنی ؟ یارو گفت آره !  
ریس کاغذی برداشت  
دوای نگامی کرد و دید  
که نوشت : آقای ...  
دبیرستان دخترانه پاسرا  
یا معتدیت دبیرستان هر  
کدام که بایست است. بلاش  
را بنویسد.  
سخت ناراحت شدم.  
گفتم : آقای ریس هر  
تکلیف من چه می شود ؟  
پرسید که جان من چه  
گفت ، که پس از هفت  
سال در دبیرستان کار کرد  
آیا حق است که برود ؟  
مدرسه پرست ؟ گفت : بر  
یک هفته دیگر بیا  
دبیرستان دخترانه  
ها را از کارم و آخر هفته  
باز به دبیرستان رسیدم گفتم  
که توبه خودم را خسته  
می کنم . ابراهام نوشت  
نیت .  
تو تهران آشنای کسی  
و یابیان داشتی . پیش او  
رفت . گفت من دوستی در  
فرهنگ دارم به نام ...  
اما نمی توانم در کدام نامی  
یا شمه کار کنم . تو  
اگر او را بیا بی ، بگویم  
می شود  
دو سه روز در آنجا  
انظرف آن طرف که دو  
ژده . آخرش فهمیدم که  
یک زن از نامی ها یارو  
تعلیماتی است . کسان  
توسیه ای برای پرود  
روزی بعد به مدرسه  
دلمو آسمانم شدم  
... به جان و خشم  
عن حقیقت است . یکبار  
رو به او دارم و میگفتم  
در حدود صد نفر زن و  
مرد با خیال دارد شده  
که ، این که وضع درس  
دارن شد ، این ریس  
پرفور و بی مهار کلمات  
و از این حرفها  
از اینها و آهها  
در آوردم و گفتم که  
به همه ما می گویند که  
چون شاکر و یارو است  
کلاس کم . باید یک روز  
در میان به مدرسه بیاویم  
آن هم روزی یک ساعت  
پیشی جمع درسی که روز یک  
هفته باید خوانده میشود  
به ساعت .  
یکی دوست عزیز این  
وضع مدرسه های تهران  
است . کسی به کسی نیست  
زن دیگری میگفت که  
مسیحین از همه بزرگتر  
است . پرسیدم که چگونه  
گفت که میباید در مدرسه  
است . چند روز پیش  
گفته اند که چون در کلاس  
چهارم جا نیست  
باید در صف















## ته و توی



## مطبوعات

● ● ● ● ●  
 ۱۷۱ نام مطبوعاتی شمن نامه محبت آمیزی به «آدینه» ، کاربر قیمت  
 و ته و توی آوروں « مارا سخت به یاد افتاد گرفته و نوشته است که ،  
 آخر پاینده این کار شما چیست ؟ چرا صفحهای گرانبای «آدینه»  
 با مطالب زاید رنگین نامهای هفتکی و یک مشت کتابهای مزخرف  
 و تو خالی آلود می کنید ؟ خطا نمی کشید ؟  
 در پاسخ این خواننده صبا و قلم صفت عرض می شود که ، یکبار  
 از کان میم مشروطیت ما همانا مطبوعات می باشد ، ما دانش آموزان عزیز (پیشدین ،  
 باید گفت خوانندگان عزیز ) باید بر خود فرض بنداییم که عوارض در راه شناختن  
 رکن چهارم مشروطه یعنی مطبوعات کوشتا باشیم .  
 برای برآوردن چنین نیازی ضروری است که ته و توی مطبوعات گران-  
 قدر و معتمد را در آوریم و پیش چشم گذاریم که میارای یک دفعه پادشاه برود و به  
 رنگینی نامه ما به چشم چهره می بیند ، این کار ما باعث می شود که هر آدم خلی  
 هم زودی دستگیر شود که معنوی متری خوانندگان فراوان این قبیل مطبوعات  
 هفتکی چیست و اینها چه اصولیه های هستند که دنبال مطالب سنگین و حیاتی مثل  
 یکمهای زیر می روند ؟

● ● ● ● ●  
 اطلاعات هفتگی - شماره ۱۲۵۰ - ۳۰ مهر ماه

● آقای محمد رضا - سی در سورتی که آن دختر خانم بوسیله ستون  
 در دین بدبختی آشنا « برای شما نوشته ، مگر آدرس خودش را ذکر نکرده . بهر  
 حال برای اطلاع ایشان که خواسته اند شما در مجله آمادگی خود را به همکسانی با  
 ایشان اسلام فرمائید می گویند که دوشیزه افسر - ت نامه نان رسید لطفاً آدرس  
 بفرستید .

● آره والله ، تو این دور و زمانه کاری بهتر از واسطی نیست ،  
 پسران میخوان با خشم می تازند ا... و دختران خطرناکند ...  
 خیال می کنی کجا می تازند ؟  
 تو کار تو یا صدمه معشوقه و صدمه ما چرا ...  
 و این هم مثلاً مقاله سیاسی اش است .  
 ● فرخنده مال در حدود دو سال و نیم است که فعالیت هنری را شروع  
 کرده ... از کودکی با آثار مرحوم جواد قاضی آشنا بوده و هنوز نیز کتابهای قاضی  
 را نگهداری کرده است .  
 سوفی اورن و پیترا تول هنرپیشگان مورد علاقه او در سینمای خارجی  
 هستند ، هنوز ازدواج نکرده و ...

● این هم مقاله صد در صد هنری . لغت برکاتی می گویند  
 رنگین نامه یا پتیر از هنر و این جور چیزها هستند !  
 ● زن روز - شماره ۳۴ - ۳۴ مهر ماه  
 ● این سیزده دختر شوهری را دوست می دارند که سیزده و چشم و ایرود  
 مشکلی باشد . و با صفا داشته باشد ، خوش زبان و خوش مشرب باشد و ... البته  
 پول هم داشته باشد .

● این را می گویند یک «جریده ملی» که خود را وقف منعکس کردن  
 خواسته های حیاتی ملت می کند و آبی از وظیفه سنگین و « گیس پرکن» خود  
 غافل نمی لیند .  
 این زبانی شیک پوش و معطر و نیمه لخت بهنگه ما زنان چادری  
 آمده اند و شوهران ما را از راه پدر می کنند ...  
 « اینها از یک مقاله « اجتماعی و ملی و جنسی » دیگر درآمده است .

● ● ● ● ●  
 ● تهران مصور - شماره ۱۱۵۵ - ۳۰ مهر ماه  
 ● درس اخیر کیم نواک پادشای ثابت شد که ستاره دل انگیز طر قنار  
 بر و با قریب مد بالای زانوس . چون وی به محض وارد شدن بسیاری سراغ  
 خیاطخانه های معروف و دوازده دست پیراهن دامن بالای زانو سفارش داد و  
 تا یکدگر ۲۴ ساعت این لباس ها را با دود تمویل دهند .  
 ● خبر بسیار فوری و فوری بوده ، لوی این دنیای گل و سجاد  
 خبر دایره شیر از این نمی شد سراغ گرفت .  
 ● در پاسخ یک خواننده ، بطوری که توصیه کنندگان آن صایون که  
 ما به سر نشان اعتماد داریم می گفتند برای ریشه مود و پوست و سورت نه تنها  
 ضرر ندارد بلکه خیلی هم مفید است .

## آن که بر در حلقه زد

بر دل ناشناسی حلقه زد ، گفت که باشی ؟  
 گفت در دیگها ، امیدم ، عاقبت از ره رسیدم  
 گفت : آوخ دیر کردی ، کشتل را نا امید  
 دو بچو زنده دلی را ، من امید از تو بریدم .

## مطلب ونان شب

برای خاطر نان شبی دوست  
 گذشتم از زبان مطلبی دوست  
 کنون هائیم و یارب ، یارب ، ای دوست  
 سزاوار چنین تاب و تنبای دوست

مسعود رزاد  
 آذربایجان ، بزم درد

## مهد آزادی

ساحب اعجاز و مدبر مسافر  
 سید اسماعیل پیمان  
 مدیر داخلی  
 سید جوان پیمان  
 سردبیر  
 سید مسعود پیمان  
 زیر نظر هیئت نویسندگان  
 جای اداره روزنامه  
 و چاپخانه  
 لبریز خیابان تربیت  
 روزنامه ۵۰۴۱  
 منزل دایر ۸۹۹۰

از این شماره  
 برای آدینه  
 ۳ ریال  
 می بردارید

این امر در آذربایجان  
 عده ای از خوانندگان  
 صورت میگیرد



## این فرش هفت رنگ که پامال رقص تست از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ

۱. ۵. سایه

## دولت تازه تر آیه

روز یکشنبه هجدهمین مین گفته شد بالاخر  
 پس از کشمکش های زیاد انتخابات عمومی ترکیه به  
 پایان رسید و نتیجه آن اعلام شد  
 برنده انتخابات ، حزب عدالت است . این  
 حزب که در سال ۱۹۶۱ تنها ۳۴ رای داشت ، اکنون  
 با اکثریت قابل ملاحظه ای حکومت را در دست  
 گرفته است .

« سلیمان دیمیرال » مدت زیادی نیست که رهبری  
 حزب را بر عهده گرفته است . « عدالت » در حقیقت  
 دنباله حزب دمکرات « عدنان مندلس » است که تا  
 سال ۱۹۶۰ نخست وزیر و رهبر حزب بود و در کودتای  
 نظامی هجده سال و سگی و اعدام شد .

حزب عدالت ، حزب اسلامگرا و رگستر و تمندانی  
 تاجران است . با این سابقه ذهنی و با اکثریت بزرگی  
 که این حزب عدالت به دست آورده است میتوان گفت که  
 « سلیمان دیمیرال » به تنهایی قادر است دولتی مد در  
 صد طرفدار غرب تشکیل دهد .

باید منتظر آینده شد تا معلوم شود که  
 « عدالت » چه رسته کلی بر سر مردم ترکیه خواهد داشت .

۶- هر روز صبح کارهای روزانه خود را مین  
 کنید و با وقت آنها را انجام دهید تا تکلیف شویید .  
 (آی خدا جونم ، چه خوب )  
 ۷- تا ممکن است از امور خوشتر استفاده  
 نمایند (تسلیمات گردید (ماهداش از برای هوا استفاده  
 می کنید . این هم اثر مثری دارد )  
 ۸- تا می توانید شیر و لبنیات میل کنید (بچه  
 که بودیم میل می کردیم ) .

۹- در مواقع مین بیز شک معتمد خود را راجه  
 کنید و از دستوراتی را برای بهداشت و سلامت خویش  
 اطاعت نمایند (پزشکان ما همه شان معتمدند ، یعنی آدم  
 با یکدفعه مراجع معتمدین می شود که مرگش حتمی است .  
 می ماند مسئله اطاعت ، باید بدانی که ما آدمهای پا به  
 راه و سر به راه هستیم و از اینش نگران نیانی .

۱۰- از کار فوق العاده اجتناب کنید و نسبت به همه  
 خوشبین و به آینده امیدوار باشید تا روزی که روزی باشد  
 ( خوب بود این آخری را « اصل اصول » می نامیدند  
 که چهره هر چه اصول خوشبینی و سلامتند زمین  
 است ) درس جمع شده . امیدواریم که پیشنهاد ما مورد  
 قبول جناب را کفیل میلیونر مشهور آمریکایی قرار  
 گیرد . و بعد از این بماند ده اصل همین یک اصل را به  
 مردم حقه کند که به تنهایی قادر است راز خوشبینی  
 را به میلیونر مردم بدبخت و مفلکی یاد بدهد و به سر  
 هم از درک است . (

## چاپ

مهد آزادی  
 تلفن ۵۰۴۱

## وتهی جوانی گوردی (ضرب المثل های کردی)

● لهه موهه ورمیک ناباره  
 فارسی : از هر چیزی پاری نمی بارد .  
 ● هاون با بی قنیرانه  
 فارسی : تابستان پدر قنیران است .  
 ● نازانم راحتی گیانم  
 فارسی : نمی دانی ، راحت جان است .  
 ● به ده سیک دو شوی هله ناگیره  
 فارسی : با یک دست دو هندوانه نمی توان  
 برداشت .

فرستنده : احمد شرفی

## نسخه خوشبختی

### بشتابید ! بشتابید ! بشتابید !

مفنه نامه اتحاد ملی در شماره نخستین دوره  
 تازه اش (دوم آبان ماه جاری) « راز خوشبختی » را کفیل  
 میلیونر معروف آمریکایی « وایرل » کرده است . از  
 آنجا که ما بقیل کسی نیستیم و خوشبختی همه را طالعیم  
 نسخه خوشبختی « جناب را کفیل را عینا از مفنه نامه  
 نقل می کنیم تا دیگر مردم بر توقع و فالن کارند روز  
 مزد و بهمان سیور چندر قانزقوق بیک دم از افلاک  
 و بدبختی نزنند ، بلکه مطابق نسخه آقای میلیونر  
 آمریکایی رفتار کنند تا خوشبخت شوند . در ضمن  
 باید از هغه نامه اتحاد ملی پس اندازد تشکیل کرد که  
 خواست و آرزوی مردم را درک کرده و نسخه خوشبختی  
 را مفت در اختیار آنها گذاشته است . تا گفته نگذاریم  
 که نسخه خوشبختی جناب میلیونر آمریکایی تمام  
 کتابهای مربوط به « روز و آیین و روش و راه و اصول  
 خوشبختی » را از درجه اعتبار ساقط می کند . چرا که  
 رو دست همه آنها می زند .  
 اینک این شما و این هم نسخه خوشبختی در  
 ده اصل ،

ده اصل را کفیل  
 ۱- هیچوقت نسبت بزندگانی با همه آرام و  
 شادمانیهای آن بدعلاق نباشید . (دوی چشم ، اطاعت  
 می شود ) .  
 ۲- سفدا بعد از امتداد و در ساعات مین میل کنید  
 (اگر پیدا کنید )  
 ۳- با اندازه کافی ورزش نمایند و لسی در آن  
 افراط نکنید ( نای حرکت نداریم ، کجا رسد به ورزش  
 و افراط )  
 ۴- بعد کافی بنوا بد . تا همیشه سلامت باشید  
 (آره والله پیداری خوش یک نوع مرض است . مگر  
 نمی بینی خوابها « لومینال » می خوردند که به خوابند و  
 خوب بشوند )  
 ۵- خود را از ملالت و اندوه بر کنار دارید .  
 (ما که به خودی خود ملالت و اندوه « کاری نداریم .  
 آن خوش را بر کنار نمی دارد . باور نمی کنی )



حرف اول و آخر

[illegible][illegible]

راه‌های دیگر به‌دیده‌راه‌ها و آوایشان  
بزرگوار است. راه‌اندیش‌های مردمی آموزش‌نهیست.  
نظرات آوازی آوازی برای راه‌های و آوایشان  
و آوایشان و آوایشان دور و نزدیک و آوایشان  
آوایشان در آوازی آوازی دیگر، باز بر آوایشان.  
آوایشان که آوایشان ۶ شماره در آوایشان  
آوایشان که آوایشان چشم بر آوایشان  
آوایشان آوایشان

و در آن دانش، در عالم مردمی آموز، ویران!  
- آمین آمین!

... و همچنین :

- سخنی درباره علی <sup>علیه السلام</sup> و خطبه‌ای  
از آن حضرت  
بلاغت‌آراة کردی با ترجمه فارسی  
تکه‌هایی از فلکلور آذربایجان  
سرودهای قالی باغان  
حرف‌هایی از: ارنیورک، گاندی،  
چخوف، فاگنر  
معرفی چند کتاب خواندنی

## چخوف و باغ آلبالو

از : استانیسلاوسکی

صبح افریقا انگستون هیوز

سند

شعر تازه‌ای از مفتون

## زندگی

شعر از علمی کاتبی

## زمین و آسمان در چنگال مشتی خرافات

سخنیه و شعری از نیما

## در دلد بادانمش آموز



دستان کتاب کرده، دعائی غریب را،

دروازه اجابت،

تا باز گرددش به رخ، باغ های شاد.

ویل دورانت  
دین آزادی

[illegible]

منتشر می شود :  
**اهل هوا**  
فلا... این ماهی

فصلی از کتاب «لذات فلسفه»

Uigau

برجسته سپید طهارت،  
چتر فرود درخشت،  
افسانه خروج نیک از کنار نیل  
آتش بهمان برف بدوش  
آئینه محب کولاک قرن ها  
موی سفید شیفته تاریخ  
یک خرمن غنیمت ابریشم  
در شام دستبرد به سودای شرق و غرب  
یک چادر سپید اعات  
در لحظه تقاطع جوهای سرخ و گرم  
یک عقده بزرگ کتان بیچ  
یادآور تصلب ایمان ، فراز دار  
یک صخره درشت  
از آخرین فلاخن پیش ادعای نوح  
آنک، قیام روشن اسطوره های دشت  
قلب سفید غربت پنهان  
آنک  
قشلاق و گذاشتن سمرغ  
یک حرمت بلند  
موج منبع کشمش خون و برف و باد  
حجم شرفا، سپند،  
فرودین ۱۴۰۰

زمین و آسمان  
در چنگال  
مشتی خرافات  
(۴)

تسلیم کرد پسنداند و در خود بنی اسرائیل تکلم کرد که  
«یهوین، و پایشت و ایام او مای بر وادی و ایلول» و  
و ما و باقی قوم از شمشان خود انظار کرد  
و آفتاب و باقی مکتوب نیست که آفتاب و در میان آسمان پناه  
میروز به روز و بنی تمویل نکرد» (عهد عتیق - ص ۵۷۸)

سا. معتقد بود که بررسی و مطالعه اموری آزاد است که  
کتاب مقدس سخنی نگفته باشد و کتاب اظهار نظر نمی  
دور را به منظور درک مفاصل کتاب مقدس را می توانست  
فایده مطلق غیره قدم می برد باید دید که در نظام  
تدوین و تفسیر کلیسا را پذیرد.  
نقد و روشدنی که از حدود افکار اسکولاستیک و کلیسای  
عده و مباحث مسیحی از اعتقاد مسلمان به ابراهان آورد  
شدند.  
سوداوری که از ابعاد دانش و ادب پس نویسنده که  
روایت به کلیسای روم (دوران رنسانس) از مذهب  
های

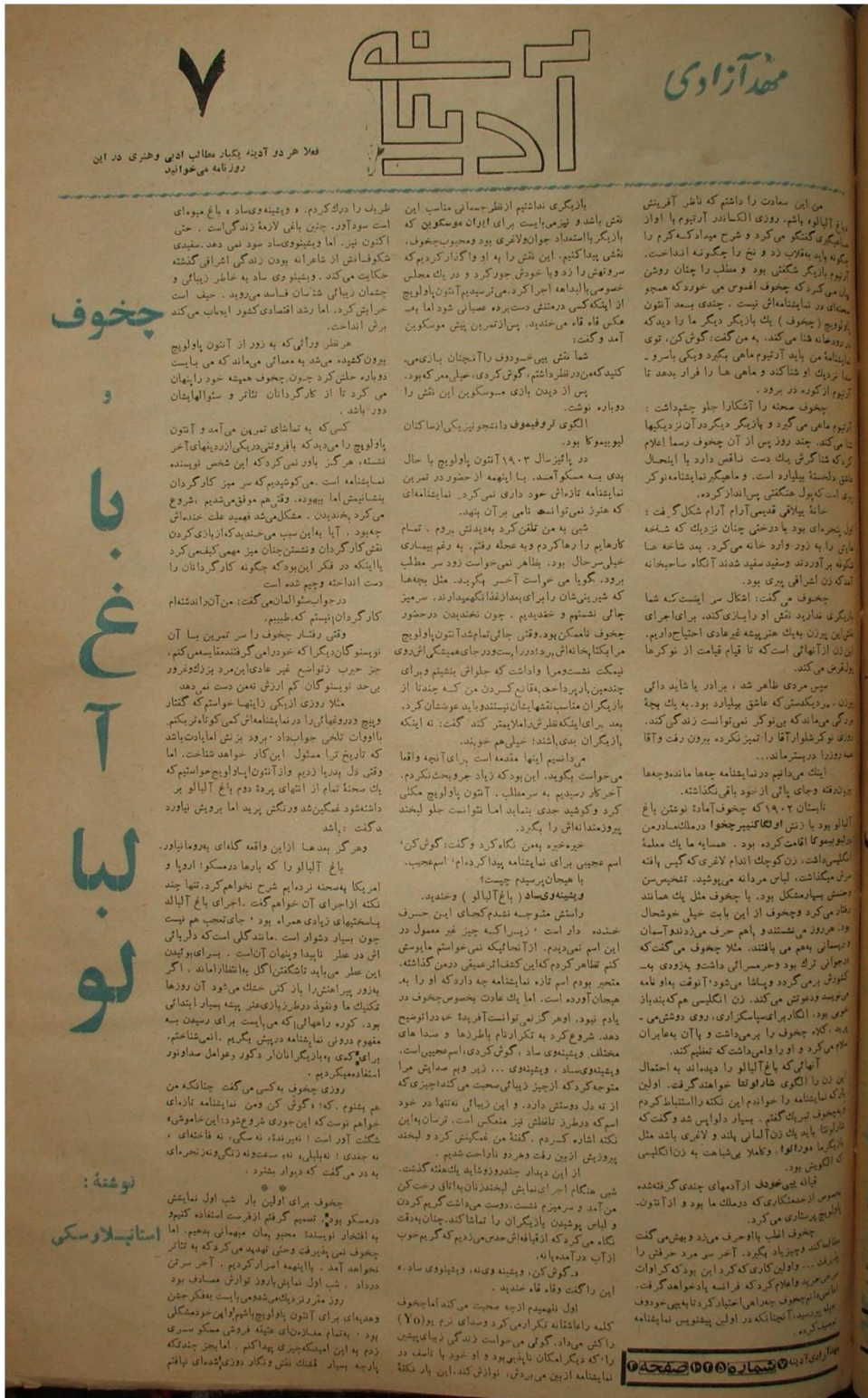
من گپ بازی دست می زد. آنها را بر ورقه های سبزه  
بقلم در صفحه ۷

[illegible]

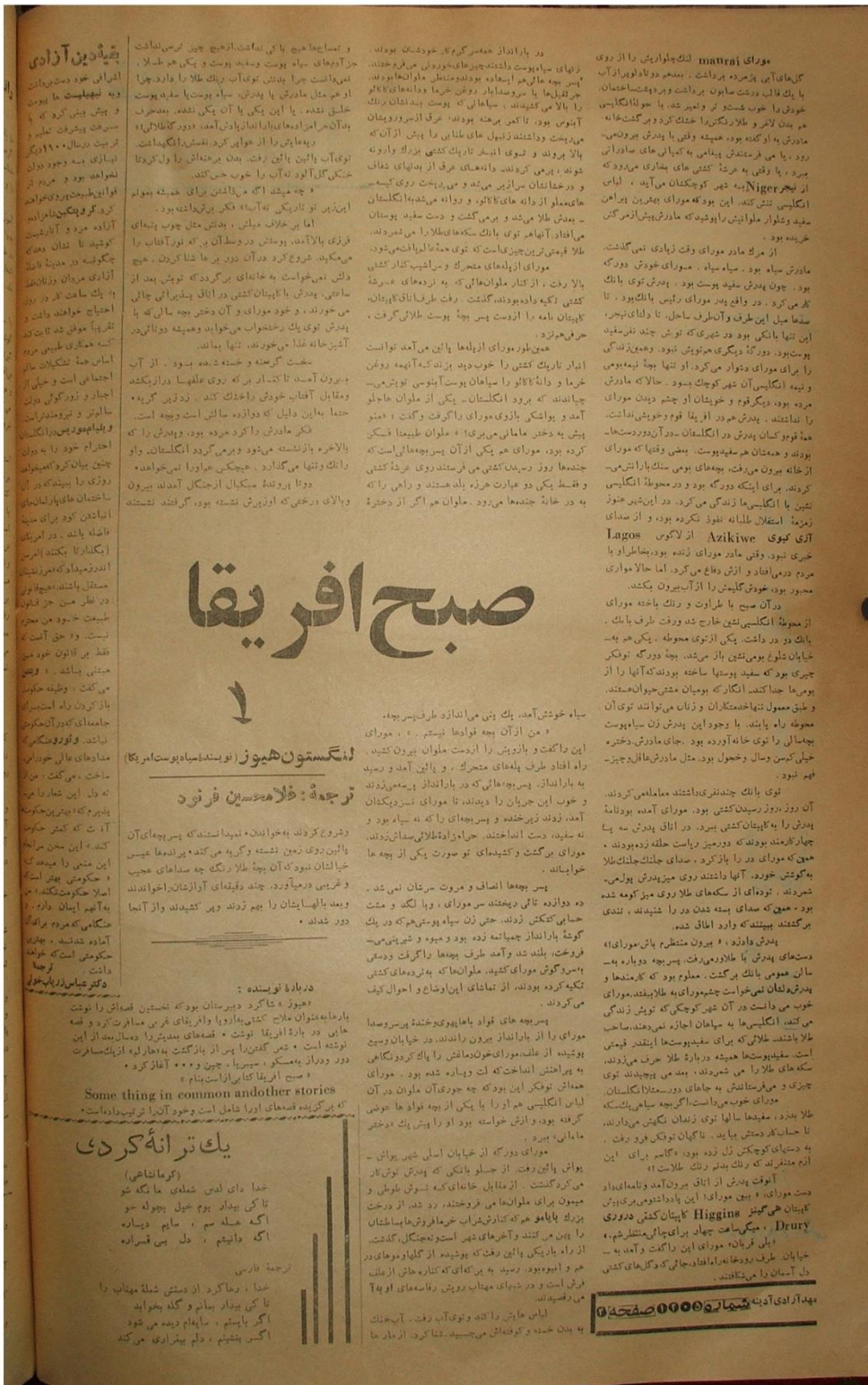
نیاید فراموش کرد که همیشه چنین بوده و چنین هم خواهد  
بحران و کهنه پرستان امروز را با نظریه خود مطابق ببینند،  
که متجددان و دانشمندان از مشاهده امور خارجی نظریه خود  
تأثیر آید.

آن هنگام که دوربین گالیله آسمان را می‌شکافت و واقعیت و مسافران را عیان می‌کرد، آهسته در تعلیمات خودچینی به











## درد دل

### دانش آموز عزیز:

بر سر آید که گزشت بر آید، تو و ما سرور  
ن بازگردد، بگویم و بشنویم، باشد که از این رهگذر  
اگر مشکلی ازمان حل شود، دستگیر خودمان را  
ببینیم و مدرسه جانان را در شکستگان را و شکستگان  
را و شاید هم این را که چه باید کرد.  
می بینم که غرور فساد آید برای بدو ایست.  
همه را کشیده می شود که اینها جوانان را بافت و رو  
به دانشگاه نماند، حوصله درس خواندن ندارند، فقط  
در طلب کارنامه قبولی هستند که وقت میزد و او را در آید  
تخل کنند، بیکر هائی پیش نیستند و هیچ هنر و کاری  
ند نیستند و از این حرفها.  
آنوقت معلوم می شود که اینها برای چه آمده اند  
و بهشت می گرد (بعد روشن خواهیم کرد که در حقیقت  
چیزت بیارود که گفته می خوانند) روشی نرود و دان معمل  
جری را بگیر می دهند، بر شماره می رود و در ساله  
می خوانند، سر راه دانشگاه حضوران رفیع می کشند  
و هزار هزار جوانان را پشت در دانشگاه می گردان  
می کنند و به گز کردن خیابانها و امی دارند. و این همه  
بروی ایشان می زند.

تقریباً کیست آیا و امی را سنی دانش آموزان  
استعداد ندارند و نمی خواهند چیزی یاد بگیرند؟ آیا  
برای ما درس طوری هست که جوانان را به طرف خود جذب  
کند و حرام ناخواند آنها را به کشت و کوشش وادارد؟  
یا برعکس است و دانش آموزان را از هر چه در مدرسه  
است بیزار می کند و فقط مشغولات بوج و گفته  
بر می دارد؟ آیا معلم خوب و درست حسابی داریم؟  
راکی داریم؟ آیا سازمان دبیرستانها و ادارها طوری  
هست که ایشان را به چیزی بکشد و میدان فعالیت  
را ایشان باز باشد؟ یا برعکس است و بند و بستها  
و رقابتها و تئیمهای روح آزاد و گفته نمایان چندند  
معلم درست و حسابی را هم مایوس و مغلوب از میدان دور  
می برد و کوچکترین امکان کار و کوشش بر ایشان  
نمی گذارد؟

نشان کار در کجاست؟  
تقریباً از کیست؟  
بر سر آید که گزشت بر آید، اینهمه در احلاج  
کتب، تو و ما، تو که دانش آموزی و وقت یک رویه که  
را می بین و نویسنده ما که معلم است و تقریباً هر دو  
روی آن را می بیند.

اگر بتوانیم بهر شبای بالا را با یک کویو بر کرد  
و ریخته مشکلات را غیاب کنیم، کار بزرگی کرده ایم  
آفت پس از تشخیص بیماری، می توان داروی مناسب  
آن را بر نام برد، اگر چه دارویی کمیاب باشد و به  
دست آوردن صد بار مشکل از غیر مرغ و جان آدمی براد.  
از این رو سخن ما لازم درباره شاکر و معلم  
خواهد بود و آنچه مربوط به این دو می شود از هر باب،  
وند و موهبهای در کار نخواهد بود. در نامه  
شادی و امید، راه نواهیبر انداخت. معلم اخلاق هم  
نواهیبر بود. مثل یک ناشر عاقل و متفکر همه چیز را  
نشان خواهد کرد و خواهی می شد.

پس تو ای دانش آموز عزیز! حالی قلم بر کن  
و آنچه می آید از این معلوما کن، از درس و معلم و مدرسه  
و نظیر و تفریح و بیرون و سرگرمیهای که داری  
با می خواهی داشته باشی و نام و امتحان و هر چه  
در دل داری.  
نرس، اینجا دیگر کلاس و مدرسه نیست که  
آقای ناظر تر کهای در دست در کمن تو باشد که حتی  
لب به خندای نگذاری که مبادا نمره اخلاق ترا  
سفر بدهد.  
دانش آموز، با توایه!  
همین حالا قلم بر کن و احوال و نظایر تا دست  
به آری زود باشی که دیگر نمی توان نشستن، منتظر نامه  
عزت هستیم. والسلام.  
«آینه»  
گویند که چون اجلس (ججاج) فرا رسید،  
دیده را بپوشانند،  
دروان بنگر تا چند کی گفته اند؟  
نگاه کرد، چهل هزار سوار و سی هزار غلام از  
آن خویش گفته بود،  
فدیر گفت، غر مغرور، که همه را به جنت  
لنسی.  
ججاج گفت، آن روز قیامت امیر من باشد و  
دروان، چو بود!  
لنسی الانبیا، ابوالحسن نواهیبر

سخنی و شعری از:

### نیمایوشیح

نوروز اسفند انقضا شمس برین ماع اولار  
تنی چند از روستا تراش تنظیم کردمان، انقضا داد، آنچه می آید،  
نگدای از و حرفهای حسابه، است که قرار بود نیمایوشیح پس از  
سرو موت دادن مدخل دیوان آشارس بکشد و پنک شر از  
او:

من گوید در خاندی حسابه آدم های رفت انگیزه بدهید، در  
زندگی همه مردم این چیز ما هست، اما می گوید به پاس خاطر  
من با آنها جریوت کردید و خواستید که آنها حتما اشعار مرا مثل  
شاه، به بختند. از این کار - باید بپوشید سآ یا الان حس نمی کنید  
کودک بی نصیبی آنها به زبان آمده بود؟  
برای آنها تکیه زوق و فی الضمه استمدادی دارند، ذیل لازم  
است. آنرا هم باید نوشت، اما برای دیگران، اگر خیلی اسرار دارند  
من به شما یاد بدم فقط این را بگویند: «مردی تمام بهشت حال،  
سی سال عمرش را به مصرف فیه اساس کارزاری خود رسانیده، در  
موت و ذوق این مرد می سکی نیست، آیا شما میخواهید با بیست دقیقه  
سی دقیقه مگر خود او را بردارید؟»  
با این جواب آدمهای قبیح و بی حرمانند که با جری من رفتند،  
و چون در این من صحبت کردند با آنها است، شام به پناه حرام  
کنید، حالا می گوید در خانه حسابه چه دیدید؟  
آز ماه ۱۳۱۳

### وای بر من!

کشتیام خشک ماند و یکسره تدریها،  
گفت بی سود تر.  
تنگنای خانام را یافت دشمن، با نگاه حیل اندوزش.  
وای بر من! می کند آماد بهر سینه من تیرهای  
که به زهر کینه آلوده است.  
پس به جاودهای خویش، کله های مردگان را،  
از پس دیوار من می خراش می چیدند،  
وز بی آزار دل آزرده گان،  
در من کله های چیده، پیشیند،  
سر گذشت زجر را خواند...  
وای بر من! در شب تاریک اینگونه  
بر سر این کلهای خندان،  
چه کسی، آیا ندانسته گذارد با؟  
از تکان کله ما، آیا سکوت این شب سنگین،  
و کاندران، هر لحظه مژدردی قشون تازه باشد، کی شکافد؟  
یک ستاره، از فضا خاک وارسته  
روشنایی کی دهد آریا  
این شب تاریک دل را؟  
عابرین ای عابرین!  
بگذرید از راه من، بی هیچگونه فکر!  
دشمن من میرسد، می گویم بر در!  
خواهم پرسید، نام و هرفشان دیگر،  
وای بر من!  
به کجای این شب تیره بیافزیم، قیای زنده خود را؟  
ناکم، از سینه پرورد خون بیرون  
تیرهای زهر را دلخون،  
وای بر من!

۲۴-۹۱-۱۳۱۸

### مذهب گاندی

من در بند این نیستم که راه خانام از هر طرف  
بسته شود و پنجره های آرا کرد کنند، من، بهرام  
که نسیم رنگه و فندک کلیه کشورها آزادانه از  
میان خانه من جریان داشته باشد و لیکن هرگز  
نمی گذارم که این یاد مرا پاخود ببرد، مذهب من،  
مذهب حبیب و زلفان نیست، در مذهب من برای  
ناجیز ترین مخلوقات خدا نیز جایی پیدا می شود،  
اما مذهب من بروی تفرعن بهر نامه نژاد و دین و رنگ  
بسته است.

در شماره آینه

### نامه نامه تک پرده ای

### مادر در کابل نامو میدار خشد

اثر «شون اکیسی» نویسنده ایرلندی  
اولین نمایشنامه ای که از این نویسنده  
به فارسی در می آید

کریستف مکمل

### قصه شب

چون بخانه آمدم  
در پانزدهی در اتاقم دیدم  
که تاقیش روی گنجه ای پبلو گرفته بود  
و خود در کار فرو آمدن بود،  
اما علت حضورش را نمی توانست باز گوید.  
دیروز گله ای بز را غافلگیر کردم  
که به شاربهای قالیهای پوز می زدند،  
پریوزیک مرد چینی را  
که گنجه لباسهای را واری می کرد  
و او می نمود که در جستجوی پلکان است.  
اگر فردا دشتی درنا از بنجر نام به درون آید  
آنگاه از آن شکفتی آرتور نیست که پس فردا،  
فیلی جلوس شود و از بنجر نام خواهد که گشتنوش دم.  
شب داغده های حسانی روی می دهد.  
اتاقم را زها خواهم کرد.

ترجمه به آیدین



### «ایلمیا ارمورک» می نویسد:

«ماثی» نقاش فرانسوی یک روز دو فیل  
خشاکی را که به وسیله یکی از غرور افروخته جنوب  
روی عاج کده کاری شده بود، بمن نشان داد. من  
از یکیشا خیلی خوشم آمد. ماثی پرسید که آیا چیز  
جایی در آن می بیند، و من جواب دادم: آنگاه  
ماثی بمن نشان داد که دندانهای فیل که میزدند  
من واقع شده بود، مثل خرطومش رویه بالابر کشته بود،  
این امر در بیننده تاثیر خاصی می کرد. ماثی خنده  
شیطنت آمیزی کرد و گفت، فیل آدم احمق آمده و گفته  
است که دندانهای فیل رو به بالا بر نمی خورد! مردمها  
قبول کرده و این را از آب در آورده... من به دریا پند  
دندانبها در جای خوشان هستند و دیگر اثری از  
خرطومها نیست.  
در واقع فیل دوم من صدمه کوچکی بود که هیچ  
حالتی را با من نمی کرد، از و کار نویسنده»

## زندگی

علی کاتبی

سالیات،  
سلیب سرنوشت خویش را که با سالیاتش سکوت دوشم آشناس،  
به پای عصبی از درشتنای راه  
به جل جانی\* خواب جاودانه می کشم  
... و سالیات،  
زهای شوم من به تلخی سکوت؛ پسان خون با من بروی خاک،  
طرح میبند؛ زبانی از جمهوری نگار،  
که نام،  
آیندانه دیگر ایش خوانده اند؛  
زندگی است.

تیرماه ۱۳۸۴

نام کوهی در فلسطین که مسیح بالای آن سلیب کشیده شد.

مهدآزادی آینه شماره ۵۵۵۵۵۵۵۵

# سرود های قالی بافان



**چند کلمه...**  
 سخن از سرود قالی بافان میگویم همان «ایلیک سالانار»...  
 در این کلمه موصی است از کلاس پنجم ریاضی دبیرستان بام - صاف قلک - که  
 دوازده سال طول خودش در زیادهای با کارخانه جان کشیده و امروز آن بیسوله  
 رسنه از پشت دستگاه قالی تا نیکست مدرسه راهی استواران - میدانیم  
 چندین هزار کودک در کارخانه های قالی بافی جرات میکنند و حاصل رنجشان همان  
 قالی رنگی است که بقول ساینه «بامال رهنوست»...  
 مناه و من نشسته ام و از ترانه «میلما و لیمه ای» ایلیک سالانار  
 که نشانه درختان است و سرآهات در تاریکخانه - سخن میگویم...  
 بدون دخل و تصرف در گفتارشان یا بعضی یارهای خرمندانه - قالی برای میرمه  
 پارهای آژها - مهدآزادی آدینه - را غنای باقی - چون گرواندگاش به نیت  
 خیر یا دست کم بدون نیت خیر - هم برسدند... آرزومندم روزگار بازیگر امکان  
 دهد تا نامهای قالی بافان را که کمتر کسی می شنود - بگویم و بعد از آن به سراغ  
 عیسای رضایی

فرش سالوق لوره  
 ۵۶ توبارک الماسین  
 اوستایا خبر و لرون  
 شاعران حاضر ایلین  
 فرش سالوق سکتی به  
 اوستا گندرمکه به  
 اوستا بیزه به بیرشاهی ول  
 بیز در بیر چیخال سکتی به  
 ادامه دارد

ایلیک - ایلیک فرش ایلیک  
 قالی کو موش - ایلیک  
 من دایه لالاند  
 یکن یکن دوش ایلیک  
 مادر فرزندی را برای روانه  
 کردن به کارخانه چینی از خواب بیدار  
 می کند و در آن کلمات ترانه می بارد  
 علی بالا - دور ایلیک  
 گون دوشدی بورنا لیا  
 اوستا گلب دالو لیا  
 شوی گلبیر بو بو لیا  
 آیاراجا کج خایه  
 شوی ووراجا دو یولجا  
 بچه به مادرش چنن جواب می دهد  
 ای وای آنا - کر خانا  
 باغیر بی قان ایلادی  
 ایلیک سالان بارما لیم  
 نالاری قان ایلادی  
 مادر بار چنن می گوید  
 اولسون اولسون گشت گیمه  
 آخما یوی گور گیمه  
 آخما اول گیمه  
 بیرشاهی ول و بی به  
 بارما یویا سورت گیمه  
 وقتی قالی بافان با هر ساینه  
 می گذارند که هر کس روزی تمام کرد به  
 دیگر می نشیند... برافان که رفیق  
 سفت بگشود... می گوید  
 آیلالال - گوی ماللا  
 حسین قولون ماللا  
 از رسیدن جمعه شاد می شوند  
 سرچشمه می خوانند  
 هایدان شوبیان  
 جومه باغیر قولوبیان  
 وقتی فرش در شرف تمام است  
 و دارند خایه آخرش را می بافند  
 می خوانند  
 آخرین خایه فرش در حدود  
 ۱۰ لای

**تفسیر ابوالفتح رازی**  
 خدای تعالی به موسی می گوید که اگر  
 از تو می پرسند که من رنگم و رنگم  
 که همه رنگها من ریزم  
 حسن پیری کلت اگر آدم از درخت  
 نشود - خدای تعالی هر او را زمین  
 فرسادی - برای آنکه او را برای  
 زمین آفرید

## بایاتیلار

عاشق حریف را توتش لکه مودارد  
 حرف راست را به چپش نمی گوید  
 وقتی بات باقیه می رسد  
 کل لاله خوش را پنهان می کند  
 سر کوهها جنگل است  
 دل مثل شیشه شکسته ای است  
 حده عاشق به پارش  
 یک دمه گل بنفشه است  
 فریاد می کند آقا به دادم برس  
 هنوز نمرده ام جان در نهان است  
 زنجیرم بر گردنم  
 زندانی سراجت حصه - بیجا  
 عزیزم - خود را به آتش نمی زند  
 آینه آغوشی است و اینها «ملسان»  
 حتی سمندر هم مثل من  
 خود را با نیش نمی زند  
 عزیزم - گل سرخ شد  
 شبنم افکند گل سرخ شد  
 بایک بار خنده عقل از سر برید  
 این چه خندیدی بود  
 سراسر دره پیغ بست  
 در توش پونه سرزد  
 رفتم پیش آدم پیروری  
 ازین پیشتر گریه کرد

عاشق حریف را توتش لکه مودارد  
 حرف راست را به چپش نمی گوید  
 وقتی بات باقیه می رسد  
 کل لاله خوش را پنهان می کند  
 سر کوهها جنگل است  
 دل مثل شیشه شکسته ای است  
 حده عاشق به پارش  
 یک دمه گل بنفشه است  
 فریاد می کند آقا به دادم برس  
 هنوز نمرده ام جان در نهان است  
 زنجیرم بر گردنم  
 زندانی سراجت حصه - بیجا  
 عزیزم - خود را به آتش نمی زند  
 آینه آغوشی است و اینها «ملسان»  
 حتی سمندر هم مثل من  
 خود را با نیش نمی زند  
 عزیزم - گل سرخ شد  
 شبنم افکند گل سرخ شد  
 بایک بار خنده عقل از سر برید  
 این چه خندیدی بود  
 سراسر دره پیغ بست  
 در توش پونه سرزد  
 رفتم پیش آدم پیروری  
 ازین پیشتر گریه کرد

## بقیه باغ آلبالو...

چون چیز بهتری نبود خانه گل را با همین پارچه  
 آراستیم... خیال میکردم دستم یک چیز برآورد  
 خاری بشویدم...  
 اما آنتون باولویج به خاطر همین خانه  
 ازین سرزنش کرد... پس از جشن گفت: ای کاش  
 این یک چیز بسیار قشنگی است... اما باید گذاشت  
 توی موزه...  
 باحیرت پرسیدم: آنتون باولویج و تو چنین  
 چه می بایستی بت می دادی...  
 پس از کلمه فکر باقیه جدی گشت: ای کاش  
 موش چون ازهر چه گذشته... موشها را باید کشت...  
 و کوروش یک تنه ای برآید... خدای شکست است  
 با اشتیاق پرسیدم: چی بود...  
 - قلاب ماهیگیری  
 چخوف هیچ یک از مدعیانی را که می آید  
 می رسد نمی بیند... نشانه می کند...  
 - گوش کن... آدم نباید به یک نویسنده نام  
 نترسای و دوات عینک بدهد...  
 - خوب... پس چه باید بدهد...  
 یک تکه لوله لاستیکی... گوش کردی... من  
 طلبم... باجوراب زلم...  
 نمی رسد... مدتی است...  
 این در و آن در... مردم...  
 کن... شست...  
 جواب می دهد... آن لنگه را پای چپش...  
 نمی توانم سر کنم...  
 واز خنده بخندد...  
 اما روز جشن بسیار تمکین بود...  
 می کرد... به زودی خواهد مرد...  
 مرده ها سبید شده بود...  
 وقتی که در بهار...  
 سخنرا می کردند...  
 دل در دلمان نبود...  
 اما چخوف سه گرامی...  
 سر پا ماند...  
 این جشن نوشت...  
 یکی از همکارانش...  
 شروع کرد که گایف به کج...  
 آلبالو غلب کرده بود...  
 نام چخوف را گفت...  
 می گویم...  
 آنتون چخوف...  
 (کدشتی گایف را بازی کرده بود)...  
 جشن پیشامد...  
 مجلس ترجمه می داد...  
 نمایش توفیق...  
 را نکوش می کردیم...  
 چخوف پیش از آنکه...  
 آخری در بایش را ببیند...  
 نمایشنامه به خیلی ها...  
 نشان دهند...  
 (موسکویین...)  
 لئونید (لاپاخین)...  
 (فهرس)...  
 ادامه دارد

## رنج چخوف

زندگانی در این شهر کالت آور و علان انگیز است...  
 های عالی یافت نمی نمود و مردم پیوسته...  
 و هندی...  
 میوه مردم...  
 خورد...  
 عزمت...  
 خانهای عمومی...  
 میزبان...  
 اجتماع...  
 خود هر امان باشد...  
 اتفاق شماره ۶ چخوف

تاریخ مشروطیت ما هنوز گوشه های تاریک بسیار دارد و اینها روشن نخواهد شد  
 مگر با انتشار تمام اسناد و مدارک موجود.  
 «آدینه» با نهایت خرسندی مژده میدهد که از شماره آینده یکی از معتبرترین  
 اسناد تاریخ مشروطیت را بتدریج منتشر خواهد کرد:

## بلوای تبریز

**یادداشت های روزانه مجاهد آزاده (حاج محمد باقر ویجویه ای)**  
 است که با زبانی ساده و هیرین صادقانه نوشته شده است و یک بار در حال حیات خود نویسنده  
 از طرف وزارت حلیه معارف چاپ سگی شده و بدلیل نایاب بودن، انتشار مجدد آن ضروری  
 می نماید.  
 چشم زبیس که دید در بسته خسته شد

ایسا در آفرین در بازی نیافرید





به مناسبت روز بزرگ غدیر

از علی آموز

از «علی» یاد کنیم که سیاستمدار متفکر اسلام بود. جنگنده بود و علم شمشیر را از هم جدا نکرد. همین سبب ممتاز اوست که شعله مهرش را در دلها روشن نگاهداشته.

علی مرد عمل بود. از «روغن فکر بازی» به سبک امروزی گریزان بود. مثل دانشمندان خیال شاعران بسیار غمخواره و غمناک. آهوه غم دوری فلان زنک فرنی و دهره دهره به آرزوهای روغن فکرا نه نرسشت که از لایله نیک پس فر فری صادر کند و باری بکار خلاق نداشته باشد.

معجز گشتگان را گفتن و نفاخ به اجداد او را فاتح نمی کرد. علی خود ایجاد کننده بود و مردم را به ایجاد تقوی میگرد. بهترین شاهد این حرف خطبه بیست و هفتم کتاب «نهج البلاغه» است که ترجمه فارسی آن را در اینجا آورده ایم.

(نهج البلاغه) کتایبی است که (سید ابوالحسن محمد رشتی) سالها پس از فوت حضرت از سخنان وی گرد آورده است.

(سید رضی مردی عالم و فاضل و شاعر و از نمایانان سادات عراق و اشتر شاهی طایفین بود. ده ساله بود که به سرودن شعر فروغ کرد و پیران سی امین سال زندگانی قرآن کریم را در مدح کتب حفظ کرد. سید بنا اینکه پیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد. کتایبی بسیاری تألیف کرد که مشهورترین آنها (نهج البلاغه) است (نقل از صفحه اول کتاب «ترجمه و شرح نهج البلاغه» بقلم فیض الاسلام).

اینک ترجمه خطبه را با استفاده از کتب نامبرده میآوریم:

(صاحب)

از خطبه های حضرت علیه السلام :

اما بعد. راستی را که جهاد در این است از درهای بهشت گشوده خدا آری پس پادار غلبه خویش و آن لباسی پس هرگز کاری است و زور محکم عقاب و سپر قوی اوست.

پس هر که به اختیار و رغبت آن را از تن بیرون کند. خداوند جامه پستی و غرور و رذای بلا و گرفتاری بر او بپوشاند و بر اثر این حقارت و پستی زین و بیچاره شود.

و بسبب ترک جهاد و کوچک شدن این امر بزرگ از راه حق دور شد. قدم در راه باطل گذارد و به نکت و بیچارگی مبتلا شود. و از عدل و انصاف محروم شود.

آگاه باشید. من شما را به جنگیدن دعوت کردم. شب و روز و نهان و آشکار. کفتم. به پیکار آنکه آنها جنگه شما بیایند. شما جنگه آنها برودید. اما شما وظیفه خود را بیکدیگر حواله کردید و هدیه کردید که خوار گردید تا اینکه از مهر طرف اموال شما غارت شد و دیسار شما از تصرفات بیرون رفت.

سوگند بخدا. اجتماع ایشان (مناویه و همراهانش) بر کار نداشت خودشان و نطق و اختلال شما در کار حق و ندادست خودشان. دل رام براند و غم و اندوه میبردند. پس روی شما زشت و دلها پتان غمین باد! چرا که دشمن به سوی شما تیر میاندازد و شما سینه پیش گرفته اید و خاموش شده اید. مال شما را به غارت میبرند و شما غصه نمی کنید. و بنا شما جنگه می کنند و شما جنگه نمی کنید. و خداوند را معصیت می کنید و شما را غم میزد. و فکر که در ایام تابستان امیر کرد که جنگه ایشان بودید. گفتید که اکنون هوا گرم است. ما را مهلت ده سوختن گرما بکنند. و چون در ایام زمستان شما را جنگه بن آنها امیر کرد گفتید که این روزها هوا بسیار سرد است مهلت ده چندان که سرما بر طرف شود.

شما که برای فرار از گرما و سرما اینهمه علم و بهانه میاورید. پس سوگند خدا را که شمشیر را چه آسان ترک خواهید گفت.

ای نامردانی که آثار مردانگی در شما نیست. ای کسانی که عقل شما مانند عقل بچه ها و زهای تازه به حبله رفته است. کال من امیدمندان نامی! شما غمخندان که سوگند خدا را به نتیجه شافختن جز شیطانی و اندوه نیست. خدا شما را بکنده دلم بسیار چرکین کردید. سینه ام از خشم آکنده اید و در هر نفس اندوهم خوراندید.

و بسبب نافرمانیتان و پس افتادیتان. رای و تدبیرم تباه کردید. آسمان که فریض گفتند. پس ایوب اطال مرد دلبری است و لیکن علم جنگی کردن ندارد. خدا پیام زودتان آگاهی از ایشان مبارزت و جدیت مرا در کار زار داشته! و پیشقدم تر و استناد تر از من بود!

هتوز به من بیست سالگی فرسیده بودم که مردی جنگی بودم و اکنون تازه از شست سال دارم که میگویند رادی و تدبیر ندارد. آری. چنین گویند به شخصی که فرمانش کی میرد و پیروی از احکامش کی نکند!

\*\*\*

(این خطبه را حضرت در اواخر عمر پیشین فرمود و در آن اصحاب خود را از ترک جهاد و کار زار نکردن با معاویه توبیخ و سرزنش کرد) (نقل از کتب: ترجمه و شرح نهج البلاغه - بقلم فیض الاسلام)

منتشر شد:

افسانه های آذربایجان  
ترجمه: دهقانانی و بهرنگی



من هم میرم ماهانه بگیرم... من میرم ماه...

از میان کتاب ها

بازار کتاب این روزها گرم است زیاد چاپ میشود. گوناگون چاپ میشود.

خواننده پروفا قرص کتایبی پانزین تر از حد متوسط فراوان است. طبق معمول از کتایبی در دوزج امروزی که مرگ میفرموشد. بگریه که بوی ورش چین باشد زوکی دارند تا کتایبی «کتاب جوانان» دست بخت فرانکلین.

از این سری چند کتابی بدست ما رسیدند. برخی مثل «حسن صباح» و «مقبولیت» با کمال حوصله و دیرپایی فراهم شده اند. بعضی هم مثل «کریم خاند» با شتاب فراوان بکندیم.

در این میان از کتایبی که سرگفتگو داریم که گزشتای رازی هستند و بسیاری ویدئوهای دارند از زبان مادی و آسپ های جسمانی هم خبری نیست!

اکثر رستنائیسم و اصالت بشر  
ژان پل سارتر - ترجمه دکتر مصطفی رحیمی

قیمت: ۶ تومان

از اکثر رستنائیسم هژان پل سارتر متضاد و معبر داریم. گروهی از رستنائیسم دارند این مکتب جهانی را به این کشند. جمعی هژان را کادو خام رستنائیگر آتند. در این میان فقط چند تن از راه قوه دشمن کامل بر کفیات این مکتب و خواستهای آن قوف دارند. دکتر مصطفی رحیمی از این دسته مردان است. ترجمه کتاب روشن رسا است. درجین فلسفی بودن ادبایم آن بدور است.

در مقدمه کتاب بقلم دکتر رحیمی میخوانیم:

«فلسفه های جبری، آن چنانکه مایه پرا شده ایم، باین کفلی صمه زده است که بشر تنها کار. نبرد بزوان و هرچین است و در خداوند نیست که تقلا یا اعتراض کند. مسئله آزادی بشر، با اهدی که سارتر برای آن قائل است. شاید این توهم را منقزل کند. طبیعت گدا میزدی در ما ایجاد شده که هر روز دیده بختی بدو زیم و همه قوای انسانی خود را به صورت مایه پرا در این نگاه کرد آوریم. نگاه می عمل، نگامی بهتر ستانه. نگامی برکنند و عاری از قوف و جاذبه حرکت. باین کار از خود نومیدیم و بدینکار امیدوار. باشد که نظریه نامیدی سارتر. زمینه تفکری دیگر در این باره بدست دهد. باشد که با خواندن میث مسئولیت سارتر. که در آن هر فردی دارای رسالتی بزرگ و مسئولیتی بزرگ است. در پندار. باطل المأمور معلوم که توجیه کننده گریزها و گناهها و آلودگیها است تجدید نظر کنیم»

خواندن این کتاب. بیشتر تازیکهای مکتب رستنائیسم را روشن می کند. در آخر کتاب انتقادی هم بر این مکتب چاپ شده.

حسن صباح  
کریم کشاورز

قیمت: ۸ تومان

حسن صباح از نام آور ترین مردان تاریخ کشور ماست. تلاش آقاسی کریم کشاورز در تألیف این کتاب سخت ماجور است.

علم و اندیشه یوای این مرد پهلوی روشن می کنند که حسن صباح نه به کفله خواجیه نظام مملوک است و نه به قوای مملوک جونی «حسن لعل» مردی است عاصی بر طبع قدرت بازی جای زمانه. او انتقام کش بود. مردی بود که در هر جاکم با دست بزاز میزد. با دستانش نمی کشید و زور و زور و نیروی جنگی خدا را باطل چون آخرین وسیله ای بکار می برد. (صفحه ۲۰۸ کتاب) از این کتاب در آینه کناری جامع خواهد بود.

مهد آزادی

سال شانزدهم  
صاحب امتیاز: مهد آزادی  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر شورای نویسندگان

جای اداره روزانه  
و چاپخانه  
تیر بر خیابان تربیت  
روزنامه ۵۰۴۱  
منزل شماره ۸۹۹۰  
وجه اشتراك سالانه ۴۰۰  
شش ماهه ۲۰۰ ریال  
تک شماره ۳ ریال

در آموزش  
و معاشرت

مقدمه از معاشرت  
آموزش زن و مرد است  
با همدیگر بدون ملاحظه  
معصیت و عدم آبرانگی  
در درازن و مرد بدون  
کاف با همدیگر معاشرت  
و آموزش می نمایند و در  
رفتار این آموزش را به هر جای  
رسانند و به کار برافراز  
بال در معاشی با هم معبر  
ترین زنان این آموزش را  
حتی این امر بسیار ملاحظه  
و مردان اجتناب می نمایند  
دیگر را می گیرند و در  
عالم هم بزمی در حضور  
غیاب شوهر این امر را ملاحظه  
را بواقفت بیگانگان  
پیدا کنند - معاشرت -  
منازله - معاشرت -  
معاشرت - معاشرت -  
تغنی - رقص - بالاجتماع

رقص بالاجتماع  
و انواع رقصها  
(ص ۱۳ - ۱۵)  
نقل از کتابی باین نام  
تغنی - رقص - بالاجتماع  
رقص بالاجتماع  
معاشرت - معاشرت -  
معاشرت - معاشرت -  
تغنی - رقص - بالاجتماع



۳۰ ریل

# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۲۱۵

## کفش آهنی، عصای آهنی

بک افسانه آذربایجانی

سه شعر: اندوهی در کشتزار، درس آخر، پیمانوی گردآلود

## گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت

## در باره:

حسن صباح

## بچه‌های کوچک این قرن

## باغ آلبالو



خواب... خواب...

## برای زمان خود

## می نویسیم

علیرم نظر عدای از منتقدین و نویسندگان پارچا می‌ایستیم و می‌گوییم که رستگاری با پند در روی کره خاکی به چنگ آید. یعنی زمانی که انسانها بوسیله همه انسانها صورت گیرد و نیز اعلام می‌داریم که هر اندیشه و شعور در زندگی است نمرک. درست است که برای تاریخ فقط ذوق و استعداد ذاتی اهمیت دارد ولی من هنوز وارد تاریخ ننشدم و نمی‌دانم در آینده چگونه وارد آن خواهم شد. شاید تنها، شاید با گروه پیشماری، شاید در زمره کسانی که اسمشان در خاشیه کتابهای ادبیات کلاسی (درسی) می‌آید. در حال به قضایانهای که باید در آینده در مورد کارهای بکنند نگران نمی‌باشم چون در این زمینه کاری ازمن ساخته نیست. هنر نمیتواند بعد گفتگو با مردم کان با آیدگان تنزل یابد. این عمل در عین سخت بودن آسان می‌نماید. بنظر من اعتقاد به چنان افکاری نشانه ایت از آخرین جلوهای ایمان مسیحیت به جاودانگی، چنانکه عمر آدمی در این سرای سه پنج مدت کوتاهی است. آزمایشی بین دو رخ و بر رخ و بهشت. کتاب و نوشته نیز در یک مرحله انتقالی که همان مدت تاثیر آن است از رخ دارد. بند تخریب میشود و می‌ماند روح آزاد جزو ابدیت میگردد. انقلابی مسیحیان اقامت مادر روی زمین خود حاصل موثری است و سعادت جاودانی فقط پاداش اعمال است. هنوز هم مردم مثل اینکه معتقدند که کتابهای مایه از رفتن خود ما بایستی بر مبنای نمونه زندگی ما مورد قضاوت قرار گیرد.

این امر از نظر عینی درست است. بظاهر مطابق استعدادها و ذاتی خودمان طبقه بندی شده‌ایم. و لسی نظری که نوادگان مادر مورد ما خواهند داشت سریع و قاطع و بدون خطا خواهد بود. چون ممتاز آنان نیز دیگران خواهند آمد و در حقیقت داوری خواهند کرد. بدون تردید نوشته مناتاشی از احتیاج بملق است و کار روسی و معنوی واقعا امریست مطلق و مستقل. اما مردم در این مورد دو اشتباه عده میکنند. اول اینکه درست است که نویسنده آلام و خطاهای خود را با نوشتن بعد مطلق میرساند و استقلال می‌بخشد. و لسی این درست نیست که آنها را آزاد میکند. مردم می‌گویند انسانیکه در ازدواج ناکام بوده و در باره ازدواج کتاب خوبی می‌نویسد اثرنا کامیهای او است که کتاب را جالب میکند. اینکار خیلی آسان است.

پتیه در صفحه ۲

## ...و همچنین:

- درد دل بادانش آموز
- تکه‌هایی از فلکلور آذربایجان (با بایاتیلار، ایلک سالانلار، سؤزی)
- درباره گالیله
- حرفهای از: نبرو، داستایفسکی و ...
- شعری از صائب



## درس آخر

داشت آموزانی، کودن و بازيگوش  
جمع کشتند و بهم گفتند  
که القبارا بايد کشت  
تا از اين مدرسه و مشق و کتاب  
حبس و آزار و عتاب  
کلی آسوده شويم  
زان میان گفت یکی از همه شیطانتر  
که القبا کشتن بی معنی است  
بايد آقای معلم را کشت  
همه فریاد زدند: «آری»  
و معلم که عصب هایش  
از هیاهوی کلاس  
از تکبوی معاش  
از تم زبانش سال عقب مانده  
و زتنقریه گروهی خراشید جلوراند  
سخت فرسوده وی طاقت بود  
ماجرای را که شنید  
رفت و با سم قوی خود را کشت  
بهاهانتی که در مدرسه اش  
توی اشکاف اطاق شیمی  
زینتی بود؛ نفیس  
و پس او همه دانستند  
که در این مکتب پهلوار آقای گدز  
زندگی هیچ القابائی  
بسته با هستی یک نفر معلم نیست...

## در موز علوم قدیمه

### دانش نو

## گاليله

(۱۵۶۴-۱۶۴۲)

وی ایتالیایی بود

پیرروسه می نویسد: روزی که در یکی از مراسم مذهبی کلیسا شرکت کرده بود ملاحظه کرد که در بالای سرش چهل چراغ در حال نومان است. این موضوع بسیار حادی بود. ولی متفکرین بزرگ این اختصاص را دارند که هیچ مطلبی برای آنان بهبود و نامرئس نیست و از مسائل و نمودهای بسیار ساده و عادی درهای بزرگ می گیرند. چه بسیارند اشخاصی که همین بزرگداشت درآب سبک می شود: درمی آید، اما قسط سبک «ارتشیدی» پیدا می شود که از آن اصول و تمول مایعات را نتیجه بگیرد و تنها یک «توتون» می تواند قانون سقوط اجسام را از روی قاع بدست می آورد.

نوج و نوسان چهل چراغ کلیسا برای ادالتشوی جوان منبع پربرکتی از افکار و تعیلات بود. اما این افکار منتهای مفید قبل از آنکه جوانه بزنند، ادامه داشتند فقط در آخرین سالهای زندگی این دانشمند بود که میوه های آن بدست آمد. میوه های که امروز درخشند. ترین غارین اختراع گالیله محسوب می شوند: ... گالیله پراز اینک مقام ثانی بدست آورد. درصدد برآمد که باشت علی نفوذ ارسطو بچنگد و ثابت کند که چگونگی مخالف با «تیریک» ندارد. مسامحتی ندانان اوسوت کشیدند و جایزه برپا کردند... اما عقاید گرون مردمان آزمون کارمشکلی بود. کافی نبود که باایشان بگویند «لان و فلان چیز از رسامه کز تیریک را ثابت می کند و شما می توانید این آثار را با چشمان خود ببینید»

مطلب مهم این بود که دلائل امر از کتاب مقدس استخراج شده باشد. اگر گالیله حرف درستی می گوید چرا دلیلی را از کتاب مقدس نمی آورد؟ مردم آن عصر چنین می گفتند: انتظار داشتند که حقیقت خلاف گفته کتاب مقدس گفته نشود.

حال باید حساب کرد که وقتی دوربین گالیله آسمان را شکافت و حقایق مسلمی خلاف گفته کتاب مقدس بیرون کشید، کلیسا چه اندازه معیانی شد؟ از آنجا که گالیله با مقامات کلیسائی دوستی و آشنائی داشت، منتها تحت تعقیب قرار نگرفت. اما آخرش جادرت گالیله خارج ازحد تحمل آنها شد. و او راهای میز محاکمه و تعقیب عقاید کشاندند.

گالیله پراز یکدوره تحقیق و آزمایش دوربین فوی و توانائی اختراع کرد و بسیار وساحت درآسمان بی سرنه مشغول شد. وی بالاخره بکشف عجیب و بی-سایه ای نائل آمد.

شیخ ما را گفتند که فلان کسی بر- روی آسمان بود. گفت: هلاست، چتری (۱) و سموا (۲) نیز بر روی آب می رود. گفتند: فلان کسی در هوا می پرد، گفت: زنی (۳) و مکی نیز در هوا می پرد. گفتند: فلان کسی در یک لحظه از شهری به شهر دیگر می رود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می رود. این چنین چیزها را چندان قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق پشینه و بر خیزد و بخورد و بنشیند و بپرد و بفرود و در بازار در میان خلق شد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.

داسر اللوحید،

۱- دوربین  
۲- کشتی  
۳- پرندای است که او را غلبه و  
و گوشت دریا و موش گیر نیز میگویند.

## بقیه برای زمان خودمان

زینور عدل با تنبیهی شکل در ماده گل از آن همه میسازد و دیگر نرات از مرمر مجسمه ای می سازد. ولی نویسنده از کلمات کتابی بوجود می آورد نه از قضا و آلاش. اگر ادبخواهد جلورفتار بدش را بگیرد باید در بارش چیزی بنویسد باید او را بزند. انسان نمیتواند بدبختیها و نا کامیهای را در کتابی مثل از نا کامیهای الهام میگیرد. و آنها همان حال خود باقی میمانند. شاید انسان تنگن موفقی باید از اینکه در دروازی دروازه فرادگیرد و آنها را توصیف کند ولی وقتی کتاب پایان یافت، دوباره آنها پرافش می آیند. ایمان نا اهنجار وقتی شروع میشود که هنرمند سعی میکند معانی، شیخ و پایبندی و ماندگار، به آلاش و خوردا قانع کند بر اینکه چون دروازه وجود دارد می توان درباره آن آسایش گفت. وقتی رنگها و ناراحتیهای خوردا با چینی فریب داور کند، خودش را مسخر می کند. اولیست و زبون است آنکه که میگوید که ناراحتیهای دیگرانرا نیز چنین مورد قضاوت قرار دهد. زیبا ترین کتاب جهان قادر به تسکین آلام بجهای نواهد بود. مانند توانایی بدی و شرارت را تسکین بقیه باید با آن ستر کنیم. زیبا ترین کتاب جهان جهانی بقیه خود و هنرمند خلقی کتاب است ولی نه نجات دهنده انسان، حدیثا که انسان را یاری نجات هنرمند نیست. مایه های انسان هنرمند و توانم رمانی را به چنگ آورد، میوه های اثر هنری خود عمل موثری باشد، میوه های هر پندیده هنری بمنزله اسمعیل صور شود در پیشکار آدمی علیه شرویدی. اختراع دوم اینکه ....

ترجمه، ح. رضایی



مهد آزادی آدینه شمال ۵۵۵۵ صفحه

چشمگیر مرآتی



محمّد آزادی

فعلا هر دو آدینه یکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه میخوانند

است باید. دختر را بجائی فرستم که برود و دیگر بر-  
نگردد.  
روزی دیگر به دختر گفت، می‌روی از خواهرم  
& قوطی بهانه & دامگیرى زود برمی‌گردد.  
دختر زاء افتاد که برود ملك محمد جلوس  
را گرفت و گاهت & کجا میرود &  
دختر گفت، می‌روم از خاله‌ها & قوطی بهانه &

آذربایجان

کفش آهنی، عصای آهنی

ملک گفت: حکم بجزواری و غلات بانه  
است تا مهره سر خالام بخورد. خوشتر چو  
میکوبد که طوطی بری گردی. سر راهت آب کل  
او درجی که میبندی. میباید که از روش د شوی  
بگویم. چه از نالی امل کلاب میباید  
یک طرفی داشت بر میومد و میرد خانه افکند  
دل را به میومد. به در یک کازان میباید  
به چو سون و سمنای فشنکی امل حله بپاشند  
مشتی از سبزا را بر میباید. و به میومد  
ایسون و سبزا را او میشد بر برو. به میروی  
و میبوی سکی داسی را امل بسته اند. جلو ک  
چو میباید جلو آب استخوان. او استخوان ک  
بر دراز برین جلو ک چو دراز برین جلو ک  
به میروی و میبوی که چو دراز بسته است. بازمان  
میکنی چناندا در باز است بنیدان. اوردی  
برو روانه خالام بگو بانه در بر ا می دانی

می‌آیی. پشت‌سرت هم نگاه نمیکنی.  
دختر رفت و همانطوری که ملک محمد گفته  
بود، کرد تا رسید به خانه خاله‌دو. دست‌کرد به  
قوطی بیانه‌ها از سرف برداشت و گذاشت به‌دو.  
خاله‌دو که بی‌دعا می‌زد و می‌گفت: «دوید  
دنبالتی که بگیرد و فریادزد، آهای، دربارت بگیرش!»  
درباز گفت: «چرا! تو مرا باز کرده بودی

او بستم گفت: آهای، در بسته، بکیرش!  
در بسته گفت: چرا! تو مرا بسته بودی.  
او باز کرد.

گفت: آهای سگ، بکیرش!  
سگ گفت: چرا! تو جلو من جو ریخته بودی.  
او استخوان ریخت.  
گفت: آهای سگ، بکیرش!

گفت: چرا! تو جلوتر استخوان ریخته بودی،  
او جو ریخته،  
گفت آهای خارزار، بگریش!

خازر از گفت: چرا؟ نورما: دراز میخیزد.  
او سوزن و سنجاق گفت.  
گفت: آهای آب گل آلود و چراغ، بیکسیرا  
آب گل آلود و چراغ گفت: چرا؟ نورما

آب گل آلود و چرك ميكوبی، او گلاب گفت -  
آخرش خاله نواز است دختر را بكيير و دختر  
دويد آمد بخانه و قوطی بهانه را داد دست مادر شوهرش.

خود گفت: این کارها همه اش کار ملک محمد است.  
چند روز بعد عروسی ملک محمد بود با دختر  
خاله اش. شب عروسی ملک محمد به دختر گفت: يك

محمد  
مرغ  
تکتم  
در برویم

خاله اش را برداشت و چپاند توی دهنش و باحسوس و  
راگداشت. دست دختر را گرفت، سوار اسپ شدند و راه  
افتادند طرف شهر آدمیزادها.

آنرا که ملک محمد که بپیشین عروس و داماد درجه چهارم  
هستند، دیدند کسی نیست، همه جا دنبالشان گشتند،  
آخر سر به مطبخ رفتند و سردی را باز کردند دیدند  
آن زن روی آن و پیش را باز کرده، گفتند:

دختر، حالا چه وقت خندیدن است، واشو بیا بیرون  
دیندنه، دختر بیرون بیا نوست، دست زدن که بیایورنتر  
بقیه درس صفحه ۷

خبری نشد. دختره خیلی خسته شده بود. گرسنه بود و از آن بدتر تشنه. جای گرفت و نشست. دید دختری آغوشش را پر کرد و می‌برد. گفت: آه دختر، یک جرعه از آن آب بده بخورم. خیلی تشنه‌ام.

دختر گفت: این را می‌برم برای داداشم، ملک محمد، و شو میگردا کرد که نفهمد آبش را به یکی دادام. شو میگردا می‌کنند.

دل دختر شاه از شنیدن نام ملک محمد روشن شد و شروع کرد به التماس. آخر سر دختر آفتابه را به پدرش داد و کتاب بشود دختر کمی آب خورد و چشمش درآید و انگشتش را بین دو تنی آفتابه، بند آنرا داوست دختر و بخند افتاد.

از این طرف ملک محمد تاخاوت و شو بگریزد دیده آفتابه به کیمچی فل می خورد. آبش را بر پشت زمین و انگشتی درآید. به انگشت نگاه کرد دید مال خودش است که داد بود به زش گفت آهای خواه.

آفتابه را دست کرد بده بود می گفت.

دختر نرسید که ملک محمد بدش بپاید،  
خورد که بهیچکس نداده. آخرس آفت و پادشاه  
بود خیلی تشنه‌اش بود. رادمی آبی خواهر. ملک  
محمد گفت: زود بر سر دامن کن بپاید بخورد.  
ملک محمد که دختر را دید خیلی خوشحال  
زودی دست‌وپایش را پشت و برایش غذا و آب داد و گفت  
الآن ما درم سر می‌رود. ترا که ببیند درسته فور

ملك محمد افسونی خواند و به صورت  
فوت کرد ، دختر شديك سيب سرخ و درشت . مل  
محمد گذاشتش به نازقچه .

ابن عفریتى آمد پایین گفت: ملک محمد بوى آدمیزاد  
چیزی می آید، بوی بادام بوداده می آید! (آ  
مادام ایسی کلیر، شاققیلی بادام ایسی کلیر

ملک محمد گفت سر کوه ز کمر خورده اند  
بیخ دندانها می آید.

بخور که نمی خوریش، نشانت بدهم.

فته دیو قسم خورد. ملک محمد افسونی شو  
و به سیب فوت کرد. سیب شد یک دختر. فته دیو

چشمش بدختر شاه اعتاد از هر دو و چون در راه بود به روش نیاید بهم سایید. اما چون قسم خورده بود، به روش نیاید دنیال بهانه ای می گشت که دختر را سر به نیست روزی نه دیو بدختر گفت من میروم

باید تا آمدن من ، حیاط را باغ و هایت جارو  
این طشت را هم با آب چشمت پر کنی ، و الا میخو  
دختر آفتند گریه کرد که چشمه اش باد  
اما نه طشت خس هم نشد ، عسر ملک محمد آمد

دید که فرشت گریه میکند . گفت : چه خبر شده ؟  
قصه اش را گفت . ملک محمد وردی خواند ،  
آمد و باد وزید و حیاط را آب و جارو کرد . قند  
و مالین و توروش

ننه دیو آمد و دید حیاط تمیز آب و جاش  
و طشت هم پر از آب چشم است . پیش خود گفت  
اینها زیر سر ملک محمد است.

پادشاه خاله اش نزدیک شده . باید بروی  
جمع کنی پیآوری که میخواهم لحاف و تشک در  
دختر شمعین وگرفته آمد پیش ملک

گفت که پس نهات این جور می گفتم. ملک محمد  
قصه بخور. بر واپست وسط جنگل بگود آهای  
برنده ها جمع بشود که ملک محمد دروس میکند  
که همه مرغان جنگل جمع شدند. بعد

میں بھی ہند۔ آفتاب  
ہ آہای پرندہ جا، پرندہ ہا پر ہائان را پر  
محمدمردہ، آنوقت میں پیش کہم غیا پر ہائان را  
تو آنہا را جمع کر مکنی ومیاوری۔  
رفت بمشکل ومعاقلور کہم

گفته بود کرد، پرسیدند اما معدن در جمیع بلاد یور  
پیشند دختر بر هارا جمع کرد و آورد داد  
نه دیو پیش خود گفت: همه اینها زهرس ملک

یکی بود، یکی بود، پادشاه بود که  
خبر داشت، اثری را به خاطر برده شده بود  
توسه کردشان بود اما پادشاه چنگام را به  
نبرد، آنکارا رفت و پا داشت و پادشاه  
روزی دخترها خویش تشنگی درست کردند و  
به خربوزه گفتند: یکی، لایه، یکی ر  
نورس، برده انداخته خویش و خویش  
روزی یکی از نورها که بر سر پادشاه  
روزی را از تار و جیش آورد که تا خ  
منه بماند، به وزیر گفت، اینها چیست  
گفت، قربان! آن خربوزه، دختر بر  
مهر، مرا بهوش ندادی دیسک از من  
خربوزه رسید، دختر میانی است می گوید، و  
نورس که نه است. خربوزه نورس می دختر  
می گوید، آن وقت خربوزه من هر می است

پادشاه گفت: خوب، حالا چکار کنیم؟  
تدبیر! وزیر گفت: فردا میدان را آبسجادر کنند.  
جوابی دیگر بیاید و آنرا آب بکنند، دخترها با  
چای بیایند و تماشا کنند. از هر کسی خودشان آمد  
برایش نیندازند، دختر را زن او بگیریم.  
فردا آب فروزدخترها یک گوشه میدان را  
میبردند. دل توپولان نبود. دختری بر سر کمر  
را انداخت و پس وزیر، دخترهای بیبشیر را

برای پدر وکیل، دختر کوچکتر سبیل را  
انداخت به طرفی، سبیل رفت و افتاد تو خرابه‌ای  
سنگ سیاه، رفتند این‌ور و آن‌ور سنگ را کند  
و از آن به دست در آمد، دختر گفت: این هم قسم

من زن این مار می شوم.  
هر کاری کردند که دست یکشده شد. گفت  
که باید زن این مار بشوم.

که گذشت دید ما را زیوستن در آمد و بسورت یار  
 رشید و زریبا در آمد، دختر يك دل نه صد دل عا  
 چند روز بعد پادشاه دخترها را به هم

دوتا خواهر بزرگتر با شوهر ایشان آمدند و  
پیش خود می گفتند حالا خواهرمان با شوهرمان  
آمد و پیش همه سرافکنده خواهد شد، که

همه ماتانان برده بود، دختر سرگشتش  
خواهرانش گفت. وقتی می خواستند پاشوند  
خواهرها گفتند، ای خواهر تاکی می خواهی

خودش را تو پوست ماریکند و نهان بشود  
پوست او را پسوزانی تا دیگر نتواند خودش  
مار در آورد.

می شود پوست را آتش زد  
پس چهار انگشتش را پکی کرد و  
معکمی زد زیر گوش و عشر و دهانش خوب  
شد بعد دلت معالجه بوخت و مرد حیاط و

با نشت و گفت: با پوست سیر می شود پوست  
ند. اما این را هم بدان که اگر پوست مرا  
دیگر مرا نمی بینی.

دختر زودی پوست سیر گیر آورد و آتش زرد  
آنهاخت آوی آن. همین که پوست آتش گرفت  
دوید. تو دیدی پوستش سوخته و خاک کشتی شد

نه پوست مرا آتش زدی من باید بروم  
مرا بدان کنی باید هفت جفت کفش آهنی هفت  
برداری و راه بیفتی. چرا نه گفتا - سو  
خا ساییده شد، من آنجا هستم.

پسر گذاشت و رفت و دختر تنها  
گریه کرد که چشمانش یاد کرد. آخر سر پادشاه  
چاروق آهنی و هفت صسای آهنی برداشت و  
هفت سال پای پیاده راه رفت. آنقدر رفت

مهدآزادی آیدینه شماره ۱۱۱۱



سکونت ایله زینج مشروطیت

[illegible][illegible][illegible]

♦♦♦  
بلوای قهریز

مرده که یکی از  
متشرع و بود و  
۶۲۰ که چنگ‌نام  
سید او بهشت آمد  
سفره را نوشته  
بود و تیزیز «  
توی دره‌مان  
چاپ را ساینده  
سایه مشروطه  
تک‌راهی او

و این طالعان شیطان  
طیئت بجهت حب ریاست،  
و الله التوفیق  
نا تمام

حسن صباح،  
ابر مرد تاریخ

انصار کتاب و سید صاحب : آقا کریم کشاورز فرسی و  
 بهائی دعا : تاباری آزاد سید و رفیع کرمی ازمرکز تربیت  
 پرده کرده بود . پشیمان آقا حسین علی میرد نوشته آمده  
 و همسر و ائمه شمس که خود و دستگاه آفریده بود فرقی  
 و فرقی غفای بهاد و سولیمان در پاره آورده بود .  
 [ صفحه ۱ کتاب ]  
 حتی کار فرس و زرزی بداند رسیده که خواهر مقام الشک  
 بهروایت خود و نوشته و دستور آقا حسین و حاجی صاحب  
 صاحب : مدخلی : می : « درویش » و خواند : « غلام علی  
 خاوری بهجاستک جویی ازاد حسین علی : می خواند : علم  
 ملک جای دگر ازین کتب می نامد : ( آمدن ) با نامی  
 و زهد و روح و معرفت و ازین مرکز نهاده بود و دست  
 می و بختال و درالوت کای بود : حاجی صاحب و آقا  
 شرب و روح و دگر در بخت .

آیا حسن صباح بدرستی «مخدول» و «لعین» بود؟ زمان ویرا  
باید پیش چشم آورد ،  
و باری روزگار روستایان در زمان سلجوقیان به بدری  
میرانید ، چنانکه از افسوس و ستم قطعان داران دانه عملا  
حاکم بر سرنوشت ایشان بود ؛ می کشیدند و از جانب دیگر تحت  
فشار مأموران دیوان بودند .

یادمان تیره که معین و روستاییان در دهانه «بونه کز» در جلایا»  
و «نار بابه» و «مال الجراح»، برای سیاهان دولت می‌پرداختند  
و جزیره، را که سیاه می‌فروختند، می‌فروختند. اما در زمانان بهیچ و  
در می‌رفتند. سیاست و دیپلماتی برای می‌رمداد در آن روزی و  
رواض می‌باشد. یک فوجات سیاهلیوان برای می‌رمداد کشش  
افتاد داری و قوت و کثرت خانگی و سر می‌بانی که آنان  
ملایمه دارد و انکشی دیدنی بر اینجاست که همانا خود یکی از  
علیه اینجاست نهضت اسامیایان ایران به‌دویدن خبر صیاح که از  
ایران پیش از چون دیگر نهضت می‌باشد برای خبر صیاح که از  
ناراضی مردم سرچشمه می‌رمداد و برینه اجتماعی داشت در دهانه  
افتاد می‌باشد. ظاهر، می‌باشد.

[illegible]

فدایانیکه حین آفریده، آفریننده و پدیدیا و نیلای و تلبیس و تزیینها  
بود، بر این حقیقت معتقد بودی و اعتقاد دینی و اعتقاد فلسفی مصلد بود  
بیکدیگر می پیوسته بود برای رسیدن به مقاصد دیگر - مقاصد این  
جهانی می

تبع بران و آتش حرص و تعصب بود که یکسره جهان را بلی  
می دیدت. و بدان درازان که جویبار و صابان و جود و زورعتان  
زمان هر گز متعین و مبراج و محروم نمی افتدند، و جود و یابان  
و یاران و فزاینان بود و جود غامی بود و مستکبران از راه صیانه  
روی می زدند. و ذرات کار و دین بیشتر میخواستند از راه آید و بکانه  
خودی - یعنی منی ایشان - جود و جانی بود، نه فتنه است که فدایان  
خود را فدای من و من را فدای خود می بیند. **فدایان**

میوان پذیرفته که کاری بدان مترگی از قوس ساخته باشد  
 کعبه کشا و شمشیر و آن مباح بهض باشد  
 نازی به نهد بر پشت نیست این نکته در نامه های مکتوبه  
 وحسن مباح پیروی روشن شد  
 و بعضی در جهل جاهل دایر خود میگویند و در دهستان  
 ملاطفت بیایان میگوئی و آتایشان میزنند و مردم را کارد  
 زنند ...  
 بقیه در نسخه

مهدآزادی آدینه شماره ۱۱۱۵ صفحه ۷



و چه خوب،  
 علیرضا اوقای، استعدادیت جوان و جوان، که بسویان آذری شعر می‌سازند  
 این، پیانوی گرد آلود، که در گوشه نسیان نشسته است، نسیم اشتزاری می‌خواهد، و  
 انگشت اشغالی، تا سرود گرم و محبت را آواز کند، در محبت زور و شور و نواها  
 و اینک ازجه آواز دست های ازین یک شعر او باطنی اش را از اصل آن، بقیاس آنگه  
 آستر اعلان را لطافت رویان تواند بود.  
 مفتون آمینی

## بایاتیلار

نارنج باغ ، نارنج باغ  
ساخارام سارنج باغ  
اولدیم قورولدیم  
بو کولره قسارنج باغ

عزیزیم با ناز اودا  
پروانا با ناز اودا  
دندیمی داغا دلم  
اودونار با ناز اودا

بیچاره بیچاره  
بیچاره نه چار  
قاییم قلدن باغلاپ  
کیمه گدیم آچارا

ایل دولانی گلیدی باز  
بولبول سار کوله باز  
تعلیم فیضدان آلدی  
بودان گنجده سروی ناز

داعلار دومان اولدی گل  
حالم یامان اولدی گل  
آبا وندله ورنشیدن  
ایله ناز اولدی گل

عاشق یارالی جانیم  
سوزلار یارالی جانیم  
عزرا دین گنت ایشیه  
منیم یارالی جانیم

### انسان و حیوان

من متقدم که بهترین مردم برای ذات حیوان چنان سخت و خشن شود  
حیوان حیوانی درنده در آید ، خون و قدرت انسان را سرست می کند و  
دیگر را افساد را تقویت میکند بطوری که روح و فکر انسان پس برای غیر  
فلسفه ترین داروها میشود. انسان و تمدن و برای همیشه در ظلم و خونخواهی  
مردود با گشت بودمان انسانی ، پشیمانی و سفاکان و تنهایی مایهت تقریباً  
فایده یی ممکن میشود .

(استاد فاضل : عطا الله خان بک و کان)

## بایاتیلار

نارنج باغ ، نارنج باغ  
ساخارام سارنج باغ  
اولدیم قورولدیم  
بو کولره قسارنج باغ

عزیزیم با ناز اودا  
پروانا با ناز اودا  
دندیمی داغا دلم  
اودونار با ناز اودا

بیچاره بیچاره  
بیچاره نه چار  
قاییم قلدن باغلاپ  
کیمه گدیم آچارا

ایل دولانی گلیدی باز  
بولبول سار کوله باز  
تعلیم فیضدان آلدی  
بودان گنجده سروی ناز

داعلار دومان اولدی گل  
حالم یامان اولدی گل  
آبا وندله ورنشیدن  
ایله ناز اولدی گل

عاشق یارالی جانیم  
سوزلار یارالی جانیم  
عزرا دین گنت ایشیه  
منیم یارالی جانیم

### انسان و حیوان

من متقدم که بهترین مردم برای ذات حیوان چنان سخت و خشن شود  
حیوان حیوانی درنده در آید ، خون و قدرت انسان را سرست می کند و  
دیگر را افساد را تقویت میکند بطوری که روح و فکر انسان پس برای غیر  
فلسفه ترین داروها میشود. انسان و تمدن و برای همیشه در ظلم و خونخواهی  
مردود با گشت بودمان انسانی ، پشیمانی و سفاکان و تنهایی مایهت تقریباً  
فایده یی ممکن میشود .

(استاد فاضل : عطا الله خان بک و کان)

## بایاتیلار

نارنج باغ ، نارنج باغ  
ساخارام سارنج باغ  
اولدیم قورولدیم  
بو کولره قسارنج باغ

عزیزیم با ناز اودا  
پروانا با ناز اودا  
دندیمی داغا دلم  
اودونار با ناز اودا

بیچاره بیچاره  
بیچاره نه چار  
قاییم قلدن باغلاپ  
کیمه گدیم آچارا

ایل دولانی گلیدی باز  
بولبول سار کوله باز  
تعلیم فیضدان آلدی  
بودان گنجده سروی ناز

داعلار دومان اولدی گل  
حالم یامان اولدی گل  
آبا وندله ورنشیدن  
ایله ناز اولدی گل

عاشق یارالی جانیم  
سوزلار یارالی جانیم  
عزرا دین گنت ایشیه  
منیم یارالی جانیم

### انسان و حیوان

من متقدم که بهترین مردم برای ذات حیوان چنان سخت و خشن شود  
حیوان حیوانی درنده در آید ، خون و قدرت انسان را سرست می کند و  
دیگر را افساد را تقویت میکند بطوری که روح و فکر انسان پس برای غیر  
فلسفه ترین داروها میشود. انسان و تمدن و برای همیشه در ظلم و خونخواهی  
مردود با گشت بودمان انسانی ، پشیمانی و سفاکان و تنهایی مایهت تقریباً  
فایده یی ممکن میشود .

(استاد فاضل : عطا الله خان بک و کان)

## دوسروداز قالیبا فان

### ایلمک سالانار

ایلمک سالام دول ۱۹۰۴م  
ارابا یوزین ۱۹۰۴م  
ارباب فزین ۱۹۰۴م  
ایلمک ترسه سالام

۱۹۰۴م

## دوسروداز قالیبا فان

### ایلمک سالانار

ایلمک سالام دول ۱۹۰۴م  
ارابا یوزین ۱۹۰۴م  
ارباب فزین ۱۹۰۴م  
ایلمک ترسه سالام

۱۹۰۴م





بقیه افسانه‌های آذربایجان

بیرون، داد و بایست و قیامت است. هر دو گفت: کار مرا ملک محمد است.  
افاندا دیوهای خردمند را  
از این طرف ملک محمد و دین را می بردند که ملک محمد گفت: بی گرد  
نگاه کن ای داد میو ای داد  
خوشتر گفت: نگاه کرد و گفت: نه و خالوات الهه می بردند.  
ملک محمد گفت: ملک محمد را این پندناز را  
خوشتر گفت: را انداخت نوعی، گفت ملک محمد گفت: شمشیر و دیوهای نه و خاله را  
ببرد و خوشتر و می داد کرد  
گفتی ملک محمد گفت: بی گرد نگاه کن بیو ای داد میو ای داد  
خوشتر گفت: نگاه کرد و گفت: ای داد، همین حالت که می بردند  
ملک محمد گفت: ملک را می برد  
خوشتر گفت: را دیدت پاک که ملک دوست شد. ملک رفت لای زخمهای  
نه و خاله و پدرشان را داد کرد  
نه و خاله و پدرشان گفتند که بی گرد نگاه کن بیو ای داد میو ای داد  
ملک رفت و گفت: نگاه کرد دیوهای و پندش بران می بردند  
خوشتر گفت: آه را می برد  
دین را آه را دیدت و آه شک در دیوای می برد  
خوشتر و ملک محمد و آه شک رفتند. گفت ملک محمد گفت: بی گرد نگاه کرد و  
الان است که می بردند. ملک محمد گفت: ملک محمد است پاک ای داد میو ای داد  
خوشتر گفت: نگاه کرد و گفت: ای داد، همین حالت که می بردند  
از دور دیدند. در آن شب خوشتر کوفتی روی داد میو ای داد گفت: ملک محمد  
می اینجا است و آمد و برو از خاکشیز بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد  
نه رفت و گفت: نه و بی و خوشتر دیدند را اینجا بود و دین و نگاه رفتند  
ملک محمد گفت: بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
دیدند. ملک گفت: می بران می بردند. بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد  
از دور رفت کرد و خوشتر چیدند را داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
ملک محمد گفت: بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
کوچک پاشی نیست.  
از این طرف، نه و بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
است اینجا نیست. بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
ملک محمد گفت: بیو ای داد میو ای داد گفت: ملک محمد گفت: بیو ای داد  
بیروند و دانست.



وادی بی سراب

صد گل به یاد رفت و ، گلابی ندید کسی  
صد تاج خُشک گشت و ، شرابی ندید کسی  
با تشنگی بساز ، که درساغری سپهر  
از دل به غم گداخته ، آبی ندید کسی  
آب حیات می ملید ، حرس تشنه لب ،  
در وادی که موج سرای ندید کسی  
ملی شد حیوان و ، اهل دلی از جهان نفاست  
دیرا به به رسید و ، سحابی ندید کسی  
ایل ماتم دگر که ، دراین رشت آتشین  
دل آب گشت و ، چشم بر آبی ندید کسی  
از گردش فلک ، شب کوتاه زندگی ،  
آنانا پسر رسید که ، خوابی ندید کسی  
حرفیست اینکه ، خنجر به آب بقا رسید  
زین چرخ دل سپه ، دم آبی ندید کسی  
از دانش آنچه داد ، کم رزق می نهی  
چون آسمان ، درست سحابی ندید کسی  
و صابیه به هر که می نگر ، مست و دیوخه آمد  
چرخند ساقی و شرابی ندید کسی

صائب تبریزی

بقیہ درد دل

[illegible]

بقیہ حسن صباح

سین دریاچه می نویسد، «مردم روزگار را دور چنین بنام می‌خوانند و هیچ‌گاه امید نداشت. اگر بعضی طایفه‌ها بزرگ‌تر از خود می‌گویند و دفع یکی دواز این طغیانه کنند، دور نداشت و اگر کسی شند».

[ نقل از صفحات ۲۶۱ و ۲۶۲ کتاب  
چند مقاله تاریخی و ادبی، نشر آهسته  
فلسفی - چاپ آهنگام ]

در چنین روزگاری بود که حسن باطنیان را دور و دیگر نام‌ها ازادان را، پیش‌کارهای  
التیان ابراهیم و متوجه سینه‌های، بود که برای خودم و دردت خودی التیان ابراهیم صلاح مردم  
تألمه می‌فرستاد. و زندگی مادی و دینوی خود را (اوج) در مردمی و مردمی که در مقام  
یکی و تنگدستی می‌زیستند و مستغنیان را غشری و درملت و تحمل و زر و زور می‌دیدند - تا این  
نمود.

ملی و مغانده و بیست و در افتار قهرمانی بود که با قدرتی برتر و اندیشه‌ای توانا بر فرازش  
ایران می‌ایستاد. تا آنکه از همه آزاده و امیدوار بود و توانا این قهرمانی را در ملت و مغان و  
تألمه می‌فرستاد و از آیین پرورده بود و توانا این قهرمانی را در ملت و مغان و  
همه کار می‌خواست بازمی‌داد. با انداختن این کشور و زور و درد و نیروی جنگی قهرمانان را قاطع  
خبرین وسیله بکار می‌برد -

[ صفحه ۲۸۰ ]

مردی که روزگار است و ناتوانی و بی‌جان تر نچوهر کرد. از اندیشه‌ای که دورم و با این یکدل  
ایران می‌کرد. و زور و زور می‌برد - و چنان بی‌زبانی یافت که تصویر یکی و بعضی وایع نگاران  
توانا روز از هر دور بود که دست پستی امانه را بزند.

سپه گوانا، دولت و توانا و حسن یکدل و وفادار و یکدل و سپاهیان و مخالف با پادشاهی  
زمانی می‌فرستاد و مخالفان آنهم آزادی را دادند.

[ صفحه ۲۶۲ و ۲۶۳ ]

فهمه ازادان و سینه‌های حسن بن گوانا،  
«بش می‌رسد که حسن» در همه چین شکرد - که ازاد و سپاهیان زمان و عصر  
خیام کشید. و سینه‌های مقتصدان امام عزرائی از شک ربه‌کرد. و از این و سینه بیش از  
شک کرد. و در این دفعه شک کرد. و فضل و ایمان حاکمی ایران را شکستاد و  
ولی حسن و ازاد طغیانه و بزرگ‌نمایی داشت. که از ادعای حسن و متبع و نافر آنند و  
در امتیازان خویش مسلح کرد. از آنکه تصدیق کام بسوی آزادی نداشتند.

در حدیثی می‌گوید:

## بیچہ‌های کوچک

بین قرن

کریستیان روشفور  
ترجمہ ابوالحسن نجفی

انتشارات نیل - ۶۰ روپيا

[illegible][illegible]

پیشاپال هم کارش درست است. همین روزها  
می‌خردیمش... حشر ماشی رختشویی هم می-  
تواند...

(ص ۹۱)

تفریح تعطیلاتشان هم اینست که می روند به  
بهای دیگر و هم زندگی و آرزوهایشان را نیز همراه  
برند و از صبح تا شام صحبت مایش می کنند و خواب  
گی «ساعتمندانه» را می بینند زندگی پورژوای  
«پا» «خوشبختی» «امید» «خانواده های  
م.

[illegible]

دردش در دوزخ انفری همه ایستورند به جز پنج  
خانواده - از آنها که بالا آیدیش می دانند و  
در بری دارند که چرا باید فرزندانشان را تحویل  
می دهند که در الحار بر سر ایست شوند و هیچ  
نشانی هم نیست که به بر سراف گوش دهد، مگر  
است که اینهمه بیخواب و صلیق و زاری از قبل همین  
دولت بدین ترتیب خونها پاشان را پوشکی  
حق است!

دختر از دست همه زده شده - از زندگی، از زن  
هرای خوشبخت و بی خیال بیزار است. آرزویش  
ثقله

انتقاد کتاب

، اهنمای کتاب

« انصافد کتاب »  
شماره ۵ و « راهنمای  
کتاب » شماره زمستان  
۴۴ نازکیها به تبریز  
رسیده .

اولی در چهل صفحه  
با مطالبی به درد خور و  
فشرده روی کاغذ کاهی  
و با قیافه‌ای خودمانی و

بی ادما به قیمت پنج ریال،  
 و دومی در ۱۰۸ صفحه  
 زرق و برق دار روی کاغذ  
 سفید اعلی شامل مطالبی  
 در باره نسخه های خطی  
 و جایی گرانقدر (۱) و  
 مقالاتی در حد تقریباً نامه  
 برای چند کتاب که فقط

به درد مستشرقان فاضل  
می‌خورد که همیشه سنگ  
هنر و ادب ایران را به  
سینه زده‌اند و معلوم است  
چرا یادمان باشد که در  
زمستان ۴۴ دستکم ده  
کتاب خوب از نویسندگان

و شاعران و معقدان و مترجمان جوان منتشر شده که البته جای تقداینها چنین مجله‌ای نیست. با این وجود یکی دو مقاله خواندنی هم دارد و از آن جمله است نقدی بر «خاتون هفت قلم» .  
توفیق کامل گردانندگان «راهنمای کتاب» را در «نیش قبور» و «خواهان» .

ب. آیدین



از میان کتابها

ماه و شش پشیمز

سامرست موام - ترجمه پرویز داریوش  
قیمت: ۳ تومان

تحلیلی در احوال «گوگن» نقاش. از این قصه قبلاً ترجمه مهدی حمیدی چاپ شده با نام «ماه و شش پتی». از پرویز کتاب جالب را در این اواخر دیده‌ایم. «مویی دیک» بهترین

عقوب لیث

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی  
قیمت ۱۰۰ تومان

ده. اگر گرانی قیمت کتاب،  
در پاریزی از جمله کسانی  
کنند.

روڈیسن

ایوان تورگنیف - ترجمہ : م. ہ. شفیعپہا

قیمت ۳ تومان  
ناب قیلا ترجمه ای دیده ایم به قلم فریدون بدره  
ا ترجمه م. ه. شفیعیها در این باشد که از متن  
شده.

## گفتار و بحث مختصری

زمینه موسیقی ایران  
شناسنامه مشرق آ

دارپوش نفی

۲۵ ریال

ت در شناساندن خصوصیات موسیقی ایرانی بسیار کوتاهی  
کثرت - مرحوم روح الله خالقی در این زمینه تألیفات  
بسیار زیادی از این لحاظ اهمیت دارد که مطالب را با بیان ساده  
آورده است.

درد دل  
دانش آموز

افای م. ن. دانش آموز دبیرستان زمین  
اعلم هر مهربانی نوشته است. من نمیدانم فایده و  
نارنج چیست. حفظ کردن وقایع زندگی فلان یا فام  
و بهمان سردار و آن همه تاریخ تولد و مرگ چه گریه  
از کار ما خواهد گذشت ؟

[illegible][illegible]

تجسّیلات چهار ساله ابتدائی دبستان از طرف وزارت آموزش و پرورش چنین بیان شده، « هدف تعلیم و تربیت در این دوره به‌دستی آوردن دانش کامل و متعالی قوای بدنی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی به‌طور کامل از هر طبقه‌ای که باشد. فردی مفید و سعادتمند برای خود و جامعه یار آید (مقتضی برنامه چهار سال اول ابتدائی) ». ابزار کار در این شاخه این است از اموال مختلف درسی و معلم و هر آنچه به کار

دوم بوط می شود.

این را داشته باشید، باز به همینجا میگردید  
هدف و وسیله نباید مثلثیت کامل داشته  
باشد. مثلاً اگر میخواهیم پست بلام بریم (هدف)  
نمی توان فقدان ارسوله قرار داد، ابزار مناسب  
هدف نردبان است. در زمستان برای گرم شدن (هدف)  
بهاری و کرسی (ابزار مناسب) لازم است. تاریخ  
هرگز نشان نداده است که کسی با پند و موعظه  
بها ندهد و نیاز است که

امروز عصر فضا است. میخوانند به ستارگان  
ارام پیدا کنند. هدف سخت دست نیافتنی میماند. اما اگر  
موفق و در دسترس قرار میگیرد یعنی پیدا کردن ایزد  
مناسب تقریباً همان رسیدن به هدف است.

بازگردیم به مدرسه و درس و مشق ،  
اکنون این سؤال پیش روی ماست که آیا  
مدرسه ها برای رسیدن به هدف خود وسیله لازم  
و مناسب دارند ؟ آیا راستی رشتی مدرسه ها می تواند  
که باید هدف و ابزار مشخص و مناسب هر طبقه و  
شرایط را فراهم کند ؟

یا مدیران دبستانها و دبیرستانها خود ایمان دارند  
که به هدف معینی برسند، اصولاً هرگز دیده شده است  
و چنین فکرهایی به معنی آنها برسد.

باز اینها را داشته باشید تا برگردید  
 ابزار و وسیله به خودی خود مفید و زیان آور  
 نیست ابزار به خودی خود چیزی نامریو و مستقل از  
 دو زبان است اما هنگامی که مالک و صاحب و بهر

پایان آورده شود و با محیط دور ویر خود بستگی پیدا  
نکند پس برای ما نخست مهمتر این است که  
اوال صاحب ابزار مطالعه کثیر و بهین چه کسی ابزار



# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۳۳۴

۱۶ اردی بهشت ۶۵

۳ ریل

## وزن هجائی و قالب های هجا

در شعر آذربایجانی  
نوشته: م. فرزانه

---

### عید شهر تازه ای از: مفتون

---

### زنده باد قانون! قصه ای از: عزیز نسین

---

### رنگین کمان (شهر) هدا معلی و یحیی

## ژانر سارتر برای زمان خود (۲)

### می نویسیم

اشیاء دیگر نیز کاملاً جدی است. در دل هر  
سای جهان اشتیاق به مطلق هست که مردم اغلب  
بیت را که مطلق بدون زمان است بسا نامرئی که  
تجربه دگر گونیهاست و تاخیر مداوم برای جزا  
را هر در می آمیزند.

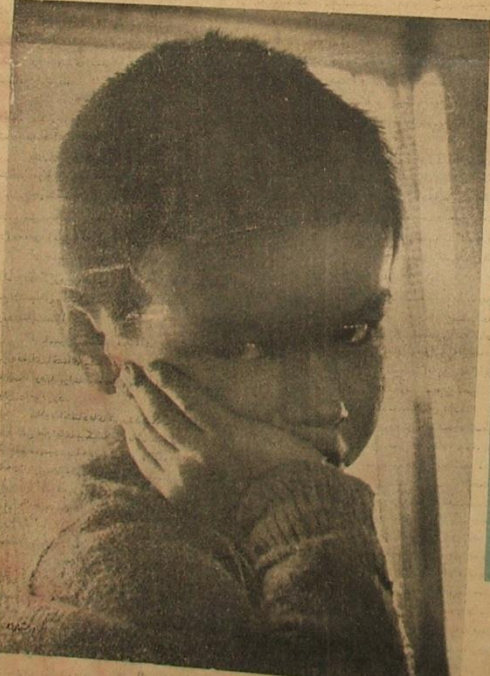
من این اشتیاق به مطلق را خیلی خوب درک  
نمیکم. من نیز در پی آن اشتیاق هستم ولی مزاحمت  
به برای جستجوی آن اینهمه فرائز رویم؟ مطلق را  
در همه جا میتوان یافت در زیر پایتان، در اطرافتان  
و در تمام هر کائنات. ما همانگونه که م. ژوردن (۱)  
در مباحث مطلق می سازیم.

بیبا خود را روشن میکنید امریت مطلق،  
زنانی خوششان نمیآید و یا به جمعیتی میکروید و  
نهایت هر کدام مطلق است اعصا از اینکه عالم مادی  
باشد و منتهی. اهم از اینکه فضا و اشیاء قرون آینده  
چنان باشد و بی جا. هیچ چیز نمیتواند متحرک این شود  
که شما با اشتیاق فالان نقاشی یا پندیده ای را پسندیده اید  
یا باز خوششان آمده است.

با عشق روزگسار زیستید و خواستید آنرا و  
خوشید هماترا و نیز تمام هستی خود را بدان وقت  
سرودید.

اجساد ما هنگام سر کشیدن جام شراب چه  
تجرب میکنند؟ نیاز هم لدنی که احوالی پروس نمیتواند  
را بگیرند نه احوالی پروس و نه هیچکس دیگر.  
سکست شما را بکشند یا مداوم الماس شما را از  
زبان معروم سازند و لی آن آخرین جرعه شرابی که  
لذتتان گذشته و مزه اش را چشیده اید از آن شامت  
بجای طعمی چه انسان و غیر انسان نمیتواند آنرا  
دش باز ستاند.

بشارتور صفحه ۸



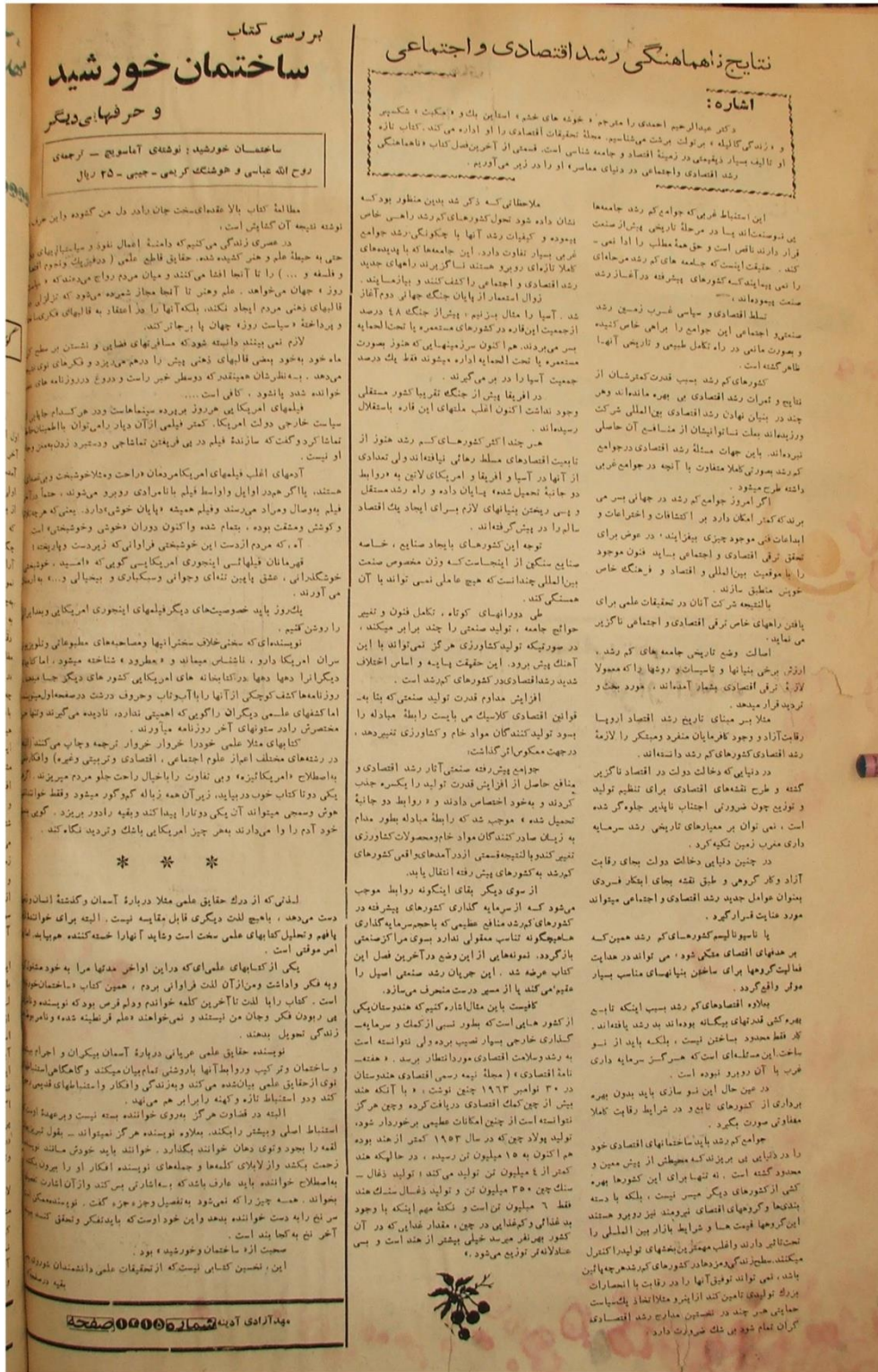
همه دشمنی من آیه تاریک نیست  
که ترا در خوه تکرار کنان  
به مهر گاهان شکستن ها و رستن های ابدی خواهد برد. فروغ فرخزاد

### ... و همچنین

تاپماجا (جیستان)

بختی در باره دو فیلم و چند خبر سینمایی  
ژاری رستم فرخزاد بر شکست ایرانیا  
نتایج ناهماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی.  
دکتر عبدالرحیم احمدی  
معرفی کتابهای تازه  
بایاتیلار و تصنیفهای مردم







## سخنی چند در باره وزن هجائی و قالب های هجا در شعر آذربایجانی

وزن طبعی شعر در زبان آذربایجانی همانند وزن عروض با ساختمان و مشخصات صوتی این زبان تناسب ندارد. البته این بیان معنی نیست که در آذربایجانی ریتمی شمس به قالب های عروض غیر ممکن است. تصادفاً قسمت عمده و می توان گفت تقریباً تمام آثار منظوم کلاسیکهای آذربایجانی از حسن اوزلو و نسیمی و فصولی گرفته تا سایر و معمم بهشت تایی و نفوذ اسالیب و موازین ادبی عربی و فارسی در دورانی که این سخنوران بزرگ زیسته اند، در قالب های عروض عریض شده است. با اینهمه شعر آذربایجانی در بحرهای عروضی از نظر ریتم و آهنگ نا هماهنگیهای پیدایش می کند که با مشخصات طبعی این زبان وفق نمی دهد.

نامازکاری و عدم تناسب عروض با ساختمان صوتی زبان آذربایجانی از آنجا ناشی است که این زبان برخلاف زبانهای عربی و فارسی دراماس و جزو زبانهای کوتاه سالت می باشد. و حرف سدا دار کشیده که در عربی و فارسی رواج گسترده دارد و از خصوصیات صوتی این زبان بشمار میرود در زبان آذربایجانی نیز از موارد معدوم است. استعمال ندارد و همین جهت عربی خلاف زبانهای عربی و فارسی که در آنها هجاهای کشیده و هجاهای کوتاه وجود دارد در آذربایجانی هجاهای دارای عیار صوتی مساوی و یکسان می باشد و این درست همان چیزی است که موجب عدم تناسب وزن طبعی شعر در این زبان با وزن عروض می گردد.

شاید آوردن مثال مطلب را بیشتر روشن سازد. کلمه آذربایجانی «اولدوزلار» از سه حای «اول» - «دوز» - «لار» ترکیب شده و این هجاء از نظر درجه کشش و عیار صوتی همان می باشد و هیچ یک از واحد حساب

در صورتیکه در کلمات «اختران» و «کواک» که باز هر یک از سه حای «ا» - «ت» - «ر» و «ک» - «و» - «ک» تشکیل شده و کلمه اختران هجای اول دوم کوتاه و هجای سوم کشیده و کلمه کواک هجای اول و دوم کوتاه و هجای دوم کشیده است که اگر هجاهای کشیده واحد حساب شوند، هجاهای کوتاه «نصف واحد»  $(\frac{1}{2})$  بحساب می آیند.

تفاوت و توازن هجاهای کشیده و کوتاه در مصرعها، اوزان و پیوند گوناگون عروض را در شعر عربی و فارسی بوجود می آورد. در شعر آذربایجانی به علت اینکه عیار صوتی هجاهای یکسان می باشد، تساوی تعداد هجاها در مصرعها برای توازن شعر کافی نظر نمی رسد. مثلاً در اینجا علاوه بر تساوی تعداد هجاها مسئله تطبیق مصرعها نیز از نظر ریتم حائز اهمیت می باشد.

تعداد هجاها در هر مصرع قالب شعر محسوب میشود و تعداد و نحوه تطبیق انواع قالبها را بوجه می آوریم.

در نظم زبان آذربایجانی بر حسب تعداد هجاها و اشکال تطبیق قالبهای متنوعی وجود دارد که رایج ترین آنها قالب های زیر می باشد:

- قالب هفت هجائی که به شکل  $(4+4)$  تطبیق میشود.
- عاشق چالیر — سازینی  
آچیر عشقین — یارینی  
نغمه لری — اوینادیر  
چمنلرین — قازینی  
«سهند» سارینین سوزو  
قالب هشت هجائی  $(4+4)$
- گوش قیزیل — ساجلارینی  
دالالار — توکن زمان  
شغلرین — لاله رنگی  
کوک سولار — چوکن زمان  
من اودوقدا — ساحلارده

بقره در صفحه ۷

## لبوای تیسیر

یادداشت روزانه حاج قهرمان و گویاری

گوشه ای از تاریخ شریعت

«سردار» و جناب «سالار» که آنوقت ولایت مهدی ایران داشتند، امضا فرمودند انتخاب و کلا از تبار و اسنان و کسبه و اعیان و علما و ملا و وزراء از هر طریقه کشته.

از هشت شهر شیمان المعلوم که تلگراف اذن انجمن شاهنشاهی املاک مقامه، آمده بود الی پانزدهم شهر شیمان را آغاز کردند. و کلاهی انجمن مشغول وظایف ملی شدند، از قبیل اصلاح اوزان و تنبیر نرها و مطه جات که کم کم بواسطه عدم مراقت عمال و کارگزاران ارئی کرده و بالا رفتن بود، چه نه نان کمتری دوزار بود و کم سیه (۱) به هشت هجایی به شکل درست نرسد دادند.

و احوال از هر جهت آسوده شد و عساری و نظمیات خود را به انجمن مقصد بردند و به رفعت تمام با یکدیگر طریق داد و اتفاق و اتحاد و اشفاق و سیردند و بدین منب دست ظلمه به ملت کوتاه شد.

بعضی آقایان ملاحظه فرمودند که رجوعات ملت به انجمن رفت و معاهده ها بسته شد و حکمرانی را خلل رسید و نرخ غلات نزول به هم کرد، کم کم اظهار بی رغبتی کردند.

از آنجمله جناب آقا سید بی دربی تلگراف می آمد که و کلاهی ایرانی را که دوازده نفر است، انتخاب و روانه نمایند.

بعد از زمان المبارک به مزاج فردوسی مکان مظفرالدین شاه مرخصی مسئولی گشته، شاهنشاه حایه را به تهران خواستند، سوار چلیا بلو و حسینکلو قراجه را خواسته بودند. این دو طایفه از تبریز هر چه از دستشان می آمد، در فرمودات و عرض راه از

په تیر می آید.

در سنه ۱۳۲۴ در شهر جمادی الثانی (سپهر کهن مشروطه) علما عازم و مکتب خانه وزیر مختار انگلیسی (که از شرط نامه محفوظ مانده) متحصن شدند. در چهاردهم همان شهر جمادی الثانی علی حضرت مظفرالدین شاه فردوسی مقام به ملت مشروطه داده، دولتشایران بر داشته شد (مرفی نمودند) که به امور ملت رسیدگی نمایند. «وقانون نظامنامه انجمنهای ایرانی بعد از تدقیق در مجلس شورای ملی به تیر می آید.

ولی شاه حایه ما محمد علیشاه در ولایتی در تبریز اذن انجمن نداده، جناب آقا سید هاشم آقا پشیمان شربانی در غرض شهر شیمان حسین سته، اسباب غش را با جناب مصطفا حاج میرزا حسن آقا محمد درست نموده، چند نفر سید شربانی را فرستاده با غیاثه شش لوله بازار را بستند و به تبریز انگلیسی رفتند. علما و سادات و تبار و کسبه و سایر طبقات ملت یکدل و یکجهت خواستار مشروطه و انقار انجمن شدند، چنانچه اتحاد و اشفاق تبریزیان در آفاق مشهور گشت. آنچه علما بود، در مسجد سمسامان و سایر طبقات در خانه قوتوس اهلای فوج داخل و خارج می شدند تا شاه فردوسی جایگاه اذن انجمن دادند و شاهنشاه حایه نیز

مقتضی باید داشت که اول امور چگونگی بود. در آخر چه بلاها بر سر ملت آمده است. قاعدتاً و یا اولیاً لایاب پوشیده نمادند از بعضی حالات این ایام که در تبریز واقع شده که چگونه این شهر آباد و آرام را خراب و افغانی نموده، احوال را غیرتترار بهیچ یلاها مبتلا کرده اند. به این امورات به درستی وقت تلفات شوند و بداند منافعی که در عالم و حالیه در تبریز اتفاق افتاده از چه راه شده و کدام سلسله باعث گشته آثار گردند و چگونه به ظاهر خوشنظر ایشان گردیده نشوند که مثل ایشان مثل مارهای آبی می باشد، ظاهراً نرم و رنگارنگ ولی با یکدینش شتر و شتر سوار را خاکی می نمایند، چنانچه در این زمان که عکس و تیرتیر و تهران، بلکه تمام ایران از آتش فتنه های ایشان سوخته شده، فرق دریای آشفته ایشان گشته اند.

اول باید دانست که این تاریخ بعد از رسیدگی با زحمات زیاد با دقت تمام لب مطلب نوشته شده که از عمده تواریخ تبریز است. از خلقت عالم و آسایش این شهر بزرگ و اینکه حوادث تشنه و نواهند، ماضی و مستقبل اگر حاضر و محلی و بفرمان خوانند، و اصولاً دمه و دیو به تیرتیر و دلت تشنه شد.

پیش از نوشدن هوا- لان تبریز از اول گرفت مشروطه به طریق اختصار کلیت ایام گذشته را مرض تمایز را در فتنه محلی به دست آورده اند. بعد از آن بتلای تبریز را و احادیث و جوانی در جناب

مهد آزادی آدینه هجاء ۱۳۳۵ صفحه ۱

### زاری «رستم فرخزاد»

بر شکست ایران از اعراب  
بدین سالیان چهار صد بگذرد  
کزین تخمه کیتی کسی نسبرد  
چو با تخت منبر برآید شود  
همه نام بویگر و عمر شود  
تبه کرد این درنجای دراز  
نشیبی دوازست پیش فراز  
نه تخت و نه دیمیم بینی نقش  
کز اختر همه تازیان است بهر  
چو روز اندر آید بهروز دراز  
شودشان سر از خواسنه نیاز  
بپوشد از ایشان گروهی سیاه  
دنیای نهنگ از بر سر کلاه  
نه تخت و نه تاج و نه دینش کش  
نه گوهر نه ناصر نه درخشان درفش  
بر تندیکی دیگری بر خود  
بداد و به بخشش کسی نگیرد  
ز پیمان بگردن دواز رستی  
گرامی شود کزی و کاستی  
پیاده شود مردم در زمجوی  
سواران که لای آورد گفتگوی  
کشاورز جنگی شودی هنر  
نژاد و بزرگی نیاید به بر  
ربایدی همی این اژدان آن ازین  
زترین ندانند باز آفرین  
نهانی بتر آسمانرا شود  
دل مردمان سنگ و خارا شود  
بداندیش گردید در بر سر  
پسرمجن بر بند چاره گر  
به کیتی نمائند کسی را وفا  
روان و زانها شویر جمعا  
ز هقان و از ترک و از تازیان  
نژادی پدید آید اندر میان  
نقد هقان نقره و نقره نقره بود  
سختی به کردار بازی بود  
همه گنجها زیر دامن نهند  
بکوشند کوش به دشمن دهند  
چنان فاش گردند و در نوح و شور  
که دامن به هم گام برام گور  
نه جشن و نه راهش نه گوهر نه نام  
به کوشش زهر گونه سازند نام  
زبان کسان از بی شود خویش  
بجویند و دین اندر آردنیش  
چو سیار از این داستان بگذرد  
کسی سوی آزادگان نگرند  
بریزند خون از بی خواسته  
شود روزگار بد آراسته  
«حکیم ابوالقاسم فردوسی»

### عید

گلرهای کاغذی و ارادت های کاغذی  
شیرینی های خشک و خنده های خشک تر  
دستهای سرد و پوسه های سرد تر  
اتحاد سیار و دیوان بسته خانواده ها  
تیزی خط شلوارها و کندی لبه ناخن ها  
مغازه های تمام بسته و خانه های نیم گشاده  
پلهای کوتاه و بعلی و نردبانهای دوازده پله ازان  
بیلابی با مز کب چین و بر نامه هایی باعداد  
[کمرنگ  
سفری برای گریز و باز گشت برای پویش  
رستاخیزی کجی در میان کوههای برف  
[آلود و باغهای شکوفه پویش  
استعداد عاجزانه و شرمناک انسان  
از درخت  
از گیاه  
از نسیم  
از جویبار  
برای غسل دادن  
آرایش بستن  
مومیایی کردن  
و زنده پنداشتن عشق  
ایست عید ! ...  
۲۸ اسفند ۴۴ - تبریز

### رنگین کمان

ایست عید ! این عید جوانی است در دهه اردیبهشت  
این دومین شمس است که در «آینه» چاپ می شود  
چشم به راه آثار دیگرش باشید .

### رنگین کمان

از پیله نعلی پرند نرم ، پنداشت  
پایه از تارهای نازک پریشم افروز  
طافه رنگین کمان زیباست .

من نشسته در میان کلبه ی چوبین  
صبرگاهان ، همنامی با بادیا لیزم  
پیش رویم لای در باز است ،  
سارهای خسته خاموشی غمناک  
بالا کشیده گرداگرد من در حال پرواز است .

از  
شکاف آن تماشای کتبم  
دنیای بیرون را  
از راه آوارگان میانه به پیله افلاک  
سینه معائنات و آرد و خونین  
از فراز پشت پام آشیان من گریزانند  
انگشتان روی انگشتان باران بلور آکین .

من نگاهم بسته ارجمستان -  
آن نگاهم که بر ایام روز و شب نقش و نگار تازه  
[می جوید]

احضار آن پل رنگین و سنگین کمانی را  
روی دریای سپهر نیکون آرام می یوید

در میان کلبه ، بی همراز  
با خیال آسمان باز ،  
گفتگو می کنم آغاز ،  
[آسمان ! این فانی خوش نقش  
ارجمان از کیت ؟

زرب و زریور نقش تالار کدوهای ششاه خوشبخت  
چشم پوشیدن دیدار نقش پنهانی سخت است .

آسمان ! این طاق ضربت را  
پرس راه کدوهای ششاه و پسته اند امروز ؟  
تا به هنگام عبور ، از گونه های خود به نشانند  
نارمان ، گلشنهای دلکش پیروز ؟

آسمان ! این خط رنگارنگ  
کزین و خاک و لجن عاریست -  
از میان بهشت آسمان باز میان رنگ  
بر کدوهای کشنزار بر طشت جاریست ؟

آسمان ! آیا کدوهای دشت بهمانند  
نقشینه این خط ریاضی افروز  
بر جیب لوحه فیروزگون است ؟  
یاد آرد تا بد با خود گرامی دار .

دوست می دارم که روزی من  
رامی روی پل رنگین کمان باشم  
همنامی با ابرهای آسمان باشم  
بی خیال از قصه دور و گمان باشم  
شب به غنچه های اخترها بهارام  
صبح به جگر لطیف روشنائی راهبها ام  
روز ، چون جوی روان باشم  
و ز شکاف ابرها سرگرم دیدار جهان باشم  
تا به پیله این دین - آسمان که می دیم -  
باز هم مسکین از پیش است ؟  
باز هم در پردی آیهام و نشوین است ؟  
باز هم زیر غبار مرگ می لرزد ؟  
باز هم جانم برآز مهری نمی ورزد ؟  
باز هم خاک است و خاک است ؟  
ز بهشتگاه ، شیطانی وشت و زشت و ناپاک است ؟

.....

من در این اندیشه ها میبخت و دلشور  
ناخود آگاهانه میبخت میبختم زنگه روان را  
با نوای فوجی از فرغانه که سوی لاله می رفتند  
فاکون از هم گشودم دیدگاهم را  
دیدم از رنگین کمان - دروا - نشانی نیست  
آفتاب از پام کوهستان به کار آفتابانی نیست  
آسمان هم آسمانی نیست  
شاکتگاهان است و هنگام فراموشی است  
هر صدایی روبرو خاموشی است .  
آه ای رنگین کمان ، ای طایفه ای که پرواز کنام  
بر تو این طایفه ای که تاریکی جانک ...  
۴۴ / ۶ / ۱۶ - اردیبهشت - عیالعلی بیهوی

### از تصنیفهای مردم

قالادان قالایا اوج قریل کولین  
هر بیرین دیندیر سن هنج بیر دینم  
باجیسی کویچکن هنج اوزی کولون  
آی کندن یولدالار دایانین گلدیم !

قالادان قالایا بیخیلیم یاتدیم  
آینالی توفنگی دولودوم آتدیم  
آناما دی کیلن آتیمی ساتین  
سویکولوم کویچک دی قباداشیم آلین  
قادراشیم آلماسا قوی ائوده قالین  
آی کندن یولدالار دایانین گلدیم !

دولیرسای اوقتای در زمان  
جیگر دوات



# زننده باد

## تا پامجا

(پیدان)  
کندی پله جه  
پروا نواچییه  
ملا کیشیرسن  
پرداری کینه؟  
نوخود بوغازدا

دوشاپانجوری  
دوش کج  
نک شنی  
کما داری می روی؟  
نوخود در کلو

نقره داغ کوموردن دی  
کین لیل کوموردن دی  
بازاردا پرمیواری  
مردگی معدودن دی  
(کیاب)

نقره داغ پر از زغال است  
مالی که گشت از مهر بود  
سریازار میوه ای دیدم  
که منتها از آه آن است.  
کیاب

حسن علی خستدی  
قشایر قشده دی  
به شردی نه گزیده  
نخ تروان اوستدی  
(دیل)

حسن علی خست است  
پاشای توی قش است  
نورزمین است و نور آسان  
بالای تخت روان است  
و بان

نارونده لوزی، پاشای دی  
پاشی  
بایندلا دوروب ایسکی  
یولداشی  
گیزه قویو با کتیر پاشی  
آخ کتیک یاش ایلی  
ایکی کویول خوش ایلی  
(قلم)

سورن و دراز است و سرفش  
دو تا دوستی ایستاده اند  
کنارش  
اگر برود نه چاه آب  
می آورد

بهران سفیدای ترمی کند  
دل دوشنرا خدای کند  
قلم  
ایلی ساشیل ایلی  
فرمزی لاله  
(فاریز)

لامعای بیرون سبز و تو  
قلم  
خندوانه

و اما سرچشمه و منبع ثروت ... این دیگر روشن است. عذارا شکر از راه غیر قانونی چیزی به دست نیاورد و در تمام طول زندگی ام لفظهای از راه راست دور نیندازد. اصلا ممکن نیست که چنین کاری بکنم. مثل روز مریحه روشن است که راستی من و درمستور را جایگاه جاوه ای اساسی است و راههای خارج از آن کج و کج هستند. و همه میدانند که من هرگز قدم در این راههای کج و کج نمیگذارم. بنابر این چگونه امکان دارد که من از راه راست جدا شده باشم و به راه ناراست میل کرده باشم؟ خیر این ممکن نیست، می بینید که امکان دور شدن من از راه راست اصلا وجود ندارد. بدین ترتیب بر آنکار عمومی و مقامات نظای ثابت شد که من فردی درستکار و پاکم.

و اما سرچشمه و منبع ثروت ... البته این سرچشمه بر همه پوشیده است. پوشیده بودن خیلی طبیعی است برای اینکه نمیتوانم از مقررات شهر داری سرپیچی کنم. میدانید که شهر داری دستور داده که باید تمام سرچشمه و منبعها سرپوشیده باشد. مثل چشمه و دشت و دهن « و سیرا کش » « و خنده » « و عرس کش خدمت آقا که چشمه آب و قاپیش داغ و آتهای دیگر همه تاسر پوشیده هستند. پس بطور انتظار دارید که سرچشمه ثروت من پوشیده نباشد؟ شهر داری حتی نان حلقه ای رازو باز نمی فرستد. من آدمی ختم کفالتون و مقررات را محترم میدانم و آنرا هر چه بپس نمیکند. به همین علت هم حتم که منبع ثروت من به سر همه پوشیده است.

البته هستند کسانی که از روی نفیسی به من ایراد میکنند. نه هزار جور اشعار میکنند که چرا نمیتوانم این همه ثروت را از یکجا آوردم و هیچ درک نمیکند که منبع ثروت من طبق مقررات و قانون باید پوشیده باشد. منبع را سرپوشیده نگاه می دارند که آلوده نشود و پاک بماند. من هم برای اینکه منبع ثروت من آلوده نشود، آنرا سرپوشیده نگاه میدارم. بدین ترتیب مثل روز روشن شد که ثروت من پاک و پاکیزه است و نیز ثابت شد که منبع ثروت من تا چه اندازه دوزخ آلودگیها و کثافات است.

و اما منبع و سرچشمه ثروت ... وقتی ایضا بگویم، خواهید فهمید که من چه اندازه پاک و بیاض است و جوهری اخلاقی و آسمانی ختم و نه چیز دیگر. همه از گذشته من خبردار هستند. گذشته من گذشته بی نهایت خوبی است. گذشته من گذشته بی اندازه پاک است. فقط زمان حال من کمکی خالی دارم. است. هیچ باقی من ندارم. کاپتیرا بر زبان میاورم. خلل دار بودن زمان حال نیز بسنه به لکت زمانه است. برای اینکه همیشه بجای « و » میگویم « وگه » مثلا « باران » را میگویم « باکان » غیر از این هیچ وایرادی در زندگی خود نمی بینم. زمان حال من، شکر، خیلی خوب است. از آنکس خودم بسیار ممنونم. ختم، خداوند هم خوشی اکنون مرا معنون میکند. اگر کسانی باشند که آهسته مرا تارک میکنند، البته می فهمانم که محبت در اختیار دارند. در هر اتاق خانه ام چهارپای من پوشای ۶۰۰ تیروی شمع آویزان است. آگاهی که خیال میکنند من می رستم که پای امتحان کشنده شوم، به مانند گمنان امتحان پاک ندارم و حاضر پاهای امتحان کشنده شوم و جواب بدهم. همین حالا پیش خود تمام زمانهای گذشته و حال و آینده را پاکش شدم و دیدم که نباید از امتحان بترسم. بنا بر این به اطلاع آنکار عمومی و مقر قانون و در صورت لزوم به اطلاع ساد آرکش کشور میرسانم که کجای هیچ شک و شبیه نیست که من آدمی را امتحان کشنده هستم.

و اما منبع و سرچشمه ثروت ... هیچ مانعی نمی بینم که شما بدانید که من ثروت را از کجا آوردم اما بطور که میدانید، در سال ۱۹۵۰ که حزب کمکرات قدرت را در دست داشت، طبق آمارهای گرفته شده، درآمد متوسط سالانه هر یک از هموطنان دهقان ۳۰۰ لیره بود. من از موقعیت استفاده کردم و زمین به قیمت ده هزار لیره خریدم. البته دیگر جای برسی نیست که آدمی مثل من پس از ختم شدن خدمت دولتی

که درآمد اصلی روزانه اش تا ۳۰ لیره برسد. و ده هزار لیره را از کجا آورد بود. اگر هر کسی پرسد، حاشرم جوابش را بدهم. از این پول ۸۶۱ لیره اش پس انداز خودم بود. ۳۰۰ لیره عوارضی قرض کردم بقیه را که میشد ۸۸۷۹ لیره، سر راه پنداشتم. آخر شانس من بسیار بلند است. از همان کودکی ام همیشه سر راه پول پیدا میکردم. از طرف دیگر مادرم مرا در علمیکرد و می گفت، هر چه کف دستت برسد، طلا بشود! این است که هر وقت من راهم پول پیدا کنم، چیزی کف دستم میگیرم. مثلا یک شلخت خاک بر می دارم. بعد که دستم را باز میکنم، میدانم خاک طلا شده است. اگر نه من چه جوری میتوانم با حلقه خودم، بی آنکه لکهای بیروان شرافتم برسد، زندگی کنم ... یا سر راه پول پیدا میکردم یا چیزی کف دستم طلا میشد.

بعد حال، باین دهمزار لیره زمین خریدم. قسم به شرافت و انسانیت که این زمین را فقط یکبار دیدم دوسال بعد خریداری به سر راه من آمد و گشت، زمین را به پنجاه هزار لیره می فروشی؟ قسم بخدا و پیغمبر که دستم زمین نخورد بود. اگر دستم زمین نخورد بود و کلکی در کار من بود، نشانهای برجای می ماند. زمین که به ده هزار لیره خریدم بود، بی آنکه از سر جایش نکالی، به خودی خود پنج برابر شده بود. کجای اینکار خفه بازی است؟ با پنجاه هزار لیره زمین دیگری خریدم

درآمد متوسط سالانه هموطنان دهقانان هنوز

## داستانی از:

## عزیز نسیم

هر سال ۳۰۰ لیره بود. با تمام قدرت ترازو میگردیدم که این رقم را باین لیلویرم. برای اینکه ما مملکت مرام داریم و نمی توانیم لکه داری نکنیم. و میدانید که مملکت و مرام تدبیر ناپذیر است. وقتی که یکبار در آمد متوسط سالانه دهقانان ۳۰۰ لیره تعیین شد، دیگر نمیتوان آنرا تهر داد و پایی آورد، و گرنه خیانت به مملکت و مرام خواهد بود.

زمینی را که به پنجاه لیره خریدم بودم، قسم به شرافت، حتی یکبار هم ندیدم، فقط روزی رفت بود به وقتی ثبت اسناد و معامله را انجام داده بود. یکسال بعد همین زمین به ۱۲۰ هزار لیره خریداری پیدا کرد.

من هیچ کاری که از زمین نداشتم، قیمت آن خودم بشود بالا رفته بود. هیچ در و کلکی در کار نبود، قیمت زمین بدون دخالت من و دست و پا چلفتی فروخته بود.

زمین را فروختم و با پول آن درجای دیگری

زمین دیگری خریدم. با این همه هنوز پاینده مملکت مرام خود بودم

در آمد سالانه هموطنان دهقانان را بر هم نمی ندیدم و حتی نمی خواستم چهل پول سیاه از ۳۰۰ لیره کم کنم. راستش را بخواهید، اینکار برای ما سخت بود. چون همانطور که خودتان میدانید، از آنجا که دهقانان آدمهای بیکار و تنهایی هستند و کار نمی دارند که مرشان را بگریزند، روز به روز بر عدمتان افزوده میشد. دشمنان کافر و دیندار، لازم می آمد که در آمد سالانه شان هم باقی بماند، اما ما که پاینده مملکت مرام بودیم، تا خان در دین داشتیم مبارزه میکردیم که یک صد لیره از این رقم ۳۰۰ پایی نیاییم به آسای میتوانیم دریافت کنیم و بقیه کم میکنیم بخریدماندیش. زمین ۱۲۰ هزار لیره ای را به ۳۰۰ هزار لیره فروختم. کاشکی نمی فروخت. چون خریدار زمین من یک خانه بد آرا به ۳۵۰ هزار لیره و دیگری فروخت و آن دیگری هم چهار روز بعد به ۴۰۰ هزار لیره به کن دیگری فروخته بود. چلو چشمه سمن را بخریم را بخرند. ولی مهم نیست، تا وطن هست ... پول کاشکی یکی دو روز است. پول خلاصت که همیشه ارزش دارد. با پول زمینی که فروختم، یعنی با ۳۰۰ هزار لیره، زمین دیگری خریدم.

لیره، از آنجا که ما آدمهای صاحب مملکت بودیم، نمیتوانیم چیزی از رقم درآمد سر راه سالانه

دهقانان که یکبار تثبیت شده بود، کم کنیم. روی حرفمان بودیم، بهر قیمت که تمام میشد. شش ماه بعد، زمینی را که به سه ۳۰۰ لیره فروخته بودیم، کن دیگری به ۴۵۰ هزار لیره از خرید.

قسم به شرافت و انسانیت که هیچ دوزخ کلکی در کار نگذرد بودم که قیمت زمین را حتی یک پول سیاه بالا ببرم. اصلا نشانی زمین را نمی دانستم. چنان که حالا هم نمیدانم. قیمت زمین در جریان سریع عسر و دشواری کشور قرار گرفته بود و صد و سیصد در صد تری کرده بود. البته هنوز این همه تری را نمی دانستم. لازم بود که کشور بازم تری نکند. با ۴۵۰ هزار پول زمین فروشی رفته، زمین دیگری خریدم. معامله به صد ۲۰۰ هزار لیره فروختم با پولش زمینهای دیگری به نقد خریدم. این زمینهای را هم فروخته به یک میلیون و سیصد هزار و زمین دیگری خریدم. یکماه بعد به یک میلیون و زمین دیگری خریدم. اما هر کن به مرام خود خیانت نکردم.

دهقانان پیوساد ما که حساب سرشان نمیکند، بیوفه زیاد میکنند اما ما در آمد سالانه شان را از ۳۰۰ لیره به پانزده لیره نمی آوریم. نمیتوانیم کل آنرا را بخوریم و بظاهر افزایش بدهیم. بهرام و مسک خیانت کنیم. تصور کنید که چه کار سختی است که در آمد سالانه را با دوجود افزایش روز افزون بدهیم. ما ثابت

نمیش که به دو میلیون خریدم بودم. بی آنکه خبری داشته باشم از طرف وکیل و بازو دوزخ به ده میلیون ملوین فروخته شد. کجای این کار! سوء استفاده و خفه بازی است! بنویس بستم نکردم که مسئولیتی بگردم افتاده باشد ... به شرافت خودم قسم که هیچ بنویس و دهقانی در کارم نیست.

اکنون می بینید که منبع و سرچشمه ثروت من کاملاً با قوانین مملکت ساز جور در می آید. من هر کن از قوانین سرپیچی نکردم و از راه راست خریدم و در تمام، اصلا خلق و خوی من با تمام قوانین و سرپیچی از قانون سازگار نیست اما خود در بهاء قانونم، حرف آخرم اینکند: زمیندار قانون!

ترجمه بهر لک



# قانون!

## انتظارها

آدمه زند

تا با نال از انتظار ما جرات سخن خواهد

کفت.

من دشت را، بچشم تابستان دیدم که در انتظار بود. در انتظار اندکی باران. گرد و غبار جاده بسیار سیاه شده بود و دراز بادی آن در هوا پیش میگرد. این انتظار دیگر محل هم نبود بلکه بیرونی بود. گویی زمین از شدت خشکی برای آن دردم شکافت تا آب بیشتری را در خود پاشد. طریقه ای با باران تقریباً تحمل ناپذیر میگشت. همه چیز زیر آفتاب از حال میرفت. در میان ظهر برای امتحان مایهت با هم میرفتم که در آنجا که از خود میرفتم برای روز درامان بودیم. این هنگام، موی من که انواع درختان کاج، بارور از گرد گل، باران باغهای خود را تکان میداد تا قطره خود را به بندر دستها خود را تکان میداد. این لحظه، شکوه بیش از حد در حال انتظار بود. این لحظه، شکوه بیش از حد در حال انتظار داشت. فریادها و خنگی عارض گشته بودند. آنگاه از زمین چنان دم سوزانی بر خاست که گویی همه چیز از جا خواهد افتاد. گرد و غبار درختان همچون بادی زخم از باغها ما بیرون ریخت. سوسن باران بارید.

ماهیهای زمینی سرخه، سیرخ و کاه



# درددل با دانش آموز سخنی درباره تاریخ و قدریس آن

گفتیم که دانش تئیت صاحب (ایران مهمتر از شاخص خود  
ایران است. یک ابزار ممکن است در دست دود (خنی در یک مکان  
در یک زمان تنها باشد و اینها و اینها مختلف (یعنی یا مفید و آسانی  
یا غیر آسانی واقع شود. بعد به اینجا رسیدیم که درس تاریخ و نگار  
ایرانهای آموزش و پرورش است. حالا باید به پیشینه که این ابزار در  
دست کیست و ایران چه هدفی است. این را هم بیفزاییم که همیشه هدف  
آنها از طرف دارنده ایران صادق نیست و ممکن است که خود  
«هدف اظهار شده» مشروع، ایران رسیدن به هدف است و غیر مشروع  
دیگری باشد. مثلا یک دریاوار ممکن است صد بار قسم بخورد که  
فقط خدمت به مردم مقروض و مملکت دادن آنها از درخشندگی  
است. اما مرز کاروباری اسانی عمل و عوارض گویاست که فلات را بخوار  
فوقی جرمالاندوزی و یوایرستی ندارد. تنها برای اینکه آدم بستر  
پویایستی نتواند، اظهار می کند که هدفی آسانی و مشروع دارد.  
شاعران درس تاریخ و علوم اجتماعی مثلا در دوره اول  
دیرستان ایران است که «دانش آموز علامه» به امور اجتماعی بآید  
و مفهوم آزادی و قوت و آن را بداند و قبول مسئولیت در دیرستان  
و شرکت در فعالیتها و دست جمعی، فرد مفیدی برای جامعه باشد.  
دانش آموز باید توجه به این مطلب نماید که با هزاران پیوندیاسر  
افراد جامعه پیوند دارد. (نقل از «برنامه تحسیلات دوره اول  
متوسطه»)

نکست به محیط دیرستان توجه می کنیم که تحقیق کنیم  
معلوم شود که آیا ترکیب و سازمان دیرستان و طرز کار و مصلح دانش  
مسئولان آن اصولا چنین هدفی را تعقیب می کنند یا در پی حشودیکری  
است و یا خود هدفی در یک نیست و هر که به فکر خویش است؟ بعد  
توجه می آید که از این تحقیق به دست می آید، در بیرون از دیرستان  
و جامعه تمیز و دیر و آنوقت صداقت با ظاهر سازی هدف اظهار شده  
برنامه های تحسیلات روشن شود.

در «هدف اظهار شده» بالا چند مفهوم و سراج و عمیق  
گنجانده شده، دانش مفهوم آزادی و قوت و قبول مسئولیت،  
شرکت در فعالیتها و دست جمعی، پیوستگی با افراد جامعه و ... با  
یک نظر به ترکیب و حامل کار دیرستانها معلوم می شود که تعدادی  
شرایط «بیرونی و درونی» دیرستانها را در پیروزی از آن هدف  
اظهار شده «دور می کنند. چنانکه حامل نهایی دیرستانها تعداد  
زیادی دیلمه است که نه فرهنگ قابل ملاحظه دارند (دیلمه های  
غریز از این سراج کلام صادقانه ما نباید برانند) و نه چیزی از  
آن «هدف اظهار شده» سر در می آورند و نه کاری غیر از پشت میز  
نفس کشیدن دارند. (چند تا استثنای انگشت شمار را کنار می  
گذاریم). بعد تعدادی از این دیلمه ها از دور بیکاری و تساجاری  
می آید به ترتیب آموزش کار و دیب و دیب دیرستان و دیب فرهنگ  
می شوند و آنوقت معلوم است که ربط خورده متع ربط چون کند و  
این سان یک مدار بسته تولید می شود. بدین معنی که آن کسی که امروز  
نبردست مسئولان مسئولیت نشانی و به هدف دیلمه یار می آید فردا  
خود جای مسئولان سابق را می گیرد البته مسئولیت نشانی و  
به هدف از مری خود - تا او هم دیلمه های مسئولیت نشانی و  
به هدف و بی فرهنگ از خود باز آرد و رها کند.

رفار خشن و غلط آقای ناظم دیرستان از خود راضی و  
بیش از آموزش و پرورش، ریخت و پاش و بند و بسته و دست  
تسهیلی که همه روز جوشش دانش آموز در محیط دیرستان صورت  
می گیرد، وضع اشیا انگیز امتحانات و جایزه های بسیار بر سر میخ و  
پوش در در و دیب و امتحان و جلسه، بی اعتنائی دیرستان به وضع  
داخلی و تربیت قبلی دانش آموزان، نبود تفریحات و سرگرمیهای  
لازم و مفید خارج از مدرسه، بیکارگیا و ولنگاریها و کوتاهیها  
و ابتدال و تسهیلاتی که از در و دیوار غیر می بارد و ... همه  
معالیهایی هستند که دیلمه های آشنایی باز آردند.

با یک نظر به محتوی کتابهای درسی نیز می توان دریافت  
که «هدف اظهار شده» محض خالی نبودن عریضه است.  
مثلا بگردیم کتابهای فرائد فارسی را که محتویات فقط برای  
ایجادن ذهن است و دورنگیها و اشعار از آیه در دور و بر می  
گذرد، و فاصله انداختن میان دانش آموز و شاعران و نویسندگان  
زمان خود. یا بگردیم کتابهای جغرافیا را که هیچ جای پای از آن  
همه تئیساری که در تقسیمات سیاسی کره زمین در این چند سال آخر  
روی داده، در آنجا نمی آید. دانش آموزان و حتی دانشجوین از  
نقشه های استفاده می کنند که مالهایش رسیده و از آن ناویج به دست  
دها گذرد. تازه ما استفاده

درس می گفت که هنوز هم به پیش روی اینک معارف غریز  
در متاسف درس و کتابی مناسبتی هنوز مستمرا انگلیستان

معرفی شد.  
این سر نوشت «هدف اظهار شده» در داخل دیرستان است  
نوع خود حدیث مفصل بخوان ...  
در صحبت از ماحول و جاسکی علمای تاریخ دوباره به اینجا  
بر می گردیم.  
حال جای آنست که به پیشینه «تاریخ» خود چیست و از چه  
سببیت می کند.  
می دانیم که هر چه در عالم است متحرک و متغیر است و چیز  
ثابتی نمی توان نام برد. کره زمین می چرخد و خورشید آن هر چه روی  
زمین است، به علاوه ذرات تشکیل دهنده اجسام با سرعت فضا فضا  
پوسته در می کنند. بنابراین هیچ چیز از نظر زمانی و مکانی  
همان نیست که یک لحظه پیش بود و یک لحظه بعد هم چنین دیگری  
خواهد بود. بدین ترتیب در عالم هر چیزی گذشته و حال و آینده  
دارد. «آینده» به دو قفه «حاله» می شود و «حال» جز گذشته  
از طرف دیگر هر چه در عالم هست پانچیزهای دیگر رابطه های  
بسیار نزدیکی دارد، از آنها اثر می پذیرد و در آنها تاثیر می کند.  
مثال، یک الای و یک گیاه از آنها تاثیر می پذیرد و در زندگی یکدیگر  
و رابطه و شایع بسیار نزدیکی دارند و در زندگی یکدیگر  
مؤثرند.  
گیاه مواد غذایی الای را تأمین می کند و الای مواد غذایی  
گیاه را،  
غاید بتوان گفت که، مجموعه تغییرها و تاثیر و تاتیر و متغیرها  
و روابط یک چیز با اشیا و محیط دور و بر خود در زمانها و مکانهای  
مختلف را در گذشت و تاریخ آن چیز می گویند.  
بلافاصله باید افزود که مطالعه در اسوال یک چیز یا پدیده  
با شخص، اگر چه جانی نباشد نادرست و گمراه کننده خواهد بود.  
اسوال در احوال یک چیز دو گونه می شود مطالعه کرد، ۱- بطور مجرد  
و ساکن و بی آنکه روابط آنرا با محیط در نظر بگیریم، ۲- در حال  
حرکت و تغییر پذیری و با در نظر گرفتن روابط آن با محیط.  
نکته پیداست که فقط طرز دوم مطالعه ای علمی و دقیق است  
و به نتایج درستی خواهد رسید.

۱- باران می بارد و خانه ای برس ساکنانش فرو می ریزد.  
می خواهیم ببینیم چرا چنین می شود.  
**تحقیق بطریقه اول**  
باران یکی زیاد و فکالت ساکنان خانه از زمین آن باعث ویرانی  
و مرگ آنها شد.

**تحقیق بطریقه دوم**، مرد خانه را تعمیر نکرده بود، چرا؟  
پول نداشت، چرا؟ بیکار بود، چرا؟ ناچند سال پیش در یک کارائی  
می کرد، بعد تا و تابو می باز بود و در زمان آبا یا هم آخر  
شد و خوش خانه نشین. چرا کار دیگری پیش نگرفت؟ مگر فرزندی  
نداشت؟ چرا در جاهای دیگر بارانندگی نرساد خانه را بر سر مردم  
خراب نمی کند؟ چرا دیگران کمکتش نکردند که تعمیر کند؟ چرا  
به موقع تغییر مکان نداد؟ چرا ... چرا ... و دهها چرایی دیگر.  
۲- در تاریخ می خوانیم که انوشیروان مزدک و پیروانش را  
کشت. می خواهیم مطالعه کنیم که چرا چنین کرد.

**مطالعه بطریقه اول**  
چون مزدک به دروغ خود را دین می نامید و می خواست مردم  
را گمراه کند، انوشیروان عادل همشان را کشت.  
**مطالعه بطریقه دوم**، اول اوضاع اجتماعی زمانا انوشیروان  
و ساسانیان و وضع مردم و میانهمان بسا حکومت وقت را بررسی  
میکنیم. بعد به کردار و گفتار و افکار و انگیزه مزدک و رابطه او با ملت  
می پردازیم و آنوقت نتیجه می گیریم و تفاوت می کنیم. نتیجه ای که از  
چنین مطالعه ای به دست خواهد آمد، برخلاف نتیجه اول خواهد شد.  
نظرا که مزدک را مردمی نشان خواهد داد که انقلابی میهن پرستی بود  
و به نفع ملیونها مردم و فقر و دین داری و انوشیروان پاسخ می داد  
و دین که در دام توپیر انوشیروان گرفتار آمد و کشته شد و نامش را  
به دروغ پر داری و پیدینی و غیانت برس زبانها انداختند.

با چنین مطالعه ای در گذشته و حال یک چیز یک پدیده و یک  
شخص حتی می توان آینه های راهم پیش بینی کرد. مثلا نظم مرغی  
را نوی آپ جوش می گذاریم. یاد نظر گرفتن درجه حرارت آب و  
جراغ و شرایط نظم مرغ، می توان گفت که پس از مثلا ده دقیقه دست  
خواهد شد، یا فلان قدر آب با درجه حرارت فلان حدما بعد از فلان  
ساعت خواهد جوشید.

اکنون با این مقدمات می توان گفت که مطالعه درست تاریخ  
یک قوم چگونه باید باشد. مثلا برای نوشتن تاریخ ایران در عهد  
انوشیروان نباید دید کردیار مردم آن زمان چگونه بود، مالیات چه  
اندازه می برداختند چه فک می کردند. طبقات مردم از چه قرار  
بود، دین و دوزگان دین چه اثری در زندگی مردم داشتند و چیز  
های دیگر.

معاصله مورخان ایران کتابهای خود را همیشه فرمایشی و  
مصلحتی نوشته اند و حقایق را وارونه نشان داده اند و بطریقه اول مطالعه  
کردند. مثلا شرح وقایع زندگی محمود غزنوی را با آب و تاب و  
جانب داری نوشته اند و نامش را گذاشته اند تاریخ ایران در عهد محمود  
غزنوی.

فقط در این چند سال خیر است که چند کتاب و مقاله تاریخی  
علمی و درست درباره گذشته ایران منتشر شده است که باید آنها را  
فقط با مطالعه کتابهای تاریخ و جغرافیا و سایر منابع اجتماعی  
ایران از آثار نامر و درسه جلد بزرگ «تألیف منشی راوندی»  
توجه در مطالعه

## بقیه بلوای تبریز

تبریز و امارت مضایقه نکردند تا چهارم  
شاه حالی از تبریز تمام تهران شدند تا چهارم  
سواره و شش مراد توپ و در خیابان درب بابا  
فرج سربا با کتان منجمت با اعضای انجمن گفتگو  
عدا حافظی فرمودند.

در تهران، شش مراد روز بروز شدت گرفت  
در اوایل شب دهنه الحرام، در شب هفت از دار  
به دار غمی رحلت و به دریای رحمت خاورانی  
شدند، و اما بجزرت حایوایی محمدعلی، خاندان  
سابق تحت و تاج گردیدند و مرحمتی باطل  
شورا نکردند و در خصوص شمشیر بشت و تحت  
و تاج گذاشتن، مجلس با خبر نگشت. اعضای  
مجلس شورای ملی این کیفیت را به تبریز رسانیدند  
از آن اعتباری شایع شد که تبریز، وکلای  
تهران از تبریز در این ایام هفت نفر طایفه  
با توپ و تفلیس رفته بودند. در پیوسته دفا  
چنانچه بر اعتباری شایع شد که تبریز، وکلای  
گورنر اهالی تبریز شد، بازار راسته و جدا  
مشروطه نامه شدند.

دور ۲۴ دهنه وکلای آذربایجان  
تهران گفتند، عدل مشروطه را ختم نمودند.  
و لایات خبر دادند، در شب و نیمه نیمه  
کردند که مشروطه نامه استبداد لیسرت  
مرحمت فرمودند.  
ایام خوار گفتند. اول افتخاری  
دماپ در ایران مسند و صاحبان املاک و طب  
ریاست طلب خوار، از غر غر مشروطه  
هجری ابتدا نمود.

تبریز گفتند بعضی از دستهای  
شوقی کردند. بعد از آن حاج میرزا حسن  
را که شخص ذکی و باخشی و بی احتیاج بود و از  
مرحمت فرمودند. با کلوله زندان. اگر چه  
یکسال تمام جراحش طول کشید. بعد از آن  
جناب حاج میرزا حسن آقا مجتهد، نظام  
فر چمن را چاییده و چهار نفر را حرکت  
خیور تبریز اجتماع نمودند و این علم را به  
ایراد نمودند. جناب حکمران فرمودند  
سر نکرده ام آقا مجتهد شا گفته است.  
این قمر از اعظم افتخاری تبریز بود.  
و اما

آچه نوی برافز آمده در اسرار  
کتاب نوشته شد.  
(۱) - سنگ توین کمتر از زمون.

## بایاتی

لله هشم، لله من  
یوک آندایا هله من  
در ددن، غمندن، هجران  
باغلاهیام شله من  
ترجمه:  
من لله هشم، لله  
هنوز هم زیر بارم  
از درد و غم و هجران  
باز گرائی بستم

## حقیقت و سراب

سوفتای نزدیک ابو خننه رده اند  
و اشقر را بدیدت و بنزدیک ابو سعید آمدند  
کردن گرفت که چیز خارا حقیقی نیست، حیرت  
سرایست و حیرت خواریت. ابو خننه طرود  
اشتر او را پنهان کردند. چون بیرون آمد، حیرت  
اشتر من کو؟ ابو خننه گفت: روا باشد که آن  
باشد سگی بوده باشد، یا مرغی بوده باشد  
و یا خوابی دیده باشی.

کتاب معارف سلطان العلماء و له  
مهد آرای آینه حیران  
تبریز











۳ ریاال

مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۳۳۳  
۳۰ اردیبهشت ۴۵

تکه ای از سفر نامه

## سایه های خوش در حاشیه خلیمچ

غلامحسین ساعدی

### هنر از زندگی می زاید بای صحبت

همینگوی

زندگی خردمندترین و سر سخت ترین معلم هاست  
آشنایی من با کتاب - گورکی

خزانی در بهار - قصه از : شون اکیسی

نویسنده بزرگ ایرلندی

### یادداشت های روزانه یک مجاهد

پروازی به دور چراغ از : کافکا  
در باره



شون اکیسی نویسنده ایرلندی

(سلفه چهار را بخوایند)

## رسالت نویسنده

نویسندگان فرقی با سایر انسانها ندارند ، تنها به  
بهرانه ایست که نویسنده اند نمی توانند در ردیفی  
از سایر افراد قرار بگیرند و یا خودشان را از  
تاریخ کنار بکشند ، آنها نیز مثل همه انسانها گرفتار  
بازنده ، اگر نویسنده گان به حرفه شان متوجه باشند  
که زمان مجازات عمر شان خواهد شد ، سارتر بر این  
تجربیات ادبیات نباید برای خواننده مثل قرص  
سکن باشد بلکه برعکس باید مسایل اضطراب آور  
رایش رویش قرار دهد و در دلت دلهره و آشوب برپا  
کند یکی از وظایف نویسنده به تشویق انداختن جامعه  
به این حس گناه و خطا است .

سارتر بارها مسؤولیت اجتماعی نویسنده را  
تأکید می کند و همه نویسندگان را با یک سؤال به پای  
هم می کشد : می کشاند ،

برای مردم کشور چکاری انجام داده ای ؟  
رای همه انسانها چه کرده ای ؟

سارتر فرهنگ عهد دیکتاتور را به شدت میکویند  
و تحقیقات بی ثمر کتابخانه ای و تئیس قیور از یاد رفته  
را به پیروی نمی گیرد ، بنابر این عقیده بی تفاوتی به  
سایر انسانهای و عدم احساس مسؤولیت را که ناشی  
از جهان تحقیق و مطالعه علا نقطی است باعث تبعیض  
می کند ، چنین دلیلتی به گذشته «مادر این اصل  
اگرستانسبیلیم است که انسان پیوسته ماهیت خود  
را انتخاب می کند .

به اعتقاد سارتر ، ولی حکام تیرگه و اعاده  
حیات و تلاه موفقیت خود را به عنوان نویسنده و انسان  
نست کرده ، امیل زولا با معضای بیان نامه « من متهم  
می گم و وظیفه نویسنده کی خود را انجام داده ، و نیز  
آدمه لید که با کتاب «مسافرت به کنکوه زشتکارهای  
نستارگران را در افریقا برعلا سخته به حقیقت حرفه  
عمر زمینه است . امسا فلو بر که به «کمون» پاریس  
ملفای نشان نداد و سزار سخته ترین تکو هها  
است .

با استفاده از مقدمه والاس فولی بر ادبیات  
چیست ؟ سارتر .

... و همچنین

- - شعری از حسن روزبیکر
- - چند شرب المثل کردی
- - در باره حسین کرد و اتللو
- - تکه هایی از قلکلو و آذر بایجان  
(ایلمک سالانار - اوژلیک)
- - پاسخ چند نامه
- - درد دل باداش آموز
- - در باره بردگی





سایه های خوش در حاشیه خلیج

غلام حسین ساعدی

می‌برد ساحل ویدهم مازا کول میگرد  
و میبرد ساحل این رسم سواحل است.  
جاعت بزرگ می‌شوند و ما بر می  
گردی رنگ تند آفتاب دم غروب را  
کروی کشکرها می‌درهم ریخته قلعه‌ها  
می‌کنیم.

۲  
تر می‌روی، تخته سنگی را زمین می  
گذارند و این همه را مطمئن هستند که  
چین فوق‌العاده را در خود آورده‌اند.  
سنگی است که از آفریقا شکسته یا  
خود آورده‌اند که نوشته‌ای دارد با این  
مبارک، وفات مرحوم ملازم من را در  
چادرهای اینجاست، خود را بشوید  
متع نشان دهید.

۳  
خاک و بلند و گرد و خاک گرفته مرغان  
پرسیده اند. جری می خورد و می رسد  
به یک بالشتی. اما می رسد و آفتاب تمام  
روز جزیره را می بینیم شب می خفتن  
طنین را. و سبک خیزان و سال ها  
قرن هاست زیر آفتاب و دریا آوردند،  
این جا و اجای دیگر می خفتن می خفتن  
و خارج می شد و در دریا پرت می افتاد  
مشغول رفتن می شد. دریا می پرسد،  
کجا رفتی صحرای

بهما تا ما را می بینند همه بلند  
 می شوند، چنانچه بعد از آرامی فاصله می  
 گیرند و همه در یک نقطه جمع می شوند  
 و بعد از یک ساعت و نیم همه بختابند و  
 تن یک یا دو ریشیان این راه را بهمانست  
 عدای از بومی به پشایان است یا  
 سراغ از راه پاشانی قهرمان را می خواهند  
 دارند و در یک قریه ای راه را می خواهند  
 کنند و در آنجا می بینند که یک آریانکانه  
 است. یک فرعون پاشی می بیند که میگوید  
 معلوم است زمامی در وینگر و دیوار  
 داشته و حال همه چیز بهر ریشه، خود  
 را می مانند است یا بخودشان آریان کلی  
 گرد و او را آریان یا می منتظرند که ما  
 چیزهای کشیدنی که خود می ندارند  
 و بعد راهی قهرمان اصل بر تالی ها  
 می شود که در تنه ستان یک سایه دارد و  
 همه فلسی شده و یک کلاه روی سالی،  
 سایه ای از سایه می ترسند و بعد می بینند  
 و می رسد به این قریه ای معلوم می  
 عادت و نشانهای و گاه کلاه می بردند  
 می کنند و دوام دارند و می مانند است  
 همه اینها را سرعت می دهند و آریان  
 ها به معصب که چرا نمیدانند در دست  
 ما نیست، جامه به زبان کمر می خورند  
 می زنند، محاسبات ازین و بر تالی و  
 فارسی و باور و انگلیسی، چند نفری  
 هستند که با آریان راست با این  
 حرف می زنند، من و نهراد و جالور  
 و جاست و وسل و ابرین که می بیند  
 خیال دارند همه ما را می بیند که همه  
 فقر و همه های راه را می خواهند  
 می کنند و آریان بخت و در حرافان  
 می کنند، اما همه در مورد وینست  
 است، در آنجا در خلوت

کرده هر کدام به بلندى يك دست و در هر قدم بلند تر  
و بزرگتر و بدین ترتیب ،

[illegible]

هوا بهیسی کسند بسودر که هوا طریف  
 باشد از نماند، مثل کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 پس بدست است از کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 زمان است به هوا اینها ناخدا را پیدا کردیم که  
 جانانه زده ای که مستحق بود. مرد. ۵۰-۵۵  
 بهیسی که از نماند، مثل کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 پس بدست است از کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 زمان است به هوا اینها ناخدا را پیدا کردیم که  
 جانانه زده ای که مستحق بود. مرد. ۵۰-۵۵  
 بهیسی که از نماند، مثل کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 پس بدست است از کاف و با همه و مستحق در از چشم  
 زمان است به هوا اینها ناخدا را پیدا کردیم که  
 جانانه زده ای که مستحق بود. مرد. ۵۰-۵۵

محض خاطر ما می پرسید و الا ما می دانست  
که خودش پاندا از ناخدا از هوا و آسمان خبر دارد.  
ناخدا خندید و گفت: «هوانا خواهی.»  
دریا را نگاه کردیم ساعت جاذب بود و آ  
سازن با چین های ظریف و ریز روی سطح دریا،

[illegible]

... ..







## حسن روز بیکر

### سیری در انفجار

سنگها در انزوای وحشت بن بست شومی گریه  
نوحه ای در نفرت زرد افق میخواند:  
سوگوار مرگ انسانم  
من سر آسیمه افق رامیدیدم  
پیش می رفتم:  
راستی آیا رگ سرخی نخواهم یافت  
در میان نفرت زرد افق؟  
جاودان خواهد بد آیا اینهمه زردی؟  
انفجاری زرد افق پیوست  
و مغذاب قرنها آشفشان در پیکر لغزید  
پنجه دستی میان دود و آتش  
- سرب دافی - بر جبین سرد من پشت  
و هزار آواز شیشه در درون من فرو خوابید.

\*\*\*

ا بر هادر زردی تند افق در خوشی می رفتند  
و بخور زرد تندی در هوا میگشت  
همسرایان جهانی گنگه میخواندند:  
سوگوار مرگ انسانیم  
سوگوار مرگ انسانیم

\*\*\*

از زمین برخاستم، آواز دادم:  
های ای دل بسته باز در افقها، هان  
من بدینال رگه سرخی میان زردی مطلق  
مرگ انسان هر کرم باید نخواهد شد.

\*\*\*

در کم تر کید.

تبریز سال چهل چهار



## چند ضرب المثل کردی

● چوله که خوی چیه لا آو و گوشه شنی ای.  
● گنگش خودی چست گنه آب و گوشه شنی ای.  
● چو بی بافت.  
● کروی خوی نه چو و کوبه هزی بیکی به خوی  
او آیه ست.  
● رویه خودی توی سوراخ نمیرفت بدش  
هر خار می بست.  
● این بو شوی چی گهی خوی خوش آه  
● بر برای بکشد جای خود را راحت نگه دارد  
● کتوان له شوای عاری نه  
● نا نه وه چویشی نه عاره  
● چو بان از چوایشی عجلت نمی کند، از  
نان جمع کردن عجلت می کند.  
● نیکه سوویل گوی منده به فیل  
● سبیل را چاق کن و به فیل هم کوشیده.  
● شوره شیف، آشتی له خرمان  
● جنگ در شگرگاه و صلح سر خرمن  
● فرستنده: محمد مر تشاری

## سکوت

سکوت  
گر انبار از فریادها  
است  
که از سینه ها  
بر خاسته اند  
ولی از سینه بسوی دهان  
راهی  
نیافته اند  
سکوت  
گر انبار از امیدها  
است  
که از دل ها  
بر خاسته اند  
ولی از دلها بسوی جهان  
راهی  
نیافته اند  
سکوت گر انبار از ابدیت  
است  
که فریادها و امیدها  
در آن  
جاودانه راهی  
میجویند

بیژن جلایی

## اوزرلیک

اوزرلیک سن هاواسان  
پش بین درده داواسان  
سنی سالارام اودا  
ناردا - بالا سوارسان  
● ● ●  
پش بوزر کلی اوزرلیک  
دسی کو کلی اوزرلیک  
سنی سالارام اودا  
گورم جو کومون، اوزرلیک  
● ● ●  
اوزرلیک دانا - دانا  
بالیلوب چالک چانا  
توموم اول یاد اول  
گوزلی منده یانا  
● ● ●  
آی، آت قاپان اوزرلیک  
گنگش قاپان اوزرلیک  
جمع گوزلین دودلرین  
دین تاپان اوزرلیک  
● ● ●  
چنچیم ساوالان داغینا  
چنچیریم یامحمد، یا علی!  
دانی: ناور، پچارا  
دنی: پچارایا نه چارا (دنیم بر دره چارا)  
دنی: یئندی دانا اوزرلیک (دنیم اوزرلیک)  
سنون درده چارا (دنیم اوزرلیک)  
● ● ●  
آغ کوز، قره کوز، آلا کوز  
قویون کوز، گویر کوز، آبی  
گوز گوی کوز.  
حامام قاپیسیندان گنجین گوزلی  
مید قاپیسیندان گنجین گوزلی  
آیا باخالین گوزلی  
کوله باخالین گوزلی  
کل جهانین گوزلی  
دشون بواود دایانین

فرستنده: حمید سبزی (آذر شهر)

سخنی

تازه

در باره:

کافکا

در سال ۱۹۶۵ ه. م. کس پرو و وصی آثار او و دوست کافکا چون کارش در میان نامه های قدیمی اش، نامه های چاپ شده دیگری از او یافت.  
● کافکا قسمت عمده سال ۱۹۲۲ را در آماشکاه مسلوین گذرانده و زمان «فسی» را هم در آنجا نوشته است. در میان نوشته های او در این زمان هم سخنی از «مانداز» و در میان نیست که بشود پس آن در سارو سابقه نامیشنامه تازه کشف شده او چیزی گفت. اما محیط نامیشنامه ویرگهای آثار کافکا را داراست، محیط ملو از ترس ناقلش و تعجب و ...  
داستان از اینکاه راه آهن آغاز می شود. در شی که در آن مگنها به دور چرخ در گردشند. دختران مدرسه شیاه روزی «کلا» و دختر پهلوی را به قطار می آورند، دختری که فرار است با گوزلیش «دای» نام ازواج کند. کلا در کوچه با جوانکی «فرانس» نام روی هم می ریزد. در حالی که پدر فرانس و دای در کربور در باره هنر و ایمان سرگرم میباشند.  
موفقیت مقدماتی و سرور و سرور پدر و فرانس و فرانس و دای موفرا به اینکاهای خود را در می آورده می شود. دای موفرا به اینکاهای خود را در می آورده

«فرانز کافکا» نویسنده بزرگ «چک» برای خواننده فارسی زبان ناخوشایست. کافکا قبل از مرگ آنچه را که از آثار چاپ نشده اش در دست داشت، سوزاند. اکنون کشف یک نامه یا اثر تازه دیگری از او برای کافکا شناسان اهمیت زیادی دارد.  
● محله آلمانی «پشگل» در شماره اخیر خود مطلب جامی درباره کشف نامیشنامه چاپ نشده ای از او دارد در زیر تکه هایی از آنرا می خوانید.  
● «مانداز» اصل چکسلواکی ۶۷ ساله آواز خوان پاس و کارگردان اپرا در تئاتر ملیس پارک مدنی است که کافکا در سال ۱۹۲۲ نامیشنامه ای به نام «پروازی به دور چراغ» برای یک گروه نمایش پهلوی نوشته و پس برای ترجمه میزبان خبری به او واگذار کرده است.  
● نمدار آثاری که بعد از مرگ کافکا به دست آمده «کویت» همین دوستی پیش طیف نمایشی در کافکا «لیب لیس» درباره کافکا، نامه های او علنی شد. همین کنفرانس بود که کافکا را برای مسامحه با قایل بحث و مطالعه کرد.

و در آنطرف فرانس و پدرش پشیرهای کلیسا را بنا شیده های رنگی زینت می دهند. در پیرود آخر گور دای دیده می شود که ناگهان شگاف بر می دارد و خورشید مرده به بیرون می خزند. کلا را می بیند. آتوت پشیرهای خود را به دای می کشد. پشیرها به تاجی از کلیسا فرو می ریزد و همه را می پویند. بعد تاجی از سرانگلی بنام تالوم می افتد و بسوی فرانس که هنوز زنده است می افتد. و فرانس می رسد برای که آنرا به آتوت گذاشته است.  
● صدای از کافکا شناسان در اساتک اثر تازه کشف شده نرود می کنند. بهرحال هم اکنون دو تائی آنان «دولفین» و «مادیر» خود را برای اجرای آن آماده می کنند.  
● روزنامه سوئی «دینا» می نویسد که یکی نویسنده نامیشنامه آدم مغفلی هم باشد. استعداد هنری و قدرت تصویر کشی از شخصیت مانند کافکا نیست. با اینهمه ماکس پرو در اساتک این اثر ترویج دارد و می گوید من نمی توانم این نظریه جلی را بتوانم از کافکا بشنوم.

فریدون رابط

ملک‌های شیرین

گوشہ ایسے از تاریخ مشہ و طیت

یادداشت روزانه حاج محمد باقر و یکمیداری

۳  
...و این کردار  
حاج میرزا حسن  
حاج علی آقود  
ایمان فرموده  
سند حاصلی  
نشان دهنده که چنان  
تأثیر پذیرفته  
که آقا میرزا حسن  
و آقا میرزا قاسم  
بر گردانیدن حاج  
سیداحمد آقا را گماشتند  
به هر جا که بخوانند  
برود.  
بدان تشریف آوردند  
ایمان حاج  
میرزا حسن آقا در  
خانه خود مجلسی در  
و جمیع بنشینان و دعا  
را جمع نمودند، قرار  
گذاشتند که پیشین را  
انجمن قبول نمود، اما  
میگذاشتند و به خواجهم  
اگر قبول نکردند نمی  
گذاشتیم و این خوانیم.  
ایمان پیشین که  
بوده، آدم انجمن به  
فرمان مردم فرستاد و  
اعطای اسم مشروطه در

بیکاه گفته شد، دست  
 این فساد برداشته ایام  
 غاشورا شد، خانیابا، غاشورا  
 الملک را از جنسین سوار  
 بر یکدیگر زدند و سوار  
 کرده، چو آمدند غلظت  
 از تیریز در آمدی کار آمد  
 از تیریز شورا بکلی آرام  
 نمودند.  
 و مجلس عدلیه در  
 و آفاقو و گشاده شد  
 بر این صمد کلا با در مقام  
 راجع نمودند و در مقام  
 محاکمه شد و کذا را  
 تفاوت کاشفانند.  
 و مجلس عدلیه گشاده  
 کردید، و اموات تیریز  
 رسیدی، می شود تیریز  
 ما کولات روز به روز تنزل  
 می کرد، و دو عشر را  
 شافقت (کذا) را بر  
 فدا نمودن مخصوص نوشتند  
 قرائی گزیدند.  
 و بکوه های شهر  
 بنوا نمود کاشفانند تا شهر  
 نمایند، بر آرم روز  
 بر آرم روز، و تیریز  
 و بکلیه منظم، فی الحقیقه

[illegible]

ملی قوت گرفته  
که محکومین بود  
تا مسعود دیندار  
شیر کرد. تا  
دیاره وادخاچ  
که از مغولان  
داخل فرامان  
آمران آذربایجان  
ایشان را دیندار  
آدمشروفتار  
سورج  
کج فک عسکر  
بشورویست  
دومرغا عالم  
شدند با توپ  
روخانه  
بریز غیاس آقا  
الک

[illegible][illegible]

درد دل  
با  
دانش آموز

در شماره گذشته خود «آریخ» را  
تصارف تجزیه و تحلیل کردیم و نشان  
دادیم که چرا ما هستیم، تاریخ گذشته،  
و آینده (دارد که پیوسته در تغییر...  
و حرکت و ارتباط با محیط و  
دیگر است) بعد گفتیم که مطالعه  
ی باید همه جانبه باشد و باید آنجا  
که مورخان ایران در نوشتن تاریخ  
خیانت و کوتاهی کرده‌اند...

حرفه‌ای هم داشتید دربارهٔ هدف تاریخی از نظر وزارت آموزش و پرورش و یکی آن در دبیرستانها. وضع کتابهای تاریخ کلاسی چطور می‌تواند باشد؟ باید گفت که در تالیف آنها سهل‌انگاری و ساده‌سازی شده و مطالبه دقیق به طریق یکجانبه و نادرست و بی‌صورت گرفته است. برای نمونه سرگذشت «پریای» را در کتابهای تاریخ نلایم می‌توانید باره در کتاب «خاتون‌بخت قلعه» از کارستان بیابید.

آمورش تاریخ در کلاس چگونه

ایا معلمان تاريخ وقایع و مسائل  
را بصورت دقیق و همه جانبه در  
مطالعه می کنند و اصولا از عهد  
در می توانند بر آیندا فقط به افت  
درس قناعت می کنند و الزامش  
می خوانند که محتویات کتاب را  
مند و طولی وار برسد  
بجاری آقای م. ن. د. دانش آموز  
تاریخ خوب نشان می دهد که  
در بحث چه غلط تاریخ تدریس می-  
به جرئت می توان گفت که اگر درس  
بصورت صحیح نشود ، رغبت  
بدرست و درست است

کثون می بردازم به وضع معلان  
و تدريس آن در دبستان.

سائل آموزش دوس تاریخی می‌تواند  
 بی از این قبیل باشد: کتاب، فیلم،  
 ای تاریخی از آدم‌ها و آثار  
 شان، اسلاید، سخنرانی‌ها، اگر شما  
 بد های عامی از موزه‌ها و آثار  
 وغیره، معلم در این میان وظیفه  
 دارد و کارش بسیار سخت است  
 اغلب معلمان تاریخ، چنان‌که از

بر تند و چنان از تارین و دقایق  
آن پیشبرند که درس آنها عملاً  
چون مثنی تارین تولد و مرگ و  
کشتار و فتن و شکست فلان سردار  
پادشاه نیست و فقط به درد این  
که چند ماهی ذهن دانش آموز را  
پیشینبارد و بعد از امتحان آخر سال  
نمره قبولی را بدهد.

که فراموش شود. و گرنه ،  
 عار و عداحت در بار محمود غزنوی  
 نرسد موی خوشی زیبا و  
 نادر شاه چه گری از کار داشت.

مهد آزادی آیدینه شماره

در اینجا روی سخن با علمان و  
تاریخ نیست که خوب را حاجت بگویند  
نمیست.

درد اینهاست که تاریخ را به مواج  
ادبیت و آن یکی در دهان سهل گرفته اند  
و خیال کرده اند به پای هر مدحی به  
اعتبار این که کاشف پادشاهان و اشراف  
داشتند و بهر مایمل و حقایقی آورده  
آورده ، می توانند بتدیس آن بپردازند.  
هر قومی که تخصص تاریخ ( ۱ )  
پیدا نمیشود ، هر موضوعی تا سامان  
متخصصان دیگر زشتمانی زندونی آوردند  
ول می کنند نوی کلاس که برو تاریخ  
درس بگو.

اگر این آدم کمی متعصب باشد ؟  
ممکن است بگوید : بابا ، من که از  
رشته تحصیلی خود چیزی یاد نگرفته‌ام  
چطور می‌توانم برهم ؟ شرایط بگوید :  
آفرات فرات آقاایید پیوسته در میان  
یا آن کسی که معلم میان مدرسه‌ها قیمت  
می‌کند ، راه‌ها باشند و بگوید : تاریخ  
هم شد درس ؟ این که کلاس ندارد ،  
می‌روی ، منت نشینی پشت میز کلاس ،  
کوبی یکی از پنجه‌ها دو سه ضربه قرائت  
می‌کند ، همین درس ادبیات فارسی .  
جمله بعد هم می‌نویسی و نمره می‌دهی  
ند سیدی به که سیدی

همه چیز ما، درست مثل این یکی  
، فقط ظاهرسازی و محض تشفیفات است.  
برای این است که چلو زبان و حرف  
مردم گرفته شود و ظاهرا جای ابرادی  
نماید. به نظر آنها همین قدر که کسی به  
نام دبیر تارخس سر کلاس حاضر شود که  
صدای دانش آموزان بلند نشود، کافی  
است. هرچگونه به دلخواه می شود.

به قدرت کسی راهوای این کارهاست .  
و این حرفها باید کیفیت غلط  
تدریس تاریخ در کلاسهای تربیت معلم  
دانشسازمانی و استخدام معلم و نسب  
رئیس فرهنگها و رؤیس دبیرستانها و  
خیلی چیزهای دیگر را هم افزود که  
هر کدام در محل مال شدن درس تاریخ موثر  
هستند .

دیده شده است که یک معلم خوب دلوز را یک آقای رئیس دبیرستان یا رئیس فرهنگ از خود راضی و ظاهر باز و خود نما به خاطر بعضی علت ترش های مستحضره و ننگه آور از کار و کوشش باز داشته

دود .  
الیه دانش آموز که فقط یک روی  
سکه را میبیند، بتدریج میتواند آهسته  
آهسته را در بیاورد و بداند که چگونه  
است که خرمهره به جای گاو نشسته  
است.  
در بررسی علل عقب ماندگی مدرسه  
حاج و شاکر دان عواما را را به یاد در

نظر گرفت « خارج از اندازه بودن تعداد  
دانش آموزان يك كلاس ، بيوسولكي  
شاگردو تركيب و ريعت خاص ديبر ستانها  
كه شاگردان را به طرف بيوسولكي و  
بيهدفي و لئيكاري سوق ميدهد و عالي  
بقية در صفحه ۷



## بقیه بلوای تبریز

بقیه بلوای تبریز

همه این بارها درس تبریز یادگیر بود.

در این بیست ماه بعد از حکومت جناب نظام‌الملک، شاهزاده فرمانفرما را حاکم تبریز نامیدند. او اول باقی‌مصرفه غلبی وارد شد. چون ارگ دولتی و قورخانه درست ساخت و، مکتبان بهر وسیله میخواست قورخانه را درست کند خارج آمد.

در این حکومت فرمانفرما یک فوج عسکر دولت‌نامه یک فوج سالوات روسیه و از اسب‌داران گداخته، اطراف روسیه را اغشاش نمودند و ساویرلیخ را تصرف ایشان دادند. فرمانفرما سواره و پیاده لشکر را احضار کرده، خودش تمیلا عازم طرف مرافه گردید، شهر از تنگ و تنگ کرور فتنه‌خیز مرافه کرد و دوست و همناد هزار تومان پول از این زمین‌دست بهر جیب این اودو گرفت و چهار مراده توپ با خود برد.

بعد از زود خورد باطوائف به‌لباس اکبراد از ساویرلیخ بیرون شده و از روی بزرگ در میانه‌ی تنگ‌لی داده و خودش از حکومت آذربایجان استعفا داد و منتظر احکام تهران گردید. از تهران مجلس شورای ملی جناب میرزا السلطان را منتخب نموده به حکومت آذربایجان روانه کردند.

سالمات روس که اطراف «بله‌سوار» به این جانب گذشته بودند، ایشان با غایقه قویجه یک‌تیر و ده‌هاتون درباری بودند. رحیمخان شیر که به دانی را که مقدر بود جیب بود، درباریان به نوعی خلاص‌یافته گردانیدند. به پیروزی خودش را به «قره‌داغ» رسانید و از آنجا در مقام انجا عازم تبریز گشته و در قریه اسیران توقف نموده خواستند عفو گناهان خود کنند. چند نفر از آنجا آمدند.

آن بحال بقدر آن قسم خورده که بعد از این به علت خیانت نشاید دهر نموده با عزت نام وارد تبریز گشت. هم‌روز در آن زمین حاضر میشد، از راه مکرر حمله مشروطه طلبان شده بود. چند روز (بعد از جناب میرزا السلطان که آدم سلم‌القلب و مشروطه طلب بود، وارد تبریز گشت، با چند قانون که اجرای آنها را نمی‌تواند. از قانون حکومت و عدلیه و بلدی و قانون پایه که همراه داشت، به ترتیب ایشان مشغول شد. و در شهر با دو نفر تردد میکرد.

رحیمخان خواستند یک خدمت گشت. از روی مکر که در تهران تبلیغ کرده بودند گفت: «دوستان چند ماه در تهران خدمت من رجوع نکردند. اکنون تمای خدمت دارم که یا به ارمیه روانه نمایند یا به جانب اردبیل رفته لشکر روسیه را (که از کار سرحد تجاوز کرده) از آنجا خارج سازیم.

در شاهاده آینه: «کودای شد مشروطه در تهران - توقیف بزرگان مشروطه طلب با یک بشت مجلس - آغاز کجای تبریز - خیانت رحیمخان و چند نفر دیگر از علماء - مدمات محاصره تبریز و چگونه در تهران آنچه کردند بود، کردند اقل جوانان و سپاه دستان، از تاراج خانه‌ها و دستگیر کردن تجار و بردن ناموس ولی در تبریز ...» (ص ۲۱ کتاب)

## بقیه خزانیه در ...

از چند ساعت پیش از چند روز گذشته - نمیدانست کدام - آرامی بیگانه‌ی در دانی بود. دیگر از دیوهای خاوش و گام‌های مادی خوش نمی‌آمد. پدرش که خیلی پرچانه بود جلو زایش را گرفته بود و وقتی چشمش را میخواست دوباره بر کند به‌طابقه پایا به پشیره میزد باغوشش کاکتار برای اندیشه‌های که در مغز خانه کرده و در دل جمع می‌زد.

دیروز راهبه‌ها نزدش بودند، هنوز تصویر محوشان را در آینه خیال میدید. می‌گفت: «ای زاده پروردگار! که کتار بشیر آستانه بودند. سلب‌های سنگین برنجی، نشان مسیحیان، روی سبغان می‌دید. سورتشان در پناه با شلق شان محفوظ بود. از مهریانی خدا - رحمت مسیح و ایمان کل کوچک حرف زده بودند. چو آفرینش را در پیرون شنیده بود که با حرفهای مادرش بریده میشد. «ای، خواهر...» «نه، خواهر...» «دلی، خواهر...» از اولین پلکان که پایین می‌رفت به سختی شنیده میشد... دلی نمیخواست راهبه‌ها بیایند؛ انگار سپاهانی از خود به جا می‌گذاشتند که تمام دورش پر پر میزد. اگر قدرتش را داشت که بلند شود و گردش کند حالت جا می‌آید. حالتی بهتر شد... شاید، فردا...

در اتاق باز شد و مادرش به‌جمله و آشفته آمد و به دلیالی و در مد گند که پیراهن سرخ دوش نشان بود و چوبی را خورده آوردند. پدرش ادجایی بلند شد، و چپش را به پیش انداخت. دلی در آن ایستاد و پیشانی خیره ماند. مادرش آمد به کتار و انتخابش غم شد و دلی کرد؛ ایام‌های مردها، ماسر تحت روان را آورده‌اند که کتار ببرد به آرمیه... آنجا راهبه‌ها از عزت مواظبت میکنند و ان‌شامال، باز خوب می‌شود.

آسایشگاه... آسایشگاه بیماران در مرکز می‌خواستند به آجایی باز شوند... نمی‌خواستند بروند. نمی‌خواستند بروند. حالتی بهتر شده. میدادند که حالتی بهتر است - حتی بهتر هم نبود یک راهبه‌ها! راهبه‌ها چینی‌ها داشتند؟ آنها همه‌ای می‌مردند که ارواح را صیخ و سالم می‌شدند به‌بخت یا برنج!

«مادر! نمی‌توانم بروم. نمی‌توانم بروم آنجا، نمی‌خواهم بروم، بسختی تقلا کرد و بعد از پاهای انتخابش کسانند، دستهای بی‌خونی لحاف را چنگ زده بود، یقه پیراهنش باز نمود و دستش را بریده و از آن بیرون افکند. بود! یک پستانش که آب شده بود و سورت که چروکیده‌ای در آمده بود بیرون زده بود و آن در روی پستی مرده وار پوست مثل سرخی گیلان دیده می‌شد. پدرش فرزد: «چای تو همان است. آنچه دلت می‌خواهد اینجا نمی‌توانی گیر بیاوری! مرده تابان از مواظبت و رسیدن بت خسته شده‌ای... دیگر وقتش است که خرد فکر مادریت را بکنی...»

مرده‌ای تنومند و سرخ پوش آهسته بلند شد که بسی جنبش و بیخود بود. و روی تخت روان گذاشتند. احساس کرد که آرام آرام می‌برند. از پله‌های کتیف به پایین، سوی آفتاب بیرون رفت. اندامان گریه خاموش زنان و کودکانی که تماشا می‌کردند به توی آمبولاسی که کتار خیانت آستانه بود و دیشب موتور جنبش موجود زنده‌ای را به او میداد که با شور و هیجان می‌خواستند او را به جایگاه جولانک سپاه‌های چروکیده ببرد.

مادرش ساکت باغال دور گردنش بالا آمد و کنار تخت روان نشست. ماسر آهسته دستش را از پهلوی سراد تا دست مادرش را می‌کرد. فاش‌م‌لایم و دردناکی احساس کرد که بدنش را به لایه‌های گونی از فاسله‌ها و پاهای بی‌چسب می‌ساختند. و حالا شش چوبی... شیر به شلیک... دروغ، بکشی عقب، بشار آدم شکو بریز... ماسر به کتار کتان خورده راه افتاد.

ترجمه بهروز دهانی

## بردگی!

ترجمه: حبیب‌الله فضل‌اللهی  
زیر نظر دکتر هشتروزی

زمانی نام استاد سعید نفیسی بر این‌ها شده بود و زمانی الهی لای می‌گفت. در بازمی‌کردی می‌دید به مقدمه و موعظه‌ای از استاد مزین شده. از کتابهای تاریخی عهد و فانی گرفته تا کتابهای درامهای نامه نگاری و «دختر افغان».

این روزها دکتر محسن هشتروزی جای ایشان را گرفته‌اند و پشت سر هم مقدمه‌های چهارم‌متری صادر می‌کنند. تا کور شود... بنده‌ای بردست و با مثل حق که پول نان بکشدش را به خرید کتاب می‌دهد و وقتی نام استاد هشتروزی را می‌شناسی می‌بیند در جرات پیدا می‌کند و از هر جا که از گوش می‌برد و کتاب را می‌خرد و می‌برد به خرابی شده‌اش تا دمی به اصطلاح دور از جواهر و جنالیو کشمکش زندگی با معنویات مشغول بشود و شروع می‌کند به کتب «فیض» آتوق است که سرش کج می‌خورد.

اقتی می‌گیرد و می‌کند و به زمین و زمان فحش می‌دهد. بنده ما تمام اراداتی که به استاد هشتروزی دارم نتوانست خودم را غایت کنم که این نامه را نویسم و از دست ایشان فریاد نکشم. راستش را بگویم کتاب را به عامل استاد خریدم. بوم که آدمی دارای صلاحیت است و واحد شرایط و از این حرفها. خیال می‌کردم کتابی که زیر نظرشان منتشر می‌شود همان چیز بدست بوردی است و می‌شود با اطمینان خوانش.

کتاب نامش «بردگی» است نوشته مورس لای. به ترجمه «حبیب‌الله فضل‌اللهی» از مجموعه «می‌دانم» از انتشارات «سازمان نشر فرهنگ اسلامی» تا اینجا می‌رسد. موضوع بسیار جالب است. گفته‌ام که از تاریخ و فرهنگ انسان. اما مترجم بلایی بر سر کارش آورده که نادر به سر هندها نیاورده بود. اجازه بلای لای کتاب را با هم باز کنیم و بنویسیم و تفاوت کنیم. اما مقبر موافق عذرت خدا می‌گویم: «استاد، شما دیگر چرا؟»

اما بردگی در این شکل دور خود، به هیچ‌جهت معنوی نه‌ای از تجربه و تفکر یک سطح زندگی منتشر شده اغلب هم بر اساس ژورنی. معلوم است که جمله را کلمه به کلمه معنی کرده و نوشته‌اند.

«می‌توان گفت، دومین شکل بردگی در افراتر از اولی، کم‌کم دواج یافت. ...» «آنها مسائل دیوبی و دیوانی را در احکامات غوطه و در سطح زندگی عالی که به‌دست‌و‌پای قابل وصول است تصور می‌کردند» «در راه‌های ادب و ادبی (خیال واهی)، امیدواری به نبوغ انسانی که وجود خسته انسانها را قرین آرامش خواهد کرد به نگرانی که از تنگناهای اجتماع پدید می‌آید و ناشی از پیشرفت در راه بسیار دردناک و کثیف بود. جالبین شد. به‌جای کز فیرو لوزیک اغلب مردم زمان ما آن را به‌خطای می‌آورد» «بردگی یک مرحله‌ی مادی بسیار آشکار و واضح، بسیار زنده و بسیار سهل است در نتیجه از این بردش آسان نیست»

... چشم بسته عیب گفتن یعنی این. علاوه بر حرفهای «آنها» گفته، به‌زبان آدمیزاد، ظاهراً اینست که برای وادی یک مرحله مشخص تاریخی است و از زمانی بوجود آمده. کافالیک جاک اسیران خود را نمی‌گشت بلکه آنها را برای تولید محصول بیشتر استعفا می‌کرد. مسلم است ناموس که بهر توانایی تولید بیشتر از احتیاج خود نداشت در برداری نمی‌توانست وجود داشته باشد برای ارباب صرف می‌کرد. چه، کاشگری که به اندازه مزی که می‌برد برای صاحب کارخانه نقد داشته باشد. بدتر ارباب نیست نمی‌خورد. از این نظر بردی در اولین مرحله زندگی اجتماعی انسان نیست. از راه دیگری نیز می‌توان دید که بردی در مرحله از راه قرض دات و در دوره روزگار آنرا سنگین تر کردن. بدین ترتیب مقروض از کارهای دیگر می‌آید و ناگزیرش را بتواند آنرا کند. یک نسل که نمی‌گشت انسان دیگر باقی می‌ماند که روزی آزاد می‌شود. بردگی را لایس می‌پنداشت که خیال اول بر فاشش بریده.

بعد از درخشش بحث که ساخت به‌دست بردواران و اربابان بود و اسانه‌ای برای رعایت از چنگل گریستن. بمرکز بردی نمی‌تواند و آزاد و خود را در مقابل لقمه نان از دست می‌داند.

ایشان کتاب مستطاب را باز آوردیم. «آنگاه شرایط وضع زندگی آسان‌یابان آزاد شده رومی ادامه طبیعی بردگی به‌دلیل اختار انسان و من تمام مقررات انسانی را در اربابان اعلام بردگی است. انسانی که می‌تواند از قیدی غلبه زمین عالی را بیرون‌گذاشت بدست برداشت. زمانی که می‌تواند از قیدی غلبه زمین عالی را بیرون‌گذاشت بدست نفوذ حقوق اروپا و انگار کردند... و بزودی سوف نامیده شدند.» ص ۷

آنچه بردگی را به سرور تبدیل کرده نه اندیشه‌های انسان‌دوستانه است و نه طرح سببورها. بردگانی که اهرام مصری و دوشان بالارقه و شیر حیاتیان به‌شدت ترین طریقه می‌کند شده دیگر کار به استعفا نشان رسیده بود اما باز از پای نواشتند تحمل کنند. در قیام اسیران تا کوس هزار هزار معلوم شده اما باز از پای نشدند. سببورها، صاحبان اراضی وسیع، برای اینکه از فرار بردار جلودگویی کنند و نگذارند زمینهایشان از دهقان خالی شود از در سایش در آمدند و قانون در یک بر دو فروخت. می‌بایست روی زمین خرید و فروششان کرد. این قانون بظاهر به نفع بردگان تصویب شده بود اما واضح است که ارباب که در غیر این صورت زمینش خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است.

به طور کلی ارباب حقوق خاص کرد که به‌دست و در زمین و در عده می‌شود طبقات خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است. سببورها به‌دست و در زمین و در عده می‌شود طبقات خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است. سببورها به‌دست و در زمین و در عده می‌شود طبقات خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است.

این رقم از اربابان کتاب، «فاریک ژورن» (کتاب اول توران) و همچنین ادب و نبوغ خود در کرد و آمد، که تنها یک اقتصاد خیلی اولیه می‌توانست به‌وجود آید. ضمیمه خود یک استقلال ظاهری باقی می‌گذارد.

پس است! «تو به‌دست و در زمین و در عده می‌شود طبقات خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است. سببورها به‌دست و در زمین و در عده می‌شود طبقات خالی می‌ماند بیشتر در نظر گرفته شده است.

خواهیم.



## سرود قالیبافان

ایلمک سالانلار



در شماره ۷ «آدینه» مقاله‌ای خواندید  
میان بچه قالیبافان و مادرش. اینک روایت دیگری  
از همان مقاله میان بچه قالیبافان و پدرش که یکی از  
خوانندگان عزیز برای ما فرستاده است.

بچه می گوید:

ایوای آمان! کرخانا  
باغری قان الیلدیب.  
ایلمک سالان بارماغیم  
ایلمک قایار ایلمدیب.

پدر جواب می دهد:

اولسون اوغول گئت گینه  
آخشاماچان سورت گینه  
آخشام آلان پولارون  
ولر داویا، بارماغیوا، سورت گینه.

بچمی گوید:

ای آتای مهربان  
قویما منی بو اینه.  
بو ایندن قایدا یوعدی  
ایلمک سالان بارماغیم  
آرقالیدی بدیند دوشه.

پدر می گوید:

اولسون اوغول... تا آخر  
بچمی گوید:

ای آتای مهربان  
من بو اینه گتتم مرم  
آخشاماچان سورتورم  
آخشام آلان پولاریم  
داویا ولریپ، بارماغیما سورتورم

## بقیه همینگوی

یونگ و علاقه او تمام شکلهای خنری است بدون  
توجه به فایده آن بقوش واحدهال اینکه آدمهایی که  
تشیوستان میکنند ممکن است روزی ترقیب او شوند.  
به ایوت جایزه نوبل دادند. به نظر من می  
بایست به یونگ می دادند. عشق بود که تشبیه کنند  
اما به نظر من بهتر است شاعران آزاد کنند و به  
گفاردن شعرهایشان را بگویند...

آزادیون. هر چه میخواند یکسوی. به  
بزرگی فایده نیست اما باهمه اشتیاقهاش شاعر بزرگی  
است.

می گفتند همینگوی از صحت در پاره خود  
کشی پدر ناراحت نمیشود.

به نظر شما خودکشی جاسارت میخواهد؟  
نه. هر کسی حق دارد. اما در خودکشی

عنادی بود خوانش هست و شاعر من در اشتیاقها  
دیگران.

از شماره آوت ۱۹۹۰ الیایک از مقاله‌ای  
به عنوان، همینگوی در اروپا

## درعاشیه فیلم سینما

اتللو

«اتللو» ی ساخت  
کسینای شوروی را برای  
دومین بار در تیریز نمایش  
دادند. اتللو دیگری  
با بازی لارنس الیور در  
انگلستان تهیه شده و به  
زودی به روی پرده  
سینماها آورده میشود.  
این بار دور بین فیلم  
برداری به صحنه تئاتر  
کشانده شده. شاید این  
نخستین فرصتی باشد  
برای کسانی که با تئاتر  
بردار اروپا آشنایی  
ندارند و مطالب دیدارند.  
چه اتللو را در صحنه  
تئاتر ملی لندن فیلم  
برداری میکنند. سینما  
روهای کشور ما از لارنس  
الیور بازیکر و کار -  
گردان انگلیسی، فیلم  
برجسته و همت و را  
دیدماند، تجربیات او در  
سینما و تئاتر مشکلات  
بزرگی را که در دروازه این  
کار تازه وجود دارد،  
از بین خواهد برد.  
فیلم بصورت رنگی و  
پانادیزن تهیه می گردد.  
علی سیاحوش

## حسین کردو

ایقدا ال قلمشارسی

... مساله فیلم  
و سینما در ایران راستی که  
به گند و افتضاح کشیده  
است. فیلمفارسی ها ساخت  
دچار بلیشو شده اند و بی  
فکری و بیذوقی تهوع  
آوردن کرده است.  
آن جوان مزلی که  
در روز در فیلمهای پرخرج  
و با عظمت و وطنی فقط  
یک سایه لشکر بود،  
امروز کار گردان و  
سناریو نویس تهیه کننده  
آداب درآمده و بر سر  
آنت که زیر پرچم  
و ستایش ملی گذایی،  
بهر بلندی و سر افرازی  
وطن خویش محسوس  
ایرانی برای ایرانی بد  
سازد.  
شواهر اینگونه  
فیلمها را کنار بگذارید،  
در باطن همشان از یک

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

را در تیریز از کتابفروشیهای زیر  
پیشواید،  
شمس - کویان - حکمت - نوبل

ساحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
زیر نظر  
شورای نویسندگان  
تیریز خلیبان تربیت  
روزنامه ۵۴۱  
منزل مدیر ۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال

نشریه های  
هنر و ادبیات جنوب  
و  
جنگ

## نامه ها و پیامها

● در نامه آقای حسین قرچه والی یکی از  
مزاران پشت کنگوری چنین می خوانیم: «... به نوبت  
دوستی مجله محترم وقتشک تقیر را خریده. صدمه  
بیست مجله را باز کردیم و شعرهای از حضرت همینا  
دیدیم تحت عنوان گهواره شعر در سه قسمت چاپ شده  
بود. نوی یک مستطیل و دوم مربع و یک پروانه هم  
زیشت صدمه. هرچه زودتر چیزی چاپ کنید بفرستد،  
آیا من بیسودم و ...»

نه دوست عزیز این دلیل بیسودای شما  
نیست. اصلا درک و فهم آن بزرگوار - مقصود شما  
اسامعها و داستانها و مقالهها و شعرهایشان است - به  
این آسانها که فکر می کنید، ممکن نیست. در عمل  
اصطلاح هم لازم است.

● اردیبل - آقای اسماعیل بچیوی  
خوانندگان «آدینه» و باغری آشنای دارند، نامه  
بر محبتی فرستاده اند همراه یک شعر تازه و نام  
فاجعه.

دوست و همکار عزیز از قلم رندهای  
کرده اید بسیار داریم امید است به از این همکاری و  
هم قلمی شما دوام یابد. خواست شما را عملی خواهیم  
کرد.

● تهران - آقای امینی نامه پر مهر و  
محبتی فرستاده اند از هیچگونه عتابی و نوازش دریغ  
نکرده اند، دوست ناییده آدینه! اکنون جز سیاس  
گزاری کاری از دستهای برسی آید امید آنکه روزی  
آدینه بهی و دیارانی همسایه هم زبان پیشتر آید  
در آید که خواست همگان است. آقای پیمان قول  
دادند که مهد آزادی آدینه را در تهران خوب توزیع  
کنند و کاری کنند که آدینه به دست دوستدارانش برسد  
دیرستان فردوس تیریز نامه لطف آمیزی نوشته اند  
و تکانی یاد آور شده اند.

دوست عزیز، گردانندگان آدینه از  
یادآوری شما بسیار دارند. کاری را هم که می کنند  
برای از عیب و نقصی نه دارند. این آغاز راهی است  
که چندان هم هموار نیست. بهر حال خواست شما را  
بر آورده خواهیم کرد.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.

● آقای خانی از دوستان آدینه با نام  
مستعار اخگر نامه ای نوشته اند و شعرهای همراه آن به  
نام شقایق ها فرستاده اند.

اخگر عزیز - آدینه و گردانندگان  
نشا بدین خرسندند که راه رنگین نامه ها را  
نمی روند و به خواننده گم و نکته شقایق هفت  
آثار تازه تان را بر ایمان بفرستید.



۳ ریال

# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۲۴۳  
۳۰ خرداد ماه ۴۵

## مجاهد در کمینگاه

قصه‌ای از: لیام او فلاهرتی

## راه آسیائی در دین بودا

## درباره ((شیطان و خدا)) ی ژان پل سارتر

## بخشی دیگر از: سایه‌های خوش در حاشیه خلیج فلاورین مساهدی



م - امیر

ما ،  
فاتحان شهر های رفته پربادیم  
کس به چیری یا بشوری پر نگردد سکه همامان را ،

از منتقد بزرگ: پلیسکی

## وظیفه و نقش هنر و ادبیات

... هنر نیز مانند تمام پدیده‌های زنده و مطلق تابع جریان تحول و تکامل تاریخی است.  
هنر واقعی صرما هنری می‌تواند باشد که اندیشه و آدرک زمان را در باره معنی و مقصد زندگی در باره هدف‌های بشریت و حقایق پدیده‌های طبیعی به لایکوترین شکل بدیع عرضه دارد ...

□□□

... اثر هنری اصل همیشه با جنبه‌های طبیعی، حقیقی، صداقت و حیثیت خود خواننده را طوری تحت تاثیر قرار می‌دهد که انسان حکما مطالعه آن، خواه نا- خواه عمیقاً متفقد می‌شود که احوالات و حوادث توصیف شده بهمان شکل رخ داده و مسلماً به شکل دیگری نمی- تواند است رخ دهد. شما بعد از پایان دادن مطالعه این اثر، می‌توانید همه کسانی را که آنجا تصور شده اند با تمام موجودیتشان، با جمله خصوصیاتشان، با چهره‌ها و صداها و طرز راه رفتن و شیوه اندیشیدنشان پیش چشم خود مجسم سازید. نقش آنها برای همیشه در حافظه شما بچای خواهد ماند و شما هرگز آنها را فراموش نخواهید ساخت.

این بصورت نام و تمام همه وجود شما را احاطه خواهد کرد. به عمق قلب و شعور شما راه خواهد یافت. لکن حوادث سوا سوا و جبهه خصوصی آن در خاطر شما تنها به شکل ارتباط با مجموع اثر باقی خواهد ماند. شما یک چنین اثر بدیع را هر قدر بیشتر مطالعه کنید، پیوند روحی و درونی عمیقتری با آن خواهید یافت. سادگی شرط ضروری برای یک اثر بدیعی است. این شرط بنا بر ماهیت ذاتی خود متشکل هر نوع زیب و زیور ظاهری و هر گونه آرایش ساختگی بوده و آنرا مردود می‌داند. سادگی یگانه زیبایی حقیقت است و قدرت اثر بدیعی در همین سادگی است.

آثار بدیعی تصنی غالباً در نتیجه فقدان همین سادگی از بین می‌روند. بنا بر این نویسندگان این نوع آثار دچار وضع غیر قابل برگشتی میشوند و ناگزیر به آرایش‌های ساختگی و چیزهای غیر عادی و پیچیده متوسل میشوند.

اقتباس و ترجمه: م. نوید

## و همچنین

- آشنایی من با کتاب — ماکسیم گورکی
- تولکلور آذربایجان (بایاتیلار)
- ایلک سالانلار سۆزی
- شاعر و منتقد — از کتاب «هنر شعر»
- یاشارینی (نویسنده ترک)
- نقدی بر فیلم «پشاطر یا شعت دلار»
- کثومات قلابی یا انقلابی
- بحث برای معلمان تاریخ و دانش آموزان
- دعوا چه می‌گذرد ؟

آشنایی من بسا کتاب

# ایمان من به خلاقیت انسان

ماکسیم گورکی

معاذ و قسرها ، که شایعی به کالیاسا و خانه های ماندگشتی ، اشعاش با ایامی گوناگون . من زوینی باغراد آراسته به آداب مقاومت ، خنایان های غربی و چیزهای تفریحی که نوید من گردید اینها همگی حسی نشاط زاید الوصف و آرزوهای خلق و صاعیان آن چنان چیزهایی در من بوجود می آوردند . اما من هرچیز حالت مقاومت و غربیته داشت . اما من به ایهام حسی میگردم که در دروازه ایتمه قدرتی نهفته است . خلاقیت انسان ، واژه ای پرتوی احساس احترام و توجه من به مردم پیش می شد . وقتی در مطالعات عکس ازدهاراده ، داشتم سرشناس ، ویدم و مقالای در برهمنش خواندم . که بیشترش را به من میخواند به هم . دریاقت که او کارگی سادای بود ، دچار افسوس و حیرت شدم . بر این حقیقت رفیق در سده ۷

زمانیکه آماج شدید ترین خیرهای زندگی بودم ، در آن روزهای شوم - که فراوان بودند در زندگی - همواره احساس کردم غایب جرات و دوا می درمن جوان زده و من با قدرت جوانی و عیانم کول دریا که کرون اسطیل - اوج ۹۰ زندگی تفریب شدم . این احساس نایب امروز که تمام سالها امتحان من بوده و تا واپس دم جرات من زانی خواهد بود ، این حالت را من رفیق کتابها هستم که آینه روح انسانند ، و اندوه و عقاب روح را بر انسان را انعکاس می دهند ، به دانش . که هر دو معنی است ، و به غیر که سرود قلب کتابها پیوسته ، مزایای تازیدی پیش دشمنان من می گذرد . دومه بود به نامهای « جهان مسوره » و « جهان مسوره » که از احرام عامی ، در نظر من بر خوردار بودند . آنها را با شهرها ، مردم و حوالت دنیای خارج آشنا می کردند ، و دنیا را هر چه گسترده پیش روی باز می نمودند . و من احساس می کردم جهان رهنمایان ، نتوانست است وین از تازهای بزرگ .

## راه آسیائی

مکتب بود تنها مذهبی است که برای برتری های آن خولی ریشه نهاده است . در هیچ کس از معاصره جهان بودا به کلمه کشتش آنگاه نشسته بودا همیشه با صدای رسائی عشق و شکفته را محکوم کرده است . با قیاسه تاریخ اجتماعی آسیا و غرب می شود گفت که مذهب بودا راه به خصوص آسیائیها است . معان آسیائی قسیر و گرسنه ، آسیائی که همیشه در آن عشق و گرسنگی همراه بوده اند . قاره ای که سیمه غشای مردم آن دور به کاین حدافل انرژی لازم برای زمین نمی باشد . آیا فکر می کنید یک امریکائی اروپائی که زندگی برایش از این باز جزدانی نبوده است و به واسطه جان همیشه در محط زندگی قیمتی خویش کوشیده است می تواند راه پاش آوری را که بودا پیش پای انسان می نهاده درک کند ، یا فهم این نکته که بودا وعده زندگی جاوید به مردم نمی دهد ؟ آسیا سعادتندان امریکائی می توانند بفهمند که بدین دستاویز بودا دل بستند و زندگی را که در ملک سودا بهمان دردی جلوه گر شده است تحمل کنند .

راه بودا اگر از اتمت اخلاقیات نیز شایع می به راه مسیح داشته باشد از لحاظ ماوراء طبیعت به کالیبا آن متغایر است ، زیرا درک و احساس که غریبه ها از زندگی دارند با درک و احساس آسیائیها قسری بسیار دارد . آسیائی از کلمه زندگی تصور و استیسی می کند ، که از جنایات و مستهای فراوان آینه شده است و پشت اندر پشت برای آشنای مشرق زمین بهار گشته می شود . هر نسلی بعد از آنکه از کشیدن بار بدبختی خود عاجز می ماند این بار سنگین را به آنهایی که تازه چشم به زندگی گشوده اند می سپرد و آنان نیز دوباره خود را به دست میلو به انسان دیگر به امت می سپارند ، این زندگی دائمی و بدبختی مداوم مردم آسیا است . لغت بر این تولد و نفرت به ابدیت است شمار آسیا ، روزی می دریا بهینه ای با کله تراشیده ، با پیران دردی بر تن ، به عادت و گفت ، من دوا در زندگی را با خود دانه ای از آن در دستار و نیکو کار باشد کلبه نجسان آفتاب درخورد انسان نهفته است . تنها بهی که در دهان وجود دارد چهل است که علمای موسی و زاننده تمام بدبختی هاست .

سکوت را بر خود خویش مسلط خاندید گوش فرا دارید تا یاد بگیرد که چگونه به طور مرس خود را از تمام دنیا برهانید و بیرون آن را که نشسته تمام هوسها و زندگی است باز شناسید . آفتاب بهترین سعادت را از مشتی که خاموش است خواهد چیدند . کسی که این حرفها را می دزد زمان کثرت سوس و در ایامی که فواین غلابی سولون درون توبه می شد ، در شعل خند بیاله ، توبه آهسته آهسته ، شاعر ادبی بود که بهار عمر خود را می گذراند و می گفت فراوان دارد که زده است . از این رو قلمرو پادشاهی خود را ترک کرد و تنها راه افاد ، در راه تپه غشی خود را از گدائی به دوست می آورد و در چشم و درمان خیالسان

از کمن با من نشست ، بود به حیا ط رفت . از آن پس منوجه شدم که لیوین مراب من است ، همیشه بهشت با من می آمد و جهان متوال را تکرار می کرد ، « خان چه خبر است » یکبار حکایتی برایش نقل کردم که خود را بهشت تحت تاثیر قرار داده بود . چیزی درباره خلیه تکی می شد . او با وقت فراوان به سخنرانی می داد ، جوی سرش را بتان داد و گفت ، « چنی چنی حالی اتفاق می افتد » با نادی پرسیدم ، اتفاق می افتد ، پرورد با قاطعیت گفت ، البته که بله من چنی ممکن است اتفاق بیفتد . و آنان چیزی برات میگویم . و او به من قصه ای گفت - قصه ای خیلی خوب درباره مردم زندانه آمد - مای نوی کتاب ، و آنرا به طرزی موش زده داد .

« مبدولی ، تو کاملاً زبان چیزها را نمی توانی بفهمی ، اما اصل کار را باید بفهمی ، مبدولی ، چیزهای جزئی تمام نمی شوند ، این چیزهای جزئی دستهای مردم را گرفته است . آنها نمی دانند از کدام راه باید بروند و قاعدتاً راه خدا را هرگز نمی شناسند . مردم تو جزئیات درگیرند ، منظومه را که می فهمی » این کلمات قلب مرا روشن کرد . آسانتر در نظر آمد یکبار ، سر از رودخانه در دردم . در واقع ، زندگی پر آمون من لبریز بود از جزئیات و جملات ، شرارت ، دله دزدی و چرکین زبانی فراوان ، و این فراوانی به همان من ، من جی جن نبودن کلمات یا کیز و خوب در ذهن آن آدمها نداشت .

بعد پنج بر این من مشن بود و زیاد می دانست از آن توری وقتی می گفت آن چیزها واقعا اتفاق می افتد کاملاً باورم میشد ، استفاده به او از روی ایمان بود ، چون کتابها به من می آمدند که به انسان ایمان داشته باشد ، در هر احساس می کردم که کتابها تنها یکسر زندگی واقعی هستند ، گوئی آنها رو نوی بودند از حیات راستین . پس با مردم خود و خود داشته باشنده با مقاومت با آن بهما کنار حیوان صفت ، اربابان من ، افسران مرگ خود ، یا هر کس دیگر ، از این بهی که من می شناسم . این گفتارهای بزرگی بر این ایجاد کرد ، و من نظر خوشتری نسبت به زندگی پیدا کردم ، رفتارم با مردم دوستانه تر و محارم شد . هر وقت مطلب خوب و نشاط آوری می خواندم ، آنرا به کارگران و معصوما می گفتم . آنان شونده های خوبی بودند و گوئی انسانهای زیادی بمن نشانده . با این وجود اعتقاد لیوین با نفع همیشه می گفتم ، « چنین چیزهایی اتفاق می افتد ، همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد ، پس حان » این گفتار فشرده و خرمندان ، بهر این مفهوم کرب شکری داشت . هر چه آن را بیشتر می شنیدم جرات و قوام بیشتری در من برانگیخته می شد ، و اشتیاقی بزی بهی آوردن آرزوهای پیدا می کردم . در واقع اگر تمام آن قبیل چیزها اتفاق می افتد ، پس من خواستار حدوث چه چیزی بودم .

پنکتنه ها وانی از بابایان به گردش با تفریح می رفتند ، من از پنکتنه مطبوع و بهر بزرگترین بهشت با من می رفتم . و به دستور مراحمی کتاب می خواندم ، از آنجا دور تر باید که گران خواب - آوروپا به دست را من دیدم که در سخن حیا ط تلوی خود داشت ، یا فریاد گفتند ، رخت شوها و آبیرو را می - کشیدم که از دست زشتکاریهای معصوما داد و جیب شان پانصد می شد . از پنکتنه گام به دروی حیا ط عیسی نگریستم و از زندگی هرزه ، خیار آلود و شرمناک دور و بر خود دیدم می افتد .

پاسینی و بام اشتیاق لیوین ، پیانو و بدبختی و لاف ، اما سر حیرت و مقاومت ، چشمانش چون چشمان گربه از گرسنه بود ، و ریش خستاری درازش روی صورت از غواش مشاک می نمود . جامه زندانی بن داشت و کتیفت از سایرین بود ، ولی در بین آنان با لبریز نفس بود ، و در محاسن ، جمعیتش را داشتند ، و این از باب وانی به او خطاب می کرد صدای گوش خراش و خنده آگوش را ملازم می کرد ، اطمین می نمودم که هرگز اشتیاقش می توانم دادند و از آن بام ، « آن بچه مول کس ، پوروی کاله این » یاد می - کردند .

لیوین بهر مردی بیقل و قال اما چاک بود ، از آهسته - به طوریکه کسی نتوانش به پیش به گرفته ای حیا ط می میزد که دریا به سفر از کارگران گروه جمع آفده بودند ، و با شوی در چهره وادی توغاه کارش از آنها می پرسید .

« چه خبر است خان ؟ » بشهر حیده گوش بزرگ حرفی بود که بگوید . یکبار وانی پشت بام ایستاده بود ، و من می توانم از فریبان بالا آمد ، در تمام نشست ، دوا می نفس شترهای گشت ، بوی پوسیده عذک ، جایی گفتگی گری آوردی ، زمین است و از جاسادور ... چه چیزی می خوانی ؟

کاش می دانست که بود و من در بارفت اسرکائی را که می خواند ، پادگام . من را در تکان داد و گفت ، « بله ، که منظور ، مدخل خاموش ماند ، و در این حال که بنا دست کفایت به ناخن شکسته پای چش و مرگ ، و بنا گمان با صبا می و یک نوع ، چنانکه آشنائی می گوید به حرف آمد ، و گامگام تیر - چش درمن نگاه می کرد .

« درود لایبی آدم تحصیل کردی بود استی ما یلیف ، مرد بزرگی بود - پس داشت - فکر می کنم امتیاز پروردا با چیزی شبیه آن - من نیو نامش را کاملاً به خاطر دارم ، در محال ، این بارو تا تمام وقت کتاب می خواند و سعی می کرد دیگران را هم به شوق بیاورد اما آخرش نویشتن کرد ، پرسیدم چرا ؟

« او ، منی جوری دیگه از این چیزها دیگر نبود ، اگر هر عود می به کسی در باره آن حرفی زن ؟ او به اسهول خند می کرد ، چشکی نزد ادامه داد .

« من می فهمم تو چه آدمی هستی ، پادگام جدی ، دود ویر شرارت هر می گویی ، خوب ، خبری در آن نیست ...

## بودا چنین گفت :

هیچ گفتاری که از پیشینان دین به دهن به تو رسیده باور مدار ، زیرا اینگونه مطالب گفته شده در کتابت قرون و اسار و تسلیهای گفته فرسوده گفته است ، میموعات واقع گنادر . شایسته از این بهر فرستد آنکه گروهی از مردم هر زمان آنرا بازگو می کنند به چیزه شمار ، گفته ها کارهای پیشینان را تنها به خاطر آنکه دانشمند آنرا در کتاب خود آورده و سندی بهن و گران ارج بیادگار گشته باور مدار . هیچ چیز را به علت آنکه مردم آن را مسلم دانسته و یا آنکه آدابینان قرون گذشته آنرا ناچار به پیروی از آن کنند ارجح گنادر ، سخنانی که معرفت تراشان و راهبانان بخود بهر مدار ، بلکه آن را باور دار و ارج گدار که خود به تجربه آموخته ای بخود بر آن اعتقاد یافته ای و به عقل و منطق خویش می آید آشنائی و خبر خود و خلش را دور آن یافته ای . این است آنچه حقیقت نام دارد ، همان را بپذیر و چراغ راه زندگی کن .

یعنی زندگی بود ، پس از آنکه تمام فلسفه های نشان خود را زیر و رو کرد و چهل روز در زیر درختی چمبانه زودور انکار خود غوطه خورد ، آخر سر ، زمانی که به پوست واستخوانی از او باقی نمانده بود ، تسلیم بالا نشد و نشانه ای برای درو زندگی با خود همراه آورد ، او را نمی گزید که همچون موسی خدا بر او پنداشت بلکه همانند یک انسان درک می کرد که دردی که زندگی تمام دارد نارد و پوش از زحمت و رنج یافته تصوم آدم تنها با فراموش کردن خود می تواند اینهمه رفیق را از یاد ببرد ! اکنون که ۲۵۰۰ سال ازین بودا می گذرد و بر وانش دیگر نمی توانند ستمانی را که بر آنان وارد می شود با سکوت و یا با فرو رفتن در خود به باد فراموشی بپردازند ، اینان خود را آتش می زنند ، قربانی می کنند ، به زندان افتاده و در مقابل صفوف سربازان امریکائی کعبه نیات تشکیل می دهند و به پلیس حمله ور شوند . آیا با نلافی حنی راهی های دوا می کنند به دست آوردن آزادی می کنند ، نمی توان گفت که مایوس ترین افراد نیز توحیدی را کنار گذاشته اند ؟

ژرژ ژیر - پاریس  
ترجمه خسرو  
مهدآزادی آینه شماره ۵۵ صفحه ۵



## سرود قالیبافان

«ایلمک سالانلار»

ایشیمیز دوددی دارا  
بارماقلا ریم اولمو پارا  
اربابدا اصف اولما  
کئیره وئر شاکردانا  
□ □ □  
ایلمک سالانلار چورتکه یه  
اوستام کئندر مکنکه یه  
اوستامدین پولو بوخودور  
سوخولار می تئکه یه  
□ □ □ □

آپتانی قوروب ایش آراسینا  
دعبده باغیر دیش آراسینا  
باشدا کی کئنده سال کئنده سال  
سالموسان دالی، قال کئنده، قال  
□ □ □ □  
بیر باتمان یارما آشی  
یارسی سودور  
بیر دس پالتاری وارسی  
هامیسی بودور  
□ □ □ □

## مرد و چاه

... آبرود است که از پیش اخترت میگریست  
و به ضرورت خویش در جامی آب ویت و دست در  
دو شاخ زد که بر بالای آن روئیده بود و ای میگریست  
جانی قرار گرفت. در این میان بهیشت میگریست، هر  
دو پای بر سر چهار مار بود که سر از سوراخ بیرون  
گذاشته بودند. نظری بفرمایید آنگاه از دهانی سوراخ  
دید دهان کثافت و افتادن او را انتظار می کرد. به  
سرچاه اندها نمود موشان سیاه و سیدیه بی آن تاخا  
دایم می نمود. می بریدند.  
از و باب بر رویه طیب و کله و دمنه



ع، اوقای

## سار و باران

اشک ستارگان بر خاک بیخته شد  
شب بارانی، لبان فناکش جبیند.  
زودا که او بی بارانی را بیاموزد.  
□ □ □  
آنجا را! مرغ سرود افشان برید  
سار کوچک باران کریں  
مژعه پرورد باغ آهنگ  
آبی شکاف لانه سبز!

□ □ □

تو گوئی سرود باران را می گسند  
آری و چنین دیدم  
که صدای سار در صدای باران، بی انحلال است.  
□ □ □

□ □ □

دورنگ پرش را بر فراز خاک می گسند  
که باران، لانه ها، تپه ها و سنگریزه را نکوبد  
او سیر کش بیدار است در غلاف کوچک خود  
و کارنده بذر امید! در کلوخ خیس دلها ...

[ ترجمه مقنون ]



## سرگشتگی

پرواز کرده مرغ و نداند که در کجا  
باید فرو نشیند  
زیرا  
آن خانه ای که بال کشود از آن  
ایک خراب زلزله است  
و  
خانه های دیگر  
هر یک، غریبه است غبار آلود ...

[ مقنون ]

می خندد ...



عکس از:  
فتوگرافی

## ژان پل سارتر

ترجمه: ابو الحسن نجفی

نمی گفاید، (کتاب اشتباه نبی)  
پرواضی نزاکت و سامت می شنیدند و می  
گزارند دهقانان دیگر بکشندشان - گوشت مسیح چنین  
پادشاه داده است.  
اما این چاره درد نیست، دشمن با سلاح  
آمده است و تنها با سلاح می شود دفعش کرد. پس گوشت  
دو باره راه تازه ای پیش می گیرد، راه واقعی و درست  
و شکاری انسان را: باید وارد غلغل و دست و پوز  
لرزد و دستها را آلود، اگر چنین راهی با دلهره  
رنگ و پشمی (ص ۲۹۹) همراه است، چه بک  
سختی در نایب نامه و دستهای آلوده و هودور  
مسیح وار معلوب نمی شود. انسانی است که از دمنه  
طبیعی، هیچ کاری نکردن، ساکت و ساکن ماندن  
دست زیر چانه زدن و دستکش به دست کردن و بیزار  
است. دستهایش به ضرورت، تا آرنج آلوده است.  
[ دستهای آلوده ص ۲۵۵ ]  
گوشت که اندام می کرد مسیح تازه ای است و  
برایش وحشی می رسد چنین اعتراف می کند: «من  
برای یک اشاره اشتباه می کردم، گفتم می کردم،  
به آسمان پیام می فرستادم، اما جوابی نمی آمد، آسمان  
حتی از نام من می خیراست. [ شیطان و خدا، ص ۲۵۵ ]  
از اینجا است که رسالت انسان آغاز می شود. از جانب  
خود و برای خود.

شیطان و خدا پراز حرف است، از آن حرفها  
که هر چند در نشو و نما روز را کایت کند.  
ویر آدلهائی با طرز فکرها و راههای گوناگون.  
هائویش کاشت علاقه ای که به مردم بیو  
دارد به خدمت «شیطان» درمی آید. هلیدا که از میان  
مردن و کشتن دومی را انتخاب می کند و ناشی که  
پایش روی زمین محکم است و آخ بر پاداری می کند.  
پیش در صفحه

## شیطان و خدا

می دهد چوبدستی است به نام «صدقت و صمیمیت».  
می گوید: کسی که انتخابش را به «صمیمیت و صدقت»  
انجام می دهد کار درستی می کند. هر کدام از دودها  
را که در کمال صمیمیت و روشن بینی انتخاب کند از حق  
آن یکی است. همان کتاب، جاشی ص ۹۷.  
درباره آن غلبان امریکائی که در کمال  
صمیمیت و صدقت، رب خود را روی دهکده ای می  
ریز و چه می توان گفت؟

سارتر بیشتر اصول فلسفه خود را در قالب  
داستانها و نمایشنامه بازنویسی می کند. در این میان  
«شیطان و خدا» مقام والایی دارد و بهیشت شاکار ژان  
پل سارتر نامیده شده، به علاوه «آهنگ و شاکارهای  
قلای که به خورده مان داده اند»  
در این کتاب سخن از مردی است به نام  
و گوشت که سردار مشهور و طالع و نایب کاری است و  
ناگهان - یا تدریجاً در واقع - تصمیم می گیرد و  
شرارت را رها کند و به طرف یکی و اسبابت برود.  
راهها را نمی شناسد. اولین سفرش از صحرائی محبت  
مسیح وار است. همچون مسیح همه تنقذات دنیائی را  
ترک می کند و به پیروان عشق و محبت تعلیم می دهد.  
و دشتی را که به ما خیلی بزد می نویسد: «می مردم  
و برای آلهائی که ما را کشته اند دعا می کنیم، ص ۱۹۶»  
دهقانان قیام کرده اند و در برابر او راهها  
مالکان اراضی صف بسته اند. در چنین هنگامه ای که  
جان میلوها نگر در خطر است، گوشت در برج حاج  
دهکده ای می نشیند و می گوید: «و این دهکده کشتی  
نوح است! من عشق را در آن پناه داده ام. و مانند  
مسیح به فراد می زند و نه همان به ناله می کشاید.  
و مثل کوشنده ای که به معنی برند و چون بره  
خاموش نزد پشم برنده خود همچون دهان خود را

پیش کرد. و در این خود سازی کاملاً  
آزاد است.

با آنکه این «آزادی» اگر بستاند  
نیسالیسم را نمی توان دوست قبول کرد  
اما دیگر در این نمی شود شک داشت  
هر انسانی می تواند راه خود را پیدا  
کند، راه نیکی را. برای ما که قرنها  
و رضا به داده و داده ایم که و گره از  
چینمان گشوده شود و چاره درد ها  
را پشت ابرها جستجو کرده ایم، چه  
ناقوسی بهتر از این که سارتر می زند:  
بشر هر لحظه ماهیت خود را انتخاب  
می کند و جز خوشن نامی ندارد! به قول  
دکتر رحیمی و با شد که با خواندن میبست  
مسئولیت سارتر! که در آن هر فردی  
دارای رسالتی بزرگ و مسئولیتی بزرگ  
است، در پندار باطل المأمور معذوره که  
توجه کننده گریزها و گناهها و آلودگی-  
ها است تعدیل نظر کنیم. [ اگر بستاند

نیسالیسم و اسالت بشر ص ۱۰ ]  
این قدم اول است، آغاز راه برداری  
است که اگر بستاند نیسالیسم نشان می دهد  
و خود همانها می ماند. نه حرفی نه  
اشاره ای. انسان از این پس باید از راهها  
را خود پیافریزد و تنهای تنهایش برود  
نه محکم دارد و نه الکولی. گمراهی  
و سرگشتگی از همینجا شروع می شود:  
تنهایی که سارتر به این سرگشتگان

همه راهها به انسان ختم می شود و  
هر فلسفه و مذهبی به نظر صاحب آن  
راهی است به سوی سعادت انسان و راه  
حلی است برای مشکل او. بعضی چاره  
روغایش را در دست قدرتهای ما فوق  
طبیعی دانسته اند و بعضی دیگر جز  
خوشی و ناله های برای نیافتدند.  
بروا تعلیم می دهد که برای انسان جز  
درد و رنج نصیب نیست و از ایشرو  
چهره ای جز خاموشی ندارد. مسیح  
می گوید در این دنیا نمی توان روی  
سعادت را دید. ملکوت خدا باید بیاید  
و انسان زجر کشیده را ببرد. دیگرانی  
نیز آمده اند و گفته اند انسان می تواند  
در همین جا دنیای آرمانی خویش را  
پسندد. با دستهای خود و بی پشتیبانی  
دیگران.

همه راهها به انسان ختم می شود  
و با به تعبیر دیگر جز یک راه نیست و  
انهمه گرومال در جستجوی خدا می  
اگر بستاند نیسالیسم نیز فلسفه ای است  
با رادمل بخصوص خود که آیدش نصیب  
از حقیقت و واقعیت.  
از اولین اصل اگر بستاند نیسالیسم،  
خودبود بر ماعت، این نتیجه حاصل  
می شود که بشر ابتدا چیزی نیست، بعد  
با اعمال خود از خویش انسان پس  
می آید. مثل طرف تو خالی  
است که می شود از شد و زهر به یکسان

مهد آزادی آدرینه شماره ۱۰۰۰۰







# آرکینده

مهد آزادی  
برای خواننده گان

۱۱  
فلاهرودآینه بیکار معالاب ادبی و هنری در این روزنامه می خوانید

## شاعرو منتقد

ه. و. گارود

البتة نظر شاعران بزرگ در مورد شعر بطور کلی یا شاعران دیگر، چندان هم بی ارزش نیست. اما به عقیده من نظر این شاعران بیشتر از آن که تندی عمومی باشد، ناپایده ناپایات اخلاقی آنهاست. بهترین استاد یک شاعر از شاعران دیگر ذاتا شعر خود است. مخالفان انتقاد که عده شان از مخالفان حقیقت گستر است. هم این مقاله را دستاویز قرا می دهنده جمله می پردازند. حرف آنها اینست که: اگر شاعران بزرگ ندانند که شعر چیست، پس چه کسی خواهد دانست؟ جوابش این است که: یک منتقد خوب می داند که شعر چیست. راستی شما هم منتظر همین جواب نباشید؟

وقتی شاعری را به جستجوی شاعری دیگر می رستم یا به دودی را دنبال دودی دیگر، درحقیقت «عصره غالب» و «مشرق» در هر دو طرف را فراموش می کنم...

شاعران بزرگ از آنجا که شور و احساس پر مایه دارند، منتقدان بدی میشوند. نمی خواهم بگویم که تولد منتقد، مرگ شاعر است. اما فکر می کنم که وقتی شاعری دست به انتقاد شری می زند، همه احساس و شور خود را از دست می دهد. شاعر بزرگ هرگز از احساس و شور خود فاصله نمی گیرد.

ترجمه بهرنگ

● از کتاب «هنر شعر» تألیف پائول نی. چاپ استانبول



خبر و نشرها  
نژادی در چهار پرده  
انرژیون کیسی

بختل نخستین بار «سنا» و بعد «بن جاسون» و دیسکران بودند که گفتند منتقد شعر حتما باید خود ذاتا شاعر باشد. با این سواد ناقص که من دارم، به نظر می رسد که «سنا» با اغرای کرده و یا همه گفتنیها را نگفته است. وقتی منتقدان بزرگی را که خوب می شناسان، از نظر می گذرانم، به این نتیجه می رسم که: منتقد شعر البته باید خود شاعر باشد، اما لازم هم نیست که حتما شاعر بسیار خوبی باشد.

... همانطور که بهترین منتقدان اغلب شاعران درجه دومی هستند، شاعران تراز اول هم آنکه که از شعر به انتقاد شعر می روم، به تجربه ثابت شده است که منتقدانی می شوند بد و از مرحله پرت.

به نقل من «کوته» بزرگترین شاعر قرن نوزده اروپاست. اما مگر نه اینست که «موسین برن» او را بهترین منتقد دنیا نامید و برای اثبات نظریه خود نمونه های گوناگونی از آثار او ارائه داد؟

اکنون ویکتور هوگو را ملاحظه کنیم: «آنتوان فرانس» می گفت: چیزی به نام انتقاد نیست، فقط مسأله خوش داشتن و «خوش نداشتن» در میان است. و «مال پرست» او در مورد ویکتور هوگو بود که می گفت: «هوگو به استثنای یک مورد، در تمام قضاوت های مهم خود درباره کلاسیکها دچار اشتباه شده است. «با پرور» که در مشابه با «هوگو» و معاصرانش شاعری است مثل «مکسیر» و در تمام قضاوت های خود درباره شاعران دیگر چنان از مرحله پست است که نمی توان پاور کرد. اگر واثراست که شاعری را می پسندید، شعر حق داشت که بشود بنادر، در حالی که «ورود» و «هرشمر خوبی را هم کمال خود او نبود، از بدی می دانست.

را می گفت ولی نمی توانست گفتن را به کار برد. برای گفتن دشمن یک تیانه داشت. سپس حیل های به فکرش رسید. کلاش را برداشت و گداخت روی دهانه لوله تفنگ. تفنگ را آرام آرام از هر به بالا زور داد تا اینکه از طرف دیگران خیابان دیده شود. بلافاصله شلیک شد. گلوله های کلاه را موراخ کرد. مجاهد تفنگ را به جلوی کلاه زد و وسط گرفت و دست چپش را بپایان از هر به بام آویزان کرد. اندکی بعد تفنگش را انداخته به خیابان، خوبی را از کاندروی باور خالیکه دشمن را با خود می کشید.

بقره در صفحه ۷

## مجاهد در کمینگاه

لیام او فلاهرتی

زندگی لیام اوفلاهرتی نویسنده معاصر ایرلندی پر از رویدادهای شگفت انگیز است. پدر و مادرش به مدرسه کاتولیکها فرستادند تا کتیش شود اما او خود علاقه ای به این کار نداشت. شرکت کرد و همراه با هک خود با میاه انگلیس در افتاد. بعدها آواره و در پند شد. ملاحظه شد، در امریکای جنوبی، کانادا، کناره های مدیترانه و امریکا علیک کرد و آخر سر به ایرلند بازگشت. اکنون در مومون خود زیست می کند و همه وقتش را صرف نوشتن شعر و داستان می کند. بهترین داستانش خبر چین است و آخرین کتابش قیام. و این هر دو از جنگ های داخلی ایرلند مایه گرفته. به نظر بسیاری از نادانان قه عایش مقام والا تری از داستانهایش دارند. نشر اوفلاهرتی نشر زیبایی است با آمیزه شعر.

پارد جلوتی ایستاد. مجاهد می توانست صدای یکتا و تخت موتورش را بشنود. قلبش تندتر زد. ماشین دشمن بود. دلتی می خواست آتش کند ولی می دانست که فایده نداشت. گلوله های او هرگز از پولادی که روی این پولادی خاکسری کشیده بود نپاشد. نود و نهمی کرد. بند پیرزنی از پنج خیابان فری آمد. شال پاره و پاره ای سرش بود. شروع کرد به صحبت کردن با مردی که در برج چرخان زده پویش بود. پیرزن به بام اشاره می کرد، آنجا ای که مجاهد تخت دراز کشیده بود. خبرچین بود. برج چرخان باز شد و سر و شانه مردی پیدا شد. نگاه کرد به طرف مجاهد. وی تفنگش را بلند کرد و تیری خالی کرد. کله مرد محکم خورد به کنار برج چرخان. پیر زن در پد به طرف خیابان فری. مجاهد بار دیگر شلیک کرد. پیرزن دروغوش چرخید و با یک جیب افتاد کندی اندید.

تا گاهک صدای گلوله ای از بام در بر و پویش انداز شد. مجاهد جیبش گویان تفنگش را انداخت. تفنگ با سر صدا افتاد روی بام. مجاهد به خود گفت، این سر و صدای مردگان را هم بیدار می کند! ایستاد تا تفنگش را بردارد. نتوانست. گلوله به ساعدش خورد و بود. گفت، وای خدا، زخمی شدم! خودش را تحت انداخت روی بام. سینه مال سینه مال برگشت به طرف هر. با دست چپ ساعد محرومش را لمس کرد. خون از آستین کفش روان بود. دردی نبود - بیسی بود. انگار بازویش را بریده بودند.

شقایان چاقویش را از جیبش درآورد و روی سنگ هره باز کرد و آستینش را پاره کرد. آنجا ای که گلوله خورد بود، سوراخ کوچکی بود. در طرف دیگر سوراخ نبود. گلوله توی استخوان مانده بود. شاید هم استخوان را شکسته بود. بازویش را از زیر جایی که زخمی شده بود خم کرد. به آسانی خم شد. دندانهایش را به هم فشرد تا به درد فلیه کند. وسایل پانسمان را از جیبش درآورد. با چاقو باز کرد. سرشیده پد را شکست و مایع تند را ریخت روی زخم. درد شدیدی از سراسر بدنش گذشت. پند را گداخت روی زخمیست. اندیشه های نوار را با دندانهایش کز کرد. سپس مقابل هره آرام دراز کشید. چشمانش را بست. تفلاکش تا پردرد پیروز شود.

پایین خیابان خاموش بود. زره پویش از روی پل به سرعت عقب نشینی کرده بود در حالی که کله مسلسلچی بپایان روی برج چرخان آویزان بود. چند پیرزن در گداخت رو افتاده بود. مجاهد مدت زیادی دراز کشید و پرداخت به - و در رفتن با بازوی محرومش و طرح نقشه فرار. تا صبح نمی بایست. محروم روی بپام بهانسد. دشمن در بام در بر و پویش را داشت. مجاهد می بایست دشمن

های تاریک روشن غولای ماه نوین به شب تبدیل شد. پیر و زن پیکر سراسر دور و پویش را فرا گرفت. تنها روشایی ضعیف ماه بود که از میان ایرهای انبوه می تابید و نوری دوری رنگ داشتند نور سینه دم بر روی خیابانها و آبهای تاریک روخانه «لیس» می - نماشت. نوبه های سنگین در اطراف «فورکورتش» می ریختند. اینجا و آنجا در میان شهر مسلط و تنگها بطور متناوب مانند کهای که از زمین معای دور و پارس کنند سگرت شب را می شکستند. جمهوری خواهان و برادران ایالت آزاده دست به جنگ های داخلی زده بودند.

در بالای بام نزدیک پسل و اکتل، مجاهد جمهوری خواه دراز کشیده بود و اینور آن بر رامی - پایید. تفنگ بهلوش بود و در بر و پویش سحرایی از خانه های آویزان بود چه مرمان لاف و نزار با دانه چهره فدا نشویان بود اما چشمانش پر تو سرید. چشمانی آدم معصمی را داشتند. زور و فکور بودند و به چشمان کسی که به مرگ داشتند و مانده بودند.

ساندوچی را با ولج نیش می زد. از سحرگاه تا حال لب به قضا زده بود. آتش در آشفته و مضطرب بود که نمی توانست چیزی بشنود. ساندوچی را تمام کرد. لقمه و پیکر را از جیبش درآورد و چند فورنی لا کشید. سپس قفقه را به جیبش گداخت. لقمه های مکش کرد. آنکه به مکر سیکار کشیدن افتاد و خطرناک بود. هر آن ممکن بود روشایی کهریت در تاریکی شب دیده شود. روشنان او را می پالیدند. بالاخره تصمیم گرفت که بغض را بیال نماید.

سیکار را میان لپهایش گداخت و آنکه کهریتی بدین کرد. با عسله دور و فرود و کهریت را خاموش کرد. بلافاصله گلوله ای به هره بام خورد. مجاهد پک دیگری به سیکار زد و خاموشی کرد. آهسته فضا داد. دهنه مال به طرف چپ خرید.

با احتیاط بدین را بلند کرد و از بالای هره مدتی نگذاشت. برقی زد و گلوله ای از بالای سرش گذشت. فوراً خودش را استماحت پوی بام. برقی را دیده بود. از طرف دیگر خیابان شلیک کرده بودند.

از روی بام به طرف دروازه غلبد و پویشکی خود را پشت آن فایر کرد. طوری که چشمانش با لبه هره میزبان شد. چیزی دیده نمی شد. فقط طرح تاریک با حلقه زبر و پویش می شد. دشمن در پناهگاه بود. درست در حق لقمه زده پویش از پل گذشت و به آرامی وارد خیابان شد و آن طرف خیابان پناه

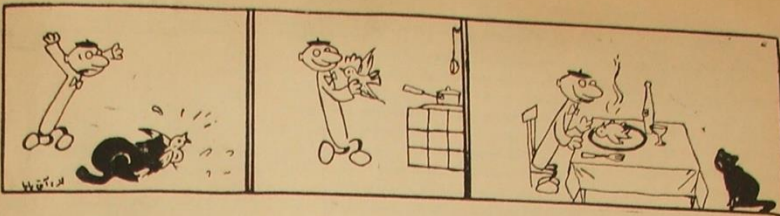








سال ۱۳۰۵  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول  
سید اسماعیل پیمان  
مدیر داخلی  
سید جواد پیمان  
لبر افکار شورای نویسنده گان  
لبر و خیابان تربیت  
روزنامه  
۵۰۴۱  
محل مدیر  
۸۹۹۰  
تک شماره ۳ ریال



از چپ بر است:

عضو انجمن حمایت حیوانات

وسترن - سیمینهای ایتالیا - یک مشت دلار

[illegible]

بقیه شیطان و خدا

استحاله کردن مولود نارسا و افغانی است  
از معدتها یعنی در حقیقتی نارسا را اسباب است  
نمی تواند بداند چنانچه حق تعالی می فرماید هر که در اثر نرسائی  
در برادر در پیش از پستی از تنش ببرد و به واسطه  
از تنش می بگذارد تا در پیریان نکند و مرد  
مسیح می شود. یا خود را مسیح می گویند. و با ماکان  
از روی ناصاف از این راه می بایست که با ناصافان از  
نمی کشد. یعنی پستی استحاله است که از پستی  
ناهی نیز هوا و اقلیمهای استحاله است که از آواز  
نازادی می شود. و آنچه بواسطه نواهد یا پیرایه  
نمی کرد از این راه برود  
من عقوبت می بینم و می خوراست. و چنانچه  
همدیگر را دوست داشتنی است و به هم می کشند و گزینش  
من با کینه کشی با خود می کشند و به هم می کشند و گزینش  
خوار و مستحق می کشند و از این نمودن این زمان  
از یکدیگر جدا می کشند و من بدون از می کشند و به هم  
خوب می کشند. ( ۲۶۵ )

توضیح :

تصویر شون اکپسی در شماره ۱۰ کار محمد صادق  
فرعادی دانشجوی پزشکی تبریز بود :

یکی نشینیم ، شرق ریتیمور گسرا بازمیدیسیم و فیلیم  
بناطی پشتشد لار داریسیم .  
نهمی نجر و عذاب ایاری دشتی . چنان فیلیم  
مهمی ظای نهمی . چه آدمی که درماتسوی فیلیم  
درنارایا عنکبوت تیلیفاتاقون کشنده گرفتارمی آید،  
مقتضی است که ناشی از آن کشتن برپایند و به روزگار  
سیامتری باشندگانی .  
بیا و ستر از آشنایان ایتالیا . این عین جملهای  
که به میل و گویندند در فیلیم نهمی اداسی کرد . کلمه  
روستری ، یادآور خاطره ها و شادمانه های است که گمش  
شیمنا وادی فادیر فراموشی آنهاست .  
فیلیم نهمی آدمی :  
«کشور بزرگه ، از ، ویلیام واپلر  
«بناشوده ، از ، جان هوستن ،  
«ماجراهای تیرمور ، از ، روبرنشان  
«آخرین قطارهای هل - «جدال درواغ ، کی ،  
«کزال ، از ، جان استرجی  
«و راکوزو ، از ، رابرت آلمدریج  
«دروخانه سرخ ، از ، روبرو یونی ، از ، هواردد

[illegible]

در واقع دستور خدمات زندگی و مخابرات  
برداشت نکرده و دست او پیش غرب قدیم است. محمود  
نات و زکریا طبعی به باغش را چشیده اند، نهوه  
به عمر به ستاره و باغش زیباتر کردگارشان.  
اینکه قلم و ستون و باغش را به مقتدره را  
بینی است. اینانی را در دره سیمانی درجه یک هر زمان  
میش دادند. آری آنهمه طبل کوین به او کرد و خا  
لند کرد و کوی و کزانه ها برای چه بود  
آیا ستان به نواز در هم حیات که کام داشت  
و فریب و گمراهی باشد

ماه رادیو اکتیو

[illegible]

نشد. دیگر که میبوی اولی برای دانشمندان ژئوفیزیک جالب است، از تاجیج در سگکاه، ضیف شده است. گامای لوای ۱۰ حاصل کرده. این تاجیج همین است که مغایر با رادیو استور و رادیو آریو است. رادیو آریو و تاجیج در این دو نقطه وجود میبوی اورانیوم و توریم و پتاسیم دارد. این قبایل با مقدار تنه پاشی با آلانیک زمین باشد و از آنجا که گریهای درونی زمین به مقدار وسیعی پاشی از حرارت حاصل اذعنل تنه به و تغییر میبوی رادیو آریو است. این ممکن است. شکیات این مورد شورده میباشند. به پند

ملازمه بر اینچه گذشت آشکار سازد. (دکترهای) لوزان ۱۰ نشان میدهد  
که ممکن است این نیز نظیر زمین یا کم قدرت یکصد غبارها باشد و شده  
پایه الکتردهای مجاوره و به میزان کمتر ۱۰ کیلو الکتردهای بلند شده  
بود ۷۰ تا ۱۰۰ مرتبه قویتر از زمینه نرمال شمع کبک می باشد. و شمع  
برود که این موضوع ناشی از آثار بر شمع میدان مغناطیسی زمین باشد.  
که لوزان قیاساً برقرار درباره حرارتی و فلورینس را در باره جزئیات  
میدان جاذبه قیاس بر جمع آوری اطلاعات موقوف است. <sup>(۱۱)</sup>

فریدون رایت

۱) شاع میدان آهن ربائی زمین در حدود ۱۵ برابر شاع گره زمین است و ممکن است که بر اثر گازهای شمس شدت تغییر کند.

کارهای زمانه میل به ادب دارد ، و چنانست که خیرات  
مردمان را در ادب و کرمی و افعال ستود و اخلاق پسندیده محسوس  
گشته ، و راه راست ، به طریق ضلالت گشاده ، و عدل ناپیدا وجود  
پسند ، محسوس گردد و جهت مطلوب ، و لازم و دانات مستولی و کرم  
مروت مزین ، و دوستی و عداوتها حق و نیک مردان  
و انبیا و مشعل و شیران فارغ و محترم ، و مکر و خدمت پیادان و  
و فاجعه حیرت دوز خواب ، و دروغ موثق و مشیر و راستی مردود و —  
مهور و عالم غداران به میان ایشان و محصول ایوب باز نازد و خندان  
از ایوب بیرون میاید ، کلمه و طیب ،



۳ ریلان

# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۳۶۷

هفدهم تیر ۱۳۴۵

## ریشه‌های تاریخی و اجتماعی سقوط دولت ساسانی

شاعر انسان وز ندگی در باره پابلو نرودا و شعری از او

سینما در تسخیر مأموران و در باره فیلم «در باره انداز»

## در باره شاعرانی که تبعیت

از اصول آریستوگراتیک

می کنند و تقاضا می فرستند



تبریز - از عناصر حوالی «کلی مجید» (مجله کیهان) عکس از جعفر قدسی زاد

## رمان معاصر

... برای وفور برجسته اجتماعی داستانها که کتابش منظر استعداد بدیعی زمان معاصر می‌نماید. ادباج بهر اندازه دقیق و مکرر از آن است. در این باره کافی است که ما بتوانیم مثال از داستانهای نویسنده بسا استعداد انگلیسی دیکتس و یا از آثار مؤلف «نفوس مرده» که روح و استقامت اجتماعی و زمینی بر ادبیات جدید خود، روسیه، بخشیده است، نام ببریم. محتوی رمان باید تحلیل بدیعی اجتماع معاصر باشد. داستان باید منشاء نمودهای مکتوم اجتماع را بنماید و آنرا که در اثر عوارض تمدن دور کافی برای خود جامعه محلول مانده کشف و بر ملا گذارد.

وظیفه رمان معاصر تصویر زندگی بسا تمام اشکال عینی و عریان آن می‌باشد. بدینجهت هر رمان در میان سایر انواع ادبیات موقعیت احراز می‌کند و توجه عامه را بشود معطوف می‌دارد. اجتماع رمان را آینه تمام نمای خود می‌داند و بکنک آن با تنفس خود آشنا می‌شود و کار بر ارزش شناخت و درک آگاهانه ماهیت و خصوصیات خویش را انجام می‌دهد.

اکنون هم استعدادهای بزرگ هم استعدادهای کوچک، هم استعداد های متوسط حتی بی استعداد ها سعی دارند بجای آدمکهای خیالی کاسیرا که در زندگی حقیقی وجود دارند، توصیف کنند. از نظر فنی آنها بیکه در زندگی حقیقی وجود دارند، بشکل کابوسها و اشباح در هوا، در میان آیر ها پس نبرده بلکه در میان اجتماع زندگی می‌کنند. بنابراین، نویسندگان عصر ما ضمن تصویر انسانها جامعه را نیز توصیف می‌کنند. اجتماع خود نیز یک بدیده حیاتی نبوده بلکه یک موقعیت عینی است که ماهیت آنرا طرز لباس پوشیدن و روابط و تفاهات موجود در آن تعیین می‌کند. فردی که در اجتماع زندگی می‌کند، چه از لحاظ تفکر و چه از جهت فعالیت عملی وابسته به جمعیت است. نویسندگان عصر ما نمی‌توانند این حقیقت ساده و روشن را ندیده بگیرند.

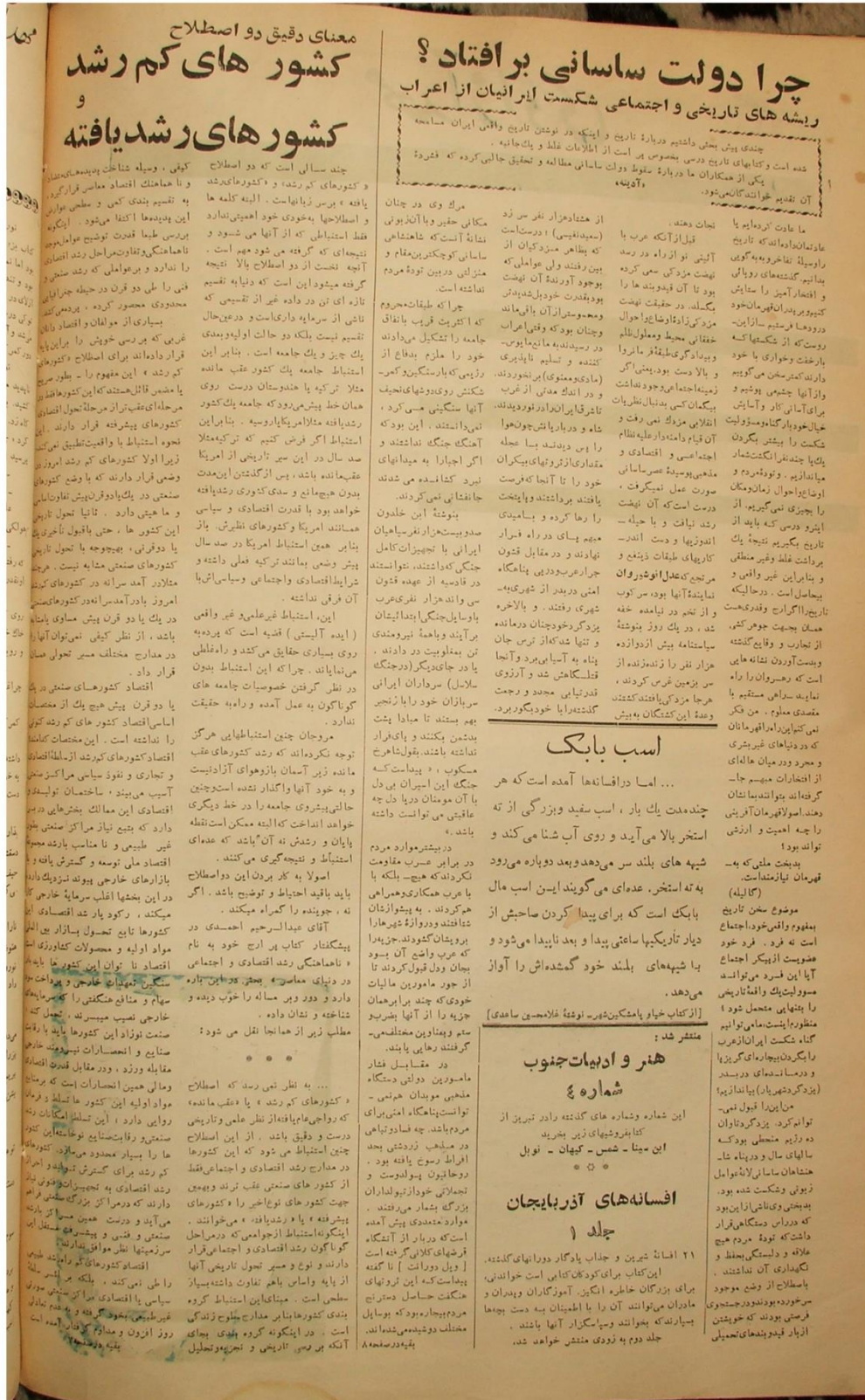
بنابراین آنها وقتی انسانرا توصیف می‌کنند، سعی دارند به عمق طیل و عوامل رسوخ کنند. چرا این یکی چنین است و آن یکی چنان، و از این قبیل در نتیجه آنها الزاما بجای اینکه غایتش و عیوب معنای این یا آن شمس را توضیح دهند، رخدادها و سحابای عمومی را توصیف می‌کنند.

اقتباس و ترجمه: م. نوید

## ... و همچنین

- درباره کتابهای «وکیل دادگستری» و «بحث و بررسی درباره داروینسم»
- بزهای ملا رجب - قصه
- تفسیر دستها - شعر
- دویینی های افغانی
- شناخت جهان - مقاله علمی
- کشورهای رشد یافته و کم رشد
- در حاشیه قلم و سبنا
- دیکتاتورها، شعری از پابلو نرودا

... و





# کرکینه

۱۳

فلا هردو آینه یکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه می‌خوانید

نوروز در انبار تکه‌ها بود.  
تپان بزرگ جغرافیا روی زانویش باز بود اما نمی‌خواند. کنار او علی خم غم بود و تند و تند مشقهای رزمی نوشت. از برای در یک انگشتی که باز بود تک و توک درخت یادام و به‌دشت‌زارها دیده می‌شد. و آخر از همه جاده‌ای که مثل ماری می‌زد و در کمر کوچه چرخ زده بود.  
نوروز جاده را تا آسمانی که باید می‌شد دید و به شهر رسید. آهی کشید. بعد ریگی برداشت و به درانبار کاه زد. علی سرش را بلند کرد و نگاهش کرد، چشمهایش بسوی برق می‌زد.  
پرسید:  
«تو آخه چه جوری می‌ری شهر؟»  
«من که رفتم می‌فهمی چه جوری.»  
علی باز سرش را انداخت پایین و هاولک دو خط دیگر نوشت.  
سیدمیکه شهر خیلی خوبه، اجباری هر رفته بود همشاش توشیر بوده. میگه از تویند بزرگه!  
نوروز چیزی نگفت چانه‌اش را روی کاه زانویش گذاشته بود و بری خاک خط می‌کشید. علی تایش را بست و در بری نوروز نشست.  
«خوش به حالت، پندم میگه همه جاش چاره.»  
نوروز گفت: «خودم می‌دونم بجاده کمر توئه چه دروخت.»  
علی گفت: «سیدمیکه که صدتومن داشته باشی می‌تویی بریم شهر. که آدم به خونه توشیر گیر بیاره باقی‌اش آسونه.»  
دست نوروز را گرفت و خندید:  
«سیدمیکه، چطور به خونه خودمونو بذارم پشت الاغیون بریم شهر؟ پندم مسقو کشیده به سرم و خندید و گفت که حیث الاغیون پر شده و الا همین کارو می‌کردیم.»  
نوروز حرفی نزد. علی کسی ناراحت شد. اینور و آنور نگاه کرد، هنوز هم بیچاره نیامده بودند. به‌دوی نوروز نگاه کرد و آب دهانش را قورت داد. آخر سرول به‌دای زودرسیده: «سیدت خیلی پولداره؟»  
«به شاهی هم تو باشی نیست. می‌دونم، همش میگه بزغاله هامون که بزرگ شدن می‌تونن بفروشمون و بریم شهر. اونا هم که نمی‌خوان بزرگ علی گفت: «پس چه جوری می‌بینی؟»  
نوروز دهانش را کشید بالا و گفت: «تو خودا بگو چه جوری، نشنیدم که محکم میان دستهای گرفت.»  
سرو خدا بگو!  
معلم پنجره را باز کرد و داد زد:  
«سرم و اول بیان تو!»  
چهار لیسان را نکاندند و هجوم آوردند به اتاق. معلم از پای چراغ پاشد و باطلوری که دستهایش را با دستمال انگشتی پاک می‌کرد گفت: «پواشتر، چه می‌تونه!»  
روی بطریق گوشش که روی چراغ

قل می‌زد فضای اتاق را پر کرده بود.  
«کشایه‌بان را باز کنید.»  
کلاس سومها در خاموشی نام رودخانه‌های را که به باتلاقی کاخونی می‌ریزند و نام کوه‌های را که مانند دیواری جلو ابرها ایستاده‌اند و نمی‌گذارند به‌کوب برسدن شیدند و چیزی نگفتند. نوروز تو دلش گفت: «کدوم کوهها رو میگه؟ همینها را؟ به‌جاده کمر کوه نگاه کرد و پند به قلعه کوه که انگار می‌خواست آسمان را سوراخ کند.  
درشان که تمام شمع‌ها را برداشته و بنویسد، «بعد به اولیا پرداخت: «نان...»  
علی یسوانکی گفت: «نوروز نکشتن چو جوری می‌بینی شهر؟»  
جوابی نشنید.  
«آداب می‌فرستون؟»  
نوروز گفت: «عجب بچه‌ای! کتنم که تو این چیزها سرت نمی‌شه!»  
معلم روی تخته سیاه، خیلی درشت نوشت:  
نان - آب - اولیا بلند بلند و چندبار تکرار کردند.  
علی گفت: «آهان، فهمیدم، پندرو می‌برند اجباری آره؟»  
معلم هماطوری که روی تخته سیاه می‌نوشت نگاهش به نوروز و علی کرد و چشمهایش را دراند. علی ساکت شد و در هیاهوی آب و نان اولیا چند کلمه نوشت: «بعد سرش را بلند کرد و نوروز روی دفترش پی در پی خط می‌کشید.  
«پند مضمون برده بودند اجباری، پندمیکه

«خب» معلومه که می‌داد کشکی نیست. علی سرش را خاراند و چوبدستی‌اش را چنانچه باز زد به زمین، گوسفند سیاه باز از دامنه تپه پستین می‌رفت. گوسفندهای دیگر بالای تپه می‌گشتند.  
نوروز گفت: «ندم می‌که درخور نداره، اما آدم باس پاک پاکیزه باشه، جاروش هم باید تمیز باشه. جالو خونه رو هم که آب و جارو می‌کنه نباید کسی ببیندش.»  
علی گفت: «آره، درست، پندم می‌که قدیمها خیلی معجزه می‌شد. افلا روزی یکی دوتا، اما این روزها دیگه هیچ معجزه نمی‌شه. تو هیچ معجزه‌ای ندیدی؟»  
نوروز گفت: «خودم نه، اما ندیم دیده، همین زیارتگاهو می‌بینی؟ تنه‌می‌گشیا توش چراغ روشن می‌کنند. به شب با می‌شه می‌بینا می‌بیند چراغ پواش یسوان میره بالای تپه. یا به دو می‌داره اما نمی‌تونه بشی برسه.»  
علی گفت: «اشکی من هم یکمی دیدم.»  
نوروز گفت: «پندم شایه در خونه مون قل می‌زنه. خوبه کلیشوی می‌ذارم سه تا تاجه، فردا دیگه کار نموده.»  
علی گفت: «خیلی دلم می‌خواد من هم محترت خضررو می‌دیدم.»  
نوروز گفت: «می‌بینی، چهل روز بعد اگه دلت بخواد.»  
علی گفت: «چرا نخواد؟»

یک قصه

بزهای ملا رجب

بهر روز دهقانی

۳

مش بشعل از میان جماعت داهی برای خود باز کرد و تا نزدیکهای منبر رفت، چراغ زنبوری را که از تنش افتاده بود آورد پایین و چند تلمبه محکم زد و باز سر جایش به‌تلاش سقف آویخت. حاجی دایی از برای کتاب دعا عینش را در آورده و با نخ در گوش محکم کرد. بعد پاشد و روی پله اول منبر نشست. از بالای عینک مردم را دید و زد و کتاب را باز کرد. روایت شده که هر کسی این دعا بخواند...  
پیرمهرها چشم به‌داهان حاجی دایی دوختند و مردها که دور کله میرزا را گرفته بودند رویشان را برگرداندند به‌طرف منبر. حاجی دایی دعا را کلمه به کلمه می‌گفت و دیگران هم صدا کلمه به کلمه پس می‌دادند. اللهم آتنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الارض و معاربها فرجا من عندک عاجلا.  
حاجی دایی کتاب را بست و عینش را باز کرد و ونج را دورش پیچید و گذاشت لای کتاب بعد سر خورد و نشست سر جای اولش. پای منبر، جوان هاین کمر را کنار سوار ایستاده بودند و زودی پراختند و به ریختن جای پرها بازپریشان را از سر گرفتند و مردها کله میرزا را دور کردند.  
«خب، گفتی که وچیلان چه خبر بود، مردم چی می‌گفتن؟»  
کله میرزا گفت: «چی دارن بکن؟ اونا هم مث ما، ما که حریف اسدخان نشیم، اونا باهمه جا ساعت و باشت کرده و از هیشکی هم نمی‌ترسن. شرم هم جلودارش نیست. خدا خودش پناه دهن برسه»

۲

از بالای تپه کتفهای سوخته دیده می‌شد که سرش پای تپه بود و تا انتهای دشت دراز کشیده بود. هر باد خردی تنش را بلرز می‌آورد. نوروز مور مور شد و چشمهایش را بست.  
علی گفت: «سرچله‌رو حتما می‌آد»

## شناخت جهان

انسان تنها تماشای طبیعت نیست - زندگی و عمل است که جهان را می‌شناساند

قدرت دانش بی‌نهایت عظیم است. انسان که مسلح به دانش باشد شکست ناپذیر است. آقا دانش خودچیز قابل حصولی است! غایت برداشته از این دیگر چه شوالی است! اگر ما ندانیم که در جهان چه می‌گذرد، دیگر نمی‌توانیم در آن کار و زندگی کنیم. در سوره که علم بر چیزی قابل حصول نباشد، نه تنها آثار شکنجی از بی‌نظمی و آشوب در طبیعت و موجودات مشاهده می‌شود، بلکه ماه به ماه و غیره دور از دسترس خواهد بود. انعام و انوار کوچه‌نشین و سواره‌نشین نیز از غنای ما خارج می‌نود. باین وجود در دنیا کسانی هستند که می‌گویند انسان نمی‌تواند طبیعت درست و حسابی دربارده جهان کتب کند، بشارت دیگر، ما نمی‌توانیم جهان را بشناسیم. بد نیست بدانیم که این فکر از کجا پیدا می‌شود. قهیمها می‌گویند که دانش روشناسی است اما همه روشناسی را دوست ندارند. زیرا که مشاهده جهان در نتیجه تپش روشناسی عقل انسانی بدین معنی است که چیزهای زیادی در آنجا پنهان، چیزهای زیادی در باران و بادیها وجود دارد برای انعام و انوارهای زیبای آنجا دیده می‌شود. خواستار دوام تاریکی از حقیق می‌ترسند. زیرا آنگاه که انسان خود را از تمام قیود اجتماعی، سیاسی و دیگر قیودی که او را به بردگی می‌کشاند، رها کند و آگاهی خود شود، نخست از همه تفوق طبیعت ها و پروردار زمین ها را از میان خواهد برداشت. درست در همینجاست که «کلیسای مادی» می‌شود میان درخت دانش و انسان که دشت را بسوی آن می‌دازد. آنگاه به سرعت می‌گوید که رسیدن حتی به آستانه دانش واقعی برای ما مردم عادی و کتابکار امکان ندارد. بارها پیش آمده است که موهله کنند دانش رمزی طبیعت است و کلید آن در دست مردم عادی نیست. پس (مردم عادی و کتابکار) چه باید بکنند؟ «کلیسای مادی» فقط خود را به دست و عقبر بشمارد، فقط بشمارد و دعا کنند. این جواب ناهست. هرگز بر اندیشه و تفکر! هرگز بر دانش و روشناسی! طرز تفکر انسانی و استوارشک معنایی جزاین ندارد. آنها می‌گویند شناخت واقعی دنیا ممکن نیست و دغالت در چنین کارهایی مصیبت دارد. بشناسیم کلیسا در پیمان این سخنان غمناک از فیلسوفان آمده است! آنها هستند. ایستاده آلههها بر این عقیده هستند که جهان غیر قابل شناخت است، این فیلسوفان را «آگوستین» می‌نامند. آگوستین که یونانی است و دو جزء دارد، «آ» یعنی «مجموعه» و «گوستین» یعنی دانش. فرد آگوستین عقیده دارد که، من نمی‌دانم که راستی راستی یک واقعیت خارجی در عالم موجود است یا نه که حواس من آن را متنبس کنند پس تصور درآورند. من اظهار میکنند که راهی برای شناخت این امر وجود ندارد. برجسته‌ترین اما پندگاران طرز تفکر آگوستین شیوم و لانت هستند کانت معتقد بود که «انسان به معرفت دوات نمی‌تواند دست یابد و نباید به بحث در عوارض و حادثات اکتفا نماید» (سیر حکمت در اروپا جلد ۲) وی می‌گفت که واقعیت انشایی دنیا پس ما همانست. عقل اینکهور داخل صفی سرشتهای باشد. پس ما نمی‌توانیم به ماهیت تویی آنها پی ببریم فقط صورت ظاهر آنها را می‌توانیم معلوم کنیم. مثلا انسان قادر می‌تواند به ماهیت ماه و خورشید و دیگر معادن از چه موادی تشکیل یافته و منبع نور و انرژی آنها چیست. در حالی که میدانیم که علم خلاف این را ثابت کرده است.

حال این شوال پیش می‌آید که شناخت جهان چه گزین از آثار انسان را خواهد گشود؟ باین پرسش بساید در بحث دیگری جواب داد که به شماره بعد موقوف می‌کنم.



## تاپماجالار

نار:

خاتم اوپاندی  
جاما دایاندی  
چشم سیندی  
قانا بویاندی.

حاجیلار حاجا گندز  
جهد اثلل کتبه گندز  
یر بومورتاین ایچینده  
فریح اثلل جوجه گندز.

دگدیر ایستیکانا  
پیشیلدی قانا بویاندی.

خالالار، خالالار  
ایلمه یر خونه و زیر بالالار  
قارتیشدا یوز قیرخ وانا بالالار وار.

نارنج  
زرد عباس وار بونون  
زردن قیاس وار بونون  
فدر تیردن دایک وار بونون  
نه خوش سفاس وار بونون.

حسن روزبیکر

## تفسیر دستها

او یمن می‌گفت:

د. برجیست لوح می‌نویسد بر آن نقش بسته  
آیه‌های هسنای با لحظه‌های روشن و محوش.  
و حیات هر کسی  
تفسیر این آیات محتوم است.

و آه، اما من دریم نیست جن این  
که کسی تفسیر این آیات را هرگز نمی‌داند.  
نیز کس را نیست یازایی که بتواند بخواند،  
قصای از آن هزاران قسه می‌رود.  
این چنین می‌گفت با من،  
نیز می‌گفتند.

من جبینم را نگه کردم نه یکبار و نه صدبار و هزاران بار،  
[ لیکن آنچه دیدم

انعکاس دستهای بود.  
انعکاس دستهای بود با صداها شایر گرد آگیش.  
و در آن لوحی که می‌گفتند می‌نوشتند کس هرگز ندانده  
ده، چگونه ساده می‌خواندم من این آیات روشن را:

نیست دیگر سنگ لوحی برجین کس  
آسمانها ریخته درم  
هستی انسان بچن تفسیر دستان بلندش نیست.

تیریز: اردبیهشت چهل و پنج

## دو بیتی‌های افغانی

۱۷  
چی بودی روی من روی تو بودی  
مرا با حجابان حج چی کاری  
حج من تاق ابروی تو بودی  
۱۸  
برای شیشه رفتم من به پنهان  
خریدم شیشه از دستم پنهان  
الهی! خانه طالع بسوزد  
که راه دور، کلام مشکل افغان  
۱۹  
فرمان در انگشت تو، دایر  
مه فرمان گل مشت تو، دایر  
به مثل روز و دارا روز داری  
مه فرمان لب خشک تو، دایر  
۲۰  
سعادت دست با دست تو دارم  
سعادت چشم سرمه تو دارم  
سعادت راز از این دنیا کسی برد  
که هر شب دست با دست تو دارم  
۲۱  
مرا درس بخاری باشد امشب  
نه سر و نه فراری باشد امشب  
برو ساقی که در برم خریان  
مرد... زنجیر دوراری باشد امشب  
۲۲  
جدا از سعادت دلدرد امشب  
پیشد دیده خویش از امشب  
به آتش می‌تیم اما خموش  
نمی‌دانم کسی اسرارم امشب  
۲۳  
\* پهل (پنج) = پهل  
\* ده = من  
\* \* \* \* \* (پنجدهین) = مرا، به من

مهد آرای آدینا (شماره ۱۱۱۱۱۱۱۱)







### مطالعه و ترجمه از: یونس نایب دافشوری پزشکی

## لقاب

نویسنده: کتاب حاضر پس از اینکه ظاهر نتیجه می‌گیرد که تئوریات و تئولاسارکسیم اقتدار به محکوم کردن پایه های لرزان تکامل نیست به بحث می‌پردازد و می‌نویسد، «سپس فرشیهای جدیدی به نام فرشیهای چشپ پسا مابرون برای توجیه عال تمول انواع به وجود آمده که هم اکنون در محافل علمی به عنوان آخرین فرشی تکامل شناخته می‌شود» (ص ۱۴)

راستی چیست؟ چشپ یک سلسله تغییرات گسسته و ناگهانی است که در موجود ظهور می‌کند و به نشانه‌های دیگر انتقال پیدا می‌کند. چشپ خلاف آنچه نویسنده کتاب حاضر ادعا می‌کند، در فرشی تکامل و تنها فرشی جدید تکامل نیست، بلکه ایده نژادری است که در تکامل‌پاروئوسیم و احیاناً توجیه موارد گوناگون

نشان می‌دهد اطلاعات کافی و دید صحیح علمی (که قبلاً بون اشاره شد) و سراسر چشپ تکرار به منابع موقوت‌سبب شده که سادگی ترین اصول ضروری برای تدوین فرشی کتابی مورد توجه نویسنده قرار نگرفته. مثلا می‌نویسد، «شاید در آینده چشپ جای خود را به فرشی دیگری بدهد» (ص ۱۴)

«چشپ در این نوع نیست که تحریکات و مطالعات بعدی دانشمندان در آینده این فرشی را نیز مثل فرشی‌های سابق تحول باطل کند» (ص ۵۹)

نمونه‌ای که این تغییرات (چشپ) بطور تصادف

انتشار این کتاب فرصت نیکویی است که برایمان آن نظریاتی که در این زمینه مطرح است یعنی به میان آید حذف بررسی گوناگونی است از دیدگاه علم و نیز آن از آنچه «شبه علم» می‌خوانیم

جایی که همه گسی پدیدتالی کاری است که در واقعیت، بی‌هیچ‌کدام غیر علمی هم دقت به نوشتن کتابهای علمی برنیزند. کتاب حاضر بر اساس نظریات آگاهی است که با آلیاس علم داروئوسیم را در تنگنای قرار دادند که محکوم به فنا شود. در مقدمه می‌نویسد، «فاسخ تمام پرسشها را در این کتاب با منطقی شوا و رسا و دور از هرگونه تعصب مطالعه می‌فرمایند» و بعد از تئودار وینیس و تئولاسارکسیم به عنوان مرمت و تعمیر رویه‌های ژان فرشی‌های مزبور (ص ۱۴) ذکر میکند. در این مورد سخن خواهد رفت

آنچه که لازمه بحث کردن در این مسائل است داشتن درسی صحیح علمی است نویسنده و افرادی که عقایدشان مورد استفاده او قرار گرفته باشد آن بوده‌اند. «اعتراض» مکتبایی علم با معناتاقید و تکامل پسا معجزات، در بیان ظهور و تکوین انسان، نشان می‌دهد که چگونه زیست‌شناسان عقب مانده در کفرهای خود برای آشتی دادن تئوریهایی با مذهب عاجز و ناتوانند. سراسر وجود این چنین تلاشی‌ها در گذشته و در موارد بسیاری صورت گرفته و هنوز نیز می‌گیرد. «ترجمه فارسی کتاب مشاهیر انسان‌شناس میخائیل تشورخ (ص ۹۸)

### «بحث ویر رسی درباره داروئوسیم و آخرین فرشیهای تکامل»

نویسنده: حسین حقانی

و ناگهانی در این عوامل غیر معلوم در بعضی از افراد انواع پیدا می‌شود» (ص ۶۷) و نیز درباره علمی پیدایش چشپها می‌نویسد: «اینگونه تغییرات (چشپ) معلول تصادف است» (ص ۶۷)

بعضی از افراد یک نوع ممکن است در شرایط خاصی و در اثر اشیاء مجهول ایکنی و کاماوا یا اشیاء مابرون‌فرشی که در فضای خارج منشور می‌باشد چشپ‌های ناگهانی داشته و تغییرات دفعی در آنها حادث شود» (ص ۶۷)

پادآوری: «۱ - چشپ اشیاء ایکنی هیچ هم مجهول نیست» به کتابهای مربوطه نگاه کنید

«۲ - اشیاء مابرون فرشی نیست و مادون فرشی است»

وقتی تاثیر محیط بر فرد، نوع و جامعه ندیده گرفته شود جن این انتظاری نیست

باید گفت که چشپ معلول تاثیر مستقیم یا غیرمستقیم بدن محیط زندگی است که پیش از این وجودی آورده و نشان بر این چشپ معلول تصادف نیست و وسیله عوامل مضرب نظیر اشیاء ایکنی و کاماوا نمی‌شود و علش هم معلوم است.

این، یک فرشی نیست. تجربه‌ای است که به وسیله دانشمندان مغربی در موارد زیادی به عمل آمده و صحت آن به اثبات رسیده است.

درباره چشپ یا می‌نویسد: «تاکنون پیدایش ضو جدیدی مانند بال دیر پرندگان... در ضمن چشپ ما مشاهده شده است» (ص ۱۳۱)

برای چنین تحولی (تکامل جانداران) بطور معلوم یک زمان بسیار طولانی لازم است و معلوم نیست مرز بین برای یک چنین تحولی کافی باشد» (ص ۱۳۵)

درباره پیدایش تغییرات مهم وسیله چشپ‌ها بد گفت طبق آزمایش‌هایی که می‌چوونیتس و لیستکو و

شاکر دانش کرده‌اند. توانسته‌اند نه تنها موجودات را که جدید پیدا کردند، یعنی تغییر انواع را در چشپ مشاهده کرده‌اند. مثلا آنها پیدایش دامهای گوناگون را در چشپ مشاهده کرده‌اند و خود توانسته‌اند انواع جدید گیاهان را به وجود آورند، و این موارد را منتشر نبوده است. (نگاه کنید به کتاب انتقاد از بیولوژی و علم توارث لایبک شرب)

حالا می‌رسیم به کفایت تکرار کردن مرز بین مرز بین علم و غیرعلمی مربوط به دورا تا چشپها زمین‌شناس نشان می‌دهد که مرز بین برای چنین تکامل کافی است. آیا به ما دگر می‌توان گفت که در چشپها در سال زمان کمی است؟ شاید نویسنده، محاسبه آن کشش امریکایی را در نظر داشته باشد که مدتی بر می‌گشتن ذهنی خودش بود.

نکته دیگری که نویسنده کتاب حاضر بر آن تکیه کرده کشف جدید و تکرار عقیده دکتر لی که داشتند نام است.

تاکنون خیلی‌ها کوشیده‌اند برای انسان یک معاصر تدبیر پیدا کنند، از جمله می‌توان چارلز داوون، هانتینگ، کورنر، و دانسون و دیگران را نام برد. با همه اختلافاتی که در نظریه‌های اینان وجود دارد، همگیان را نظیر این است که در ادواری که آن را در دوران انتقال و تکامل انسانیت موجوداتی به نام انسان پیدا می‌کنند و وجود داشته‌اند اما تحقیقات طالع علمی نشان داده که بهمانها اعتبار می‌کند.

نویسنده کتاب حاضر می‌نویسد: «... در روز جمعه هفتم ژوئیه ۱۸۵۹ هنگامی که دکتر لی و همسرش در دره آلپو در شرق آفریقا مشغول تفریح تحقیق بودند ناگهان چشم‌پوشی به سمتی که در شیب شیب جمعه‌ایک انسان بود افتاد... نتیجه شگفت انگیز مطالعات دکتر لی و همسرش این بود که صاحب جمعه‌ایک حدود دو میلیون سال قبل زندگی می‌کرده (ص ۱۹)

بقیه در صفحه ۷۲

### چگونه جناب سردار و جمیع یارانهای رفیق را قلم نهاده بر انداخته چندان دره توپ در جواب تهدیدهای رحیم خان قلندر و مستبد

امیر خیز در چهار موجة قرباب

اگر شاهنشاه ایران به من سیادت فرمایند نوش خواهم کرد. ابتدا حالت از حقوق مشروطه خود دست نخواهد کشید. مگر من و اهالی تبریز به دولت علیه ایران یابی شده‌ایم که در زیر بید شما پنهانده شویم. ما میدانیم و پدر تاجدار ما و پس این فرمود و برخاسته بیا چند تن مجاهد رفتند و جمیع یارانهای قلم‌نموده برانداخته و مراجعت به منزل خود نمودند و گهر همت پیمان زده مهسای دماغ و نزاع گشتند و غوغای از کفر متصدی بر دل شریف راه انداختند.

جناب سالار باقر خان دیدند که به این خدعه و مکر کرده‌اند اگر فرصت یابند هر چه از دستشان در آید خواهند نمود گفتگهای را بدست آورده به مجاهدین دادند و بنای سنگر بندی گذاشته از اطراف محله خیابان مشغول دفاع شدند و جناب سردار در امر خیز که در مقام جنگ ایستاده بودند.

از ۲۴ شهریور جمادی الاولی الی ۱۴ جمادی الثانی شب و روز مشغول جنگهای هیولانگ شدند. همه روز فتح و نصرت و جناب سردار بود.

در این مدت بیست روز دوست نفس سواره قراجه داغ و بیست نفر سواره مرند و پنجاه نفر از شیرانی به قتل رسیدند و از مجاهدین حسن جمیع الهیات دوازده نفر به درجه معاونت مظلومی رسیدند.

در پا زدهم شهر جمادی الثانی اهالی محله جات که در مسجد مساجد خان جمیع بودند چنانچه مشغول می‌کردند، اسباب و اسلحه‌های را میسر کردند تا وارد خیابان شدند. به جناب سالار گفتند که آهنگار با دشمن دعوا نمائیم، اگر مرده باشیم به حکم علماء

دین که فرایض به اعالی گویای حاصل شد آدم فرستاد هم کسی در بام خود بیست سید بسوزند در آمان خواهد شد.

در این روز حاجی ابراهیم سراف و جناب حاج محمد تاجرباشی روس و جمعی از مسافران اهل محله خیابان رفته پیش جناب سالار و او را به زند بیست سید باقی نمودند و وی نیز لایما به تبدیلی و جیل آفرینان سوه به زند بید استبداد به ملاحظه دیگر اسلحه‌های خیابان را گرفته تسلیم تاجرباشی کرده و رحیم خان با دیدن زیاد وارد شهر گشته در باغ شمال دولتی منزل کرد.

سواره های رحیمخان در محله نویس بنای دست درازی گذاشته اسباب و مخالفان برای خوردن جمعی می نمودند و در محله تسوی و خیابان سواره گانه می نشستند و بی کار خود می رفت به بهانه اسلحه جوی هر چه بپاورد از پول و ساعت داشت از او می گرفتند. و نایب قاضی تاجرباشی نویس هم در پیش رحیمخان بلی بلی شده یک بیست سید را نشان میداد که فلان مجاهد و فلان روزنامه نویس است و فلان از اعضای انجمن بود. تا اینکه خانه کربلائی علی مسیور را غارت کردند و پسرش را گسره و محبوس نمودند.

از انجمن اسلامی سرداران بزرگه نظام به هر محله بیست سید فرستاد و امر کردند بر زند هر کسی بیست سید زند خاواشی ناراج خوش مقص دولت شده و سرش را خواهند برید.

چون در جمیع محله از اهل استبداد و حاکم در بعضی محله نوری بیست سید برانداخته شدند و آتوب در این صورت به شهر در افتاد.

های خیابان و نویس متدین بیست سید زده بودند. و جنرال قنول و تشریف ببردند به پیش جناب سالار سردار ملی و گفتند که به باقی خان یک بیست دولت روس را دادیم او در آمان دولت روس است یکی را هم به تو که جوان دلیری می دهی تا در آمان دولت روس باشی.

جناب سردار فرمودند که من در زیر بید جناب ابوالفضل الماس علیه السلام و بید ایرانم. بید شما به من لازم نیست و من اینا تا به نایب قاضی استبداد و امروز به قتل عسکارتان بید اسلامی و ابوالفضل الماس علیه السلام در دست گرفته و همه بهمانهایی که متدین در شهر زندانم خواهم کرد.

### بکوالی تسیر

یادداشت‌های تاریخچه و تفسیر

در این روز حاجی ابراهیم سراف و جناب حاج محمد تاجرباشی روس و جمعی از مسافران اهل محله خیابان رفته پیش جناب سالار و او را به زند بیست سید باقی نمودند و وی نیز لایما به تبدیلی و جیل آفرینان سوه به زند بید استبداد به ملاحظه دیگر اسلحه‌های خیابان را گرفته تسلیم تاجرباشی کرده و رحیم خان با دیدن زیاد وارد شهر گشته در باغ شمال دولتی منزل کرد.

سواره های رحیمخان در محله نویس بنای دست درازی گذاشته اسباب و مخالفان برای خوردن جمعی می نمودند و در محله تسوی و خیابان سواره گانه می نشستند و بی کار خود می رفت به بهانه اسلحه جوی هر چه بپاورد از پول و ساعت داشت از او می گرفتند. و نایب قاضی تاجرباشی نویس هم در پیش رحیمخان بلی بلی شده یک بیست سید را نشان میداد که فلان مجاهد و فلان روزنامه نویس است و فلان از اعضای انجمن بود. تا اینکه خانه کربلائی علی مسیور را غارت کردند و پسرش را گسره و محبوس نمودند.

از انجمن اسلامی سرداران بزرگه نظام به هر محله بیست سید فرستاد و امر کردند بر زند هر کسی بیست سید زند خاواشی ناراج خوش مقص دولت شده و سرش را خواهند برید.

چون در جمیع محله از اهل استبداد و حاکم در بعضی محله نوری بیست سید برانداخته شدند و آتوب در این صورت به شهر در افتاد.

های خیابان و نویس متدین بیست سید زده بودند. و جنرال قنول و تشریف ببردند به پیش جناب سالار سردار ملی و گفتند که به باقی خان یک بیست دولت روس را دادیم او در آمان دولت روس است یکی را هم به تو که جوان دلیری می دهی تا در آمان دولت روس باشی.

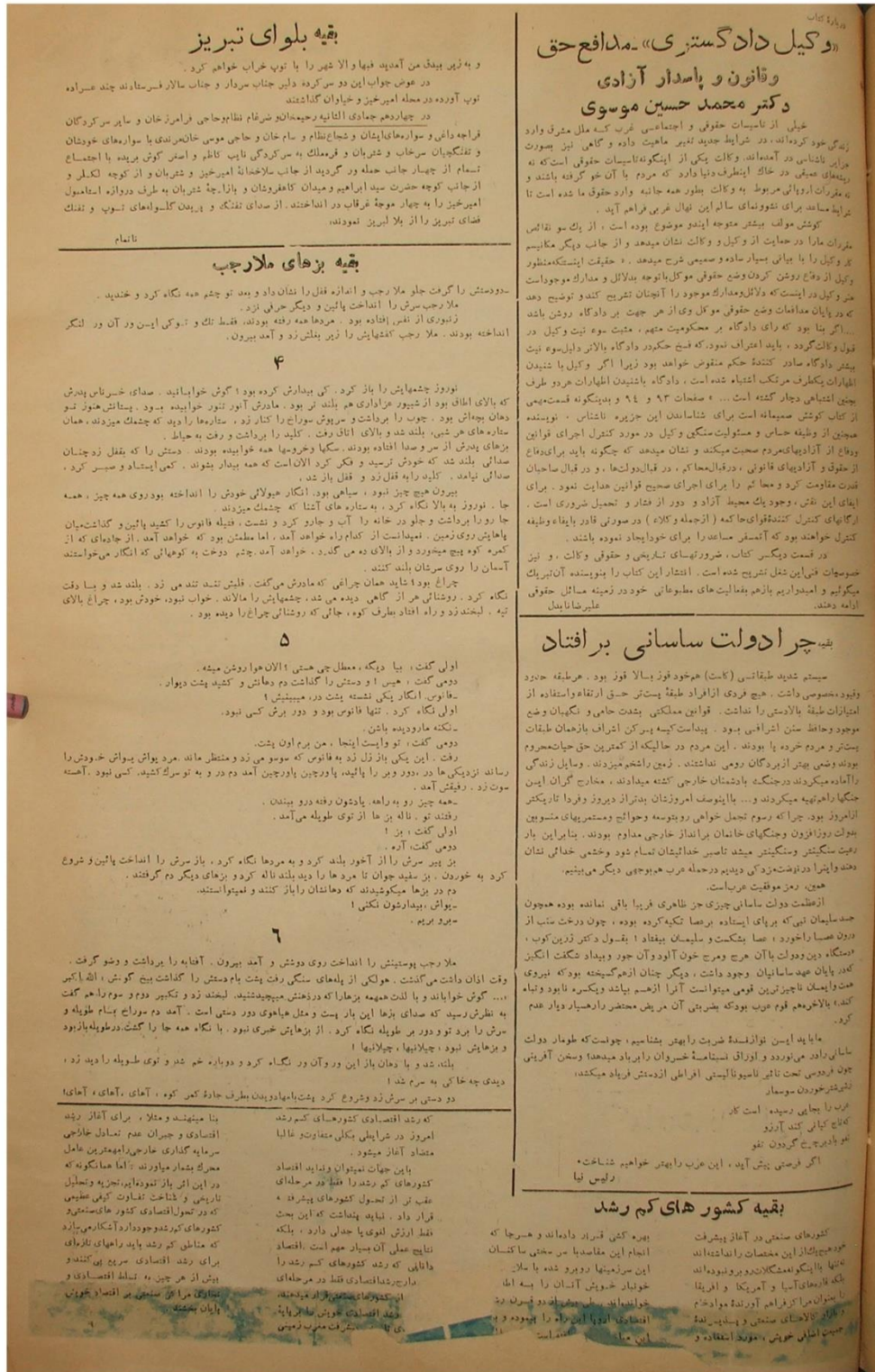
جناب سردار فرمودند که من در زیر بید جناب ابوالفضل الماس علیه السلام و بید ایرانم. بید شما به من لازم نیست و من اینا تا به نایب قاضی استبداد و امروز به قتل عسکارتان بید اسلامی و ابوالفضل الماس علیه السلام در دست گرفته و همه بهمانهایی که متدین در شهر زندانم خواهم کرد.

رحیمخان که از آن طرف شهر خارج شد و محاصرات از دشمن معمر گردید از محله مشغول سواره و اهل قریبان همه روزه سنگریسته خانه ها را سوراخ کرده دایره‌ای پیش آمده به جنگ مشغول می‌گشتند و همه روزه از جنگل شیران سده دیده جگر سوخت معادرت می‌کردند و روزی نوبت شد که چند نفر از سواره قراجه داغ و مرند گشتند و به خون آفته نگریده باشند.

چون از درباریان به سرداران بیست سید می رسیدند که سواره ها را قریب نمائید به دوا و به غارت مال تطبیع نمائید، سواره بی دینی به طمعان مرد که درباریان حکم داده بودند اجازه ایتمی آید، روزی بر سر بلند ایشان از خود می شد. در این هشت روز علی‌الاصال جنگ و دوا و احوال را که چنانکه صدای تنگ گوی آسمان گرفته شده بود هر روز اهالی بیچاره به مسجد تاجرباشی امتنان جمیع شده بر امت این فتنه‌فشا و تشنه‌میکرد. چنان شیخ علی‌الحسن و اعلا و متدین در کربم نامی مردم را امر می نمودند. و رحیمخان فرمودند از این نکست رفته در باغ صاحبان منزل کرد، چون به وسیله حکومت آمده بود بهشت فرستاد خبر داد که اگر امروز و فردا تسلیم شده بفرموده شده

آدینه مهد آزادی - 94





## بقیه بلوای تبریز

و به زیر بید من آمدید و بالا شهر را با توپ خراب خواهم کرد.  
در عوض جواب این دو سر کرده دایم جناب سردار و جناب سالار فرستاده چند عساره  
توپ آورده در محله امیرخیز و خیابان گذاشتند  
در چهاردهم جمادی الثانیه رحیمخان شراف نامور حاجی فرامرزخان و سایر سرکردگان  
فراجه داغی و سوارهای ایشان و شجاع نظام و سام خان و حاجی موسی خانمندی با سوارهای خودشان  
و تفنگچیان سرخاب و شیریان و قرمماک و سرکردگی بابی کاکم و اسیر کوش بریده با اجتماع  
تعداد از چهار جانب حمله ور گردید از جانب سلاخهانه امیرخیز و شیریان و از کوچه لکلی و  
از جانب کوچه حضرت سید ابراهیم و میدان کاهنروشان و بالاچه شیریان به طرف دروازه استغبول  
امیرخیز را به چهار موچه غرقاب در انداختند از صدای تفنگ و دریدن کلسولهای توپ و تفنگ  
فضای تبریز را از بالا لرزید نمودند.

نامام

## بقیه بزه های ملا رجب

بعد از رفتن ملا رجب و ملازمتی که در آنجا بود و بدو تو چشمه نگاه کرد و خندید.  
ملا رجب سرش را انداخت و پائین را دیگر حرفی نزد.  
زنبوری از نفس افتاده بود. مردها همه دفته بودند. فقط تک و توبکی این دو را آن در لشکر  
انداخته بودند. ملا رجب کفایتش را زیر بختش و آمدن بیرون.

۴

نوروز چشمه پاش را باز کرد. کسی بیدارش کرده بود؟ گوش خوابانید. صدای خرناس بدش  
که بالای اطاق بود از شیرور مرادری هم بلند می بود. مادرش آواز تنور خوابیده بود. پستانش هنوز سو  
ستاره های می شنید. بلند شد و بالای اتاق رفت. کلید را برداشت و رفت به حیاط.  
بزه های بدش از سر و صدا افتاده بودند. سکها و خرومها همه خوابیده بودند. بدش را که بقتل زوچشان  
سدای بلند شد که خوش ترسید و فکر کرد الان است که همه بیدار شوند. کفن آید و صبر کرد.  
سدای نیامد. کلید را به قفل زد و قفل باز شد.  
بیرون هیچ چیز نبود. سایه های بود. انکار حیوانی خوش را انداخته بود روی همه چیز. همه  
جا. نوروز به بالا نگاه کرد. به ستاره های آفتاب که چشمه میزدند.  
جا رو را برداشت و جلو در خانه در آب و جادو کرد و نشست. قیله فانوس را کشید و پائین گذاشت. میان  
پاهایش روی زمین. نمیدانست از کدام راه خواهد آمد. اما مطمئن بود که خواهد آمد. از جاده ای که از  
کمره آمو پیچ میخورد و از بالای ده می گذرد. خواهد آمد. چشمه دخت به کوهانی که اشک می خواندند  
آسمان را روی سرشان بلند کنند.  
چراغ بود شاید همان چراغی که مادرش می گفت. فلش تند می زد. بلند شد و بسا رفت  
نگاه کرد. روشنایی هر از گاهی دیده می شد. چشمه پاش را مالاند. خواب نبود. خوش بود. چراغ بالای  
تپه. لبخند زد و راه افتاد. طرف کوه. جانی که روشنایی چراغ را دیده بود.

۵

اولی گفت: بیا دیگه. بمطالع چپ هستی الان هوا روشن میشه.  
دومی گفت: هیس! و بدش را گذاشت دم دماغش و کشید پشت دیوار.  
سافوس. انکار یکی نشسته پشت در میپیشش!  
اولی نگاه کرد. تنها فانوس بود و دور برش کسی نبود.  
ساکنه مارودیده باطن.  
دومی گفت: تو اوپست اینجا. من هم اون پشت.  
رفت. این یکی باز تله زد به فانوس که سوس می زد و منتظر ماند. مرد پویش پویش خودش را  
رساند نزدیکش ها زد. دور ویر را پائینه. وارچین وارچین آمد دم در و به تیر کشید. کسی نبود. آهسته  
سوت زد. رفتند آمد.  
همه چیز رو به راه. یادش رفته بودند.  
رفتند تو. ناله بز ما از توی طویله می آمد.  
اولی گفت: بز!  
دومی گفت: آره.  
بز دیر سرش را از آخور بلند کرد و به مردها نگاه کرد. باز سرش را انداخت و پائین شروع  
کرد به خوردن. بز سفید جوان تا مرد را دید بلند ناله کرد و بزه های دیگر دم گرفتند.  
دم در بزه می کشیدند که دهانشان را باز کنند و نمیدانستند.  
پویش. بیدار شدن نکشی!  
سیرو برید.

۶

ملا رجب پوستیش را انداخت روی دوش و آمد. بیرون. آفتاب را برداشت و وضو گرفت.  
وقت اذان داشت می گذشت. هوایی از پله های سنگی رفت پشت بام بدش را گذاشت بیخ کوش. اشک  
... گوش خوابانید و با لذت همه بزه ها را در ذهنش میچیدید. لبخند زد و تکبیر دوم و سوم را هم گفت  
به نظری رسید که صدای بزه ها این بار پشت و مثل میخورد دور دشتی است. آمد دم دروازه بام طویله و  
سرش را برد تو دور بر طویله نگاه کرد. از بزه های خبری نبود. با نگاه همه جا را گشت. در طویله باز نبود  
و بزه ها نبود. چیلانها. چیلانها!  
بلند شد و با دهان باز این دو و آن دو نگاه کرد و دوباره خم شد و توی طویله را دید زد.  
دید چه خاکی به سرم شد!

دو دستی بر سرش زد و شروع کرد بخت با هماد و بدش. طرف جاده کمر کوه. آهای. آهای. آهای  
که رعد اقتصادی کشورهای کم رشد  
امروز در شرایطی تکلی میفرستد و غالباً  
مضاد آمان میشود.  
باین جهان نمیتوان نباید اقتصاد  
کشورهای کم رشد را فقط در مرحله ای  
مقی تر از تحول کشورهای پیشرفته  
قرار داد. نباید بخت داشت که این بحث  
فقط ارزش لکوی یا جدلی دارد. بلکه  
نتایج عملی آن بسیار مهم است. اقتصاد  
دانایی که رشد کشورهای کم رشد را  
دارد رشد اقتصادی فقط در مرحله ای  
از کشورهای پیشرفته را می بیند.  
رشد اقتصادی خوش را بر پایه  
بازار آزاد و مصرف نهایی  
بازار آزاد

## وکیل دادگستری

## و قانون و پاسدار آزادی

## دکتر محمد حسین موسوی

غرض از تأسیسات حقوقی و اجتماعی عرب که مثل مشرق وارد  
زندگی خود کرده اند. در شرایط جدید تغییر ماهیت داده و گاهی نیز بصورت  
مزارع تأسیسات در آمده اند. وکالت یکی از اینگونه تأسیسات حقوقی است که نه  
روشنای همین در خاک اینطرف دنیا دارد که مردم با آن خو گرفته باشند و  
مقررات اروپائی مربوط به وکالت بطور همه جانبه وارد حقوق ما شده است تا  
برای مساعد برای تشویشهای سالم این نهاد غریب فراهم آید.

کوشش مؤلف بیشتر متوجه این موضوع بوده است. از یک سو تقاضای  
مقررات ما را در حمایت از وکیل و وکالت نشان میدهد و از جانب دیگر مکانیسم  
وکیل را با بیانی بسیار ساده و صمیمی شرح میدهد. «حقیقت اینست که منظور  
وکیل از دفاع روشن کردن وضع حقوقی موکل با توجه بدلائل و مدارک موجود است  
و وکیل در اینست که وکالت و مدارک موجود را آنچنان تشریح کند و توضیح دهد  
که در پایان مدافعات وضع حقوقی موکل وی از هر جهت بر دادگاه روشن باشد  
... اگر بنا بود که رای دادگاه بر محکومیت متهم. مثبت سوء نیت وکیل در  
قول وکالت گردد. باید اعتراف نمود که فتح حکم در دادگاه بالاتر از دلیل سوء نیت  
بیشتر دادگاه صادر کننده حکم متعوض خواهد بود زیرا اگر وکیل با شنیدن  
المهارات نظرات مرتکب اشتباه شده است. دادگاه با شنیدن اظهارات هر دو طرف  
پیش از اینها دچار گشته است. ... صفحات ۹۳ و ۹۴ و بدینگونه قسمت میم  
از کتاب مصلحت است برای شناساندن این جزیره ناشناس. نویسنده  
همچنین از وظایف حساس و مسئولیت سنگین وکیل در مورد کنترل اجرای قوانین  
و دفاع از آزادیهای مردم صحبت میکند و نشان میدهد که چگونه باید برای دفاع  
از حقوق و آزادیهای قانونی. در مقابل محاکم. در مقابل دولتها. و در مقابل صاحبان  
قدرت مقاومت کرد و محاکم را برای اجرای صحیح قوانین هدایت نمود. برای  
ایجاد این نقش و وجود یک محیط آزاد و دور از فشار و تحمیل ضروری است.  
ارگانی که کنترل کننده قوانین است (از جمله وکلاء) در صورتی قادر بایجاد وظیفه  
کنترل خواهند بود که آتمسفر مساعد را برای خود ایجاد نموده باشند.  
در قسمت دیگر کتاب. ضرورت های تشریحی و حقوقی وکالت. و نیز  
ضمیمات همین فصل تشریح شده است. انتشار این کتاب را به نویسنده آن تریاک  
میگویند و امیدواریم باز هم بفعالیت های مطبوعاتی خود در زمینه مسائل حقوقی  
ادامه دهند.  
علیرضا شانیان

## بقیه چارادولت ساسانی بر افتاد

سیستم شدید طبقاتی (کات) هر خود بزرگسالان قوز بود. هر طبقه حدود  
و حدود مخصوص داشت. هیچ فردی از افراد طبقه پستی حق ارتقاء و استفاده از  
امتيازات طبقه بالایی را نداشت. قوانین مملکتی بشدت حامی و نگهدارنده وضع  
موجود و حفظ سن اشرافی بود. پیداست که پسران اشراف با زحمات طبقات  
پست و مردم خرد و با بودند. این مردم در حالیکه از کمترین حق حاکم محروم  
بودند و بعضی از بزرگان دومی نداشتند. زمین را شخم میزدند. و مایل زندگی  
را آماده میکردند در جنگه با دشمنان خارجی کشته میدادند. مخارج گران این  
جنگها را به تنهایی میکردند و ... با این وضع امروزان بدتر از دیروز و فردا تاریکتر  
از امروز بود. چرا که رسوم تجمل خواهی رونق میبرد و مستمریهای مسئولین  
بهرت روز افزون و جنگهای خانمان برآوردن نیاز خارجی مداوم بودند. بنابراین بار  
دشمن سنگینتر و سنگینتر میشد تا باین حد که دشمنان تمام شود و دشمنی خدائی نشان  
دهند و پسران را در دشت زدند و بدین در محله عرب میخوردند دیگر می بینید.  
همه. بمن موقعیت هر باست.

از عظمت دولت ساسانی چیزی جز ظاهری فریبنا باقی نمانده بود هیچگون  
جد سلیمان نبی که برای ایشانده برضا تکیه کرده بود. چون درخت سب از  
درون عصارا خورد. عصار شکست و سلیمان بیفتاد! بقول دکتر زرین کوب.  
«دستگاه دین و دولت با آن مرج و مرج خون آلود و آن جور و پیداد شکست انگیز  
گذر پایان عهد ساسانیان وجود داشت. دیگر چنان از هم گسیخته بود که نیروی  
همت و ایمان ناچیزترین قومی میتوانست آنرا از هم جدا کند و یکسر نابود و تپه  
کند. بالاخره قوم عرب بود که بضررتی آن می پیش محضر داربهار دیار قدم  
کرد.

ما باید این توانمند شریعت را بهتر بشناسیم. چو است که طومار دولت  
ساسانی را در می آورند و اوراق استننامه خسروان را در پاد می بینند و دشمن آفرینی  
چون فردوسی تحت تاثیر نامیونانیستی افراطی از دشمن فریاد میکند.  
تشریح خود را سوسمار

عرب را بجایی رسیده است که  
کتاب کبابی کند آرزو  
نور آید چرخ گردون نفو

اگر فرصتی پیش آید. این عرب را بهتر خواهیم شناخت.  
رولین تیا

## بقیه کشورهای کم رشد

کشورهای سنتی در آغاز پرفت  
موجود و پاشان این مختص را نداشتند  
تا آنها با اینگونه امکانات دور و دور بودند  
بلکه با رفاه و آسایش و آمرتکا و افریتا  
با عنوان مراکز فراهم آورنده مواد خام  
و کارآفرینان سنتی و پیشرفته  
همین اشکال خوشی. مورد استفاده و  
بهره کشی قرار دادند و هر جا که  
انجام این مقاصد با سر سختی با کشتان  
این سرزمینها رو برور شده با سار  
خونبار خویش آنان را به اط  
خواندند. بل بیشتر از دو طرف در  
اقتصادی اروپا این راه را پیروید و  
این راه







۳ ریل

# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۳۷۷  
سی و یک تیر ۱۳۴۵

## چطور شد اسم خرابکار

قصه تازه از: **روی من گذاشتند؟**  
عزیز نسیم

**تشویش** شعر تازه از: منوچهر آتشی

ای خدای ما که در آسمانی  
از ترانه‌های سیاهان

## بررسی احوال و آثار نیمایوشیج

ترجمه از منابع خارجی

### فکر «تجدید عهد باستان»

با واقعیات عصر حاضر وفق نمی‌دهد.

مقاله‌ای درباره «پان» ها

### شناسائی هنری

اگر برای شناخت واقعیت به جنبه ادراکی شناسائی تأکید داریم یا به‌طور علم می‌کنیم و با کمیت سروکار پیدا می‌کنیم، و چنانچه جنبه عاطفی آنرا بیش از جنبه ادراکی آن مطلع‌نظر داریم به شناسائی هنری می‌رسیم. همچنانکه دانسته‌اند واقعیت‌یرونی را تا حدودی از حالات ارکانیسم انتزاع می‌کند و بزبانی کمی پارامیکوید، هنرمند واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی برید می‌کند و بزبانی کیفی گزارش می‌دهد.

بنابر این کار هنری خود نوعی کار علمی است؛ از عمل بر میخیزد و ملوک ارزش آن عمل است و به عمل منجر می‌شود. نهاد در کار هنری نظام واقعیت درونی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است، و در کار علمی برعکس، واقعیت بیرونی برجهت تر از واقعیت درونی نمودار می‌شود. هنرمند حقیقی مانند دانشمند جوای شناسائی منطبق بر واقعیت است و هدف او همچنان ظاهری واقعیت می‌باشد.

شناسائی هنری مانند شناسائی علمی مستلزم تجربه است و تجربیات هنرمند نیز از زمینه فلسفی او رنگ می‌گیرد. در نتیجه میزان هنر را چنین تعریف کرد: نوعی شناسائی واقعیت است از طریق تجربه به‌تکلی یک فلسفه یا تأکید بر کیفیت.

نسبت وجه عاطفی شناسائی هنری به وجه ادراکی آن در مورد همه هنرها یکسان نیست. چنانکه جنبه عاطفی موسیقی از سایر هنرها بیشتر است. اما هیچ علمی نیست که یکسره از واقعیت بیرونی بیگانه باشد، و نه هنری هست که از واقعیت بیرونی هیچ خبر ندهد. حتی موسیقی که «عاطفی‌ترین» هنرهاست خود نسبت به ارکانیسم عاملی بیرونی است و ناچار بر واقعیت خارجی بستگی دارد. هنر صد در صد «عینی» - اگر باشد - فورمولی است از فعالیت بدنی که در اندرون ارکانیسم روی می‌دهد و هرگز بر مامعلوم نمی‌تود. علم صد در صد خالص، هرگز امکان پاید - معادله ایست از حرکت مشتقت محیط که به هیچوجه نمی‌تواند مورد گرایش ذهن ما قرار گیرد.

هنر چون علم، موافق مقتضیات زندگی تحول می‌پذیرد، در هر زمان از واقعیت، شناسائی جدیدی بدست می‌دهد با این شناسائی جدید نیز بنوبه خود مقتضیات عملی جدیدی را ایجاد می‌کند و به تغییر زندگی اجتماع منجر می‌شود. هنرمند و دانشمند هر دو واقعیت را تغییر می‌دهند دانشمند در پرتو واقعیت بیرونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند، هنرمند در سایه واقعیت بیرونی، واقعیت درونی را می‌سازد. هر دو کشف حقیقتند، یکی حقیقت علمی را می‌جوید، دیگری حقیقت هنری یا زیبایی را خواستار است. اینجاست که سخن تاریخی ژرف بین «جان کپس» راست می‌آید:

«زیبایی حقیقت است، حقیقت زیبایی است؛  
اینست آنچه تو در زمین می‌دانی و باید بدانی»

از مقاله‌ای بنام «بحث درباره شناسائی» به‌قلم ا. ج. آریان پور



ایده آل عظیم اجتماع

هر چهارشنبه بعد از ظهر  
عکس از حسین غفکاری

### ..... و همچنین

- دودل دانشجویان دانشکده پزشکی تبریز
- درباره کتاب داروینیم و آخرین فرشته تکامل
- درباره وضع بلشوی فیلم و سینما در تبریز
- بازگشت - شعر از علی کاتبی
- تبلیغات: دخل و تصرف در عقاید دیگران به منظورهایی معین است





مقدمه: معجزه شمره گوش

ترجمه فارسی:

فلکلور سیاهان

مطلب: ... آنگاه که کشتارها سبز میشوند و درختان گل میکنند، از دنیا می‌روند و بهشتیان می‌شوند. چش کرم ... در حالیکه کوزل را در خود می‌فشرد و خانه خنما می‌کرد، مادرم بمن لالایی خواند ... شب مادرم بمن جان بشید و بوسه‌هایش لیان و چهره و چشم را کلکسون ساخت و درونم یکناخت و بدنم را بهت و طالع شکفت، قد کشیدم پنجاه شدم، در دهه‌ها طوفانی بر عاتق ایدم، یک شب یک شب پائیزی بیهوشی رفت و دیگر برنگشت ... بی‌بهره ماندیم، سختی کشیدیم ... می‌دانستیم درون چها کشیدیم و چه روزها دیدیم و سن و سال رسیدیم در مکتب و مدرسه مارا بموقعات می‌فرستاد و گمراهان ساختند ... گفتند آنکه سفارشی سوخت و کور و پاشد بخش نیز سیاه باشد ... باید در دهه بشوید، دنیارا بهیج شمارد، بزرگان را حرمت دارد و آریایان را خدمت آرد، به پادشاهان و کوزلای آب بنزد و خدا را شکر گزارد ...

عزیزات جانم را قشور، ادبیات خانه امید را در هم ریخت، بمن آموخت که دنیا همین پنجره‌هاست زنیایان عاری از وفا و زندگی آنگاه از جفاست بخود آید، به دین بنده بر چادر بر کنار آب بزن، با آفرین ساز و نف بر گونه حیات اندازد، با درویشی و قلندری مانوس نگشتم، در وسط دو راهی ماندم، در یک سو دنیا و مرز و تار و پود و ترف و در سوی دیگر دنیای واقعی روشن به تصور خورشید را دیدم، مرکب بسوی روشنائی ساختم! نغمه سرودم، شمر گشتم، نوشید و نوشتم، اغیار مرا از خود راندند و پاران سوختند و بخود خواندند، من را بخودم را جستم، دنیایم فروغ آفتاب است روزهای خوش و آشنایان آزاد آفتاب است، دنیا چنین باید باشد ...

دعا  
ای خدای ما که در آسمانی سفید یارده تا مقروضه هفت نامیده، میدانی ملکوت ییاد، ازادهات بشود آگاه نمی گرفتشی هیچی بهم می‌داند،

کیک سفید  
مری بره کوچولوئی داشت، کیکهای تشی مثل برقی سفید بود این بود هر جا که می‌رفت، فقط کیکهای سفید را راه می‌دادند.

ترجمه از کتاب: بهمن نام، تالیف: الکسکون هرز، و آرتا تپس

ایکینار مژده زنده، آغا جالار گل لنده مرموز دونیادان ایشیق عالمه گلدیم ... بشیق منی سیخارکن، آومنی یوغارکن آتام منه لای لای دلدی ...

آتام منی منه جان و ثری، او منی لوپر کن دوداقلاریم، آتام منی آل رنگه بویاندی! ایچیم باندی! بله لیکه بختیم، بله لیکه بختیم ... بخت باشا چاندیم، کندی میزده بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم ... آتام منی منه جان و ثری، او منی لوپر کن دوداقلاریم، آتام منی آل رنگه بویاندی! ایچیم باندی! بله لیکه بختیم، بله لیکه بختیم ... بخت باشا چاندیم، کندی میزده بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم، قورونق بختیم ...

دولدر کی اولدوزی کور اولدین، بختی ده قار اولور، قول اولور ... ازخامدا باتن منی کور، دونیای آتین منی کور، بویوکلر حورعت، از بارلار خدمت آلدیم، بیریچا چوره کله، بیریچا بویوکلر حورعت، آتاه شکر ایلیم ...

عزیزات جانم سبقی، ادبیات ایله امید آومنی بخدی، دونیایش منور دلدی، مژولر ده و فایوق، حیالدا جفا جوق، کورونق گل! دیرده کوروسو باشیدا چادر فور، شراب ایچ، ایون چک، حیالین اولونه ...

درویش لیکه، قلندر لیکه آتاه مایم، ... ایکی یول آراسیندا قالدیم: برطرفه صوفیون زمالی، قارالیق دنیایم، برطرفه ایله کوشه بارلایان دال عالم گوردوم، آتیمی ایشیق سوردم! ماختی سولندیم، شریاریم، بایم، یوردوم ... یادلا منی داندیلار، اللر منی آندیلار، آتیشلار یالار، یولومو با ایشیق، ایشیق عالم اوراداد، شمر گلر! آزاد اللر اوراداد، دونیای بته اولدای ...

ترو قاطع تر و نافذتر از دگرگون ناشی از ظفریات آفتابان در مورد تصویر تازاری از جهان به عمل نیامده بود. و تنها با درک این حقیقت است که میزان واقعی موفقیتهای علمی آفتابان به سمتی آید. کار او عمویت دادن و کلیت بخشیدن بکلی بود که نیون آغاز کرده بود.

مدت دو قرن تمام سیستم نیون بتوان تنها راه حل مسایل اساسی علم و نمونه تصویر نمای بود و از جهان پذیرفته شده بود. این هم و گمان در شمر الکساندر پوپ بهیچون منسکی است: طبیعت و قانون طبیعت در آفوش شب پنهان بود، خدا فرمود، تا نیون خلق شود و آنگاه همه جارا روشن فرا گرفت، سپس آفتابان با تئوری نیونیت سر بر آورد، و طبیعت کوپران بیت اسرود، اما طولی نکشد، که شمشیران گفت بگذار آفتابان خلق شود، شگفتا، تاریکی بود روشنی از همه جا رخت برشته بود، با این تمسیل، مقدمه مشروح زندگی آفتابان و کارهای آغاز میشود، که در شاره‌های آینده ملاحظه خواهید کرد.

ترجمه: فریدون رابط، م. س.

پارادوکسی، غیبه‌ای مخالف نظر عامه.

بیش بود از ریشه کتاب آفتابان، به قلم کوزتشف

در باره مطلبی «سقوط دولت سامانی، مقاله‌ای یکی از خوانندگان هوشیارمان آقای ح. م. اعوان به ما رسیده است که به علت در رسیدن در شاره‌های آینده عین چاپ خواهد شد.

تحقیق چگونه شهادت و جنون آمیزی شوری و چگونه این تاهار حل ممکن بوده است.

بدین ترتیب، پس از اینکه یک تئوری حالت پادار دوکی خود را از دست می‌دهد و جزو بدیهات می‌گردد، حاله و جنون، از فرقی آسانیکه آنرا اعلام داشته بود، می‌گردد. بیوگرافی یک دانشمند تنها معین نتیجه کار علمی او نیست، بلکه نشان دهنده راه پیشرفت علمی مربوط بآن نتیجه و همچنین به درجه پیشرفت دانش بشری و رشتنهای دانش از لحاظ زمان و منحنی اوج دانش مربوط می‌باشد. آنچه علم و تاریخ علم را از هم متفاوت می‌سازد: اینست که تاریخ علم زیاد بدانش و معرفت، به کثیفات شاخه‌های آن که در طول زمان حاصل شده و به تحول و انتقال از چهل به معرفت، و از خطا بسواب و حقیقت نمی‌پردازد. در تاریخ علم ادواری بتوان نشانه تحول محسوب می‌شوند که در آنها آگاهی‌های مطمئن زیادی در مورد واقعیهات فیزیکی در وجود می‌آید. از لحاظ تاریخی، یک کشف علمی به سطح دانش بشری از خود مربوط می‌گردد. اینک عقیده نو ظهور ممکن است وقتی شکل مبتذل و عمومی به خود بگیرد، از شدت اوج آن در دامن خود دنیای کافه، با طرح کردن قیاسی که بوسیله آن می‌توان گفت که از برای خدمت، بمل، مستقل از جنبه‌ایست که از آن نشانه نظر آنکه الحاقی به مختصات کارتن مستقل ایجاد سیستم مختصاتی می‌باشد که در آن، مورد بررسی قرار گرفته است. حقیقت اینست که در این دوره پیشرفت آن در علم باشد، اهمیت موضوعها حفظ می‌گردد، بدین

در زمینه ایجاد تریلو نه‌های سائیتس، شالوده تئوریک برای تحول انسان تا بین خواهد شد. تئوراتی که روابط پادار دوکی (از نقطه نظر علوم کلاسیک) را ظاهر خواهد ساخت.

آموزه دیگر و بدیهات، حتی باید پیش تر از نیمه اول این قرن مورد شرحه شوند. زمانی نیلر بود درباره تئوری مکانیکی اجزاء اولیه‌های تریلو گشته بود. شکی نیست که این تئوری «جنون آمیز» است و تنها حرف در اینست که آیا به حد کافی که بتوان آن را واقعی بنده داشت و جنون آمیز است! این گفته نظر دسای است نسبت به موفقیت علوم در این قرن؟ نه فقط فیزیک، بلکه سایر علوم جدید نیز باید ظفریات و جنون آمیز را پیش بکنند، بکلی از عقاید گذشته بگردند و به شرح پادار دوکی گردند.

کون زمان کنار گذاشتن اصول کلاسیکی علوم طبیعی است و شدت این افکار پنهان کن تر از آنست که در ربع اول قرن بیستم وجود داشته، ربع قرنیکه سر آغازی بود برای عقاید مربوط به زمان و مکان و مکانیک حرکت ماده، تاریخ علم آنگاه از اینگونه حالات و جنون آمیز و مناهیم پادار دوکی است. و معمولاً طولی نمی‌کشد که این عقاید حالت «جنون آمیز» خود را از دست می‌دهند تا به ستایشی پیش افتاده بدل گردند و به صورت دانش طبیعی و ممکن الوقوع و استراری در آمده و سرانجام به شکل بدیهات، منجلی شوند. می‌تواند بهیچان نمی‌تواند این عقاید پنهان نشین، روشن می‌نمایند که فهم اصل کار اینست که آنها ممکن است در زمان میان فهم این نکته به مشکل است که برای پشت سر نهادن این رشته

ترتیب سیر تحول اعتقاد از مطلع بودن ذهن تا کردیت آن امروزه همان اندازه مهم است که در روزگار یونان باستان، یعنی برای اولین بار اعلام شد. هرگز هیچ تفسیر اساسی و مهم در تفسیر علمی دنیا، و هیچ پیشامد قاطع در تاریخ علم بوجود نیامده است که شکستش را از دست داده باشد. و هیچگاه حد فاصل بین دو مرحله‌های علمی در سیر دانش ننگ و یادگار نگردد، و همواره تیزی و «جنون آمیز» و پارادوکسی بودن جبهه به نهایت هیبت انگیز و رعب آورده بود است. چنین موفقیتهای قاطع و حساس در شرح زندگی یک دانشمند از میان مشغور زندگی و کارش نیست به طبع علمی و دنیای درویشی و نیز نسبت به جهان اطراف وی بررسی می‌شود. میزان نبوغ نسبت به درجه پیشرفت علم و مشتقات آن از جنبه‌های دیگر می‌گردد. منزی ابتهاش از حقایق و ارقام معرف نبوغ نیست. ناپه بدانش پیش از خود که می‌کند و همین خدمت است که پیش ویراهم بدنیای معنوی و هم‌دنیای حسی‌اش گسترش می‌دهد. می‌تواند به گونه‌های سوار بر غول، مسافات دور را تواند دید ولی هرگز قلب غول در سینه‌اش نخواهد پیچید.

تحقیق و مداقه در رویای ناپه می‌تواند حاوی توشه فراوانی باشد تا تحقیق در بت آنها، چون بت‌ها بدانش پیشین انسان چیزی نمی‌افزاید زیرا که آنها از لحاظ اندیشه‌ها و احساسات و طبایع فاقد روحیه محرک و دکتر فاست و هستند.

تیش موزون قلب یک غول درخنده زندگی آفتابان، به وضوح نشانه می‌شود، قبول کنیم هرگز پیش از زمان او باستانی زمان نیون، تحولی پادار دوکی







## مهد آزادی

برای خوانندگان

# کرکینه

۱۴

فلاهر دو آدینه یکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه می خوانید

## خرابکار

عزیز نسین (نویسنده تیرک) - ترجمه بهرنگ

را هم قرار بود بیایم که فرست نشد. ... بشرفها، لابد اگر فرصت می شد هیچ خیالت نمی کشیدید و دانشگاه هم با خودتان می آوردید تا میس می کردید. ...

دختر ما هم صفت کشیده بودند. یکیشان از صف خارج شد و دسته گل تقدیم حضرت اشرف کرد. دکتر مظفر گفت: اینها هم دانش آموزان موسسه دغیر هستند که مال قصبه خودمان است. ... داشتند بیوانه می شد. خودم را پشت دیگران پنهان کردم و بهر و صورتی زدم. وای که اینها هیچ جای نمی کنند و با سر بلندی حضرت اشرف منتهی را گل می زنند! آخرش دیدم که نمی توانم تحملش را داشته باشم، گذاشتم و رفتم به خانه. عصر مظفر آمد پیش من. گفت: دست به دامن، امشب به افتخار حضرت اشرف، شهرداری ضایعات برپا می کنند. تو هم باید بیایی. گفت: پروکسوز جالو چشم. «بیشتر» «مردودیت» گفت: دور و زمانه ای فوت کرد، اگر نه، معین حالا تو می دیدم به صورتت نمی کرد و زنت و نامی نداشت. ...

دست بردار خواهم می کنم! ... گفت که تو برو! ... عارف آقا، بی تو خیانت یا نمی گردد. ... عارف آقا، برستم، شو گو! ...

چند نفر دست و پای مرا گرفتند و زور زورکی بردند به ضایعات. گویا ضایعات پرودوم می نامی گرفت. قرار بود حضرت اشرف یکایک اعضای شهرداری را مورد نقد قرار دهد. رفتم. سمرای پهن شده بود که در کنار پادشاهان هفت دوت روی ارض من نظیرش پیدا نمی شود. همه خوردند و نوشیدند و سر صحبت باز شد.

حضرت اشرف گفت: در کرخانه و آدابازی و یک نوع درخکه ساختم بودم و چند نفر هم با من شام می خوردم. ... مظفر خودمان یکپور دهنش را باز کرد و گفت: خدا من عطا کند. ...

تولید به خودم گفت: آرم، مظفر کور خواندی. حضرت اشرف دیگر از آنها نیست که بتو می گوشت بزن. این خود می دانند که می توانی درخکه می کشی! ندارند. ...

اجام و اوپاشی نداشتند و من هم بیستم و شصت و یکم! حضرت اشرف گفت: خیلی مشکرم. چند درخکه برای دفع احتیاج قصبه تان خریدم! ...

یکی از اعضای شهرداری گفت: اجازه فرماید من مرخص شوم حضرت اشرف. بعد از جویب دلفری بیرون آورد و شروع به خواندن کرد. «در ماه مارت» ...

در حضرات شازده عازار درخکه خریدیم. ولی از آنها که رفع احتیاج نکرد، سی هزار درخکه دیگر به کار خانه من فرستادیم. ...

آمان! حالا دیگر بلاتان سر رسید و می بینید که حضرت اشرف چه چوری به صورتتان نف می کند. ای پیدنها، دست فطرتها، این لاف و کزافها را از کی یاد گرفتید! ...

قصبه پیشتر شد. اگر تمام مملکت تبدیل به کرخانه درخکه سازی بشود، از همه ساختن این همه درخکه بی نمی آید. ...

لکنت فرزند، ما اینهم، بیاید و ببینید. هرچه به پیش گفتیم گوش نکرد. چرت اعضای انجمن شهرداری پاره شد و شروع به فعالیت کردند. دو روز تمام دکانهای باقی پرنشاز بر تیر و سیمایون و شکس سیل آنا وارد می شد. اگر خود قصبه بران و این چیزها ندارد، که ندارد. ...

تا حضرت اشرف قصد کند که به قتل جا سفر کند، گویای بران و سیمایون و شکس نکل پیش از او وارد آنجا می شود. راه از اینستگاه تا قصبه را با تند و فری می بردند. این دیگر برای چه؟ آخر پوشتاند. ...

فرشها خرابی راهها را می کشیدند. این لندما و فری و قالی را از کجا آوردید؟ در تمام قصبه ها قرار بر این است که فرش و قالیهای را به یکدیگر امانت بدهند. ...

دیگر را هم ببینید، چه؟ فکر این من کرده ایم. یک عده اجیل شده اند که تا حضرت اشرف از راهی رد شد، فرشها را زوی جمع کنند و از یکسکه جا بپزند. ...

پیشواژ کردیم. دسته موئیک شروع به زدن کرد. پیشا پیش دستموئیک شهرداری، ای دادو پیداد، غلای بیشتی از کدام وقت شهرداری ما صاحب دسته موئیک شده! ...

مظفر را گوشه ای گیر آورد و پرسید: این دسته موئیک را از کجا گیر آوردی؟ گفت: «حالا منمات را درینار برادر، گرایه کردیم» دسته موئیک پیشتر را آورده بودند. ...

بچه ها رویب شده بودند و داد می زدند، زنده باد! ... جلویشان هم جلوی راهی به دو جوب کرده بالا گرفته بودند که روش نوشته شده بود، «دیرستان» ...

ای مظفر خانه خراب، ما دیرستان را سال گذشته زورکی تاسیس کردیم. آخر جای که دیرستان نباشد، دیرستان از کجا پیدایش شده! ...

تقاضا کردیم و پیشنهاد هم فرستادیم که دیرستان من گن پیش من روزه به قصبه ما انتقال بیاید و در دیرستان دیرستان

نشسته بودند روی صندلیهای بیرون از تهره خانه ای که دربروی شهرداری بود، هوا گرم ایستاده بود، مکنها حال و حوصله پرواز کسرون و وزوز داشتند. گرما که آب استخر وسط میدان کوچک را جاز می کرد، تابولی «محل آینه پند» به لوزه می افتاد. آقای دبیر گفت: یک نفر به تنهایی چکار می تواند بکند؟ او خودش مردمانی نیست کار به اینجا می کشد. اما با یک مشتاجام و اوپاشی و پرمش کرده اند. ...

دست و پاش را بسته اند، همه چیز را صحیح و سالم به نظری می رسانند، دروهای شادبار سرهم میکنند، بیام را سفید جلوه می دهند و کج و معوج را راست. ...

باز دروغ می گویند... کف دیش را بو نکرد که بداند. ... یوسف دلال شهرداری گفت: درسته، پیشتر درسته. اما مگر قهر و شورش از ما کمتر است! ...

مظفری سلمانی گفت: آقای معلم درست می فرمایند. دور و برش او را گمراه می کنند. اگر کسی نباشد که حقیقت را بگوید، او از کجا بداند که اوضاع از چه قرار است و زیر کلاه نیم کلاه ای است آدم که اینقدر ساده لوح شد. خیلی چیزها را بر عکس می کنند. ...

کارمند بازنشسته اداره ثبت احوال و آمار که تهره محلی ساخته شده از نفوذ بود داده می خورد، گفت: حقیقت همین است. ما عادت داریم هر کار می را به او نیست بدیم، در حالی که آن بیچاره ...

عارف آقا در حالی که دانه های درشت تبشش را به صدا در می آورد، گفت: اجازه بدهید دو کلمه هم من عرض کنم. آدمی به آن سن و سال که چنان اغلاخ او برسانند، اگر یک دفعه هم که شده بیوی برود... و گر نه به خودی خود آدم پدی نیست. ...

یوسف دلال گفت: می شناسم، «آلاکوز مظفر» را می گویند. حالا از بازرگانان معمری استانبول است. ...

عارف آقا دنباله سخنان گرفت و خودش گفت: ... دو پاشی را تو یک گفتی کرده بود که بیرون از حرم آنها نام نویسی کنم، آخر بابا، ما کجا و شکر که از حرمی اجابت می بینیم... می کشد، ...

آنها بجای خود، حالا بابا و نام نویسی کن، تا بعد... برو نظری دیگری داشت. نه اینکه رفقای به پیش خود می کردند، این هم می خواست که با جمع کردن قوم و عشقش برای خود جای محکمی درست کند. ...

نویس شهرداری قوم و خویش شدیم. بعد هم به کمک مظفر در حزب نام نویسی کردم. این دفعه دورانی را که تو یک گفتی که باید در انتخابات شهرداری شرکت داشت به فعالیت بزی. نمی آدم همیشه غلام

آره شش... اگر ولسوزی می کردند، حالا چه چیل داشتیم. تو هیچ خیالات



# بررسی احوال و آثار نیمایوشیچ

از منابع خارجی (با اختصار)  
بنامیت انتشارات و ادبیاتی

این دوره نیمایوشیچ را از آثار در قیافه پاک اوپوشیچ جلوه می‌کند. او بعد از آنکه در «مجله موسیقی» کاری برای خود پیدا می‌کند، آتی علمی خود بنام آرتزی احسانات را در «مجله حسانات» به چاپ می‌رساند. «خارج» در این اثر و هم در اثر دیگری بنام «دولانه» که بعداً نوشته و به چاپ می‌رساند، می‌بینیم که نیمایوشیچ خود را درباره شکل هنر آزاد که در «افسانه» به صورت چنین بود از لحاظ نظری استوار و با برجا سازد. نیمایوشیچ در اثر «ارشی احسانات» دربارهٔ هنر تئاتر از لحاظ فلسفه، نویسندگان، آهنگسازان، مجسمه‌سازان و نقاشان دنیا و همچنین در موضوع شوق مذهب هنرهای اروپا و جنبه‌های هنر ایرانهای هنری و نحوه تکامل آنها یک‌گانه اندیشه‌های آرتزیده پیش می‌کشد.

نیمایوشیچ (علی استغنی‌پوری) از جمله کسانیست که مشاء و گرگونی می‌نویسند. قانون فرم‌های را بسیار جدی پیش گرفته‌است. نیمایوشیچ در قریه یوش مازندران بدینا آمده است. پدرش آبراهیم پوری استغنی‌پوری از دهقانان ممکن مازندران بوده و با اینکه در دهکده یوش اقامت داشت پیوسته با شهرهای بزرگ ایران و بخصوص تهران مرادود خوشگی داشت. بهین جهت هم نیمایوشیچ از آنکه تحصیلات مقدماتی خود را در مکتب‌ها و دهکده یوش بپایان می‌رساند در سن ۱۲ سالگی پدرش او را به تهران می‌آورد و به‌شرفه کاتولیک سن‌لویس می‌فرستد. نیمایوشیچ در آنجا زبان فرانسه را فرا می‌گیرد و آن‌کس که به تئوری نظام و معلم ادبیات مدرسه شروع به نوشتن شعر می‌کند.

فعالیت ادبی نیمایوشیچ را اساساً می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. حرکت از این سه دور خصوصیت‌های ویژه خود دارد. نخستین دوره ابداع شعر از مدرسه سن لوی آغاز می‌شود و تا آغاز سال‌های دهه‌های یهلوی ادامه می‌یابد. نیمایوشیچ در این دوره از فعالیت ادبی خود متوجه‌ای «فقه رنگ‌پریده» و «افسانه» و قطعات «خداکن» و «ای شب» و «محس» و «خداوند سرباز» را می‌نویسد که در مطبوعات و روز به چاپ می‌رسد. شعر در این رشته از آثار خود زندگی نایب و ناگوار و مقامات ایران و رخسادهای سیاسی و اجتماعی کشور را منعکس ساخته است. شعر «خداکن» و «محس» و «خداوند سرباز» از این بیشتر شایسته دقت است.

دوره دوم فعالیت ادبی شعر به دوران سلطنت رضاشاه یهلوی معادف می‌شود. محققین ادبیات ایران این دوره را دوره خانه نشینی نیمایوشیچ می‌دانند. شعر در این سال‌ها می‌توان گفت که تقریباً از فعالیت ادبی دست کشیده و اوقات خود را به مطالعه و تحقیق در ادبیات و جستجوی کار می‌گذرانده است ... دوره سوم فعالیت نیمایوشیچ جنگ دوم جهانی و دوران بعد از آن را دربر می‌گیرد. با آغاز

انقلاب سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ (منظور انقلاب مردم‌سالاریست که معادف با این عنوان می‌گذرد) تحول بزرگی از نظر محتوی و شکل در شعر فارسی بوجود آورد. جنبه‌های ملی‌اندیشه‌های و مسائل اجتماعی را به با خوانند و تحولات سیاسی و اجتماعی عصر هواداری داشت. در شعر فارسی وارد ساختن از همان نسیان سال‌های انقلاب فطانت مطلوبی که در آنجا از افواج اجتماعی و اقتصادی مملکت بحث می‌شد، شروع یافت. در سال‌های انقلاب علی‌الخصوص در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، ادیبان کلاسیک، ادیبان امیری، ابوالقاسم لائمی، ملک‌الشعرا بهار و بعداً نیز میرزاوه عشقی، پروین اعتصامی، فرخ یزدی، نیمایوشیچ و دیگران شعاری که بیان کننده روحیه انقلابی زمان بود بنام آوردند ...

نظمی که در این دوره به‌پایان آمده به تکامل رسیده شعر فارسی استقامت بیشتری پیدا کرد. از چهارچوب تصوف و عرفان و مذهب سرائی خارج ساخته به زندگی روزمره خلق نزدیک ساخت. تحت تأثیر مجموعه‌ای جریانی‌های سیاسی و اجتماعی در شعر ایران یک‌گانه جریانی‌ها و آنجمله‌ای در شعر و به‌پایان آمدن فطانت این سبک از دور تحول و دگرگونی عمیق را نه تنها در محتوی شعر فارسی بلکه در شکل آن نیز پیش می‌کشیدند. طر‌ها در این دوره از این سبک بخصوص در موضوع شکل شعر بسیار تند رفته و کلاسیک شعر فارسی از نوع غزل، قصیده، مثنوی، مسمط، مسمط، رباعی و غیره را گفته و به‌سرری فطانت می‌گذرد. اینها مدعی می‌شدند که این اشکال در زبان حاضر نمی‌تواند جواب دهد. خوانندگانی باشد که در برابر شعر قرار دارد و عصبانیتی که در شعر کلاسیک مطلوب است مانع از پالو پرگوت و گذشتن یافتن اندیشه‌ها در شعر می‌گردد. ی. ا. برنلی نمی‌تواند تحلیل این جریان که در شعر فارسی پیش آمده می‌نویسد: «بشک نیست که تغییر شکل شعر نیست. اکنون دگرگونی زبان شعر و نزدیک‌سازی آن به زبان‌سالاری مدعی پیش می‌کشید می‌شود.

## میزبان گفت:

# بگذار اینشتاین خلق شود

از مشخصات این قرن گرایش به توسعه‌های کلی است. از زمان سیری شده است که کم‌کم‌های علوم منحصراً با کشفیات معین در راه خدمت با احتیاجات علمی محدود باشد. اینده‌های اساسی علمی، نظریات مربوط به زمان و مکان، جهان و سیر تکاملی و نیز مفاهیم مربوط به کوچکترین ذرات مادی و غلامه تصویر جهان بطور علمی، همه اینها چشمه‌های تکامل علمی و تکنولوژیکی و نیز منبع حیاتی تحولان شیوه تفکر و پیشرفت انسانها هستند.

این شکست آور لیست، چرا که آثار و یوم‌رویس (لیست دادن فلسفات انسانی به خدا) ممکن با نهادن معانی و مفاهیم متناهی و متناهی را در این می‌باشد. دانش نو از این عقیده جدا شده. علم بهمان اندازه که خود را از شیوه پیش ذهنی بکار می‌کشد، همانقدر از پیش به قوانین علمی طبیعت می‌گراید و نیز با انسان نزدیک می‌گردد. گویا چه ممکن است غریب بنظر برسد، با وجود این در اوایل قرن هفدهم اعتقاد به کزیت زمین (گردش خودگردی زمین) که به مشاهده ساده و مستقیم نتیجه می‌شد، نقطه توقف محافل علمی آن زمان بود. حال آنکه نظریات شکست آور گالیله درباره مرکزیت خورشید آشکارا با آن دید ساده مغایرت داشت و با اینکه مردم عقاید او را با شور و غول در کوچه پس کوچه‌های شهرهای ایتالیا به بحث می‌گذاشتند.

در قرن بیستم یک دانشمند (پاک انسان) هر کسی می‌خواهد باشد (در سوره می‌تواند بزرگترین شهرت و افتخار را بدست آورد که تئوری به سورت طالع و موثر در علم است. مردم و روح قرن بیستم به این باور باور دارد و از «مایل به پیشرفت» می‌گوید.

علم قرن نوزدهم، پس از آن‌کس که به پیچیدگی بی‌حد و حصر مابین جهان انسانی می‌رسد و از سورت تقسیم خارج می‌گردد، دانشمندان مرزها را عبور داده و به علم واقعیت واردند. در قرن بیستم، علم باز به مردم نزدیک شد. قوانین کلاسیک لایق به مفهومی بر روش استقرای غلط از آن دور آمده و قوانین تازه‌ای و صحیح‌تر جایشان آنها گشتند. علم به پیچیدگی و درک ناپذیری اینده‌های نو مردم احساس کردند که علم را از آسایش دانش استقرایی به سوی زمین می‌کشاند، همان‌کس که برده آتش را از آنجا به زمین آورد. در روی زمین حوادث بزرگی در شرف تکوین بود و این دانش، دانشی که در شرف تکوین بود و این دانش، باز نمی‌تواند، توجه مردم را به خویش جلب نمود. مردم، همچون نسل پیشین انقلابی که در تاریخ از خود اثر بهی می‌شد، پندای تازه و شکست آور قدم نهادند.

مکان با توسعه اندیشه‌های نو، تئوری‌های جدیدی در ذهن مردم و در جانشین از جایگاه آن‌ها در مورفیک، علم انسانی گشت. البته

از مشخصات این قرن گرایش به توسعه‌های کلی است. از زمان سیری شده است که کم‌کم‌های علوم منحصراً با کشفیات معین در راه خدمت با احتیاجات علمی محدود باشد. اینده‌های اساسی علمی، نظریات مربوط به زمان و مکان، جهان و سیر تکاملی و نیز مفاهیم مربوط به کوچکترین ذرات مادی و غلامه تصویر جهان بطور علمی، همه اینها چشمه‌های تکامل علمی و تکنولوژیکی و نیز منبع حیاتی تحولان شیوه تفکر و پیشرفت انسانها هستند.

این شکست آور لیست، چرا که آثار و یوم‌رویس (لیست دادن فلسفات انسانی به خدا) ممکن با نهادن معانی و مفاهیم متناهی و متناهی را در این می‌باشد. دانش نو از این عقیده جدا شده. علم بهمان اندازه که خود را از شیوه پیش ذهنی بکار می‌کشد، همانقدر از پیش به قوانین علمی طبیعت می‌گراید و نیز با انسان نزدیک می‌گردد. گویا چه ممکن است غریب بنظر برسد، با وجود این در اوایل قرن هفدهم اعتقاد به کزیت زمین (گردش خودگردی زمین) که به مشاهده ساده و مستقیم نتیجه می‌شد، نقطه توقف محافل علمی آن زمان بود. حال آنکه نظریات شکست آور گالیله درباره مرکزیت خورشید آشکارا با آن دید ساده مغایرت داشت و با اینکه مردم عقاید او را با شور و غول در کوچه پس کوچه‌های شهرهای ایتالیا به بحث می‌گذاشتند.

در قرن بیستم یک دانشمند (پاک انسان) هر کسی می‌خواهد باشد (در سوره می‌تواند بزرگترین شهرت و افتخار را بدست آورد که تئوری به سورت طالع و موثر در علم است. مردم و روح قرن بیستم به این باور باور دارد و از «مایل به پیشرفت» می‌گوید.

علم قرن نوزدهم، پس از آن‌کس که به پیچیدگی بی‌حد و حصر مابین جهان انسانی می‌رسد و از سورت تقسیم خارج می‌گردد، دانشمندان مرزها را عبور داده و به علم واقعیت واردند. در قرن بیستم، علم باز به مردم نزدیک شد. قوانین کلاسیک لایق به مفهومی بر روش استقرای غلط از آن دور آمده و قوانین تازه‌ای و صحیح‌تر جایشان آنها گشتند. علم به پیچیدگی و درک ناپذیری اینده‌های نو مردم احساس کردند که علم را از آسایش دانش استقرایی به سوی زمین می‌کشاند، همان‌کس که برده آتش را از آنجا به زمین آورد. در روی زمین حوادث بزرگی در شرف تکوین بود و این دانش، دانشی که در شرف تکوین بود و این دانش، باز نمی‌تواند، توجه مردم را به خویش جلب نمود. مردم، همچون نسل پیشین انقلابی که در تاریخ از خود اثر بهی می‌شد، پندای تازه و شکست آور قدم نهادند.

مکان با توسعه اندیشه‌های نو، تئوری‌های جدیدی در ذهن مردم و در جانشین از جایگاه آن‌ها در مورفیک، علم انسانی گشت. البته



## بقیه خرابکار

وای بر تو، پیشرف، وای ... یک ذره سرخی هم به صورت نمی‌دود، بی‌جای آفتابان  
نیکه این طرفها زاده‌اید و بزرگ شده‌اید، هیچ دیده‌اید که محض نمونه یک نفر کندو نگه‌دارد ؟  
در بدانتان چنین حرفی شنیده‌اید، زمینهای ما کوهستانی است و بادگیر است و اسلا زنبور اینجاها  
پیدا نمی‌شود، مگر حضرت اشرف خوبی این را نمی‌داند ؟ پیشرف، همین حالا محبت را می‌گرد  
و می‌بانی ؟

حضرت اشرف گفت : در آغوش چطور است ؟

همینقدر می‌توانم عرض کنم که شماها با خوردن تمام نمی‌شود و با نرسیدن به آنکارا  
و نابالو، با تمام تمام نمی‌شود.

من هیچ گویی، «مفکر گفتم» حالا کی حوس عمل بکنند، چه ؟ یک ذره عمل برای چشیدن  
میکند، بعدا نمی‌شود.

این حرفها را بگذار برای بعد، چندین فوطی عمل خریدوایم، آخره اینکده حضرت  
اشرف به زنبور داری علاقه‌مند است، هر جا که می‌رود همین حرفها می‌پرسد، ما هر روز این حساب پیش از  
وقت همه چیز را آماده کردیم.

حضرت اشرف گفت : روزنامه‌ها می‌نویسند که برنج پیدا نمی‌شود، این طرفها هم برنج  
کم است ؟

خدا نکند ... همینقدر عرض کنم که زیر سایه حضرت اشرف این دور و برها هم‌اش  
بالبار است ...

تف : ... جلوه چشمه بیچاره بر مرمر در دست می‌انداخت ؟ یکو بپوش این قصبه کی شده که  
روی شالیزار بقوه بیفتد ؟ تو کوه لم بزرگ و پیر خدا برنج به عمل می‌آید ؟ صبر کنید، حالا کوفه  
سیر کنید، حضرت اشرف قصد دارد بدانند که پیشرف را تا چه حد رسانده‌اید و آتوق همین‌طوری  
رق را بکنو، برودن آنها را آماده کردیم.

حضرت اشرف گفت : خیلی متشکرم، خیلی متشکرم ...  
اگر اطرافیان و ادبای قصبه ویرانه‌ای آدم را چنین گول بزنند، کیست بگوید که اطرافیان

بالاست چه جوری گول می‌زنند ؟ همیشه کار بر این است که اجامی و اوپاشی محلی چنین بکنند، حالا  
پس نصیر حضرت اشرفا چیست ؟ بیچاره‌ها را گمراه می‌کنند، وای بر ما که کسی جرأت ندارد اوپاشی

گمراه و عقبت را به اینها بگوید و بداند که زیر کلاه چه نیم‌کده‌ای است ... ما را باش که همیشه  
نصیرها را گردن آنها می‌انداخیم، بیچاره حضرت اشرف، دلم به حالت می‌دود ... سیر کن، حالا  
همه چیز را به‌اش خواهیم گفت ...

حضرت اشرف گفت : وضع آب چطور است ؟

یکی از اصداء گفت : خدا را شکر، آب فراوان است، آب مثل سیل به طرف مزرعه‌ها  
جاری‌است، توی سرخانه‌ای آبش خوب جاری‌است.

دو نفر نتوانستند جلو خود را بگیرند و از جا بریدند و داد زد، حضرت اشرف، شما را  
گون می‌زنند، گمراه می‌کنند ... هم‌اش دروغ سرهم می‌کنند ...

دکتر مطلق دامن‌کنم را گرفت و کشید، یکی از اعضا بازویم را گرفت، یکی هم برای اینکه  
خفه بشوم، اردنکی به‌بشتم نوشت.

گفتم : اینجا حیا ندارند، هیچ خجالت نمی‌کشید، حضرت اشرف در دست می‌انداخت ؟  
آنها می‌توانش می‌کنند، ساکت بکنند و من هم تب داد می‌زنم، که کشمکشان ما در گرفتند

است، من هر آنچه گفتنی است، به حضرت اشرف می‌گویم، حضرت اشرف، همه کارهای اینها سر هم  
بندی است، دروغ است ... هم‌اش ما پوست درشکه دیده‌ایم، آن هم چه درشکه‌ای، زوار در رفته و  
نه اینکه جویهای خراب و کج و کج بود، هیچ دهقانی رفعت نکرد، حتی دست به آنها بزنند، تمام درشکه‌ها

نو ایستگاه آتشبار شده‌اند، تو زمینهای ما محض نمونه یک کندو پیدا نمی‌شود، این طرفها کوهستانی  
است و باد نمی‌گذارد حتی یک دانه زنبور جان بگیرد و برسد، هر چه به شما گفته‌اند، دروغ بود ...  
گفته‌اند شالیزار داریم ... استغفر الله، تو خاک و زمین ما اسلا چنین چیزی دیده نشده ... مگر آب داریم

که شالی هم داشته باشیم ؟ البته چند کلوپی سولفات می‌وارد شده، اما آن هم نصیب چند تا آدم زیرک  
و قلچاق شد و دردی را هم دو نکرد، این اوپاشی جناح‌بالی را گمراه می‌کنند ...

همه چیز را گفتیم، اصدای شهرداری می‌خواستند مرا بیرون بکشند، من چسبیده بودم، بیرون  
و هر چه آنها مرا به طرف بیرون می‌کشیدند، من هم هراس من کشیده می‌شد، مطلق در ... رومیزی را  
گرفتم، کم مانده که اصدای روی من بریزد و زمین و خرد و خاکش شود، دکتر مطلق جانان از پشت

گرفته می‌کشید که شاورم افتاده بود روی ساقهایم ...  
من که حرف می‌زد، صورت حضرت اشرف رفته رفته چپتی می‌شد، سب آتش من دهنه بالا

و پاش رفت، مثل روز روشن بود که سخت عصبانی شده‌ام و مسلم است که بعد از بی بردن به‌حقایی  
نصیرت این پیشرفها نمی‌خواهند کرد، ناگهان فریاد زد، بیرون کشید ...

از چهار دست و پایم محکم گرفتم و انداختند بیرون، منی چه ؟ داشتم از حیرت شاخ  
زد می‌آورد، تمام شب مثل دو کشتی تین « پوف ... پوف ... » کردم و خوابم نبرد، فردای آن‌روز

نیام آمده‌ام که حضرت اشرف تو شهرداری منتظر من است،  
رفتم، تو اتاق فقط ما دو نفر بودیم، گفت : نگاه کن ببینم، نکند تو خودت را عاقلی

از من بدانی ؟  
- توبه ... استغفر الله ...

- این، خود ما هستیم که کارخانه درشکه‌سازی راه انداختیم، حالا تو فکر می‌کنی که نمی‌دانیم  
چند دستگاه درشکه این طرفها فرستاده شده ؟

- می‌دانید ...  
- پس اگر می‌دانم، تو چرا آب سرد تو آشکم، ما ریشی و مجلسی را به هم زدی، یعنی

من اینقدر احقلم که نمی‌دانم تو این زمینهای کوهستانی و بی‌آب برنج به‌عمل نمی‌آید ؟  
- غیرممکن است ندانید ...

نمی‌دانم چقدر دوی مسابقه به اینجا فرستاده‌ایم ؟ ما که محاسبه مومایی، تو اینها را ندانیم، مگر  
مطلب به اندازه تو نیست ؟

- استغفر الله ...  
- پس حالا که اینطور شد چه مرضی داری که همه چیز را ریشه و پاشیده نشان بدهی، چرا

خرابکاری می‌کنی ؟ ما که مصطفی‌های نداریم، هر چه از دشمنان می‌آید، می‌کنیم، اگر آدم خرابکاری  
نیاید و شکایت‌کننده فلان چیز نیست، بهمان چیز نایاب است، آن یکی کار خراب است، این یکی کار

خراب است و یک دقیقه آرام نگردد، مثلا چطور می‌شود ؟ نتیجه خوبی می‌دهد ؟ ما هم خودمان  
هم‌اندازه تو چیز می‌دانیم ...

گفتم : بشعید، جهالت کردم ...  
حضرت اشرف به خوشی و شادمانی قصبه را ترک کرد، مرا هم به‌نام خرابکار از حین خارج کرد.

از کف، از بهشت و شهرداری هم استعفا کردم.

## ظلمی که «عین الدوله» بربك آزاد بخواه روا داشت.

مهدی گار کتی یابوزباشی مهدی یکی از پیشکامان جنب مشروطه  
خواهی در تهران بود، این مرد دلبسته آنکه که نمایندگان دو رنگی آثار  
گردند و کارمجلس به پراگندگی کشید و اسناد و محضمل میرزا حکم‌ها  
شد « از بن‌سیر نویسد، نریاک خورده خود را کشت، و تصدیع فریبانی  
در رنگی نمایندگان او بود. » (تاریخ مشروطه ص ۸۸)

یوزباشی از دست دولتیان آسیب و گزند سختی کشیده بود، او  
در کوی س پولک سروده شده میبند و جوانان و مشفقان را بر سر خود

می‌داشت و چون از پیروان و هواداران بهمان می‌رسود، در قوسخانه  
تشنه و بی‌تاغ‌از عین‌الدوله بدگویی می‌کرد، عین‌الدوله که از بهمانی  
همیشه خشمناک می‌بود و دل بر از کینه می‌داشت، از شنیدن آنکه یکی از

پیروان او چنین بیباکی می‌نماید سخت بر آفت و چنین خسارت همه ختم  
خود را بر سر پیواره مهدی آورد، و دستور داد شانه پسته خانه او  
بریده‌اند و آنچه توانستند درین برباد داشتند، خود او را دستگیر کردند، بون

آیستش را چندان زند که بهبه انداخت، یک سرتی را به خوش انداخته  
و خفه گردانیدند، به دیگران بزرگ و کوچک کتک و زخوردند، با این

سیاهکاری از ناراج کاجاله و افزارخانه هم چشم پوشیدند، از آن سوی  
فردا چون مهدی را به نزد عین‌الدوله آوردند گفت تا زمانه باری‌زدند

و پس از همه به زندانش انداختند و تا دین آگاهی او را نبود و همه  
او را کشته می‌دانستند، (تاریخ مشروطه کسری ص ۸۹)

اسباب خانه و ساز و سامان

## بقیه آقای پان و ...

غروکهای هستند که خیمه شب بازار روزگار در بعضی شرایط مساعد و سرحده  
می‌آورند، حال آنکه تاریخ نه بر خیمه شب بازار ایفاء خواهد کرد و نه بر

غروکهای پشیمان، اما در ایران متأسفانه مساله تنها به « پاهای رسمی » ختم نمی‌شود  
بلکه بقایای آنانی از شوخیسم و ناسیونالیسم افراطی میخ شده، و در بسیاری از

شئون اجتماعی ما اثر گذاشته است، بخصوص در فرهنگ این اثر، بارزتر است.  
در کتابهای رسمی ما به « عرب سوسمار خوار » اشاره می‌شود و در واقع باید گفت

قسمت از هم وطنان ما از سوسمار خوارانند ؟ همینطور مطالب کتبدرس ما در  
مورد سایر ولایات هم اغلب بر اساس ملز فکرهای فوق‌الذکر است. این موضوع

به دلک های بیسوادی مال‌را برهم‌فاسانی نام امکان میدهد که بیایند و متأسفانه  
را اثار کنند ( و به مقایسه آنکه آقای بیت‌الحج‌المال در مکتب آزاد در همین نوشته

نوشته بودند نمرأه کنید.)  
عزیزا نایل

• پرور، هواخواه

• • • • • پان، در لمت بعضی همه میباشند که در مورد اسم بعضی از  
مکتب‌های سیاسی فلسفی صورت پیشوند بکار رفته است. • پان اسلامیه • هراز

همین نوع اسمی است که مرحوم دهخدا در تالمتامش مقابل آن چنین نوشته،  
مورد اسناد اسلامی که سیاستمداران اروپا سالهای دراز با آن کلمه، می‌موم

اروپا را ترسانیده و بنام رنج آن انواع ظلمها و تعدیها و تجاوزات غاصبان را در  
مشرق مرتکب شدند.

خوشین نقش دیو میکردند

پس نریبش غریو میکردند

## آخرین سخن سقراط :

سقراط به هنگام مرگ خود آتی‌ها را که به منم کنندگان  
و قنات او بودند طرف خطاب قرار داد و گفت :

« آتی‌ها ! اگر پیشنهاد می‌کنید که در برابر سقراط  
کردن از جستجوی حقیقت مرا آزاد کنید، می‌گویم از شما متشکرم،

اما پیش از آنکه به حرف شما گوش بدهم، باز خدایی بی‌روی خواهم  
کرد که معتمد مرا مامور انجام دادن چنین وظیفه‌ای ساخته است تا

وقتی که نفس و نیرو دارم هرگز از اشتغال به فلسفه دست نبراهم  
کشید و من باز هم هرگز را بپنیم به سرافش خواهم رفت و به او

خواهم گفت، آری شرم‌نداری که دل خود را با ثروت و مقامات  
ظاهری گرم و مشغول داشته‌ای و به خرد و حقیقت توجهی نداری و

نشوای روح خود را بهی‌کنی ؟  
من نمی‌دانم که مرگ چیست، ممکن است چیز خوبی باشد،

و من از آن بی‌نی‌ندارم، اما میدانم که گرفتن از وظیفه‌ای که شمس  
بر عهده دارد، چیز بسیار بدیست، و من چیزی را که ممکن است

خوب باشد، بر آنچه مسلم می‌دانم بد است، ترجیح می‌دهم ...  
تکاهی به تاریخ جهان ( ج ۱ - ص ۱۱۲ )

کارمند بازتشنه اداره ثبت احوال و آمار گفت، منظورشان چیست ؟  
به هر حال تقصیر به‌کردن اطرافیان و اوپاشی است، کسی نشده که حقیقت را به

ایشان بگوید ...  
طریق آقا عصبانی پا شد و گفت، بیه، آنها خودشان ارادل و اوپاشی

را دورشان جیم می‌کنند که بهمان دروغ بگویند ... والا آدم راستگو نوی مملکت  
فراوان است، چه کسی به آنها گفته که ارادل و اوپاشی را دور خود جمع کنند ... حالا

تو بگو نصیر به‌کردن اطرافیان است ... آره، تو میری، آنها اگر یک روز دست  
از این اطرافیان اوپاششان ببردارند، نمی‌توانند سر سالم بمانند، مراب نیاید،

نیلوف جاسوس می‌شود آنها بخصوص مد نصیرها را به‌کردن اطرافیان می‌انداختند  
که تو و من گمراه بشویم و خودشان پاک و بی‌صوفه بمانند ...

بدش داشت و رفت، یوسف دل‌ال گفت، من این چیزها سرم نمی‌دود،  
مد نصیرها به‌کردن اطرافیان است که حقیقت را به حضرت اشرف نمی‌گویند ...

ترجمه از «مجموعه مدون و نگار»



## باز گشت

باز میگردد ،  
از سفر در خویشتن ، من باز می گردم .  
بارها زین راه بر گشتم ؛  
باره آوردم ؛ گراش باز سوگ خویشتن ؛ بر گرده  
و نوازتن پشتم ، ازغم پیلای اتراق در خاموشای  
خویش  
و آبله پام بداهای تا صلیب ی شهادت ، پیش  
باز می گردم .

این سفر هم دل مالال آلود .  
از افقهای تیرامه تهم شوهر گم خویش ' در خویشی  
باز می گردم ، ولی این راه  
باز آوردمی دگر گونه ؛  
نقرتی یادار ، از فردای بی پیغام تنهایی  
تویتی آگاه ، از اعراض شرم انگین  
از مین درگاه انسانی  
همی ای زندگانی  
همی تا شغزار فارغ از خویشی  
سوی اوج برترین مطلوب  
یا مقدس قلمتی مصلوب  
زیر پام قد بر افرازد  
بگسلد شاید .  
ریشی در خاک مغلوجی این پاهای بار خویش  
[ بردوشی ]  
و لبیب آتش بی خویشی ام کن مهریاران می کند  
[ طغیان ]  
بر شکوه اختر معجز کر امید  
در سیاهی هرز اشراق ز سالتهای در نیسان  
چون قفس یک لفظه بفرورد .

آبریز - تیر - ۱۵  
علی - کاتبی

### درد دل

دانشجویان نیز شگی تیریز  
نامای و امشای ، کرمی از دانشجویان  
دانشگاه پزشکی ، به دست ما رسیده است . از متن  
نامه چنین بر می آید که برای شرکت در آزمون هنری  
دانشجویان سراسر کشور در رامسر چند نفری در  
دانشگاه مختلف انتخاب شده بودند ، از جمله قرار  
بود یکی دولتر هم به خاطر هنرمندیان در آواز و  
موسیقی آذربایجانی به همین اردو بروند . اما با کمال  
تأسف و دردت چند ساعت قبل از حرکت و تلگرافی  
به دست دانشجویان هنرمند می رسد که هنرمندان  
موسیقی محلی نمی توانند در این اردو شرکت کنند .  
این کار سخت باعث دلآوردگی و کلافندی  
دانشجویان شده است .  
اینک که نمای از همین نامه را می آوریم ،  
و اگر این پیرمردی در باره موسیقی محلی همه  
امکانها صورت گرفته باشد ، نباید گفت آنان که چنین  
کردند بی بهره از درک هنر و مسائل هنری هستند  
... ازین و امثال موسیقیهای ملی و محلی نابینان  
پایه است که بسیاری آن را مقام اردنده نری از دیگر  
انواع موسیقی می پندند ... و اگر صرفاً باطن موسیقی  
آذربایجانی باشد آفتوخ حق خواهیم داشت این عمل  
را نوعی بی احترامی به هنرمندان و دانشجویان دانشگاهان  
خودمان و هنرمندان تالی کنیه و از این نوعین  
برنجیم ... براساس باید گفت که در این ملک هم  
هنر و هنرمند را منزلی نیست ... در جانی که هنر  
یا دلقک بازی و امثال با ابتذال یکی گرفته میشود  
و نوع چنین انتقادی به بی بدی نیست ...  
صاحب امتیاز

سید اسماعیل بیگلر  
مدیر داخلی سند جواد بیگلر  
زیر نظر شورای نویسندگان

## در ساشه فیلم و سینما

آفتابی نمایش فیلمها و بلوغی سینما ما  
را بر آن داشت که باطرح سالانگی نظریات دوسنان  
سینما رو خود را بنواهد . به امید آنکه شاید چاپ  
برخی از آنها عشقاری برای گروانندگان سینماهای  
مقامات صلاحیتدار باشد . مساعده پیش پایس های  
دوسنان دانشجو ادبیات ما فانی کننده و مستدل نبود  
و به اصطلاح راد پنهانی نمی برد . گلابه و کفک کورد  
این زمینه را به فشارهای بعد می گذاریم . اینک  
تصنیق پایس را از آسای عیاضلی رضائی چاپ  
می کنیم .  
من چند سال است که به سینما می روم و در  
ملی این مفت چه تحول ... قصد تکمیل تکنیکی نیست -  
در سینما دیدماید ؟ بهی است نظریات خود را  
محدود به فیلم های کنیه که در شهرمان نمایش  
داده شده .  
ج . در حدود بیست و یکسال است که به  
سینما می روم و تحول و تکاملی در سینما ندیده ام .  
زمانی سینماهای داشتیم تمام ایران - همین - دیده ام ،  
با فیلمهای سریال فاش - ژورو - تارزان - ژامبو  
لورل هاروی - چارلی چاپلین می رفتم . شمع آفتاب  
گردانی در جیب و دولتر با یک بلیط می نشستم و  
روزنامه را می آوردم ، امروز هم مثلاً سینماهای  
داریم با فیلمهاییکه می بیند منتهی خورنگ کرده اند  
نسل سینما در هم چنین روزگاری نداشت و نظریات  
سالم بیشتری داشتند تا بپایند و در تارکانهای  
بنشینند و سترهای قرن بیستم را تماشا کنند .  
من سینما در زندگی و شخصیت شما چه تأثیری  
کرده است ؟  
ج . گویا سینما هنر هفت است و میدانیم که  
شناخت هنری یک مسأله ذهنی است و با احساس آدمی  
ارتباط دارد و نیز تأثیر آن و هنری که دارای  
هدف مشخص باشد ، بهتر فهمیده می شود . چون سینما  
وسله ای پیش نیست و در این دیار هدفی نداشته ،  
تأثیری که در نهاد من داشته چندان برایم روشن و  
مشخص نیست . حتی من سرگردان را به این طرف و  
آن طرف کشف می آید که بهائی برساند . اما اینکه  
در زندگی من چه تأثیری داشته ، باید عرض شود که  
اصلاً مفهوم زندگی برایم تا بحال روشن نشده ، آقاخور  
و خواب است ؟ صبح را بیدار شدن و در بی خوابی  
نفس زدن است ؟ خفه شدن است و طریقه نشاءکاری از انجام  
دادن است ؟ اول باید بررسی زندگی کرد مایم که  
سینما در آن تأثیر کند یا نه .  
من میتوانم طرح کلی از فیلم های که سال  
گذشته روی پرده سینماهای شهرمان آمده ، بدست  
بدهم ؟  
ج . برای وقت گذرانی به سینما رفته ام و  
می روم و معلوم است که طرح نمیتوان ارائه کنم .  
من بیشتر شما چه نوع فیلمهای در بین افرازد  
شما - شهر طرفدار یا بهتر بگویم خوا خوا برود  
قرص داشته ؟ چه دلیلی بر آن یافته اید ؟  
ج . فیلم های که امیال واپس زده آنان را  
اشباع سازد ، توکواز محرومیت های جنسی گرفته تا  
محرومیت های اجتماعی ، شتر در خواب بیند پنهانانه  
رفتن و در سینما انسان تماشاگر بودن برای این است  
که خود را در نقش بازیگران بیابد . همین چیز باشد  
چرا اینهمه مورد توجه قرار گرفته ؟ شاید به خاطر  
اینکه نسل جوان سینما رو به رستمی در قرن بیستم  
حیات دارد که گره از تمام کفرهای فرد بسته بگشاید .  
فاصل از اینک آن یارو چه بد آموزنها که در روحیه  
تماشاچی افتاد نمی کند . پس بطور خلاصه آنچه که  
جنبه خیال دارد و ناشی از واقعیتی است و گریز  
شده ، در سینما به تماشاچی عرضه میگردد و هر آنچه  
بتواند انگشت بر نقاط ضعف او بگذارد ، مورد قبول  
است و استقبال از آن حتمی است و اکثر امکانی بود  
و از همین جنبه به نفع مردم عامه استفاده میشد ، ولی  
فلا جای بحث این قبیل مسائل نیست .

ج . قبول دارم بیشتر فیلمهای سینما ، جنبه  
تجارتی بر جنبه هنری دیگر می چربد . با این اوضاع  
و احوال که ما داریم چند تا فیلم دیدماید که جنبه  
هنری آن سالی جنبه هایش را در حاشا لشع فرار داده ؟  
ج . خیلی محدود . مثلاً تارای درون ، دادگاه  
نوریز ، محبت و انالو و چند تای دیگر .  
من در فیلمهای خوب چه چیزها را دیده ام ؟  
که توجه شما را ببرد . خیلی گریه چند تا جنبه با چشم  
نورانی در میان خودمان تماشا می کنم و دوست دارم یاد

## بقیه وظیفه ما

این را مورد بحث قرار  
دادیم ( و فون باین و ... )  
تمام افرادی که در راه  
پرنسپل کثیفیت پیش حقایق  
دیده علمی را در آلبام  
تحویل جامعه می دهند  
دعیم . باید گفت نظریات  
افرازی چون آن حضرت  
موتاسیونست ( که قبلاً  
فستعانی از معاصره فرشی  
بلیط تلیفات  
اوشاخ موافقت با نظام اقتصداری  
کتونی حد نمی کند ، به ذکر نمونه های  
ذوین میبندد :  
فرص کثیف خانوادگی برای امرار  
معاش در هفته سه ۱۵ دلار احتیاج  
داشته باشد . اما در آمد او بیش از  
۵ دلار نباشد ، مقدار کمبود غذائی  
این خانواده را تعیین کند .  
مثال دیگر ، فرش کند در یکس از  
کارخانه های بافندگی جنوب از صد  
کارگر یکی به بیماری جلدی مبتلایند ،  
تعیین کنندد صورتیکه کارخانه ۱۰۰۰  
کارگر دیگر استخدام کند چند مورد  
دیگر از این پیمانی پیدا خواهد  
شد ؟  
مثال دیگر ، هرگاه در یکس از  
چنگنه های دیسالیانه مملوین چنگو  
در دو میابون کشته وجود داشته باشد ،  
در صورتیکه این جنگ چهار سال طول  
بکشد ، تعیین کنید چند تن ممکن است  
زنده بمانند .  
فرهمن چنین می نویسند ، کتابهایی  
که شامل چنین مسائلی باشم در دست  
هر چند مانند کتب دیگر روابط مجرد  
میان اعداد را تعلیم دهد ، زیرا اینکه  
کتابها وسائل تبلیغات است و نمیتواند  
مدعی شرافت را بهیاست صرف باشد ،  
شکی نیست که کسی که ثروتمند یا کم  
نمی کند که دانسته دست به تبلیغات زده  
است . تنها خورد و یکمیتوان بر روی گرت  
این است که اعمال اقتصادی موجود در اسلام  
نداشته و با ممالای که بکار برده است  
نداشته و نتوانسته به حق تعالی آگاهند  
کرد بایست . ترجمه دکتر لادن

بطور کلی از فخر و غرور ، شایعچه جزیاتی می خوانید ؟  
ج . بطور کلی هر آنچه که بتواند به من چیزی  
بیاورد ، به علاوه اثر احساسی عمیق برایم ارزش دارد .  
فیلم خوب آنست که از نظر موضوع - سحنه ها - بازی  
نورخیزمیلر داری و موسیقی مصوغا بتواند مرا درگیر  
سازد و بین من و دلم من پلی ایجاد کند و مرا در  
دنای خود غرق سازد ، آنگاه که بتوانم برداشتی از  
آن بکنم .  
من ، می پردازم به وضع داخلی سینما ، چه  
هوالمی ( اجتماعی ) گرفته تا وضع مالت عمومی و  
آکپی های تجاری و کلیت رفتار مامورین نظامی  
داخل . ( در سینماهای ما وجود دارد که برای  
تماشاچی پادست که برای شما ایجاد ناراحتی می کند ؟  
ج . سینماهای ما از نظر فروش بلیت گرفته  
تا وضع داخلی سالن و پرده کور و بلند گو و تنظیم  
نور و پروم اوضاع پس ناگواری دارند و آکپی های  
خضائی ( تجاری ) نیز خرابی را ازین بهر است  
و باید راه علاج این یکی همین باشد که به محض  
پیش آگاهی مردم سالن سینما را ترک کنند و بهمان  
انتظار بروند یا هو کنند ، مامورین نظامی همگامی  
با کمک کاری مردم را از دیدن فیلمهای ارزشمند  
محروم می کنند ، اینک وسوله های باشد و از خود این  
این صحنه جالب فیلم مستندی تهیه شود ، تا کور شود  
هر آنکه نتواند دید ؟  
من ، فیلمهای فارسی و هندی را در یک ردیف  
قرار میدهم و می روم ، آیا به تماشا می انگیزد  
فیلم ما رفته اند ؟ از تماشا می آید ؟ چه احساس در شما  
برانگیزد ؟  
ج . بنده این توفیق را نداشته ام که به فیلمهای  
فارسی یا هندی بروم . در آن سالهای اول که مستند  
سینمای ملی ما پامی گرفت ، به تماشا می یکی دو فیلم  
رفتم و از آن بعد برزار شدم و نیز فیلم هندی ، باطن  
موسیقی عالی فیلم جالبی را دیدم که در میان مردم  
جای می گرفت و سانس در سینما چند هم گرفت  
و که گاه به موسیقی گوش می داد

اعمال نظریه ما میباید  
های تعلیمی میباید شد  
( در این مورد پس ۱۱ )  
مشاعا سالن ها چه شد  
باز باطلی و کثیفی را  
خبر است و باطلی و کثیفی را  
همان فیلمهای عالی  
مکتبی به نظریات عالی  
کسی بنیاد نیست  
دومی ما معتقدان در علمی  
بهره داران در پیشرو نظری  
گواهی ( ۱۳۳ و ۱۳۴ )  
۱۳۹۰ کتاب مورد بحث  
ایراد بزرگ حضرت این  
است که علم را ازین بهر این  
چنین دیدگاه علم میگردد  
غافل از آنکه بی تحقیق  
علمی روشی خاص را  
دروغی پیش بر شناسایی  
طبیعت و اجتماع مالت  
قوانین شده و تکامل آن  
( ام استوخ )  
از این بونفدی بر  
کتابی که توان گفت از  
آخرین تلاشهای علمی  
ها ( بر فاندان ران کوانتوم )  
است ،  
از این تالیات فار  
و انصورت گرفته و خواند  
گرفت - زیرا این اصول  
برای انسان باطل نیست  
از پس آنکه دانوشیم  
اقتضای بود که خورند  
ای نتوانستند خود را  
با آن سازند و بگویند  
معاصرین و ادوین و ادوین  
همی بود که از طرفین  
گترین داشتند صبر  
اروگاه کثیفان اناجده  
شد . افکار وی در نام  
رشته های طبیعی اتان  
عجیبی بوجود آورده است  
شناسی ، جاور شناسی  
انسان شناسی و دین شناسی  
تشریح مقایسه های فیزو  
لژی و علویات انسان  
و حتی روانشناسی تجربی  
همه برای خود ، اصل  
راهنمایی در کثیفات  
میباشد که ملاحظه شود  
مشاهدات قبلی را چه  
مربوط میبازد و معتقد  
بر این حدایت میگردد  
آینه ( سیارک - مقان  
برگزیده )  
دارو و سیو و فیزیت  
شناسی را از جهان بینی  
های مغفوری و سرگردانی  
آلیستی و معانی یکی پاک  
کرد و انسانها را امکان  
دارد که دین عجیب  
مسائل علمی بهیستون میباید  
حیات دارند باشد  
دارو و سیو و فیزیت  
عجیب و نفس نبود اما  
برهون را پیشی آسرا  
تکمیل کردند و علمی بنا  
نهادند که طبیعت را تحت  
فرمان آدمی در آورد  
آرا یافت خویش تیریز  
علی در خدمت مردم  
تسلط بر طبیعت این است  
علم واقعی  
و ما می نویسد  
انضباط عیاضلی طبیعت  
( صادرات خویش )  
نظریه دین است  
و ادیان برای حاکمان  
است



تحلیل مشروطیت ایران  
از دیدگاه جامعه شناسی  
داریوش آشوری

۱۲ صفحه

۳ ریال

مهد آزادی

شماره  
مسل ۱۳۸۸  
پست يك مرداد ۱۳۴۵

## جشن ولادت مردگان

کشوری که تاریخ کهن دارد اگر بخواهد باره سنتها را به دوش بکشد از پا در می آید. از این جهت باید چنان تحول سریعی داشته باشد که تمام سنتها را تعدیل کند و از نو بسازد و اصول جدیدی وضع کند یا حوادث تاریخی به پاریش بیایند و نظام ارزشها را دست و معترزل سازد.

تاریخ ماساکی از آن است که سرنوشت دوم را متحمل شده است و شاید هم خودمان آن را پذیریم. (و این قسمت بیشتر مربوط به تاریخ معاصر است)

اما اگر قرار بود دو هزار سال بر یک نهج زندگی کنیم و سنتهای ایرانی و هخامنشی و یونانی

و اشکانی و اسلامی و ترکی و رومی و چینی و مغولی روی هم انباشته شوند، همه زندگی ما جشن بود و عزا و مراسم و مناسک و آداب نو خالی و از کجا که کسی ایراد نکند که چیزی جز این هم نیست.

اما می دانیم که این فرهنگها و سنتهای مختلف که از هر جای عالم به کشورهای ما آمده اند احیاناً ناسازگار بوده اند و به این دلیل هم هست که بعضی فراموش شده اند و بعضی دیگر جای آنها را گرفته اند. و تازه سی کرده ایم فی المثل بعضی جشنهای قدیمی مان را زنده کنیم.

پتیه در صفحه ۴

«لمپیغیزم» مرض ساری

دوره رکود و سکون -

«لمپی» های نهضت مشروطه

- رودی به ستر و نی - حسن
- روز پیکر
- از میان «شبنامه» های
- مشروطه
- یادداشت های روزانه یک
- مشروطه چی

زمینه اقتصادی و اجتماعی

و مقدمات انقلاب

رحیم رئیس نیا

• آذربایجان در جنبش مشروطه

• میوه چمنهای مشروطه

• وقایع نگاری مشروطه



ستارخان فرماندهی باک مجاهدان تبریز

## وقایع نگاری مشروطه

(۳۳ تیر) کتک تون طلیعه آزادخواهان را در مسجد کهن سیپالار.  
(۳۴ مرداد) جشن مشروطه در حالی که فکلتیاجا آشوب پر کرده و ظلم سداظم و محمد علی میرزا و حکامان از حد گذشت.  
(۸ شهریور) کتفه شد اثبات اسطه به دست میرزا آقا تبریزی عضو انجمن آزادیخواهان در تهران که بنیان گذارش جدید و اول بود.  
(۱۳۸۶) سازش محمد علی میرزا با عبدالحمید عثمانی و کشتار قشون عثمانی در خاک آزادیخواهان برای جلوگیری از مشروطه.  
(۱۹ آبان) آمدن محمد علی میرزا به مجلس و سرنگونی وفاداری پادشاه به مشروطه.  
(آذر) محاسره مجلس از طرف اوباش و ملایان دست نشانده محمد علی میرزا و خواستار شدن انجمن تبریز عزل محمد علی میرزا را و عقب نشینی او.  
(۱۴۷ خرداد) سنگر گرفتن محمد علی میرزا در باغچه و تطبیع مجلسیان.  
(۲ تیر) بمباران مجلس و پایان کار مشروطه در سراسر ایران جز تبریز - آغاز جنگهای یازده ماهه تبریز.  
(۲۴ تیر) ورود دجیحان به تبریز - تاراج باغچه و محاصره از جمله علی مسیو - بیفک عید تون مردم و تنها ماندن ستارخان با کتک از بیست مجاهد.  
(۲۵ و ۲۶ تیر) قلم کردن بر انداختن ستارخان و پندهای سید را و دوباره شورش تبریز.  
(۲۸ مرداد) ورود عین الدوله والی نازنه آزادیخواهان به تبریز.  
(۱۵ شهریور) اهراس انگیزشین جنگ استوار تبریز (اواخر مهر) پراکندگی دوش و دیگر ستارخان از اطراف تبریز - پایان تسخیر و رولنگی کتی بر سر تبریز و پایان محاسره باغچه.  
(آبان و آذر) برقراری مشروطه توسط مجاهدان و انجمن پالی تبریز در شهرهای آزادیخواهان.  
(۱۱ و ۱۲ دی) جنبش و آزادی یافتن بخاری و اسفهان.  
(آخر بهمن) جنبش آزادی یافتن رشت و گیلان.  
(زمستان) محاسره دوباره تبریز و جنگهای تبریز با سمدخان شجاع الدوله.  
(۱۳۸۸) قسط و غلای تبریز در نتیجه ادامه محاسره و کلمه خوار و پوخته خوار مردم و مجاهدان.  
(۹ اردیبهشت) ورود قشون روس به تبریز - گزند نهدان محمد علی میرزا به خواستار تبریزیان - پایان جنگهای یازده ماهه.  
(آخرهای اردیبهشت) آغاز تجاوز ساداتهای روسیه تزاری به جان و مال مجاهدان و دستگیری و شکنجه دادن سران آزادی تبریز.  
(۲۵ تیر) فتح تهران به دست مجاهدان و فراز محمد علی میرزا به سارت روس و پادشاه احمد میرزا.  
(۱۸ شهریور) بیرون رفتن محمد علی از ایران.  
(۳۰ آبان) آغاز کار دوباره مجلس مشروطه ایران به تهران در اثر وفاداری دولت روس.  
(۱۳۸۹) واقعه پارک اثبات و تیرخوردن ستارخان در تهران و خانه نقین داشت.  
(۱۳۹۰) بیرون کردن از میان برداشتن دیگر سران مجاهد.



مستخرج از تاریخ مشروطه کسروی

(۱۳ مرداد) صدور فرمان مشروطه و پراکندگی ست نشینان.  
(۱۴ مهر) گشایش مجلس اول پس از تملای بسیار و فشار ست نشینانو آزادیخواهان تبریز.  
(۵ دی) امضای قانون اساسی از طرف مظفرالدین شاه.  
(۱۸ دی) مرگ مظفرالدین شاه.  
(۲۸ دی) نامگذاری محمد علی میرزا.  
(۱۷ بهمن) شورش تبریز به خاطر سستی و بی اعتنائی محمد علی میرزا به مجلس و گزند نهدان محمد علی میرزا بعد از شش روز کتک کشیدن در خواستهای انجمن پالی تبریز.  
(۱۳۸۶) (بهار) دمشق سیامگیری و تیراندازی در تبریز که از زمستان ۸۵ آغاز شده بود.  
(آخرهای فروردین) وارد شدن میرزا علی اسد انابک به ایران برای سداظمی و ایستادگی مجاهدان گیلان و رشت و آغاز خیانت بعضی نمایندگان و همکاری نهانی و آشکار شان با محمد علی میرزا.  
(اردیبهشت) شورش تبریز و اجتماع عظمی در تلگرافخانه و فشار آوردن بر مجلس و درود تصویب قانون اساسی و مذاکره و عاوجه خارجهای تلگرافی و بعد شورش دیگر شهرها.  
(فروردین) کشت و کشتار بیوکهان پسر دجیحان در روستاهای اطراف تبریز و بعد اتمام حجت انجمن پالی تبریز به مجلس و آماده شدن شدن و حرف عزل محمد علی میرزا بمقتل آمدن.  
(۴ خرداد) جنبش تهرانیان به یاری تبریزیان و خواستار شدن عزل محمد علی میرزا و شرکت کردن باوند تن از زنان تهران در جنبش و اجتماع (این شورش با قبولان چندین شهید به دربار به آنتی انتحامید ولی در تبریز همچنان پیش میرفت و قانون اساسی طلب می شد.)  
(۳ تیر) اجتماع علمای دست نشانده محمد علی میرزا و تیراندازان در شاه عبداللطیف به نام حفظ شریعت و ملحدون تدقی خواند نشان مشروطه می خارا.

## میوه چینها

یکی از داستانهای شگرف تاریخ مشروطه ایران همینست که در کتف بزرگی از دیوارهای کهن و از دیگران که به عنوان مشروطه خواهان آمده بودند، پیکانه کار خود فرمانروایی و آقایی میدانستند و این بود به هیچ کوشش بر نداشتند و یکبار را میخواستند و هر زمان که بیمی پندار میکردید خود را کنار کشیده میدان را بمجاهدان و کوشندگان باز میگرفتند. لیکن همیشه بیم از جلو بر میضاعت و زمینه به فرمان نروائی آماده میکردید پندار خود را به میان میافزادند و کوشندگان را به کنار زده رفته کارها را به دست خود میکردند. بلکه زبان باز کرده ابراد حا به آن کوشندگان میکردند.  
همین اکنون که در تبریز جنگ و خونریزی میرفت، در تهران پیکس و نه از حاجی سید نصراله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله مسنون المسلك و تقی زاده و دیگران ناگه بانه چشیراء میدانستند که زمینه آماده گردد و باز آنان با بمیان گزارند و رفته رفته راپدست گرفته مشروطه را راه برند. سمدخان از این کسان در میان میبودند. ما در نوشته های خود ایشان را میوه چین مینامیم. زیرا داستان ایشان داستان کسی است که در محاسره کرا و باغبانی با خود آن باغبان رنجا کند و در غی پرورد، ولی همیشه زمانه میوه داری رسید این باجنگل گزارد و باغبان را

۱۲۵۲ اولین سفر ناصرالدین شاه به اروپا در ماه انگیزش سیپالار برای آگاهی از وضع دولتهای اروپا.  
۱۲۵۲ دومین سفر ناصرالدین شاه به کناره سیپالار از نشست وزیر و در سایه بد گوین و کارکنانی برقی ملایان و پنگی از محاسره کاکان.  
۱۲۶۰ در کتک شدن (۱) سیپالار در خراسان.  
۱۲۶۷ باز شدن اولین مدرسه ایران در تبریز به نام مدرسه رشديه.  
۱۲۶۸ سفر سوم ناصرالدین شاه به معاصران میرزا علی اسرغران امین السلطان سداظم - آمدن دوباره سید جمال الدین اسد آبادی به ایران و بیرون کردن تشار ایران به دستور ناصرالدین شاه - دادن امتیازها به دول بیکانه که از چندین پیش شروع شده بود که شناخته ترین آنها امتیاز توتون و تنباکو - هر دو این سال (۱۳۰۹ ق) بود که منجر به ایستادگی مردم و تحریر چق و قلیان و نلو امتیاز توتون شد. این را میتوان تسخیر تنباکی در تون ایران شمرد.  
۱۲۷۰ اولین روز دولت ایران برای پرداخت به کتبیان دارنده امتیاز توتون و تنباکو به عنوان غرامت.  
۱۲۷۰ کتفه شد ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ ق) به دست میرزا رضا کرمانی.  
۱۲۷۵ سلطنت مظفرالدین شاه.  
۱۲۷۸ آمدن نوز باژنگی و بربر و انگلیس به ایران و افتادن کارهای گمرکی ایران به دست بلژیکیان.  
۱۲۷۸ (بهار) رفتن گمرکهای شمال به کروزها در مقابل ۲۲ میلیون متات قرش و سفر اروپای مظفرالدین شاه و اثبات و با کتفه نوز باژنگش - پیدا شدن تسخیر شش ماهه ۱۲۸۹ سفر دوم مظفرالدین شاه پس از ده میلیون متات قرش گرفتن از دولت روس و دادن امتیازهای به آن دولت و با کتفه باز کتک شدن.  
۱۲۸۲ (شهریور) وزیر اعظم شدن عین الدوله.  
۱۲۸۲ (اسفند) خواج برای عزل نوز به رهبری شادروان بهبهانی و بسته شدن بیست و هشت روز و باطنی و همکاری بازاریان با آنها  
۱۲۸۳ (۵ اردیبهشت) بسته شدن تپیه ها و کاروانسراها و بازار تهران و پناهنده شدن بازرگانان و بازاریان و دیگران به شاه عبداللطیف با اطلاع طباطبائی از دست خود کسامکی و اجساد نوز و همدستان.  
۱۲۸۳ سفر سوم مظفرالدین شاه به معاصران ۶۸ تن و درباری.  
(۳ آذر) ویران کردن ساختمان نیمه تمام با نگه روس طبق نقشه بهبهانی و طباطبائی.  
(۳۰ آذر) ناپایی کند و چوب خوردن سه تن از بازرگانان بنام افتد و شورش تهران و اجتماع مسجد شاه.  
(۲۳ آذر) کرج و اجتماع علما و مردم (رویه و مزار تن) در میدان لطیف و چند روز بعد داماد شدن امام جمعه به شاه و صدور فرمان عداوتشاه.  
(۲۳ آذر) بازگشت ست نشینان به تهران - روزی که تسخیر بار مردم به نام توده دما کرده و گفتند، زنده باد ملت ایران و  
۱۲۸۵ (آخرهای فروردین) مذاکره طباطبائی و میرالدوله و موکند خوردن عین الدوله به قرآن که صد در صد با آقاییان موافق است.  
(۱۹ تیر) کتفه شدن سید عبدالحمید طلیه و اجتماع در مسجد جامع و شورش علما و مردم تهران و خواستار شدن عداوتشاه و عزل عین الدوله را - و بعد مدته راه انداختن و شلیک بر بازار و کتفه شدن دستمک دوازده نفر.  
(۲۷ تیر) نشست بار بشتن کما پیش بنهائ تن از بازرگانان و علما در سفارت انگلیس (که بعدها شماره ۱۴ هزار رسید) و در خواست حکومت مشروطه و افتاد از شور و عزل عین الدوله (که کتفه شد بعد شد و مشیرالدوله جایز را گرفت)



## آذربایجان در جنبش مشروطه

امر تكانى در مردم مى داد .  
فرهنگ

فر ههناك

مقر استانبول نیز  
همین اثر را داشت .  
آذربایجان با استانبول  
همیشه و به هر سه قشای  
گازکوک در تماس بود  
چنان که دوروران استیلا  
محکمات میوزا و داستان  
جنگهای گسترده برپا داشت  
انجمن به نام «  
دوره های دانش» که پیشتر  
اصا پیش از زمان پادشاهان  
آذربایجان بود و خوردا  
نایب الدین نامی داشت  
مرفی می خواندند و همین  
انجمن بود که از خوردا  
را به ملایک تاج وادرا  
و دیگر حاکم و سادات  
برای انجام کارهای  
مالی موزی بنام خوردا  
میکرد و می خواند.

بازرگمانی

کسروی می نویسد که  
آذربایجان در روزگار  
و فرستادن لایکسورهای  
بیگانه از همه مردم ایران  
جلوتر می بودند و در بیشتر

مذهب

دست اینجا بود. و بجای  
در استخوان و بر شقی  
شرایع بود و دراز کاشی،  
دست گامه داشت.

این دراز کاشی از  
یکسوالی می نمودند  
از سوی دیگر از جان و  
پشتی پنهانی دیگر نقاط  
جوانان بودند و در آن  
آوردن آن چه بسیار  
خا و از میان باغی هم  
در این آن بود که  
مردم مزاحم از آلوده بان  
در نقاط می نمودند که  
اجتناب شده می نمودند.

و است از زبان «  
قهرمانان آلوده بان»  
فلی زاده بانی بگرامی  
که به دست اربابان  
معبست است و فقط یک  
است که دراهی کند  
و از این نظر  
با یکدیگر، صنعت جاده  
والا صراحتی بر است  
مست شبیهی را یک  
ایرانی می گفتند.

فردم قهرمانان  
از کسان آلوده بان  
بودند که در پستی

در قفقاز می‌رفتند و در  
جایای مختلف آن به کار  
های مختلف می‌پرداختند.  
احوال مردم از آن  
پیمان و کامی ابراهیم  
در قفقاز را می‌فانید  
و به تجارت می‌رفتند  
می‌انود کشور یا کارهای  
دیگر می‌پیرا داشتند و  
ادبیات آن دورتی قفقاز  
نیز نمکسده است.  
این نمکسده و ادبیات  
زبان را از جلیل محمد  
قلی زاده و فیاضنامه  
«فرگشت در خرابی»  
را از زینب باجمعه از خونود  
باز می‌بینم.

و حرف زدن و موعظه  
کردن و جوش و خروش  
نهیست بود.  
مهربان نهان -  
تاوانستند آذربایجان را  
به خرب نمک و افراز  
خاک و دارند بیا  
نفرهای دیگر تفنگی  
پوشانند به هر حال بیج  
نمی کشند -  
مصدق می میرا  
نه بود و نه کشی  
پادشاهی مرقاد و بک  
خاک دلربانه افراز  
هشتم کشیدند آن  
را به کار را به از چند  
دوری همچون نیزه

احمد کسروی -  
روید که جنبش مشروطه  
را تهران آغازید و  
میرزاان را پاسداری کرد  
و به انبام رسانید .  
هر چند امروز آدم  
دلگش چون ابراهیم صفائی  
بر موداد و ترهائی من  
روید که ، محاسن ادب  
آر بایمان یک : تا او باش  
بودند و ستارخان - آن  
اشان یک نفر و چنگیز  
راغزنی پیش نبود که به  
خاطر غارت و چپاولی من  
جنگید . یک وقت به حساب  
و کتاب معانی خواهم  
دید .

A close-up photograph of a stone inscription on a wall, featuring several lines of Arabic script in a stylized, possibly Maghrebi or Andalusian, script. The inscription is carved into a rough, textured stone surface.

سنگ قبر ستارخان

در رثای عباس آقا تبریزی  
قائل انابك اعظم

قطعه زیر روز آینه بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد  
صودی در هنگام پرچیدن ختم عباس آقا بوسیله میرزا غفار رفوئی از جماعت  
ناز خوانده شده است :

آرقاداشلار، قان ئۇ كۈن نا چۈشە كەلمەي كەتتى  
 ئاتى ئولسۇن نا جەھەنم يېزىدەكى غەم و ئىبات  
 ئۆلگەن غەمگە مەرجىدور شەرقلىق يېرى مەمەت  
 مەنە لازىم دىگەندەك بىر ئىشلە قىلىدۇ  
 غەم و ئىستىباد دۇرى، دىدۇ و ياسا يامى دىر  
 آرقاداشلار، قان ئۇ كۈن، قان ئۇ كەچ كەلمەي كەتتى

ترجمه :  
- برادران خون بریزید تا کاینات به جوش آید و هم و نبات ما بر جهان  
برای حیات افسرده ای  
برای ملت لازم نیست ، دور ظلم و استبداد است و ایام درد و یاس ، برادران ،  
خون بریزید که ایام خون ریخته است .

و بعضی از غیر ایرانیان  
بسته گردانید.  
غریبان تهران به هیچ  
یک از اینها پیروان پیدا  
نکردند. آنها میخواستند که  
را با متحد دیگری و امپراتور  
مظلومت ملت از پیش  
برگردانند و نژادی بسته  
نبریزن و نهادهای  
روزمره را مجلس آزاد  
پخواهان تهران نتوانستند  
پیش از چند ساعتی جنگ  
را ادامه دهند (یا بخواهند)  
جنگی که نشان دهند  
عشق همین بوده که آمادگی  
نداشته، اما گفته اند  
مجلس از همین جنگستاندار  
مستوفی (نجنم آزادی-  
یجان) در تهران بودند  
اما در پیروزانجام  
روز گرفتار مناسبات و  
تفنگی و مجاهدت بی  
میشد که در جای خود  
خواهد آمد.  
قابلیت‌های انجمن  
آلین نیزیز و مهمتر از  
آن طرح‌هایی که افشای  
مرکز قیامی نیزیز در  
تهان می‌پیشند و در دست  
نشان اجرا میکنند  
از جنبه‌هایی است که تبریز  
را برای مقابله با قشون  
استبداد و ادامه جنگ  
بازده آماده کرده  
بود.

موقعیت

بیماران مجلس پس از  
نگه‌داشتن‌های بسیار عین‌یوسف  
و این نمونه‌ای بدست داد  
از آن که شرقیان شایسته  
فرمانگاری آزاد نمیباشند  
(تاریخ مشروطه)

هدیه آزادی آیدینه شماره ۱۲۸۸ صفحه ۱



## بنده جشن ولادت مردگان

از اعیان قدیم ایران جز نوود هر چه بود  
فراموش شده بود، یکی از آنها را دو باره زنده  
کردیم و سوزی امروزی به آن دادیم و آن جشن  
مهرگان است.  
دور فراوان پراور و پیمان بیرونی و امثال او  
(اگر امثال داشته باشد) که تاریخ این سننهارا  
برای ما نگاه داشته وای بسا که بهشکام ضرورت  
از آنها هم استفاده کنیم.  
اما چرا بیکاره بهیروز زنده نمی کنیم؟ دلایل  
بی نیازی ماست. حالا که هر روز جشن بین المللی  
همست دیگر سبب و بهمنجهو تیرگان و... چه  
نیازی است و وقتی این جشنها فقط تشریفات خشک  
و خالی است همان بهتر که اصلا نباشند و ما که  
جشنهای زمان نزدیک را به تشریفات و حرف تبدیل  
کرده ایم برود سر راغ شده و مهرگان تاو آیدگان  
بدانند که ما قدر دانیو قدر اسیران خاک را خوب  
می دانیم و (و غوغا ساها بیدم دایت و فرزند)  
و از اسفند که همدعا از این هم پست تر  
است.

روز ۱۷ مرداد یک جشن قدیمی نیست اما  
برای نسل تازه دل چیزی شب آن جشنهاست. پستی  
روح ندارد و بیان کثیفه حمامه و افسانه های نیست  
چراچنین است اما که هنوز از آسانه های بی نیازندیم -  
که بی نیازمان می دانند! و در کجای دنیا مردمان  
بی نیاز از افسانه های بی تواتر بدون حساسیت و کجی  
کنند مگر آن که افسانه ما کشتن روح و معنی و  
پرداختن به سورت و ماده باشد که من این را اگر  
در میانه جهانی قابل بهت بدانم خمیسه قوم و ملت  
میانی نمی شمارم و این را هم نمی پذیرم کسه  
ملشی پست ساز و قوم دیگری ذاتا پشت شکن  
باشند.

به من خواهد گفت میره ما فرزند کسی  
بوده است و لایق پرودن فرزند نیستیم منتهی وقتی  
او را می کشیم به زاری می کشیم شانه ها را  
به یاد می آورید که داستان ایرج و سلم و تورش  
قفسه پر سوز و گداز کشتن فرزند و فرزند است  
و دست و استندار و دستم و سهراب و سیاهوش هم  
میخورند! و بونایه افسانه ها پیر کنش است...  
بگذار اینجاستان را قطع کنیم و بگویم که پدر کنش  
و پدر کنش چندان فرقی ندارند و گهر کم از کبود  
نیست.

مردان باز هم حرفان تمام نشده است. ما  
متهمیم که از زمان داریوش اختیارمان داشتن و مردمان  
وایمان خوب و بوده است. مردانی که میورود بودند  
و پدریان همچون آب و مردانی که پادمرک در  
خاطرشان می روده است و محو می شده است.  
میگویند اینجا همه سخن از تولد است اما تولد  
پوچ و تولد چیزی که اصلا در دنیای ما نیست و  
حرف است و قال و مقال خدا کند که چنین نباشد  
ذیرا یاد مرگ همراه تفکر و تأمل و آگاهی است و  
یاد ولادت امری سطحی و ظاهر بیانه است. بخصوص  
که مولودی در میان نباشد یا ناقص الحلقه و کورو  
کر و منلوح باشد.

دیگر بی است. چیزی میگویند که  
هر چه بگویند داستان خورای و ذلت خودمان است  
و آدمهایی که چنین شعاعانه به ذلت و غوری خود  
واقفند چگونه می توانند در قمر زیونی بمانند  
آیا میخواهد برسی را مشتکی کنی؟ این کار  
درست نیست. شاید بگویند اینجا فلسفه و خلط  
میجت است و ادعای دیگری را به ادعاهای خود  
می افزایند پس این که مولودی که ولادت را جشن  
گرفتند خرم ازاده بوده است.

این مولود مرده را با این حرف در کور  
و مشتکا خود می لرزانند. مگر از این گشتها چه  
حاصلی می برید گفتن که سر ازاده است. خرم ازاده  
را که نباید گفت و از کجا که اگر چنین حکمی شود  
همه فرزندان کشتن می باشند.

اگر نظراتان عطیله آخوند و ملاست  
برای این فرزندان هم بسیار عطیله خوانده اند  
و انگهی مگر مادر فرزند تا تشریفات را دوست ندارند  
اگر میخواهد شکرت و بی تفاوتی در قبال مرگش  
را توجیه کند مانی ندارد بگویند مشروع نیست  
ولی خودمان این را جدی نگید. ما خودمان این  
فرزند را بدینا آوردیم منتهی وقتی کشتنش

## ((لمین)) های

### نهضت مشروطه

و خوار شمرند همه چیز مگر کبودی  
آن مگر پستانیا بی سیمبسطر معلومات  
نه اگر پستانیا بی سیمبسطر مبارز ساسار و  
و دیگران) - تسلیم و رضای بی چون  
چرای بودائی، غنیمت شمرند و دم  
و دود و زهر چه رنگ تملی بلای آزار  
بودن.

سپار زود دوش از زرد پیمان  
می آید و هر جا راه بری می رود  
همین است که گاهی در نهضت ما راه  
پیدا میکند و از جوی و خروید که  
افتاد باعث از هم پاشیدن آنها میشود.  
در نهضت به وجود احساس با همتان  
نیازی هست و از اینبر گردانندگان  
نهضت ما بدون درک اینها را به دور  
می بیند و با پاهای تیر تیر خود را روی  
شمار و دوشان میگذارد و میبیند که  
شن و وارنده و خاک به ناله محکم روی  
سرش ما پاشیده است.

به طور کلی لمین به دو نوع  
نهضت منقسم میزند. با دستغوش حیلان  
و عواشی طیفه حاکم شدن و به  
آلت کوبیدن مردم بدل گشتن و باور  
شدن در نهضت و خرابی بالا آوردن  
با اینهمه گشای از میان همین  
لمین های بی ایمان گشای بی میخیزد  
که با ایمان راستین پیش می آید و  
آخر با پایداری میگذرد و جان میبازد  
نمونه این قبول اشخاص را در نهضت  
مشروطه می بینیم.

لمینیزم از امرای ساری دور  
روکوبسون است. در این دوران  
زیادتی پلنریای پیمایر هشتد چرا که  
نیاز شدیدی به بیخبری و فراموشی  
دارند.

برای داروفه سرخوش چه بهیار  
گرمی شیرین بنگی خوب آلود  
ایست که میبینی هر دم گشای  
و تصویر و هر نشانی را ابراز است  
در خدمت مستکار بزرگ لمینیزم.  
برای این « فلسفه » هفت و شش  
میلی بهتر از زنیک نامه های اشخاص  
ازدواج و طلاق و قیافه ساری

در همه این اوزارهای متحرک مرد  
زن سالمی نمی بیند. و آنکه سر راه  
پرویز میشود لمینی است که پشت پا  
همه چیز زده است و معلوم است شکار  
کبیت.

درفیلد « گنج قارون » چه فلسفه ای  
تبلیغ می شود؟ فلسفه ول کن بابا دنیا  
را. دنیا میگذرد. قسایدی تالار و  
مبارزه چیست.

مرد و خوشبخت و دستغوش فیل  
حق دوستی علم طلب هم میزند و هیچ  
چیز را به جد نمیگیرد.  
لمینیزم مقل خود را می بیند و بیکر اجتماع  
میافند و آن را از پائین به بالایی برانند  
طبقه های پائین اجتماع زوونی می دانند و  
سیس نوبت خرد و پوزرواها. « دلم  
دوایر » و کارمندان است و آنکه پوزرواها  
بدون شک این مختصر حق مطلب  
را ادا نمی کند و بی حرفا به ضرورت  
نگفته باقی میماند. در این خصوص  
ناگوشن چیزی در ایران منتشر شده  
است اما به روایت دوستی، جوان نیکی  
گویا کرمانشاهی از سالها پیش دست  
اندکار تالیف کتاب بزرگی درباره  
لمین های ایران است و فلا میترتیر

پوست گرد و...  
آینک می رانم به معرفی چندین  
از لمین های دوره مشروطیت. درباره  
پیشرو

پیش از معرفی لمین های دوره  
جنتی مشروطیت نقش داشته اند باید  
اینها به اجمال بر می کشیم که لمینیزم  
چیست؟  
« لمین » اصطلاح عامی است برای  
کسانی که در تولید ثروت ندارند. با  
اینهمه از زمین بی اجتماع همی میروند.  
قارجهائی هستند و دیده بی بیگر درخت  
ای جمع. وای بسا که بازار مرهائی که به  
پای خود می ریزند. درخت را می بکشند  
و این اصطلاح شامل گروه های بسیار  
کسانی که در تولید ثروت ندارند. با  
گروه ها وسته است که نام دلال محبت و  
تزاری به بطول و تفصیل ندارد. دلال  
کری جز این ندارد که به لطافه احوال  
موجودی پیدا کند. زنی یا پسر.  
و از او بهره کشی کند  
اینان مملعه دسته گیر کثرت از لمین  
حالت. اینها کار ثانی ندارند. اغلب با  
نهضت حقه بازی از دیگران پول می  
گیرند و به اصطلاح زندگی میکنند.  
بعضی از اینها گاهی کار و لولی میروند  
و همین برهمنشان میافزاید و توپانرا  
کارکن تر میکنند.  
در فرصت و نه نیازی کعبه  
گروه های لمین را در اینجا نام ببرم.  
تنها به شمرند خصوصیات عمومی آنها  
بسنده می کنم.

لمین قاتل بودن است. نه اینکه  
آلت تاسیون نیست و جهان وطنی باشد.  
همی جانی است نه همه جانی. مختصات  
خوبی را فروشی کرده. نمیاند در  
چه زمان و مکانی زیست میکنند.  
سپاهدار خیل ای بند آداب و رسوم  
و ناموس است. بخصوص ظاهر میکنند  
که از زنان و بچه ها حمایت میکنند اما  
قطر به منظور اینکه خود بهره برد.  
نمونه این ها را میتوان دید در  
بانگهای و درشتی و بعضی جاهائی که  
دختران و پسران جوان به ضرورت زیاد  
رفت و آمد دارند ببینید.  
سالمین ایمان ندارند اگر چه ممکن  
است ایمان محضی آمیخته به خرافات  
داشته باشد اما به هروجه و وفا و محبت  
نمیباشند. اعتقاد داروسری را کهورده  
نمیکنند چرا باید دستمال بست. اما  
تبهیلیست نیست. چسرا که تبهیلیست  
ارزشهای بی ارزش شده را نفی میکند  
و از سوی دیگر از جنبه مثبت در  
جمعیت ارزش آفرین است. و گذشته  
از آن با نای ارزشها با قدرت طبقه حاکم  
در میافند. اما لمین آدمی است که  
همه ارزشها را نفی میکند و پلنریای  
هر نوع غوری و زوونی است و نمیخواهد  
و نمی تواند با قدرت در بیفتد.  
از این نظر چه ابراز خوبی است  
دردست حکومتی که هر از گاهی میخواهد  
سیاحی لشکر نشان دهد و دارو دمه  
زنده یاد مرده پادی راه بیندازد.  
لمین شبیه گردان خوبی است و برای  
او هیچ فرقی ندارد که زیر پرچم بیزید  
برود یا برای شهدا سینه بزند.  
سعدی ندارد. به نظر تر زندگی بدون  
معنی و مفهوم است. همه اشاری را که  
در باره بی دینی گفته اند از بر کرده  
و گاه گاهی جانشی کلاش میکنند.  
سختصیت لمین از آداب و رسوم معتقد  
و به ملت معنای است و به تیرا و بیکور و  
نصوف به مفهوم غلط و معادل آنها  
پشتی هرگز، عیاشی، بی بند و باری

د. روشنگر



ناصرالدین شاه چون نتوانست جلو تعدی حکام را بر رعیت بگیرد، خود را با حکام شریک کرد. برای هر ولایتی مجلسی پیشکش معین نمود که حکام باید قبل از حکومت خود بیروارند. مثلا فارس و خراسان هر یک دویست هزار تومان پیشکش داشت که همه ساله می‌بایست. حاکم قبل از تجدید سال بیروارند. این بود که حکام مجبور می‌شدند، رعیت را بیش از پیش بربایند. وقتی دولت احتیاج پول پیدا می‌کرد اگر دست‌چای دیگری بند نمی‌آمد، حکام را عوض می‌کرد و پیشکش‌ها جمع می‌شدند. حاکم جدید تا قبل از بیروار حکومت خود مرید ناکزیر از جبران خسارت بود. چون بیچاره‌ها را هم که قبل از وقت بدست داده بودند. حالا مگر شمر جلو دارش تواند بود.

هر حاکمی تا آنجا که طمعش قدم‌بردار بر مالیات‌ها و کثرت‌ها غوغا می‌افزود. آنها بتایید حکومت‌ها قمار می‌آوردند. بتایید حکومت‌ها بر پول‌ها و بلوک‌های حاکم کدخدایان، کدخدایان هم بر زمین‌ها. حالا بکرازد و دهقان چقدر می‌بایست. در آورد که از کدخدا گرفته تا شاه هر یک سهمی از آن برند.

عبدالله مستوفی می‌نویسد: «مالیاتیکه رعیت می‌پرداخت شاید دو برابر چیزی بود که برای یک ده در جزو جمع تشخیص شده بود. (زندگانی من). و بگفته کسروی مالیات گزارده دولت در کرمان ۴۴۰۰۰ تومان بود در حالیکه مالیات‌ها که حکمرانان گرفته بودند به ۱۷۰۰۰۰ تومان می‌رسید. (در حدود چهار برابر) دفتر مالیاتی مستوفیان چیزی بود که تنها خوشان از رزم و اسرار آن سرور می‌آوردند. این رموز در خانواده آنها از پدیده می‌رسید. دفتری را که با آن بیولت حساب می‌میدادند غیر از دفتری بود که از روی آن مالیات می‌گرفتند.

غیر از مالیات ارضی مستمر، مردم ناکزیر از پرداخت مالیاتهای اتفاقی نیز بودند. سیاهی وقتی در فارس سفر می‌کرد نوشته است که: مردم دارند باجی می‌پردازند که به نامشیت حمله

توده مردم هنگامی که با قتل‌عام می‌دهند، و داری کتخ را سر می‌کشند، که از وضع تومید بشوند و تنظیم درست متاع، امتیازات معافیت، اصلاحات، همه اینها را از مردم می‌کشند. آبی‌توان گفت مردم این را در برابر تحلیل می‌دانند؟ توغایای بی‌سهم‌گین است که آنها را بدین سومی‌اند.

نوشته‌ی: رحیم‌الدین قیا  
ژان پل سارتر

گردها به آذربایجان رفته شده است. (مالک و زارع) جز اینها دهقان بی چاره رومانی نیز بنادین مختلف می‌پرداخت (پنی از وی گرفته می‌شد). پیشکش، خدمت بها، قلو، ناز شست، مالیاتی که به نامشیت ایجاد گرفته می‌شد. . . از این قبیل.

خلایع مامورین تا آنجا که زورشان می‌رسید دولشان می‌خواست. از مردم می‌گرفتند، اخاذی دولت بنادین مختلف بقدری بود که بگفته لرد کرزن: «مقدار مالیات به ۳۰ درصد جمع محصول و بطور متوسط به ۲۵ درصد می‌رسید.»

## ایلات و دهقانان:

در مقابل همه اینها، دهقان تاملی نداشت. از هر چند بگاهی، همت و نیشی، توسط کوچ نشینان چپاول می‌شد. دهان سر راه کوچ نشینان کارشان زار می‌بود. کشته‌هایشان لگد مال،

حیوانان شان غارت و خانه‌هایشان چاییده می‌شد. دولت مرکزی هم کاری با این کارها نداشت. گوئی این کارها برای وی نیامده بود. ایلات جبارت را با تکیه رسانده بودند که حتی برای دهات محاور مالیات وضع می‌کردند. بگفته عالم لئون: «دهقانان این آب‌و‌هوا سیم معینی از غله خود را بختانی که در مجاورت آنها می‌سازد می‌دهند و در عوض این‌ها و قبیله‌ها از زود زیدن اموال دهقانان خودداری می‌کنند. و اگر قبیله دیگر چیزی از آنها زودیده باشد می‌گیرند و بدفعاتان پس می‌دهند.» (ص ۳۰۱) چرا دولت از این کارها جلوگیری نمی‌کرد؟ باین موضوع خواهیم پرداخت.

## رعیت چه می‌توانست بکنند؟

همه این عوامل دست بدست هم داده، قزور بونی برای دهقان بازمی‌آوردند. دستش از همه‌جا کوتاه و امکان در دهان برایش مشکل می‌شد چون ماه و پستنداری نداشت. زندگیش سخت بسته و مومال جوی بود. کاسان هم با این بیچارگان له می‌کرد. آتوق دیو کرسنگی فرا می‌رسید و با داس مرک بونه‌ای حیات آنها را قطع می‌کرد. دهقان با می‌بایست می‌بماند و می‌مرد و با بدنبال امید می‌مومور و امیدوار غربت را در پیش می‌گرفت. جلای وطن می‌کرد و بجه غمتا که تن در نمیداد به گفته میرزا رشای کرمانی قاتل شاه شهید در مها که خود: «... قصابی خاک ایران بیرون گذارید خواهید دید. در عراق عرب، قفقاز، ... هزاران ایرانی بیچاره از فشار ظلم و طعن مزین را ترک کرده برای امرار حیات به‌بست ترین کارها تن در داده‌اند، خرچه پاریز، چارو کش، خردان و مزدور که در آن نواحی بینند. همه ایرانی هستند.»

بنوشته سفر نامه ابراهیم یک، در دهات و قصبه‌ها، در قیرستانها و سبک قیور کمتر نام مرد دیده می‌شود. همه نام‌زنت گوئی شهر زنان است. تازه همین اگر جلای وطن کردگان در دیار غربت، از دست سفر و قونسلها و پیشگان لاشه و جبه‌خواد ایشان آسودگی داشتند؟ ممکن نبود.

نامه‌ای را که آقای طباطبائی به مفسرالدین شاه نوشته

گوید روزگار سپاه رعیت معلوم می‌باشد:

«... مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست‌نمدی حکام و مامورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین، اندازه ندادن، هر قدر می‌شان اقتصاد می‌کنند، می‌برند. قوه غضب و شهنشاه به‌هرچه میل و حکم کند، از زند و کشتن و ناسی کرون اطاعت می‌کنند، این عمارات و میانه و جوهات و ملاک در اندک زمان از کما تحصیل شده. تمام رعیت بیچاره است. . . .»

پارسل دخترهای قوچانی را در عوض سرای مردم مالیات که

نداشتند بدهند، بترکانه‌ها و ارامنه عقی آباد به قیمت گزاف فروخته‌اند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک و رس فرار کردند. . . .»

آنها را که در غربت سر می‌کردند، ممکن نبود که لانه و آشیانه خود را فراموش کنند، و همیشه در فکر و آرزوی آن بودند که به‌بوی در کازما حاصل شود تا دیگر باز بسوی کاشانه خود خرامند. یکی از همان محبت کرده‌ها که به‌سافری ایرانی بر می‌خورد می‌گوید: «اگر دولت ایران، دولت بودی در مملکت خود قانون و نظام مساوات داشتی رعیت را به‌یکام بقیمت حیوانات نفروختی هر آینه ما متعطل تحکم بیگانگان که دشمن همه چیز ما هستند نشده، بسوی ایران حسرت می‌شودیم. . . .» مفسر نامه ابراهیم یک.

آنها را که بی می‌گفتند، اغلب با اکتاری نو و نقشه‌های مترقیانه، وارد ایران می‌شدند و تم آزادبشوا می‌دادند دل مردم دور بر خود می‌گفتند. وقتی انقلاب در گرفت، دهقانان آرایا آغوش باز پذیرفتند، بعضی تا جان داشتند در راه آن‌جا بازی کردند. سارخان خود و اغلب هم‌زمانش از بین طایفه دهقان بی‌خاسته بودند.

همین دهقانها بودند که شوریدند، و مجاوران و دارو دینه اربابان و وثوق‌ها را از دهات خود رانند. و بهر حال کانه نداشتند، متخلفه دهقان بقدر کافی به نقش تاریخی خود کامی نداشت. از اینرو در اثنی جهات و تلافی خود، بیش از آن دست می‌زد و سهمی را که می‌بایست از انقلاب نمی‌برد.

## از منته اجتماع شهری

### رقابت‌های

### استمداری و رشده تجارت:

از دیار، تجارت‌کنی از وسایل گذران مردم ایران بوده است.

دورن نوزدهم، این کشور

بیش از پیش مورد توجه دول

استمداری (مخصوصا روسیه‌نژادی

و انگلیس) واقع شد. ایران

برای انگلیس از دو نظر قابل

توجه بود. دروازه هندوستان

برای انگلیس از دو جنبه حیاتی

داشت. محسوب می‌شد. نیز برای

سوداگری انگلیس بازار بزرگی

می‌شد. ساخته‌های را در آنجا

می‌فرستاد و از مواد اولیه آنجا

را که لازم داشت پشتیبان

می‌خوید.

روسیه تزاری نیز سالهای

سال بود که چشم‌پوش در ایران

می‌داشت. وسعت نامه پلر مقام

خاص باین قسمت از اهل قابل

بینه در منجمه ۹

### حسن روزیگری

### روزی به سترونی

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟

که قصه قصه زبان و خنجر است.

و قطره قطره سرب داغ و حنجره،

و سینه و گوله.

زنانوان سست.

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟

سراسر آفت است و

هر گریه‌نمیده را

به‌خشکی و

سترونی

نشانه است؛

و بر گهای سبز و ترد و تازه را

ملول ناشیده داستان دوشی

[از زبان ریشه‌ها و شاخه‌ها.

کنون که اینچنین سترون است خاک،

درخت یاسمن

درخت نسترن،

کلی نمیتوان شد و شکوفه زد،

خوشا،

سین تند و دیر پای خارها.

۵

چگونه میتوان بسادگی سکوت گفت؟

چگونه میتوان نشست دم نزد؟

چگونه میتوان شکست بیضا؟

بیر-بیرماه ۳۵

دسته بزرگی از مجاهدان بهرامی  
و سایر ملی در مسجد کبود





## تحلیل مشروطیت ایران از دیدگاه جامعه شناسی

### آغاز و انجام يك نهضت

#### داریوش آشوری

هر انقلاب دارای معنای خاصی تاریخی است؛ انقلاب به معنای رسیدن جامعه به نقطه‌ای پس‌پسای در روابط درونی خویش است به معنای یک نقطه‌ای پس‌پسای برای خیرهای نو خاسته‌ی جامعه علیه طبقه حاکم است و از این جهت است که یک جامعه شناس بزرگ انقلاب را «لوگوموتو تاریخ» می‌خواند. هر انقلاب از پیش‌رو دارای معنای تاریخی است که محتوی طبقه‌ای دارد و نهادی‌ترین تحلیل موفق طبقه‌ای جوابی بر انقلاب است که می‌توان آن را در یک گروه هر تحلیل که تنها به جنبه‌های ظاهری این پدیده توجه کند، می‌تواند منتهی‌الظاهرهای سیاسی یا توجیه‌های علی‌الآراء به دست متفکران وابسته به طبقه نوحه‌ای انجام می‌دهد. بهینده، از سطح قضایا هر که به عمق آن نتواند رسید، انقلاب مشروطیت ایران را تنها از چنین دیدگاهی است که می‌توان دید و دریافت.

نهضت مشروطیت ایران یک جنبش لیبرال بود و جامعه‌پس که در آن‌ها کمیت افرادی فزاینده برقرار بود و از اینرو تمام مشخصات یک انقلاب طبقه‌متوسط را داشت نهضت مشروطیت اگر چه صورت یک انقلاب سیاسی آزادخواهانه را داشت و تمام شعارهای آن‌سیاسی بود، اما در نهاد خود، مانند همه انقلاب‌های بزرگ، جنبش یک طبقه در حال رشد برای در آوردن مواضع قدرت از چنگ طبقه‌ای بود که در دست داشتن قدرت سیاسی دست‌درآوردن داشت.

اگر نگاهی به موقعیت جغرافیایی این نهضت، یعنی مراکز اصلی رشد آن، بکنیم، بویژه آن آجماهایی در وطن باورپذیر که پرشور تر در راه جنگیدند، می‌توان دید که حوضی رشد این نهضت از چند شهر بزرگ شمالی، شمال‌غربی و مرکزی این سرزمین تجاوز نمی‌کند و این شهرها حاکمانی هستند که مستقیم‌ترین سر راه رابله‌ی اقتصادی و فرهنگی ایران با خارج، بویژه با اروپا، قرار دارند؛ یعنی محلهایی که برای همین رابله یک طبقه متوسط رو به رشد را در دامن خود پرورده و آن را به یک فقر انقلابی بدل کرده‌اند.

انقلاب مراکز رابله‌ی اقتصادی و تجاری این سرزمین از شهرهای جنوبی و مرکزی به شهرهای شمالی در تاریخ این سرزمین حادثه بسیار با اهمیت است. و فلات ایران تا پیش از کشف راه‌های دریایی که هم تنها راه بود، دست کم بزرگترین راه‌ها بود از شرق به غرب، مسیر ابریشم و ادویه و کف و کلاز چین و هند و ایران به طراپورتان و طرابلس و شام. برای دنیای غرب، در مسیر همین کاروانهای حامل ثروت بود که شهرهای استثنایا ما برپا شدند... اما از وقتی راه‌های دریا باز شد... از شهرهای ما و از شهر نشینی نیومینسا و از تمدن‌ها مجبور ماری که پوست بیننداد و برود، فقط پوستی برجامند... از این نوخیزها ما هنوز فرادان داریم، بویژه در ادب و وکرمان را و نسبتاً حدودی بزرگ و به خصوص ایران‌پورا (چنان آل احمد، «مقرب زدگی» از زمانی که ایران از سر راه مهد آزادی آید)

#### شماره ۱۱۱۱۱۱۱۱

کاروانداهای هر معای به کنار افتاد، خون در رگهای اقتصاد فسد و روی به ویرانی و انبساط گشاست. کاهری به آن انزوا سیاسی و اجتماعی و فرو رفتن در خواب سنگین و تبدیل شدن به یک جامعه بسته بر اساس اقتصاد بی‌تحرک روستایی با رابله‌ی مالکیت ثروتمندان بود و خشک شدن سرچشمه‌های فکری و فرهنگ و فرو رفتن به گرداب جهل و تصب و خامی به دنبال آن فراسید، و به قول اشتیگلی که تمام معنا به یک «ملت بی تاریخ، بی‌شعور، ناآگاه» انقلاب صنعتی اروپا و بسیاری کالاهای راه‌های تازه‌ای در تجارت بین‌المللی گشود و از نیمه‌های قرن نوزدهم که نوسمی امپریالیستی اروپا در آسیا و آفریقا آغاز شد، تاگزیر ما نیز می‌بایستی مصرف‌کننده‌ی قمتی از آن کالاهای می‌شدیم و از اینرو راه‌های تجارتی خاصی از شمال و شمال غرب این سر زمین به روسیه و عثمانی و از آنجا به اروپای مرکزی و غربی گشوده شد و بر اثر این رابله‌ی تجارتی بود که شهرهای مانند تبریز، رشت، بسیار گشودند و بویژه تبریز به بزرگترین مرکز فعالیت اقتصادی و تجارتی تبدیل شد و همان موقعیتی را به دست آورد که اسفهان در عصر صفویه داشت (بعدها که راه‌های تجارتی ایران به روسیه بسته شد راه‌های تجارتی با جنوب و به پندهای خاص فارسی‌مستقل شد، بیشتر بازرگانان آن ناحیه به تهران و شهرهای عمده دیگر مهاجرت کردند.)

بر اثر چنین رابله‌ای بود که در شهرهای عمده، سر راه این رابله‌ی تجارتی، به کار راه‌پایان به مرکز می‌پیوست یک طبقه متوسط قدرتمند و فروتنانه طبقه‌ای شد و از میان این طبقه بود که اولین قشر روشنفکران عاصی پدید آمد و راه انقلاب را هموار کرد. روشنفکران جنبش مشروطیت ایران فرزندان این طبقه در حال رشد بودند که آگاهی بیش‌تر دسی نسبت به منافع و خواسته‌های طبقه‌ای خود یافته بودند، بدین‌معنا که هر خود مستقیم این گروه یا اندیشه‌های لیبرال اروپا و مشاهده‌ی تطبیق پیروزی انقلاب‌های بورژوازی آن سامان این گروه را به ابزارهای فکری معجز کرده بود که در تسریع دیشیسی انقلاب نقش موثر داشت. این نکته می‌باید، مهم، یعنی پیش‌تر دسی انقلاب به علت آگاهی ژورنی طبقه متوسط به موقعیت تاریخی و اجتماعی خود، عامل است که سرانجام به شکست دوگن گونگی تقریباً تمام جنبشهای لیبرال-بورژوازی آسیایی انجامید، یعنی قیلاز آنکه این طبقه از لحاظ نسبت خودود جمعیت کشور رشد قابل ملاحظه‌ای کند، به‌لذا آن آگاهی پیش‌تر دسی به‌لحاظی آنکه در سرانجام به نوبندی و شکست انجامید. البته این امر - یعنی قدرت بیشتر گرفتن آن طبقه در جامعه امکان‌پذیر هم نبود، زیرا قدرت‌های استعماری غربی مانع آن بودند که آن بورژوازی سوداگر این کشورها تبدیل به بورژوازی صنعتگر شود. سرچشمه‌ی کاسی که اولین کاهها را در راه پدید آوردن مستندتر این کشور آگوشیدند، نمودار این حقیقت است.

روشنفکران نهضت مشروطیت ایران متفکری کنندگان خواه‌های آن طبقه

در حال رشد بودند. روشنفکران وابسته به هر طبقه این خصوصیت را دارند که خواسته‌های طبقه در ذهن آنها صورت عقلی می‌یابد (به اصطلاح «راسیونالیز» می‌شود) و این روشنفکران که مستقیماً از منافع جنبه‌های لیبرال غرب تلقی می‌کردند و نهادها را اجتماعی تلقی یافته در آن سامان را عیناً با مفروضات طبقه‌ای خود - که در مرحله‌ی خاصی صورت متناقض و متضاد می‌گرفت - جامعه را می‌گسرد. منطق می‌یافتند، و خواهان آن بودند که عیناً آن نهاد را در این جامعه نیز تحقق یابد. یعنی خواهان دموکراسی لیبرال - بورژوازی بودند. خواندن نوشته‌های دهخدا، طالبوف، میرزا ملکشم خان و همه پیشروان جنبش روشنفکرانه‌ی مشروطیت نشان می‌دهد که اینان همه شرفه‌ی بورژوازی و نهادها را اجتماعی بودند که از پس جنبشهای لیبرال اروپای غربی شکل گرفته بودند. در این میان گروهی نیز بودند که از انقلاب روسیه و جنبشهای سوسیالیست تأثیر پذیرفته بودند، اما شعارهای آنان بسیار کمتر و غایب‌تر از شعارهای بودونست‌ها بود. در نتیجه‌ی جریان اثری چندان داشته باشند.

اما نهضت مشروطیت به دلایل بسیار محکوم به شکست بود. مهم‌ترین این دلایل همان بود که قبلاً اشاره کردیم، یعنی ضعف طبقه‌ای که نهضت متعلق به آن بود؛ یعنی پیش‌تر نهضت به شمار می‌آمد. طبقه متوسط پیشروان انقلاب، با آنکه اولین حرکات خود را به سوی تبدیل به بورژوازی صنعتی انجام داده بود، هنوز جز در چند شهر بزرگ قدرتی نداشت و در مجموع جمعیت کشور - که در حدود ۵۰ درصد آن در روستاها می‌زیستند - نقش ناچیزی بود و گذشته از آن در دوروم از خاک کشور پانگامی نداشت، بدین‌معنا که سرزمین‌های مرکزی و جنوبی کشور از شهرهای بزرگ نمی‌شدند و به‌لحاظ ادبیل که گفته‌ام، نهضت مشروطیت بویژه از حمایت اکثریت روستاییان محکوم بود و آن اکثریت در چنگال حاکمیت یک قشر اشراف فزاینده، که نهضت حمایت سیاسی‌ای استعماری بودند، سخت سرکوفه و ناآگاه بسود و نهضت توانایی آن نداشت که اساحت خود را در نظر آنان توجیه کند. گذشته از آن پایه‌های دزیر فزاینده - غایب و در این چنان مستحکم بود که نتواند آن‌ها را به آسانیا ممکن نبود، زیرا حوضی فعالیت آن طبقه متوسط و روشنفکران آن از حول و حوش یک خط ارتباطی که پایتخت را به چند شهر شمال و شمال غربی وصل می‌کرد و از آنجا به اروپا می‌رسد، تجاوز نمی‌کرد. و در واقع پیش‌تر شعار پیرونی، یعنی آن آگاهی ژورنی بود که این نهضت را تسریع کرد و از قوه به قتل در آورد. پیروزی‌های مکرر و چشمگیر انقلابی لیبرال در سراسر اروپا - از فرانسه تا روسیه - سرچشمه‌ی نهضت را تسریع کرد، بی آنکه نهضت اجتماعی داخلی آن کاملاً آماده شده باشد. یعنی قبل از آنکه طبقه متوسط رشد کافی و به کمال کرده باشد، انقلاب در رسید، یکی از عوامل تسریع کننده نیز ضعف و فقر حکومت مرکزی بود که بیشتر نفوذ بیگانه در فساد کردن پایه‌های آن موثر بود. تأثیر عوامل سیاسی خارجی، یعنی نفوذ سیاست‌های استعماری را نیز نباید فراموش کرد و صف بندی دور سیاست بزرگ استعمارگر ایران از عوامل محرک ژورنی انقلاب بود.

جنبش مشروطیت اگر چه به‌ظاهر پیروز شد و در زمینه‌ی تحقق شعارهای

سیاسی خود پیروزی‌هایی به دست آورد، یعنی توانست نهادهای اجتماعی و فساد خود را متوقف کند، اما هرگز نتوانست محتوی لازم را به آنها ببندد. ایران به حکومت مشروطیت صاحب مجلس و حکومت قانون شد، اما این در هرگز به معنای واقعی تحقق نیافتند، زیرا نهادها به خودی خود نمی‌توانند محتوی لازم را برای خویش فراهم کنند و در زمینه اجتماعی واقعی نمانده باشند، جز بوسیله‌ی نظامی نیروها بود. روشنفکران و آزادخواهان که با شیطنت خاصی به این نهاد در جوامع غربی پیوسته گمان می‌کردند که این نهاد به خودی خود می‌تواند وجود یابد به زانی باشند. آنها در واقع متوجه این نکته نبودند که پدیده‌ی این نهاد در جوامع غربی و رستون‌کام‌آنها تابع عوامل معینی خارج از خود آنها بود. عوامل معینی اقتصادی و اجتماعی بود که این نهاد را برپا داشته و تکامل داده بود. نه خیر خواهی روشنفکران یا بشر دوستی بدین ترتیب بود که آن‌ها نهادی اجتماعی که به دست طبقه متوسط در یک پیروزی صوری بر استبداد و پدید آمد، پیروزی به ابزارهایی در دست طبقات حاکم سابق بدل شد و حمایت‌های بودند که از طریق مکتب‌پروری و حکومت قانون، با تأیید متفکران سیاست خارجی در ایران به حکومت خود ادامه دادند و در واقع پدید آورده‌ای خود را جلوی راضی‌ها سد کردند، جلوی پیداری مردم‌دوستی را گرفتند و بویژه راه ضعیف‌ترین مملکت را سد کردند. دور این زمینه از حمایت خاص سیاست‌های استعماری بر خود را بودند. معنی اینها به این دلیل بود که قدرت اصلی که ناشی از بنیاد و ساختمان اقتصادی - اجتماعی جامعه است، در دست طبقات حاکم قدیم بود و طبقه نو خاسته، اقلیت ضعیف بیش نبود.

نتوانه‌ای از نسبت قدرت و رابله‌ی طبقات را می‌توان در ترکیب مجلسی قانونگذاری ایران دید. در مجلس شورای مشروطیت تا مجلس نوزدهم (پانزدهم) اکثریت کرسیهای پارلمان در دست فئودالها و خانها و مالکین آنها بود و طبقه متوسط شهری جزئی چند را نمایندگانی خود را از چند شهر بزرگ آیدم فقط در چند دوره، نتوانست مجلس بفرستد و این نتایج جنبه‌های بودند که قبل و بعد از دوری قدرت بی‌ساخته حوزاء اقلیت آزادکد خواست مجلس را تشکیل می‌دادند و بودند که از دست اندازیهایی قانون‌پیوسته اقتدار و منافعهای متعلق بودند، و بود که طبقه متوسط انقلابی بود و سرشکسته از ناامنیهای خود به پاس معنی فرو رفتن و هر دو شاهد فروریختن پایه‌های ساخته‌های خود بود و سیاست‌های استعمارگر نیز، علاوه بر طبقات حاکم به‌دست نمایندگان خودیشت در تخریب آن پایه‌ها می‌کوشیدند. به‌لحاظ دار روشنفکران آزادخواه بر لایحه‌ی مردم مشروطیت از این سبب بود. شعارهای پیروز عقلمدار عارف در زمان مشروطیت و قانون‌آزادی متفکری کنندگان ایران آن طبقه و روشنفکران آن زمانها کار بود و نیز ناسیونالیزم و نومیته آنها متفکری‌ها را در برابر نتیجه انداختن استعمار بزرگ و رستونیه مملکت بود.

اما آن تفکری و کسب‌وکار داشت و برآندگی ناگزیر بایست جای خود را به یک نظام مصلحت و فساد حکومت به‌درمسلک ۱۱



# ملک‌های تبسیر

گوشه‌ای از تاریخ شریعت  
یادداشت‌های روزی حاج قزوینی و دیگران

## جناب سردار و جناب سالار از این سنگر به آن سنگر رفته، سر کشی می‌فرمودند و می‌آوردند را از حمله بردن منع می‌نمودند تا از روباه بازی گذشته شیر گیر شوند.

هم قدر اهالی غور  
تیرین و دروغا و شیطانی  
سخت به اینست، اینجا  
نمودند گناشت. ایامان  
اول من تیرینه و سیاهی  
معاصی تقاضای آید  
را پوشیده، دلبسته  
شده. ای این گونه  
انسان عسل حشمت  
نخواهد زد. هرگز  
درین اول طالعان  
چنانچه تا بهال  
روااست که به  
شده. بیکانه  
و تفنگ پس اهالی  
تیرین می‌زنند.

و این عسایان هر روز  
به حمام می‌روند و بخود  
شان عطر می‌زنند. در هر  
جا به زن صاحب جمال  
مال صاحب شده، و عیش  
می‌نمایند. از آنست  
با کمال اعتنا تیرین آمده  
ببجای عوام و رعیت کوه  
می‌نمایند، و دستش را  
می‌زارد بر شانه‌ی  
می‌شود که روزنامه نوامیس  
قانع اعمال آن را بنویسد  
تا اینکه آزادی بشود که  
کلمه حق را به کسی به  
گوید. در میان و اهالی  
مردین پرده از روی کار  
شان بردارند و در مجلس  
عدلیه تقصیر را گرفته،  
به صاحب رد نمایند.

برپا شود و ساحتیان  
تیرول و مواج بیجا که از  
دست تیرین رعایا و بزرگ  
مالک ملک و صاحب عیش  
و عشرت و قاعل مقول و  
شارب کونیاک و عسایر  
بازنده شطرنج و گنجینه  
سازنده مجلسی ملایم  
دیگر را می‌شوند و مجلس  
شورای ملی جمع شود. یا  
انجمن ایالتی که نهاده  
میکرد راجاری می‌نماید،  
یا ساحتیان غله و انبار و  
مالکان املاک نفسی که  
یک حصه از نعمت و شش  
حصه اشیاء نموده و به  
همه‌ای صاحب شده.  
ساحتیان املاک در میان  
خفت می‌کنند.

علیه السلام است. و محارب  
آن دشمن امام در تهران  
پست آورده به آن کلام  
الله مجید که خود شاه و  
در پایان قسم خورده و  
مهر کرده بودند «همه  
را سوزانند». عاقلان فریست  
و ملت خدا ناشناس نمی-  
گذارند که برای بارک شاه  
به این علقه گیرند که عدل  
و مساوات در میان عموم  
ملت ایران بشود. تا اینکه  
این مستبدان که از خون  
چکر ملانسانان صاحب تیر  
دادارای آلتا لوف شدند  
نمی‌گذارند مجلس عدلیه

و شیبیان حیدر کرار و  
فروشنده کان مملکت  
ایراند پاک خواهد فرمود.  
و دیگر اگر اکر اشراف  
همایونی بر این قرار گیرد  
که به رعیت ظلم نشود، و  
مال کسی به غارت نرود  
این طایفه‌ها را نخواهند  
گذاشت.  
چنانچه بعضی در -  
پارلمان مستبدان به حضرت  
حاج الاسلام نجف آقا  
شرف ناسزا می‌گویند.  
و حال آنکه ایشان نایب  
امام علیه السلامند. چنانچه  
احکام ایشان را در خصوص  
مشروطه تلگراف فرموده  
بودند که حامی مشروطه  
حمايت کنند امام زمان  
پادشاه کنند.

خواهد کرد. چون روز  
قریب با یک جنگناور روز  
را دید ملاطفت نمود که  
میرزا ایستاده باری  
به. معاصین شریعت  
هرگز از نظر دریای  
نگارند و روزگاران نمی-  
گذرد و چون ساحتیان  
از تاج و تاج و تاج و تاج  
ساحتیان دارند و بر  
یکه‌ای ایشان بسیار  
می‌نمایند است. مصلحت  
چنان بودند با بعضی آقایان  
مستبدان که آدم فرساده  
به روز مملکت بگردند، که  
ساح داده شود، و حال  
آنکه پولتیک بود که  
شکستهای خودشان را  
بشدت و استعداد کاملی  
نشان می‌دادند.

روز ۱۳ و ۱۴  
۱۵ شهر جمادی الثانیه  
روا شده. واسطه ایشان  
آمده و جناب سردار این  
منش را می‌دانست که می-  
خواهند استعداد جمع  
نمایند. با همه این مهلت  
را جایز دانسته و دادند.  
ولی در اینجا شهادت  
از احوال اندکی می‌فرمود.  
چند روز پیش از این  
شهر جمع شده، تلگراف  
قریب پست شد. مشغول به  
المحضرت همایونی نوشته  
نمودند:

## شبنامه

شان هستند. ما ها باید زحمت بکشیم و آنها هم روز  
بلک تیرین و توسعه دارند و جلیخاف و مداخل خود  
باشند. آخر مگر فایده بیست ساله علیه و آله برای  
مردم همین بیان طهارت و نجاست بود؟ در مقام رنج  
احکام سیاسی و مملکت داری و تهذیب اخلاق هم  
بود؟  
آقایان نصف و اینجا پس از یک عمر کلاه بر سر  
امت بیستم سال علیه و آله می‌نهند و زندگانی  
میکند. آخر فایده ایشان منصرف است یا بیکه در  
حاشیه رساله یکمرتبه برده شد امتیاز بمشاورت  
یا کم کنند؟ دیگر در مکر این نیستند که ظلم عالم  
را فرا گرفت. مسلمانان از دست رفتند، دولت و  
ملت اسلام که بیستم و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم  
السلام برای ترویج آن شهید شدند از میان رفتند.  
دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء بدین  
از فروغ چشیده اصل را از دست دادند.

ج - شما بنمایند علماء و آقایان هم گوش بدهید. ایشان  
انهم حوائی دارند. میگویند ما که زحمت برای مردم  
میکشیم، مردم خودشان بی‌فکر و نادان هستند چرا  
در مقام عدل و داد بر نمیایند؟  
ج - ما ننویسیم. مردم نباید بفکر حال خودشان  
باشند. اگر مردم می‌خواهند بی‌زحمت لقمه نوری دهند آنها  
بگذاریم. اگر صدر اسلام را ملاطفت کنید میدانستند  
که حضرت رسول ص که تیرانه کار از پیش نمیبرد بلکه  
مردم از جان و مال خود می‌گرفتند. و بیستم خود  
را باران می‌نمودند و پیش می‌بردند تا باره رنج تیرین  
نمی‌شود. (صدقه)

اتابک که خودش یک سلطان مستقل است، هر چه را  
که میل ندارد زیر چوب می‌گذارد.  
ج - اتابک مجلسی فراهم فرموده که وزراء را  
بعهدت، امیر بیاد و حاجا الملوك و ناسر المالك  
نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود.  
ج - هر چند امیر بیاد و حاجا بیاد که با چاره  
ظلم و حماقت هستند و قانون را مضرب حال خیا نهایی  
که کرده و میکنند میدانند اما ناسر المالك که مرد  
عسافلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت  
ساز نیست و اتابک باین کار باطل را می‌نویسد.  
ج - ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که  
مایل با چاره قانون است زیرا که فایده این کار از  
برای خودش بیشتر است بجهت آنکه مال و خانه و  
درجه او در سلطنت بقانون بی‌شرطه و در معرض  
تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان  
برای او حاصل نخواهد شد.  
ج - بلی خود اتابک هم مملکت پس نکه هست  
ولی نفوذ و غرور و خود پرسی او را مانع شده  
که اگر چون روسای ملت مطالبه قانون نمودند او  
اجرا شود بازم آنها خواهد شد. پس معلوم شد که  
اتابک خیلی آدم کم مغزی است که کار باین بزرگی  
و شرف، باین سترگی را از برای یک خیال باین  
کوچکی واهی تمطیل نماید. ما گمان می‌کردیم که  
این اتابک آدمی است. حال معلوم شد که هیچ بازش  
نیست.  
ج - این تفسیر با علماء و آقایانست. زیرا که  
جد و جهد در کاری نمیکنند و این خیال بود که از  
کله این مرد بیرون نمی‌آید. که غرض خود نمایی  
نیست بلکه غرض اصلاح مملکت و ملت است.  
بسم هر کس می‌خواهد بشود.  
ج - پس خبر نداریم که آقای سید محمد میرز  
چه کافه خوبی در این باب با اتابک نوشته که ما تا  
چان در بدین دایره دست از مطالبه حقوق ملت پس  
نمی‌داریم.  
ج - بلی خبر داریم. سواد کافه را هم داریم  
بعد از این ذکر می‌شود. خداوند به آقای آقا میرزا  
سید محمد هم ببخشد. باز میانه ملاها یکی یک نفر باشد  
اوست که بکن ملت است. آقایان دیگر بکن خود-

نموده‌ای است از شبنامه، هانی که  
پیش از خواب بستم مجلس در تهران و  
تیرین و بعضی شهرهای دیگر نمایان مردم  
بخش شد:

سوال و جواب «میرزا حسیان» یا «میرزا  
احمد خان» در خیابان علامه لوله  
سوال - چه طور است احوال شما؟  
جواب - چه می‌رسد برادر از حال من. هر روز  
از خدا مرگ می‌خواهم. شغل و کاری که نیست. عیالات  
که زیاد، نان و گوشت هم حالم معلوم است. گدایی  
هم که نمیتوانم بکنم. غیر از مرگ از برای صلاح  
نیست.  
س - باید راضی بود. خداوند چه خواهد خواست  
باید صبر کرد.  
ج - خاک بر سر ما مال این مملکت بکنند.  
چه طور شد که خدا از برای یکصد بیست مملکت  
که در روی زمین است باید عزت و ثروت و امنیت و  
عدالت و آسایش و مکت و رفاه بخواهد با آنکه همه کافی  
هستند و از برای یکصد مسلمان لکیت و فقر و ذلت  
و احتیاج و ظلم و برهائی بخواهد؟ اینکه ظلم است.  
خدا ظلم نمیکند.  
س - پس شما که می‌فرمایید این خرابی از جانب  
خدا نیست، پس از جانب کیست؟  
ج - تفسیر از شاه است که مال و جان می‌کروند  
نفس را بچند نفر درو دران خدا نشانی جاهل داده  
که این اختصاص باین یکصدت مردم در مملکت ایران  
هر چه اراده می‌نمایند میکنند.  
نه مال از برای مردم ماندند و نه جان و نه عرض  
و نه ناموس. یک مشت استخوان این مردم فایز ذل  
را در حله روز در آسباب ظلم خورد می‌نمایند هر چند  
سلطان بتقصه ظلم نمیکند اما چون ظالم را را مسلط  
بی مظلوم می‌نمایند ناچار زشتی امن مستبد باو خواهد  
بود.

س - شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه  
و اجراء قانون در کلیه امور مملکتی داده و مکرر  
حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تفسیر  
دارد؟  
ج - چه فایده؟ کی حکم شاه می‌بارد؟ می‌خواند؟  
پند تاجداران تاریخ  
عالم نشان می‌دهد که اهالی  
نیوتن تیرین الی حال بانی  
دولت علیه ایران شده و  
به دیگر دولت اطاعت  
نکرده. مگر ما عیال شما  
نیستیم که این طایفه مستبد  
و سرکردگان بیاد را  
می‌کنند و مال ما را  
غارت می‌نمایند. چون  
نگارخانه شیط بود از  
نگارخانه کشایی به -  
طالع قوسوها به تهران  
مخابره و جواب نیامد.  
معلوم است عرایش  
بظلم و غفلت رادار باریان  
سند بخاک پای همایونی  
نمی‌دانند. و اگر تلگراف  
مجلس برسد و جواب آید  
در تیرین خواهند داد.  
چنانچه وقتیکه دریغ  
شال جناب سالار بهرحیم  
خان حله برد. و او هم  
خود را که نخواست بود  
و نداشته از کجا خودش  
دارد بافت و در آن اثنا  
تلگرافات تهران در دین  
مستد بها نماند بود. از  
آن تلگرافاتی به این  
مضمون در جواب تلگراف  
فوق برده که رحیم خان  
بر دامن نیست و حکم  
نگرداند که ملت با یکدیگر  
فدائی را غارت نماید.  
می‌نهند که اشرار گرفته  
نور با کسی کاری نداشته  
باشد و فخر را آرام نماید.  
در این مقام چند  
مطلب مهم هست که اهالی  
می‌گویند: اول اینکه  
المحضرت همایونی در  
تلگراف فرموده که اشرار



موج زمین میشود. مالکیت های بزرگی بوجود می آید، اینها از غصب و تصرف عدوانی زمین دزدی گردان نیستند و خرده مالکی در برابر شاه یا توان می باشد. ب. نسیبها یا لایات گیری. ایرانیان بزرگ از هر چه و مرج کشور و قدرت و نفوذ خود استفاده کرده، کارشان را با دادن رفو و پادشاهان مأمورین و مومنان لایات رویم می کنند و بنویسند شاهان از این پادشاهت مالیات عالی می کنند. غبار بن خرده مالکین متوسط الحال و دهقانان خریده و وارث می شود. بدین ترتیب املاک کوچک عمده زمینداران بزرگ میشود.

### روابط مالک و زارع

زارع یا با مالک زمین طرف است، یا با بنو و لایات و دروازه پیشه با مالک بزرگ، برای وی قرض نمیکند که آنها با لایات کد امیک از اینها باشند. خانه بکنوع می چایند و جوری میشود. وضع هر روز بدتر است. کار باستان و زمینگیر میشود. اواخر قرن نوزدهم متراوف است. با خرابی وضع اقتصادی دهقانان. قوانین شروع که تا حدی آنها را مورد حمایت قرار میداد، منسوخ گشته است. دهقان انواع جور و ستم - ستم - قرض بی سری و قرض وسطا ندارد. هر گونه حق مالکیت نسبت زمین از وی ملب شده است. بدین ترتیب می ماند که ریشهائی را از زمین در آورده باشند. در مقابل استفاده از زمین ارباب، تکلیف بیشمار تالی را باید انجام دهد.

یک پنجم محصول زمینهای دیوی و یک سوم از محصول زمینهای آبی را به ( ارباب ) میدهد. خارج مایش و دارو دست او را که نازبانهای اربابند، متعلق میشود. حق سهمیه اربابها هر کجا که دلتواست باشد او می برد. آنها و گوسفندان مالشان او نگهداری می کنند. اگر ارباب کار ساختمانی داشت، باز اوست که بیکاری می دهد. و اگر خرمن زنیانی دارد، مجبور است، بشوین ( سینه سماعه ) به خرمنسرای مالک و بفرستد.

## زمینه اقتصادی و مقدمات انقلاب مشروطیت

اختیار جان و مالش بدست مالک است. مالک است کشاورز و محاسب و مجازات می کند. مالک است معمار و مشیند. و حتی حق اعدام کردن او را دارد. یا خوشی باین کارها میرسد و یا بدشگونی.

**مالیات:** دهقانان تجرد در صورت لزوم از دولت نداشت. آنرا کسی یا چیزی میدادند که از شخصی مالیات میتوان مالیات می کرد. فرزندان او را سربازی میبرد. و در ساختمان راهها و پلها کردن آنها در زمین، از وی بیکاری می کنند. همین و پس. درخت مانند اربابیش.

گرفتن مالیات، حساب و کتاب درستی نداشت. قول نوشته کتاب ( مالک و زارع در ایران )، « میل حکومت برین بود که بتواند مالیات مستمر از هر همه منتهی انواع و اقسام مالیاتهای تازه از مردم بگیرد و کار را بجا نیاورد که سراسر قسمت عالی از ملکات با یک ویران شود. » ص ۴۱۷

دهقان بقدری مورد زحرو آزار مأموران وصول مالیات واقع میشد که دست و دلب به کار نمی آید. چه، میدیدند که مأموران کارش را ارباب می برد بکنجست دیگرش هم توسط همین مأمورین جاپیده میکرد و دست آغز چیزی برایش نمی ماند. جز رنج و مزاحمت یکی از دهقانان بمسافری که از وی سوال می کند. « چرا سرباز و دهقانان و دهقانان را می آید. نام خود بنویسد و هم از آنرا بمسافری بفرشود. » - جواب میداد، « راست میگوید، اما این ده صورتیست که عازرا بصل خود بنگارند چه فایده ای برای من دارد که سر خود را صرف کنیز و معتمد زحمت بشود حاصل زحمت مرا حاکم و شایع با کمال تسلط بنورند. و من خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر بیک دفعه این کار را بشمار زحمت آن باید مودونی خان و زمین شود. و همه شاه شایع حکام همان را با لغزش از این بخواهند. » ( همان کتاب )

اینصاست. آزمندی بیکران آنها که دارند و تنگدستی عظیم آنان که ندارند. آری بنده این اختلافات است. طبقه بهره کش میخواهد با آنها که میتوانند بیشتر بهره برد. و بهره دهنده میخواهد از نتیجه کار خود بیشتر متنفع شود. از جمله های این میبازد. اعتراض است و اعتصاب. و دست آخر انقلاب که حادث و شدید است.

طبقه حاکم تثبیت امتیازات خود را در تثبیت نظام موجود می بیند و از اصلاحات و تحولات روگردان است و همیشه نقش مقام مخالف را تغییرات را بازی می کند. منظوری جلوگیری از جبر تاریخ است. ولی نمیداند که اجتماع نمیتواند به خاطر آنها که از وضع موجود خود راضی هستند، از حرکت بپزند و متوقف شود. وقتی معاشله کاری از حد بگذرد، میان مقتضیات عمر و ضرر فکر مردم، با وضع موجودشان فاصله می افتد که با گذشت زمان این فاصله زیاد تر میشود.

در همچون مواقعی است که انقلاب فرامیرسد، بقول و کثر آریان پور: « جنبش انقلابی هنگامی پیش می آید که اولاً ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی با کمی گشتی آن به نهایت برسد و ثانیاً مردم بدین ناسازگاری جامعه رنج کنند. »

آفت است که گرد هم جمع شوند غشهای خود را روی هم بریزند و کار را بیکسر کنند. ولی انقلاب گاهی به نتیجه مطلوب خود نمیرسد. با حیل اندوزی و دست اندکاری طبقه ذینفع منحرف میشود. توده های مردم که نقش خود را در انقلاب انجام داده اند و بجلو آمده اند، بهای قبیضان عقب رانده میشوند. « چطور که در انقلاب مشروطیت ما چنین شد. دهقانان و مردم خرده پای شهری که نیروی حقیقی انقلاب بودند، چنانکه باید و شاید از انقلاب بهره نبردند. و استفاده جوی ثانی کار را از قبضه کرد و جریان امور را به نفع خود گردانید. باین موضوعات خواهیم پرداخت. »

### مناسبات ارضی و مشکلات رعیت

ایران در اواخر قرن نوزدهم یک کشور عقب مانده کشاورزی بود و عمده محل درآمد مملکتی و منبع ثروت آن، زمین مزروعی و امر کشاورزی بوده است. همچنانکه مالکیت زمین منبع عمده ثروت و قدرت کسان بشمار میرفت.

در یک همچو مملکتی، که اکثریت قریب با اتفاق مردم از راه کشاورزی گذران می کنند، « تنقیق مساله زمین داری و وضع و موقع مالک و زارع امر لازمی بنظر میرسد. انواع و اقسام شیوه های زمین داری که از روزگار آن قدیمتر در این آب خاک وجود داشته است، با آنکه تغییر و تحولی در این دوره هم موجود بوده است، منتهی دست نسی آنها با همه دگرگونی نمیکرد. و بطور کلی میتوان در این دوره املاک را به سه قسمت کرد.

**۱- خالصه جات:** ملک شایه دولت بشمار است. قسمت متناهی از اراضی مملکتی را تشکیل میدهد. یکمقدار از طرف شاه بشوین، صاحب نفوذان داده شده است و یکمقدار دیگرش توسط مایشان به بهبود و اصلاح زمین، بفکر آبی بی خود بودن آنها می باشد.

در اواخر سبب احتیاج دائمی دربار بیول، میل غالب بر فروش خالصه جات است. ضعف دولت مرکزی هم به عده ای قدرت طلب، در گوشه و کنار فرست میزد که این املاک را از راه قسب تبدیل به املاک شخصی کنند. و دست خالصه جات کاستی میکرد.

**۲- اوقات:** املاک است که مخصوص مساجد و موسسات مذهبی میباشد. در اینجا و آنجا پراکنده بودند. اینها هم در اواخر اغلب از راه قسب تبدیل باملاک خصوصی شده اند.

**۳- املاک اربابی:** ملک شخصی افراد بودند و بعد از دربار، در اواخر بیشتر در دست ملاکین بزرگ متمرکز می شوند. بدو علت مهم: الف. ترقی تجارت پنبه و کتان و زیتون و ... بعضی محصولات مورد نیاز غرب و کارخانه هایش، ارزش زمین را بالا می برد. صاحبان سرمایه های آزاد چون صرافان و تجار بزرگ

انقلاب مشروطیت ایران، یکی از حوادث مهم بی نظیر تاریخ کشور مایماند. بنیاد نهاده مملکت است و افق که تفکرات اجتماعی را دگرگون کرد. گو اینکه از هدف خود بدور افتاد. ولی رجعت اوضاع و احوالی که در شرایط مین آن انقلاب را بوجود آورد، بشمار کمال و همچنانکه بوده است، غیر ممکن شد.

این انقلاب فرزند زمان خود و امری الزامی بود و خود از جامعه تراوید. زمینه، شرایط و مایلش اندک اندک فراهم شد. اوضاع اجتماعی و اقتصادی، چنانچه گذشت که برای اکثریت قریب با اتفاق مردم صورت بار طاقت فرسا، و تحول ناپذیری را یافت. کوشش می باشد تا راه نجاتی پیش آید، و کوشش همان انقلاب است.

وقتی همچون شرایط و مقتضیات وجود نمی داشت، هر قدر هم بکنده محدود میخواستند، انقلابی را ندانند ممکن نمیشد. چطور که اگر آب به نقطه جوشش خود نرسد، تبدیل بخار آب نمیشود.

مشروطیت ایران، امری تصادفی و مجرد نبود که از خود شروع شود و بخود هم ختم گردد. هیچ یک از وقایع تاریخی نمی توانستند جدا از عوامل دیگر باشند. و باید با در نظر گرفتن تمام جوانب و جنبه تجزیه و تحلیل شوند.

یک علت هست، یک معلول و معلول نتیجه علت. تا وقتی نداشتند، محال است معلولی بوجود آید. معلول، وقایع را میگیرد که پشت سر خود علل را دارند و مدام در جنبش و تحول هستند و وقایع را بشکل و رنگ می بخشند.

برای اینکه معلولی شناخته شود باید از سرشعش ( علت ) شروع کرد. علت اعلی تاریخ، انسان است. نفس اصلی را اوست که در تاریخ « اینا می کند. پستی سازنده تاریخ انسان است. هر چند، تاریخ هم انسان را می سازد. انسان پس حسب میل خود عمل می کند. امیال، حاصل کار افکار شخصی هستند. افکار هم انعکاس امور و موجودات ( شرایط مادی زندگی ) است. اینها به معرکه اصلی تاریخ می بریزد و آن اختلافات و تنازعات طبقاتی است. چرا که شرایط مادی زندگی در طبقه اجتماعی بوجود می آید. همچون دو طبب متقابل.

طبقه دار طبقه ندار. یکی بهره کش است، دیگری بهره ده. یا حاکم و محکوم. این دو طبقه در تمام ادوار تاریخ با هم و در مقابل هم هستند. زمانی برده است در مقابل برده دار، رده کاری رعیت است در برابر ارباب ( زمیندار )، پاکارگر است در برابر کار فرما. مطابق تکامل اوضاع اقتصادی و مقام تاریخی و میراث فرهنگی این عناوین فرق می کنند.

فی مابین دو طبقه، مبارزه و اختلافی مداوم حکم فرماید. چرا که این اختلافات از کجا آب میجورد و جهان مطلب در





## زمینه اقتصادی و اجتماعی و..

دولت می‌گفتند و بدین ترتیب بختیارها هم که منافع سرشاری از این راه می‌بردند زیان می‌دیدند. مخصوصاً وقتی ماهه شوم ۱۹۰۷ بین دولتهای روس و انگلیس بسته شد و ایران به مناطق نفوذ تقسیم شد، تا استیفای (آخرین) خاک بختیار (بختیاری) بدست روسها افتاد و راه تقریباً تسطیل شد. از این رو بود که بختیارها به حاکمیت روسها بر قسمتی از خاک روسها و نیز به حکومت مرکزی بدین‌گونه بودند. و می‌بینیم که بعد از وقتی محمد علی میرزا به کمک قزاقان روسی آزادی و آزاد بخشواهی را می‌گفت، آنها دوازه فتح تهران می‌شدند.

اکثر قزاقهای آزادی‌کش را خوافان شامسوناها کردها و طوایف راهزن دیگر تشکیل شده بود. وقتی محمد علی میرزا می‌خواست ویکار بار باج و تخت را بدست آورد، به کمک ایلات ترکمن و شاهسون تهران و آزادخواهان را تهدید می‌کرد.

بزرگترین علت کمک ایلات به محمد علی میرزا این بود که اگر پیروزی دست می‌داد، دشتان بر جان و مال مردم پای می‌شد. به‌قولی «جنش شد انتقالی محمد علی میرزا درایران به‌منزله جنش راهزنی که در حال احتضار بود محسوب می‌گردد».

(انقلاب مشروطیت ایران - ص: ۷۰)

### کار شکنی بیگانگان

کار اصلی حکومت مرکزی حراج کردن منابع حیاتی کشور بود و بازار استعمار بیگانگان هم از فرصت استفاده کرده و هر حلقه استعمار را تشکیل می‌دادند.

این وضع هم‌زمان است با رشد طبقه بورژوازی. بورژوازی نمی‌توانست با بیگانگان تجارت پیشه کنار بیاید، چرا که منافعتی توسط آنها به خصل می‌افتاد و بر میدان رقابت عقب می‌ماند. آنها که ثروت ایران را به خود اختصاص می‌دادند تجارت و در حقیقت بورژواهای شهری را تحت سلطه خود می‌آوردند.

در اواخر به جهت افزایش ثروت متنفذ بازرگان، کارخانه‌های چندی تأسیس می‌شود از آن جمله است کارخانه قند کمربک و کمربک سازی الهیه و چند کارخانه کوچک سابون پزی و رنگرزی و شیشه سازیه از این قبیل. ولی صنعت چوایان ایران که تازه با میگرفت با رقابت‌های کشورهای خارجی راه ذوال پیچود و کارهای دستی از رونق افتاد. مثلاً برای اینکه حریف از میدان بدرود، بکوت قند و کمربک روسی در ایران انداختن از خود روسیه بود. چنین بود: وقتی این کالاها به مرز ایران می‌رسیدند مالیاتی را که از بات آنها بدولت خود پرداخته بودند، پس میگرفتند. درد وقتی شدت گرفت که اختیار کمربک ایران از دستی بدرود.

### سیاست گمرکی و نوز بلژیکی

یکی از حرف‌های برنده استعمار گران «دادن قرض به‌دولت دولتیان قاسد بود که با شرایط اسارت آمیز بر اعتناق موجود می‌افزودند. منحوس ترین این قرضها، قرض بود که در ۱۳۱۷ قمری از دولت روسیه گرفته شد: ۵۰۰ میلیون مثاق با سود سالی پنج و مدت استهلاک ۷۰ سال بود. وثیقه محل پرداخت اصل و فرائض عایدات کل کمربک کشور (به استثنای کمربکان فارس و سواحل خلیج که در قبال قرض دیگر در تصرف انگلیسها بود). وقتی اختیار کمربکان بدست روسها افتاد، برای اینکه درآمد بیشتری از این رادداشت باشند بکسر تغییر تعرفه گمرکی افتادند و پیروزی قرار دادی را در این مورد تحمیل دولت وقت کردند.

به مقیده مرحوم سنی‌ها: قرار داد گمرکی حتی اسارت آمیز تر از قرار داد گلستان است. زیرا اختیار ایران مانند یک کشور مستعمره، ازاداده گمرک خود خارج برسد و اجرای تعرفه جدید گمرکی موجب ذوال پارهای محلی گردد. چه برای محصولات ایران حقوق گمرکی سنگینی می‌گذاشت و در اغلب موارد ورود آنها را به روسیه غیر ممکن می‌ساخت. در عین چند قلم از کالاهای عمده خود را بدون پرداخت حقوق گمرکی وارد یا صادر می‌کرد.

برای اجرای مفاد قراردادنوز بلژیکی باهمراهان واردایران می‌شوند و به استخدام دولت در می‌آیند، اینها (آژان) روسها به شمار می‌روند و چون نوز نظر کرده آنهاست، به مقامات عالی کشور می‌رسد، وی نه‌تأهیر کل کمربکان بود، بلکه وزیر پست و تلگراف، خزانه دار کل، رئیس اداره تذکره (گذرنامه) و عضو عالی شورای دولتی نیز مجبور می‌شد. چون با درباریان و صاحبان نفوذ زد و بند داشت، پای از کلیم خود فراتر نمی‌آمد. تا جایی که در حضور عین‌الدوله صدر اعظم به نمایندگان بازرگانان دشنام می‌داد. (کسروی)

در کتاب خاطرات سیاسی امین الدوله آمده است که: «مسیو نوزو بلژیکی ها نه‌شاه می‌شناخته و نه دولت. آنچه نوز از وجوهات کمربکان ایران داخل کرد، جواهر و مروارید و قال و اشیا عتیقه خرید، سائبان باکرام (لکاتین) است. بلژیکی‌های مامورین ولایات هم، البته هر کدام نسبت به سهم خودشان عقب نمائند. حساب کمربکان را تا به‌د انقلاب روسیه دولت نمی‌توانست ببیند».

سخن‌گوییهای نوز و نارخامنه بازرگانان از وی یکی از انگیزه‌های انقلاب مشروطیت است. یکی از تقاضاهای پست نشان عزل و احراج نوز از ایران بود. به روایت کسروی در اردیبهشت ۱۲۸۴ شمسی تیجه‌ها و باران برآورد بسته شد. آژان از سه چیز شکوه و شکایت داشت: ۱- تعرفه گمرکی جدید به زیان کشور و بازرگانان بود. ۲- کارکنان کمربک اهل چاول بودند و پول زیادی از بازرگانان بقیه در سینه

حتی حق عضویت مینوی نیز از طرف اعضا پرداخته می‌شد. است. امر بازرگانی و تجارت با کشورهای خارجی روز افزون بود و مدام رو به توسعه و ترقی داشت. مثلاً بنا به آمار مامورین بلژیکی در سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۹۰۰ تجارت ایران با انگلستان ۵۹ و با روسیه ۵۶ میلیون فرانک بوده است. این رقم در سالهای ۶۰ تا ۱۹۰۰ با روسیه ۱۷۰ و با انگلستان به ۷۰ میلیون فرانک بالغ شده است.

### مشکلات تجارت

امر تجارت مواجیه با موانع و مشکلاتی بود که آن را دچار زحمت و رکود می‌کرد. تمار برای اینکه محیط مناسبی برای فعالیت‌های خود ایجاد کنند، تاگزیر از مبارزه و تلاش مداوم بودند تا اوضاع و احوال را تغییر دهند. این مشکلات دو نوع بود، داخلی و خارجی. مشکلات داخلی از ذات جامعه می‌نمود و زائیده اصول ملوک الطوائف و خانقانی بود. که متعین ترین جنبه‌های راهزنی می‌باشد. مشکلات خارجی را هم می‌گیریم سرمایه‌ها و مصنوعات و کالاهای خارجی و رقابت آنها با سرمایه‌های داخلی و اعمال نفوذ و اشکال‌تراشی کشورهای سرمایه‌دار و استثمار کی خارجی بر علیه تمار و کاسکاران داخلی. اینهم گداز می‌میکرد و به گردن حیت حاکمه حامل و عامل وقت.

### خانقانی و راهزنی

با انقلاب مشروطیت، خانها که پشت سرخود قایل و عشار خوشی را دارند، یکساز سیاست و حکومت هستند. گاه یک خان، می‌یک در کوه‌های بساط خود سری گسترده و زمانی یک خان بر خوابان دیگر مسلط شده و حکومت مرکزی قوی ایجاد میکند. در حقیقت رئیس ایلی به مقام پادشاهی میرسد. به قول آل احمد «اصلاً تومار تاریخ ما همیشه (ایلی) ما در نوریدند... از ایلی قاجار بکیر و پرو والا. زندیه و قاجاریه هر یک تمدنی براریکه شاهی تکیه می‌زدند. اگر مقویان خود خان قبیله‌ای کوچ نشین نیستند ولی از کمک خانهای قایل دیگری چون تگلو، تو القدر، استاجلو و شاملو و... بهره‌مند هستند و پاهای حکومتشان روی دوش آنها پیا شده است. ایلیان هم که استانشا رویان است. و این رشته سر دراز دارد. حکومت خانقانی لازمیاتی نیولنداری و داشتن اقطاع است. بدینوسیله مملکت عملاً به قسمتهای نیمه مستقل تقسیم می‌شود. به‌تدریج که حکومت مرکزی ضعیف می‌شود این قسمتهای نیمه مستقل مستقر می‌شوند و وحدت حکومت به هم می‌خورد. عدم وحدت داخلی کار تجارت را مواجیه با اشکال می‌کند. مثلاً اگر تاجری بخواهد کالای خود را از چند ایالت بگذراند، باید مالیات مخصوص هر ایالت را بپردازد و در هر پکاش آنها گرفتار مشکلات گوناگون شود.

این وضع تا حدی در اواخر دوره قاجاریه به وضوح دیده می‌شود. درد چنانکه عدم امنیت راهها و راهزنی است. خانها اغلب راههای تجارتی را می‌بندند و کاروانیان را می‌چاپند. چنان که «امیر شجاع مرندی راه حلقا را می‌بست و از آمد و شد کاروانیان جلو گیری می‌کرد» (امیر خیزی - ص: ۲۲۰). کردوکنانی چون امیر شجاع در هر کجای مملکت بودند و از غارت کالاها و گرفتن باج راه، نرفتهای بیکرانی بدست می‌آوردند و البته سهمی هم بدریار و درباریان می‌فرستادند. در این مورد حتی میان خودی و بیگانه افری قایل نمی‌شدند. گاه به کالاهای دول خارجی دم‌تور می‌زدند و از این راه درد سرهای دولتی می‌کرد. مرکز ایجاد می‌کردند. به‌قول آقای محمود محمود، سفارتخانه ها مدام مراسم بلند و بالا به وزارت خارجه می‌فرستادند که فلان ایل در فلان راه کالای نیمه مارا سرقت کرده. عین‌مال و خسارت را مطالبه می‌کنیم. ولی فریاد بازرگانان داخلی دولت هم مجبور می‌شد خسارت بدهد. ولی فریاد بازرگانان داخلی که قدرتی پشت سر خود نداشتند، به جایی نمی‌رسید.

حالا حکومت مرکزی چرا این راهزنی مداوم را بدیگن نمی‌کرد. آیا قدرتی را نداشت؟ بعد نظر می‌رسد. حقیقت امر این است که درباریان استفاده‌های سرشاری از اموال غارتی داشتند. حتی روسای این ایلات به عنوان مساعد به شاه و ولیعهد و درباریان پولهای هنگفتی تقدیم می‌کردند. اگر در نظر بگیریم که ایالات راهزن یکی دو تا نبودند و در همه جا بودند، به اهمیت عایدی دربار از این دام‌توان پی‌برده و بعضی قسمتها دولت قریه سوارانی برای حفاظت راهها می‌گذاشت و چون حقوق اینها را بالا دستهای بلع می‌کردند، بناچار خود شریک را هزنان می‌شدند تا حافظ رهنمندان.

علت دیگر اتمام شاه از نارواکاریهای ایلات این بود که آنها قویترین نهاد رنده تاج و تخت سلطنتی بودند در مقابل جبهه‌های خارجی و طوایف داخلی. ایلات اغلب نقش ضد انقلابی داشتند. اگر بختیارها اشتناقا به فتح تهران کمک کرده‌اند آن را ملتی دیگر است.

باید دید کمک بختیاری به مشروطه خواهان از کجا آید می‌خورد. برای این که کالای انگلیسی به داخل خاک ایران برسد، کمپانی لینگ راه شو‌سای بین امواد و استان که منطقه‌ای کومستانی و قلمرو کوچ ایلات بختیاری بود کشید و مخالفت آن را برعهده خانهای بختیاری گذاشت. این دام‌نشین راه کرد شد. بنوعی یکی از ماموران انگلیسی و غیر از راه بختیاری‌ساز جاده ها در تهدید راهزنان بود. نفوذ روسها تجارت انگلیسی را در ایران به راه

میرد. چه وی را (بختیاری‌گر) می‌رسانید از لحاظ تجارت هم ارزش و اهمیت خاصی برای او داشت.

چنین بود که دولین برای نفوذ در ایران و بلایند نمایندگان کشور را به مقصد خود آسانتر می‌رسانید. امتیاز بیستس امتیاز بود که به دولین را می‌شد. آنچه را که انگلیس در جنوب بدست می‌آورد، مماند آن در شانزیه روسیه داده می‌شد. به‌قول دکتر کث، «ایران به‌صورت شطرنج می‌ماند که حرکت یک طرف با حرکت اقدام طرف دیگر مواجیه می‌شد».

این جریانهاست به استقلال سواسی و اقتصادی کشور زیادهای حیران - با پذیری وارد می‌آورد. چه گدازندگان امتیازات حساب چیب خود را داشتند و کیرندگان هم به نفع شخصی خود می‌دیدند. اینهم باعث پیشرفت امر تجارت در ایران شد. یک هند راههای آبی به وجود آمد. و ارتباط قسمتهای مختلف کشور را به هم آماد ساخت. چه می‌بایست ساخته‌های این کشورها در همه جای کشور بکشی می‌شد و بخوابه‌هایشان را از نقاط مختلف به دست می‌آوردند. این راهها حکم شریانهای حیاتی را برای تجارت داشتند. خطوط تلگرافی هم از این جهت کمک‌موتوری به‌شمار می‌رفت.

ایران در دوره ناصرالدین شاه به وسیله شبکه تلگرافی انگلیسی نیز بهج و به خطوط تلگرافی مستعمره مستوطنان متصل گردید. در سال ۱۸۷۰ (مصادف مشروطیت در ۱۹۰۰ سادری شد).

به این ترتیب لازم می‌آمد هند پیشتری از مردم کشور به امر تجارت دوی آورفوند. همین باعث ایجاد بیخ‌های جدید و رشد و احیای اغلب شهرهای قدیم شد. این شهرها تجارت و موسسات تجارتی را در خود جای می‌داد. به موازات توسعه منسلبات تجارتی بر تعداد این طبقه برای خود و دستگیری دستگیر کردند. اندامهای سنتی ایجاد شد، که اتحادیه‌ها سر ده‌ها و چند صد قاری برای خود داشتند و جاسات منظمی برای خود ایجاد می‌کردند.

### مهد آزادی آدینه شجاری



## آذربایجان در ..

بلیه  
تاریخچه ای که خود مایه جدایی مردم می شد و آنها را از کارهای  
مملکتی غافل میکرد و بعدها هم کار نهضت را لشکر میگردانید که در زمان  
استبداد محمدعلی میرزا و جنگهای تیریز یک گفاری انجمن ایرانیان بود که  
آتش نزاع مذهبی مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند و...  
تا نکته نماند که در دوره جنگهای یازده ماهه تیریز تمام فرقه های مذهبی  
دوازدهوی به جنگ پرداختند و با هم بی یک سرفه نشسته و در تشییع جنازه  
شهادی یکدیگر باطل و رفعت و بدون تمسبات مذهبی حرکت کردند. این کار  
در نتیجه کوششهای انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که در مشترک مردم را آشکار  
می کردند و آنها را راه می بردند. در جای خود سخن خواهد رفت.

### وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار  
و تجاوز اربابان و فئودالها به سختی روزی گذراندند مردم شهر تیریز و بازرگانان  
و بازاریان هم از وضع موجود هیچ دل خوشی نداشتند.  
چون در مقاله دیگری در همین شماره در این باره ملاحظه شده در اینجا  
فقط اشاره کوتاهی به میرزا علی محمد ششتری (۱۲۵۲-۱۳۱۳ شمسی) شاعر  
آذربایجانی می کشیم که نفی و انبوه مردم و ظلم حکام محلی و مرکزی و اربابان  
داران و اهرام پیرایه یزید مذهبی در اشرار و خوب تصویر شده است. به دیوان  
شاعر نگاه کنیم.

### محمد علی میرزای ولیعهد و بعضی پیشامدها

مردم آذربایجان با این آگاهی برای ییباری و انگیزه های که در میان  
بود در زیر سنگینی گرفتاریهای بیشتر نمی توانستند تکلیف ببورند و همچنان  
می نشستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسر محمدعلی میرزا ولیعهد شد و کسار  
های آذربایجان به او سر بردند. از یکسو مستحکم و بدی خود و از یکسو بر سر  
پیشامدها غوا و ناخواه مردم را به زبان آورد و تکان داد.  
از پیشامدها که خود معلول عللای دیگری بوده وضع میشد و روابط  
ظالمانه اقتضای مردم در اینجا سخن نمی گویم. هم نقش باید داشت که بعضی  
پیشامدها مثلا کشته شدن میرزا آقا کرمانی و خیرالدوله و شیخ احمد روحی  
در تیریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و همگرایی  
مردم شد. مثلا در جنگ ارمنی مسلمان آنچه بیش از همه مایه آموزش شده بود  
زبانها افتاد این بود که در آن خوزیری چند هزار تن ایرانی بیکانه از بازرگانان و  
کارگران و دیگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به گفتگو  
در باره آنان سر نداشت. این امر به مردم گران افتاد و اندازه بسی اعتشایی و  
بیگانه گری دولت قاجاری را نیک هویدا گردانید. به خصوص کدر همان سالها دولت  
انگلیس به عنوان خونهای یک مسیحی انگلیسی که در راه اردوس - تیریز  
کشته شده بود. از دولت ایران پانصد هزار تومان پول گرفت.

مردم با مقایسه این دو وضع سخت خشمناک و امید میشدند.  
اما رفتار بد محمدعلی میرزا از یکسو انگیزه های برای مردم آذربایجان  
بود و از یکسو انگیزه که خود شاه شد مردم تیریز بر خلاف مجاهدان و رهبران  
تهران فریفته قتل و قتل را کار نداشتند و نتوانستند جلوی فساد کاریهایش  
شدند که در جای خود خواهد آمد.

باید دانست که محمد علی میرزا از همان زمان ولیعهدی صدور دست  
دست دولت تزاری روس بود و ثابتاً معلم روسی او آموخته همه کارهای او بود.  
بدکاری و دزد قزاری و مستحکم او تا بدناما رسیده پسود که مثلا از  
حاجی میر متاف پول گرفت و پس شانزده ساله او را سربست کرد و به قول مجله  
مردم ملانصرالدین تا وقتی محمد علی میرزا در تیریز بود بچه های تیریز را نمی  
توانستند قدم بکوه بگذارند و در عرض چند سال که در تیریز بود کوهها و  
شکلهای ایران را بجای نان به خورد مردم تیریز داد که دیگر چیزی به دولت  
انگلیس نماند (ملانصرالدین - سال دوم - شماره پنجم)  
تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که قتل و جلوه گری در تیریز بیشتر از  
تهران بود و رفتار محمدعلی میرزا بدتر از مظفرالدین شاه و بیع الدوله در  
تهران بود.

محمدعلی میرزا با این بدبها و مستحکمها به شدت جلو زبان مردم را هم  
می گرفت که کسی گدای از او نکند. ماموران و راپورتچانی میان مردم میفرساده  
که اگر کسی بد را گوید آگاهی دهند. مردم چندان ترسیده بودند که در  
خانه های خود هم از گفتگو خودداری می کردند.

با وجود این همه ظلم و فسادکاری نظایر به بدبختی می کرد. در دوره  
مصر لکچر پیرا میکرد، شب مانورا پا برهنه به کوچه های افتاد و چنان که  
رسم تیریزیان است در چهل مسجد شمع روشن میکرد، کتابهای دینی و دعا به  
چاپ میزدند. مثلا در مصر همان سال که مشروطه برخاست حاجی شیخ محمد  
حسین نامی نشسته تازه از زیارت عاتورا پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن  
را در چاپخانه ویز خود چاپ کرد و میان مردم پراکند.

### انجمن ایالتی و مرکز غیبی

آنکه که به بست نیتان شاه با ملایم و آزادخواهان دیگر شهرها مظفر  
الدین شاه را مجبور کردند که مشروطه بدهد و مجلس باز کند. انجمن ایالتی  
تیریز هم پا گرفت. هدف از تشکیل این انجمن نخست بر گردیدن نمایندگان  
مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم  
دید که به کمک مرکز غیبی به چه کارهای برخاست و چگونه جنبش مشروطه  
را پاسداری کرد و راه برد. اگر چه گاهی دچار لغزش و خیانت شد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟  
کسروی و دیگران می نویسند که یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی  
ایرانیان قفقاز از روی مراعاته موسی احمد کزازی روس دسته ای به نام «اجتامیون  
عامیون» پدید آوردند که از زمان تریانوف پیروی آنان بود. سپس چون در  
ایران جنبش مشروطه برخاست در تیریز شادروان علی مسیو را به مجلس دواموش  
و حاجی رسول صفیانی و دیگران همان مراعاته را با فراسی ترجمه کردند و به  
کمک حیدر همو از قزو عضو «اجتامیون عامیون» دسته مجاهدان را پدید آوردند.

و خود یک انجمن نهانی به نام مرکز غیبی برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست می داشت  
بدینسان ابراهیم صفایی که در اول انقلاب دگر گیری از او رفت و مشرفان دیگری از فعالان  
او میشدند که بر خلاف آنان مساجدان مشفی را از و چپا لکند و او باقی نبودند.  
در همان هنگام کسانی از ایرانیان مقیم قفقاز به تیریز و دیگر شهرها آمدند و در  
ایران به کارهای دلبانه ای برخاستند. (از جمله بوب و نارنگ میخواستند و در اختیار مساجدان  
می گذاشتند.)  
به کمک مذهبی متفکر مرکز غیبی بود که تیریزیان نتوانستند در مقابل محمد علی میرزا  
چه در دوران ولیعهدی و چه بعدها ایستادگی کنند.  
در آن روزها (ماهاپیش از بهار سال ۱۲۸۰) آزادخواهان تهران از جمله دوسه روزگار  
با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواستهای ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت رها  
کنند. این دو سید نیک نفس میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست کنند و به جنگ و  
خونریزی نیازی نمی دیدند. خواهیم دید که این اندیشه ایشان زبانهایی به جنبش زد. از چهل روز  
واقعه حاجی شیخ فضل الله مشروطه آچی.  
اما در تیریز در همان روزها به دستور انجمن روزهای آدینه بازارها بسته می شد مردم  
در سه مسجد گرد می آمدند و سه تن از سخنگویان در هر یک از آنها به مثنوی میرفت و سخن میگفت  
شهرهای شورانگیزی به فارسی و ترکی خوانده می شد «واعظان مشروطه» که روز روزشان در تهران  
بیشتن میشد سخن از قانون و برابری و وحدت می آید. مردم را به گرفتن تفک و آموختن -  
اندازی و سیاحتگری می می انگیزیدند. مردم در بیرون «آچی» گزیده می خورد (پول تلفه رود) گفت



سازخان و باقرخان و دسته مجاهدان

و بیابان است دسته دسته سواره و پیاده گرد می آمدند. سوارگان به اسب دوانی و پیادگان به تیر  
اندازی می پرداختند. کشته از بزرگان برای بیکان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنها در گروه  
ای گرد می آمدند.

بعد کار صورت بهتری یافت. در هر کوی یک دسته به آموزش یکدیگر از سز کردن  
سرباز (سز کردن فوجها) به متق سیاحتگری پرداختند. بر و جوان و نوانک و کم چیز صف می  
کشیدند و به آواز یک دو به به زمین میگوشتند. ملایان و سیدان با دستار و رختهای بلند  
تفنگ به دوش انداخته و همای دیگران مشق میکردند.

این کارها در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶ بود که هنوز محمدعلی میرزا روی کار  
بود و مجلس را به توت بسته بود.

این آگاهیها فقط در تیریز و بعد هم در رشت به عمل می آمد.  
اما در تهران در مجلس شورا ارجح این کارها را نمیشناختند و آشکارا مرکز غیبی را  
مستمر می کردند. حتی خود نمایندگان آذربایجان و سید تهرانی روی خوش نشان نمی دادند و  
همیشه میخواستند با گفتگو و آتش محمد علی میرزا را وادار به حرف شری کنند.  
در تیریز هزاران مجاهد مسلح از جان گذشته تربیت شده که پول مزدی نمیگرفتند و  
اسلحه و تفنگ را هم خود می خریدند. فقط بدنه بود که انجمن از پولهای کمی که جمع آوری می شد  
تفنگ خرید.

تیریز و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از عهدیجات که وی بعد از شاه  
شدن بزرگترین دشمن خود را تیریز می نامید و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیل آنجا  
به کار می برد. محمد علی میرزا توطئه میچید. آدمهای معلوم الحالی را سرفه تیریز میفرستاد  
اینها را می شوراند و به غارت و چپاول روستاهای آذربایجان وامیدارد. کرمها و عثمانها را به دشمنی  
برمی انگیزد. سیاه میفرستد و چنانکه میدانیم در آخر کارش روستاهای تزاری را وادار تیریز میکند و  
فقط بیان چنانهای اینها در تیریز مو بر تن سیخ میکند.

تیریز هم که محمد علی میرزا را خوب شناخته بود و هرگز فریفته ظاهر آتش جوی او نشد  
و همواره با او از مخالفت در می آید (مثلا در مورد قرضهای که میخواست بگیرد) و کار را تا بناتجا  
رساند که در خرداد ۱۲۸۶ آنکه که دشمن محمد علی میرزا با مشروطه آشکار بدو مجلس ارجح خود  
را از دست داد. انجمن ایالتی به نمایندگی خود در تهران تلگراف کرد که اگر آنجا کاری تیریز نمیرود  
بباید خود در اینجا دست بهم داده به چاره دردها بکوشیم. بعد هم کارخان بالا گرفت و از مجلس  
خواستند که محمد علی میرزا را بر کنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند.

اینجا همه نشان میدهند که تیریزیان نمیشدند محمدعلی میرزای قاجار از چه فانی  
است.

او در تمام خلافتکاریهای انجمن ایالتی را سنگ راه خود میدید. حتی پس از بهار سال  
مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و کارهای از پیش برد. آنکه که محمد  
علی میرزا خواست خودمان را از دولتهای بیگانه قرض بگیرد. انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام  
کشورهای دنیا اعلام کرد که استعراض محمد علی میرزا و نظر بر اینکه باعث استعاضال یک ملت خواهد  
شد که در راه اخذ حقوق انسانی خود جان بسیاری می کنند ملت ایران هم به هیچ وجه خود را زده  
دار ایران استعراض نخواهد داشت.

این و نتیجه مبارزهای چهارماه نخست تیریز (از تیرماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد  
که آزادخواهان دیگر شهرهای ایران که بعد از بهار سال مجلس خاموش شده بودند. تکلیف به خود  
بده در صفحه ۱۱

مهد آزادی آدینه شماره ۱۱۵۵ صفحه ۱۱



## بقیه بلوای تبریز

بلوای تبریز، غارتگر دیده، روز بروز زاریات، این بلوایان در حضور جناب رسول، آقام صلی الله علیه و آله و سلم، به پیشگاه خاندان جواب خوانده و از مکر روزگار فایده نبرند؛ مگر جواب بدیدیم، به ما پناهشتی درباریان، مستعدا دادیم، در آن وقت مالکان چند دست از نامبر خوانده شد؛ و دیگر همه اهالی معلوم شد که شرار ما کجا برخواست و کمالش گرفت. و به آقا یان و اشع غده، با صفایا و قتل و غارت ملت داشتند که از اینها شد است. و دیگر برده برادر نیست، نمیشد ایشان دیگر در این شهر و در آیین مملکت نخواهد شد؛ اگر چه دولت مستبده شود. به حال خود گذاشته اند، چه قدر رفق درین دارند می نمایند در خرابی این شهر که چشم مالک ایران است. آخرت نسبه است حکومت ری نشسته. هیچ فائق تقدیر به نیتش نمودن به قول عمر سعدی شاعر، حال بعضی این آقایان مستبدین شده است چنانچه نه روز مهلت تمام شد و نور خاتنه از مراغه که شاهزاده فرمانفرما برای امروز خبره برده بسود رسید.

**از فرهنگ شهر جدای آتانه**

رحیم خان و سایر سرکردگان همه یار جنگ دولتی گشته، توپها را بنامنه کوه سرخاب کشیدند. امیر خیز که بر کتاج سردار است، نشان گلرنگهای کوبی ساخته، از فرین توپها و آتش کله های شرا نوبل و خمپاره های دوخ لپ، ولوله دره قبه افلاک افتاد از این جناب جناب سردار امر فرمودند توپها را در باغ حاجی محمد حرم گذاشته و رو به جانی دشمن کردند. سر من خرمین دهن توپها آتش افشان آتش به جان دشمن می انداختند. روز غامضه اهالی با توپ برد و شیا اشتراحت در بستر سکر ها با تفنگ، آلی بیست و ششم توپ، روزگار اهالی و مجاهدین غیور بندگان منزل گذاشت، جناب سردار و جناب سالار از این سکر به آن سکر تفرقه سرگشی می نمودند و مجاهدین را از حمله برین منع می نمودند، تا از روپاه باری گذشته برنگر شوند، و جمعی

از سوارها در مابین ده روز مشغول شدند، و از تدابیر جناب سردار که در حرب ماهرند، آسیمی در جاده رسید، و جماعت هر روز در مسجد مصفا خان جمع شده، جناب حاجی شیخ علی، کلپری و حاج میرزا ابوالحسن سرخایی و سایر صاحب محکمات و اربابان اسلامیه با آقا میر حاشم کوموسی این بلوای بزرگ است، رحیم خان سردار نصرت و شجاع نظام ندی و شرغام نظام و سایر سرکردگان غلام افراوغ مرند و حیوان یا وجود این آقایان ملت را قتل و غارت می نمایند، و باقیمنده منزله های مسجد الملک و سر مالان و قوری چای شربان و امیر خیز اقل نصف بازار به غارت رفت، دهستان اطراف شهر سایمال و چاپده کشت و جوانان به خون خود طغیانه شد و کودکان و زنان در کوچه ها و خانه ها به گلوله افتاد و چنانکه صلاح دیدند که با هیأت اجتماعیه مسامی با علی کتان برود به اسلامیه و به آتشیان عارض شوند. که این چه خاک است در باران غلام به سرما ریخته است. شاهما رئیس ما و داورس فراتید، و همه از قاتل ایام سختی به آستانه شما آمدند و ادعای خواستیم پس (کذا) ای آقایان چرا به فرایدا نمیرید، این سر کردها همه روز در خدمت شاست، تلکراف در دست شما، به شاه جوابیست، پدر تاجدار ما، هراش ملت را برسانید، وما را از این مملکت نجات دهید.

به این خیال به فرار دو هزار نفر از سادات و اصف و قفرا با عدای بلند یا علی گویان در دهستان کلاما لاجدید روانه شدند. تا نزدیکی دروازه سرخاب رسیدند، صدایا ملی و یا صاحب الزمان شهر را فرو گرفته بود، ناکام از دو جانب آن معین از پشت باغیا آن بیچارگان را هدف گلوله تفنگ ساختند. در یک شلیک چهل و هشت نفر از سادات و قفرا کلاما لاج در دست گلوله خوردند، بزمن افکند و بدون خود آغشته گشته، جان شیرین خود را در روی خاک تسلیم نمودند. مابقی ناله کتان گرفته، آتانه مملکت دست دشمن جاتو مال چه وقت به ملت خواهد رسید و نایام

## آذر بایجان در ..

دادند و به همکاری با تبریز پرداختند و همین کتان همکاری بود که پس از سیزده ماه از بیماریان گذشته به فتح تهران و فراز محمد علی میرزا انجامید.

آقای امیر خیزی می نویسد که آن روز که در تبریز بر سر خانهای مردم بیژن سعید می زدند و آنها را به پناه روسیه تراری میخواندند، اکل سارخان به کوچه نمی آمد و بیرقهای سفید را یکی یکی بر نمی انداخت، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه میشد. چرا که فقط در محله کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود آن مورد حال خفه شدن.

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد. همقدیر بگویم که غی از کارهای که برای پیش بردن جنبش در سراسر ایران میکرد، در خود تبریز و آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهرهایی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. چنان قدرت و محبوبیتی هم کسب کرد که برای آذربایجان والی تعیین کرد (اجلا لملک را میگویم) حتی گاهی منتظر دستور مجلس شورا نمیشد چنان که هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشکام شد و بی اجازه والی وقت استیفاء پا دادگاه دوم پدید آورد.

انجمن برای سرو سامان دادن به کارهای دیگر آذربایجان کسانرا هم روانه میکرد و در نقاط مختلف انجمن را می انداخت و جنبش را جان میدید. انجمن برای خود روزنامه چاپ و نشر میکرد. نتیجه همه این آمادگیها بود که تبریز به چهار ساعت برانگشته کرد (چرا که آمادگی نداشتند) تبریز بشک آغازید و یازده ماه مرده استیادگی کرد. درین یازده ماه قریبانی داد و ستدیهایی کشید که با گفتن تمام نمیشود. مثلا وقتیکه تمام راهها بسته بود و شهر در محاصره، مجاهدان پونجه میخوردند و جنگ میکردند، ضرب المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده، یونانی بی بی مشروطه آلیشقا (یونانه خورد و سیم و مشروطه گرفت).

جنگجوی دریا دل و بیباک چون سارخان راهبر و فرمانده تمام این جنگها بود. جنگهایی که در شرایط سختی می گذشت، غیر از دوجمله بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و به مشروطه چپا دشتی میکردند، از چهار سو دشمن بر سر آن ریخته بود.

۱ - سیاه قرداغ زیر فرمان رحیم خان ۲ - سیاه مرند زیر فرمان شجاع ۳ - سیاه ماکو زیر فرمان عزت الله خان ۴ - سیاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی را از اسکو و سرود و آن طرفها جمع کرده بود.

کار شکنی دشمنان داخلی را هم نباید فراموش کرد که سفارت روس و جمعی از ملایان انبار دار و دیه دار (مثلا میر حاشم دوجی، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قبادیه کتان شهر و دیگران بودند. مثلا یکی از معین قبادیه کتان در کتاش دو آب شهر را قطع کرد.

در این جنگها بود که محمد علی میرزا به رحیم خان نوشت: هر چه زودتر مخالفتین دولت را سرکوبی کسری نیاورم، مورد مرحمت ملوکانه ما خواهد بود. شرط و شروط معاشرت پستی چه رعیت باید در مقابل احکام دولت محض باشد. مشورت با جنرال کونول روس بشما و نعمن را به هیچ فشار.

نقش آذربایجان بخصوص تبریز در جنبش مشروطه به صورت نیروی محرک توپدا بود و در وقت سختی گرفتن و هدایت جنبش به راه راست و مبارز بود آنکام که احتمال از راه به درختن گمراهی می رفت. دروغ که نتوانست وظیفه خود را تا آخر دنبال کند. در نتیجه راه ابتکار عملیات از دست تبریز به در رفت. مشروطه دوباره بر آب افتاد، اما وضع توده مردم فرقی نکرد. ... گرد آزادی ستار خان در تهران در دوران حکومت مشروطه؛ بدست ماهانها که شک آذربایجان و مشروطه به سینه میزدند گلوله خورد و از میدان به در رفت. و بعد حیدر عموافلو را تبعید کردند. چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف غریب یوزروا و نیبه فتودال بودند که میوه درخت مشروطه را چیدند بی آنکه در کشت و پرورش آن دستی داشته باشند. در این کتاش و فتودالیم و بورژوازی باهم آشتی کردند و کلام مردم چنان که پیش از این بود، بر سر هم که ماند ...

چرا چنین شد؟ این خود موضوع مقاله دیگری است.

صاد ..

## فهرست منابع مقاله های مشروطه

برای نوشتن و تکمیل مقاله های مشروطه به منابع زیر مراجعه شده است:

- ۱ - عصر خبری یا تاریخچه انتخابات - ابراهیم تیموری
- ۲ - انقلاب مشروطه ایران - ایرانسکی و ... (ترجمه فارسی)
- ۳ - انقلاب ایران - ادوارد براون (ترجمه فارسی)
- ۴ - مالک و زارع در ایران - خانم لمتون (ترجمه فارسی)
- ۵ - سیاحتنامه ابراهیم بیگ - حاجزین العابدین مراغه ای
- ۶ - تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی
- ۷ - تاریخ هجده ساله آذربایجان - احمد کسروی
- ۸ - زندگی من - عبدالله مستوفی
- ۹ - خاطرات و خطرات - مخیر السلطنه هدایت
- ۱۰ - تاریخ روابط ایران و انگلیس - محمود محمود
- ۱۱ - تاریخ مشروطه - اسماعیل امیر خیزی
- ۱۲ - بلوای تبریز - حاج محمد باقر ویجویه ای
- ۱۳ - اشواق مشروطه - دکتر ملک زاده
- ۱۴ - تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت - تقی زاده
- ۱۵ - خاطرات سیاسی امین الدوله - حافظ فرمانفرمایان
- ۱۶ - دو قهرمان آزادی - جوادید
- ۱۷ - تاریخ بیداری ایرانیان - ناظم الاسلام کرمانی
- ۱۸ - عین الدوله و رژیم مشروطه - مهدی داوودی
- ۱۹ - پیش مقاله ها و مجله ها و ...



سید اسماعیل یمنان  
وزیر امور خارجه و دیپلمات  
تیر و خنجران تر بیستمدادی آدینه

### بقیه لیمپن ها...

هر یک بهتر از دو یا سه جمله نوشته شده است. اما هم نشان دهنده شخصیت آنهاست.

**مهندس باغعلی** در بازارچه دومی و کان دلالی داشت و باستارخان ده از دومی میزد. به تشریح سران انجمن ایرانیه ستارخان را به خانهای بر که آجاست کشند. اما تری که به او انداختند بهمانهائی خود. ستارخان زودی دررفت و جان به سلامت برد.

**فتح الله باغعلی** معروف به **دگرمانچی** و گرما گرم جنگ تیریز آب را بر روی مریم بست. امیر خیزی میگوید: «از الواط و پولوانان مشهور تیریز بود و در محله باهمیشه روزگار خود را به مردم آزادی و دیکاری میگذراند.» به قول کسروی «یکی از ولایتان دومی میبود که به بیرون شهره شهر نایاب گردیده خشی بیشتر میشد.»

**ایلیخانی (خلیلک)** یکی از استادان بیابان و وی بنویسار بود و خود را در صف مشروطه خواهان و مجاهدین قرار داده به آزار و اذیت مردم میرداخت و از پس حرکات ناشایسته از وی سر میزد که به (ایلیخانی) اشتباه یافته بود.

(س ۶۱ امیر خیزی)

**عیوضعلی اسکولی** نمونه ای است از آنهایی که نمیدانند چرا، برای که ویا که میکنند. کنگامی که تیریز از چهار طرف محاصره شده بود، فرماندهی گروهی اجیر از طرف عین الدوله به عیوضعلی دادند که از الواط معروف اسکو بود. مدتها در جنوب غربی تیریز مردم را میچاپید.

**علی اصغر یا قولاکی کیکل (اصغر)** کوش بریده (نیز از الواط معروف و رشید محله دومی بود (س ۱۵۸ امیر خیزی) که در خدمت انجمن اسلامیه با مجاهدین در افتاده بود.

**حسن دلی** (حسن دیوانه) از لیمپنهای یا ایشان است. پس از آنکه مدتها بی هدف تیریز در جنت مشروطیت با مجاهدان همراه شد و سر خود را نیز در این راه به باد داد.

شبی از شبها مجاهدان تصمیم میگرفت که به سیاه عین الدوله در باسمنج بشیون بزنند تا مگر راه آذوقه را باز کنند.

مجاهدان بی سر و صدا تا نزدیکیهای باسمنج میروند. حسن دلی و دامنه به توپ نزدیک میشوند. سوار لوله توپ میشود و داد و فریاد راه می اندازد. سربازهای دولتی بیدار میشوند و بکیر و بیند، تا آخر سر مجاهدان عقب می نشینند. حسن دلی همانجا کشته میشود. آتش به شب حسن دلی، مشهور است.

ب. آیدینی

روز ۱۹ تیرماه ۱۲۸۵ مردم و علمای تهران در مسجد تهران در مسجد جامع اجتماع کرده بودند و خواستار باز شدن هدا نشانه و عزل عین الدوله بودند.

سید محمد امین و حسین اجتماع به دست احمدخان سرمه تفنگداران دولتی کشته شد که منحصر به آشوب فراوان شد.

قلعه زیر در حین روزها بر سر زانها بود.

غافل زده رسید و ز هنگا به بی خبر انگشت خیزش بند آگساده در وین چشمتی به سوزن که افتاد و مجروحات از کارهای جرح ز غوغای مرد و زن ناگاه بی اطلاع سلطان فوج دون تیری زد آتشین به شب شمع انجمن مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت و دستاورد به شوجا شش از پهن

از خون کشته ز جور یزید شد عیدالحدید کشته عیدالحدید شد باها هزار مرثیه نوحه نوحه قول فریاد جدید تو سیاه اینها از لوله

و عیدالحدید میماند

### بقیه آغاز و انجام يك نهضت

بسیار و دوری بیست ساله آغاز شد. در این دوره اگرچه ظواهر قانونی ظاهر پس از گذشته بودند، اما از جهانی برای آن طبقه متوسط چشم اندازهای خوشبینانه را کشود. بدین معنی که زمینه ای نسبی و وسیع برای صنعتی شدن کشور فراهم شد و حاکمیتشای اولیای برای به وجود آمدن صنعت مالدس و ب آهن - به عمل آمد. و نیز حکومت قدرت سیاسی را از آن قدرتهای محلی خارج و متمرکز کرد و اگرچه آنها هنوز نفوذ بسیار بر خوددار بودند و در پارلمان فرمایشات کثیری داشتند، اما در جوار قدرت آنها یک پورو کراس مقدر و متمرکز در حال رشد بود و نیز امکاناتی که حکومت برای تعلیم و تربیت فراهم می کرد، دایما آمده ای قدرتی را که بعدها سرچشمان نهضت سیاسی بعد از آن دوره بود، گسترش می داد. طبقه متوسط و روشنفکران وابسته به آن در این دوره در بین حال تحققی قدرتی از آرمانهای ناسیونالیستی خود را نیز می یافت. یعنی وحدت کشور، حکومت مرکزی قوی، سیاست خارجی مستقل - بیوژد در اواخر دوره - و امیتی که در پناه آن می شد فعالیت اقتصادی و تجاری را وسعت داد و حنا دود به فعالیت های صنعتی زد.

دور بیست ساله اگرچه بنیادهای صنعتی شدن ایران را فراهم کرد و خطوط اساسی ارتباطی بوجود آورد ولی نتوانست به تنهایی اساسی جامعه ایران دست بزند و قدرت های محلی که ریشه هایشان در مالکیت دولتی و سلطه خانی بود، اگرچه قدرت سیاسی خود را به حکومت واگذار کرده بودند - یا حکومت از چنگل آن دور کرده بودند - یا اینکه موقعیت اقتصادی خود را حفظ کرده و ناگزیر خونریزترین قدرتهای اجتماعی بودند و با بهره گیری شدن اوضاع در پی جنگ جهانی دوم مجددا قدرت سیاسی را نیز یکبار آوردند و قدرت مرکزی را تخریب کردند و پورو کراسی تا آنجا را یکسره به خدمت خود آوردند.

در دوری بعد از شهریور ۱۳۲۰ اگرچه ظاهر «دموکراسی» و حکومت قانون - بازگشته بود، ولی همچنان شرف طبقه متوسط به چشم می خورد و فقط اوضاع تا حدود زیاد پیچیده تر از گذشته شده بود. زیرا قشرها و طبقات جدیدی نیز رشد کرده بودند و عناصر تازه ای در جامعه پدید آمده بودند که اوضاع را آشفته تر می کردند و از جمله پدیدار شدن طبقه کارگری برای فعالیت های صنعتی دوری بیست ساله بود که به تبع خود سبیل تازه ای را در جامعه پدید آورده بود و آینده نگرانی تازه ای را وارد آن کرده بود و یک حزب سیاسی قدرتمند که یک سیاست خارجی قوی در پیش سران قرار داشت به پیچیدگی این وضع می افزود.

اما طبقه متوسط ایران بند از یکی دو تکان شدید اجتماعی نتوانست یک بار دیگر از راه ناماندگان خود در پارلمان - که اغلب مبارز و تفکلی می بودند - قدرت را بدست آورد و آن هنگام جنبش ملی شدن نفت بود و جنبش ملی کردن نفت مناسبت دوگانه ای که نهضت آزادخواه و ضد استعمار را داشت. اما این بار نیز جانشینان دیربان نهضت مشروطیت نتوانستند نهضت را به امر برسانند. بیوژد که نهضت این بار به یک قدرت بزرگ جهانی - یعنی انگلستان - نیز دست و پنجه می زد و سیاست شوروی نیز به دست مداخله داخلی خود به سقوط می افتاد که یکسره به دست

لیبرال این بار اگرچه به ساز دشمنان قدیمی مشروطیت به قدرت بازگشته بودند، اما این وضع نمی توانست ادامه داشته باشد. زیرا تمایل پورو در طول این تالامهای اجتماعی شکل به هم خورد و می بایست مبارزه قدرتها در سطح دیگر و از راه دیگر ادامه یابد و این مبارزه قدرت از طریق مکتبیزم حکومت صورت گرفت و هنگامی به نهایت خود رسید که یک بحران سخت اقتصادی بنیادهای حکومت را تهدید می کردند. واقع به ثمر رساندگان این مبارزه آن عناصری از طبقه متوسط بودند که در طول این سالها و بیوژد در دروازی رشد سریع پورو کراسی در این سالها به وضع قدرت دست یافته علیه طبقات قدیم موضع گرفته بودند. و این بار آنکه به پورو کراسی از این صورت گیرد، مسائل در سطح حکومت و حال و صل شد و یک تغییر موضع آگاهانه قدرت را از طبقات قدیم طبقات جدید منتقل کرد. نظری به شمارا و اقدامهای حکومت در سالهای اخیر مفهوم انقلابی کنونی را بخوبی روشن می سازد و نشان میدهد که در این مرحله طبقه ای که در جنبش مشروطیت شکست خورد از بالا از دستگاه دولت، به قدری دست یافته و مواضع خود را مستحکم می سازد. اما این بار دیگر آزادخواه و لیبرال نیست، زیرا مستقیما اهرهای قدرت را در دست دارد و به خواستهای

خود تحقق می بخشند و برای آن هستند که با نظارت بر حکومت آزادخواه خود را تحقق بخشند و حتی می گویند از قدرت خود جدا کنند. این تجربه، دست یافتن به مواضع قدرت از بالا را، در جایی کشورهای دیگر نیز به چشم می آید که کاپیتالیسم از طبقین یک جامعه کوتاهال با یک حرکت سریع دشمنی شد و نهضت به پورو و ناگزیر دارای فعالیت خود را برانگیزد.

امروز ما در جامعه ای زیست می کنیم که ارزشها و جهان بینی آن طبقه، منطق یا شرایط تئیه دوم قرن بیستم و این سرزمین - و مقدار زیادی از آن به عنوان عوارض و نتایج - نیروی بی سرساز جامعه که یک تقویت از برای خود را تا امانی با خود نفوذ می دهد، و نهایت خود از برای خود و جامعه بیرون میرسد و از تغییر شکل می دهد. و این هوسام امروز بی سرسازهای رسمی تکیه زود و حکومتدار شده است. و در یک طبقه متوسط بیرون بلکه طبقه حاکم است و به سرعت بیرون رفته کاپیتالیستی می رود!

برای این شماره مطالعه مخصوص دیگری تهیه شده بود که به علت تنگنا چاپخانه مقدور نشد.

منتشر شد؟  
پنج نه ایشنامه  
از مشروطه  
مهر براد

### بقیه زمینه اجتماعی

۳ - نوزادخواه ایرانیان می دانستند و عزل او را خواستار بودند. بهر حال وقتی مشروطه خواهان موفق شدند، اولین کاری که بعمل کرد عزل نوزاد بود. او هم به بزرگ رفت و به گشته شوشتر در قمری که با پول ایرانیان مجاهدین بود به خوشگذرانی پرداخت.

### جای پای نوزاد و آزادی در انقلاب

پوزاد و آزادی تازه به دوران سیدها و پیران از رتبه بندی موجود سرخورد و بود به ماهی می ماند که از آب کنار افتاده - از طرفی عدم امنیت داخلی سد داشت بود. از طرف دیگر تسلط اقتصادی و سیاسی بیگانگان - جریانیان امور آنتیجان که پیش می رفت، پروانه بود که کشور دیر پا زود در معرض نفوذ سرمایه های خارجی قرار میگرفت چه آشکار بود که رژیم نمی خواهد پانی توان جلو هجوم اقتصادی خارجیها را بگیرد. حتی پید نیود کشور دست به تسخیر همانها در آید.

بریکاد قزاق به عنوان پیشگامان تسلط بیگانگان قلمداد میشد. آنوقت بود که کلاه پوزاد و آزادی بر سر می ماند.

از این روست که پوزاد و آزادی به چهاره جویی می پردازد. گنگم که اتحادیه های سنتی به وجود آورده، جمعیت هائی تشکیل میدهد و به تدریج به انتشار بیانیه ها دست میزند. اولین قدم برداشته شده است!

پوزاد و آزادی دیگر نمی تواند اسلحه بدست در برابر رژیم جبهه بگیرد - در پس پرده دست به کار میشود و مردم را می شوراند و به اتحاد میخواند.

رژیم موجود که تنها طرفدارانش دربار و ملاکین بزرگ و ثروتمندان می باشند، راه زوال می رود. سالهای سال است که این اقلیت اکثریت را چاپیداند و آنچه ست و نابکاری است در بارش روا داشته اند.

با این اوضاع و احوال، متحد کردن ناراضیان (درباری و خاندان) در زمان به تمی پختن است، چرا که مردم از آنها حرف شنوی دارند. آنها یک بار هم قدرتش را در واقع زنی ازموده اند. چنین است که انقلاب به میگردد در همه جا با اندک تامل جای پای پوزاد و آزادی آشکار دیده میشود. پول و فکر آنها در هر جای کاک کاروهای توده های مردم است.

انجمن سادات که از تاج ایرانیان متمم استانیول تشکیل شده، تمام کمک های مادی و معنوی به مشروطه خواهان میکند. وقتی روحانیان به شاه علیه الملک پانزده می شوند، تجارتهای به آقا پول میفرستند. حکامی که بست نشین در ستارخانه انگلیس پشی می آید، مهمانداران محاسن میانی تی بنگدار از تاجار معروف است. و قش تبریز به محاصره می افتد. بازرگان پول جمع کرده به مدافین کمک میکنند. انجمن غیبی که مجاهدین باره می میکنند و به آنها اسلحه تهیه میکند، با پول تصار اداره میشود. عماره سر تیخ دست پوزاد و آزادی است. چنین است که کارها بدست پول اندوزان میرسد.

پوزاد و آزادی



**بورسی آنچه  
در باره نیما گفته  
شده**

۳ ریل

**مهد آزادی**

شماره مسلسل ۱۳۰۴  
چهارم شهریور ماه ۱۳۴۵

● چگونه «انللو» (روی «موزه آد») در باره «پنج نمایشنامه»  
● دو شعر از لنگستون هیو  
● ضرورت تدوین فیلم‌ها

**آیا در شعر سبک  
آذربایجانی  
وجود دارد؟**

● سخنی در باره  
فرخی یزدی  
● سبز در سبزان  
● محمدحقوقی

## سنن و نوآوری در هنر

یکی از وسایل مهم و در عین حال مباحثه انگیز شعر معاصر مسئله رابطه سنن و نوآوری است.

ما همگی ضمن اینکه به تاریخ تمدن و هنرمندان کلاسیک مورد تأثیر هنری ارزنده و جهانشمول آنان احترام عمیق احساس میکنیم، در عین حال ضرورت نوآوری را برای تکامل هنر خویش لازم میدانیم. در اینصورت موشوع مباحثه ما بین سنن و نوآوری را چه سان باید تاویل کرد؟

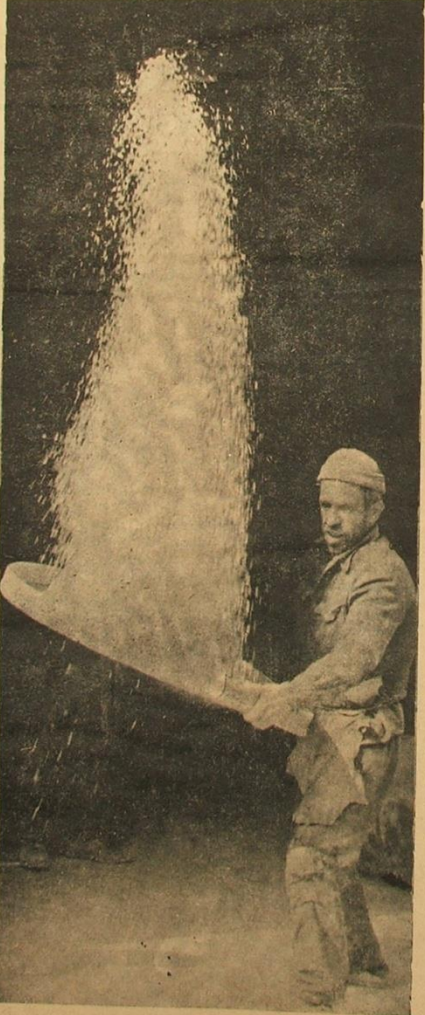
بقیه من، علت اصلی این امر در آنستکه ما نوآوری را که کیفیت تازه و جانداری است غالباً اشتباهی درک میکنیم و آنرا بسوا بصورت حرفی گذر نقطه، قابل سنن کلاسیک قرار نمیکرد، تصور می‌آوریم.

بطوریکه از تاریخ ادبیات جهانی و همچنین از تاریخ ادبیات ملی بخوبی بی‌مآخذ، نوآوری در تمام دوره‌ها یکی از عوامل بسیار مهم پیشرفت و تکامل ادبیات بوده است. سنن سرایانیکه اکنون نام شاعر و هنرمند کلاسیک بر خود دارند، در صدد خود همگی نوآفر بوده‌اند.

هرگاه فصولی یا حافظ شعر قبل از خود را با اشتیاق و تکامل مرحله‌ای ارتقا نمیدادند و موفق به ارم کردن زبان شعر و تبدیل آن به سلاح اعجاز‌آفرین باطن‌یافتن احساس‌های تنزلی و عالی‌ترین انبساط‌های فلسفی نمیشدند، هرگز نمی‌توانستند فصولی یا حافظ باشند. و اگر سایر با آنکه به موفقیت‌های دموکراتیک‌تر همجواری در مفهوم خود را در زبان خلق مرصه نمیدادند، نمی‌توانست سایر باشند. فصولی و حافظ و سایر هر سه شاعر نو آور بودند، هرچند آنان در زمان خود عنوان نوآور را نگرفتند یا اینهمه این وظیفه تاریخی را با فروتنی تمام بانجام رسانده‌اند. آنها با خواست‌های هنری عصر و زمان خود همگامی داشته و از این برکت‌ها راه‌ها و تپه‌های نوی را در شعر بوجود آورده‌اند.

البته باز کردن یک راه جدید بمراتب مشکل‌تر از رفتن از راه کهنه است. مشکل است برای آنکه نوآوری هر قدر هم جامع از هنری باشد، یکباره مورد پذیرش و ستایش قرار نگرفته و با مقاومت و مخالفت خفیه یا شدید روبرو میشود. هنرمند حقیقی با برکنار ساختن این قبیل مقاومت‌ها راه خود را ادامه میدهد. ادبیات رئالیستی با اقتضای ماهیت خود ادبیات نوآور محسوب میشود. با این وجود این ادبیات به سنن ادبی بعنوان سنگ بنای بزرگ و گرانبانی می‌نگرد و به همین جهت هم در این ادبیات مفهوم سنن و نوآوری همواره به‌طور هم‌افزای دارند.

اقتباس و ترجمه م. نوید



**بوجار**

عکس از:  
حمید قنبرزین



فولکلور و ضرورت تدوین آن

در حاشیه فعالیت های او و کولوریک که مهد آرزو آید و بدینست  
در اطراف این امر صحبت شود و ضرورت تدوین این  
کتابخانه از خوانندگان که موضوع برای این نازک دارد  
آه شود. ضمناً این مقاله بحث مختصر و مفیدی هم  
قدمه برای آغاز بررسی های علمی درباره کولور،

فولکلور و یا فرهنگ عامه، در بدین جامعه اطلاع می شود که طی قرون و اعصار در این عامیانه ایجاد و منتشر شده است. و اگر کم احیاناً و وجود این آثار و آداب و عقاید و فنون، دانشمندان و خواص در صورت طوری بین نوده های مردم شیوع و انتشار که تفکیک این قسمت از چه خود هموار الناس ایجاد بسیار مشکل خواهد بود.

[illegible]

تندوبین فولکلور هم هدف است و هم وسیله. امروز در تمام  
نونه‌ها و آثار را جمع‌آوری می‌کنند تا قسمتی از فرهنگ  
از اعماق تاریخ پریشگر فته‌ها و زینه‌های میسین‌ای منتقل شده، در  
بهر اضطراب انسانهای قرن بیستم برای همیشه مدفون نگردد.  
تندوبین فولکلور در نفس هدف است.

اما وقتی تدوین شد، نوبت بهره‌بردارهای علمی از این فرا خواهد رسید. و با این اعتبار، فولکلور وسیله‌ای برای بررسی خصوصیات فکری و مادی اجتماعات بشری و در طرز زندگی، آداب و اخلاق، خلاقیت هنری، تکنیک آنها، در میان این آثار گاهی فیل‌هایی از اجتماعات به بعد نیست بدست آمده. معین‌طور فیل‌ها و آثار باقیمانده شتی در جزایر، صخره‌دوایتی و بالاخره ابعاد جدیدی قابل تشخیص خواهد بود.

فولکلور روزنه است دنیای آرایه گفتمانی بشر و نمودار  
فکر و هیئت و رفتار و کجاست و کجا و زوایای و  
معاشرت و دین و چین لوله و به همراه خود، دنیاست  
و زیوار و زینت و لواحت است. فولکلور دنیای انسان شایسته  
تکثیر است چون مایه است و مایه در عالم انسانی بسیار  
کثیر است. اما بسیار پیچیده و مهمی و پر هیئت است. یکی  
فولکلور تزیینی است و همان تزیین است که خود را با  
فره، موزیک، کت و نوت و آه فولکلور مکتب است از نظر  
فره و دانش و حس و حس است و نوت آه را می آید طول  
و به تزیین هر درمک است به تزیین و به چه نمودار  
بشری است چون این طاعت انعام است و می آید و می آید  
بشری صورت فرقی آمده است و یکی فرق  
است که همین صورت فرقی آمده است و یکی فرق  
بشری و آه و این طاعت است و نوت آه می آید طول  
و به تزیین هر درمک است به تزیین و به چه نمودار

بنابراین نه تنها قسمت های ادبی این فولکلور تاکنون شنیده است، انواع ادبی هم که بسیار غنی و پرمایه اند، منظم و همه جانبه مورد مطالعه قرار نگرفته اند. این ادبیات می توان به انواع، افسانه های حماسی و عاشقی، قصه های پیاپی، و قوشماها، قطعات شاعرانه بدون وزن، تصنیف ها، های گوناگون در ستایش طبیعت و ترسیم زندگی، ضرب آهنگ، غره معماها تقسیم کرد.

یکی از خصوصیات این ادبیات شفاهی، وسعت دامنه آثار است. شاید در هیچ فولکلور دیگری بازدارنده بایانها نتوان شد. هر کتانه پیدا کرد. ادیب و فولکلور شفاست معاصر م. در این ایام خود از جمله «بایانیلار» خصوصیات هنری این را تشریح کرده است. در مورد سایر انواع از جمله افسانه‌ها و همچنین است.

دیگر از خصوصیات این آثار هنرمندانه بود و نزدیکی آن به -  
رم است. آثار ادبی کلاسیک ما، تحت تأثیر عوامل خارجی  
فقه و تاجدودی ماری از ابتکار، سادگی و خلایقیت می باشد.  
الفاظی که شاعری از خواص -  
بدریغ بیروانهها بکارش غزاهایش مشغول بوده -  
هائی که از مزارع آن طرف منزل شاعر -

تأثیری بوجود آوردند که نه در خلافت و نه در پهلایی  
بیان و نه در ارزش معاصر، با آثار شاعر پروانه ها  
قابل مقایسه نیست. و اصولاً آثار آن چهره‌ها و آن  
عاشق و دنیاطلب طبعی ادبیات دیده‌داری بوده است که  
به افکار قبل از هنر آشنایی مربوط می‌شد. حال آنکه  
شاعر پروانه ها رابطه خود را با ادبیات خلق بیم  
زده بود.

ها در اقلیم و آفاق است. اما نمای «کوراولو» از  
دشتهای آسیای مرکزی تا آسیای صغیر و نواحی شرقی  
اروپا، دارای روایات یکسان و مشابهی است و  
با این نمای مردم کرکوک (یا بقول خودشان خویرات لار)  
که توسط عطا نرزی باش در بنیاد چاپ شده است، گاهی  
کاملاً با نمونه های تدوین شده توسط آقای قیرزانه

مبارک و آاتالار - چاپ تبریز) پاکستان است. نظم‌میزد که نسیه‌ی یک طرح است و اجای و ردهای این طرح علاوه بر فاکتور کمالا ضروری است. این اثر در ادب و پر اینکه می تواند نفعی باشد برای آتالار برسی‌های علمی نوشته های تدوین شده موجود، ما را راکتیک می کند که آتالار نسیه و روش‌های روش‌های جمع آوری را دنبال کنیم. لیکن در اینجا مقدمات نسیه یک طرح علمی نیست نظم و روش‌های مقدمات نوشته و نحوه آتالار می باشد. اما روش‌های مقدمات نوشته و نحوه آتالار می باشد. اما روش‌های مقدمات نوشته و نحوه آتالار می باشد.

متوانند و درآینده باید يك تقسيم بندي علمي در  
آنها صورت بگيرد. چنانچه بيك ذكر قناعت مي كنيم  
بعض از مثلها نمائند طرز فكر طريقه يا قشر محدود  
از جامعه هستند و مي توان اينها را بعنوان انحصار  
تفكر خلق پذيرفت يك مثل خيلي ساده، «اراقايچمه  
مين صداقت بيلين» قورار اوينا ناما بيلان، حساب  
واضح است كه اين مثل درميان قشر بخصوص از مردم

ایجاد شده است. با همین قیاس - بعضی از مثل را  
می‌توان به صاحبان قدرت و حاربون آنها منسوب نمود  
« دادآنان ایله قودورائین تبارسی اولماز » « اینتر  
پرسی قایقانادان پای اومار ، اودانه چینی قایباد ،  
« تازی بیلی کیم قازانار ، کیم پیتهر » « بؤیوکون  
تانیمن ، تانیمن دا تانیماز »

مثال اول: غماتی نسبت به افراد غاصی است و غصیان همیشه بر علیه قدرتمندان بوده. مثال دوم: تمسخر و موجودات « پستی » است که فکر تصاحب امتیازات « بزرگان » افغانه باشند. و مثل سوم گناه غارت شدن طهارت زحمتکش را به گردن خدا می اندازد. و مثل چهارم باز اعتراض نسبت به کسانیست که حق « بزرگان » را به جا نمی آورند.

اما زخاى تشك و خفان آور اندیشه مطبات  
صاحب قدرت ك خارج مى شويد، قدم به سرزمينى مى  
گذاريد پر از اسما و معصوميت و آقاى مى يابيد سرشان  
از يك جهان بى سادانه و گاهى بسيار عرق و اصولى  
آنگاه يقين پيدا مى كنيد كه اين حرفها محسوس و ذهن  
انسانهاى شوقين ك تاريخ را به دستمان آورده و زخمها  
ساخته اند. اينجا نيز اديان خدا را خواهيدديد. اما  
نه خداي كه اقواء و پرنهانش سنگى گر نه باشد، خدايى  
ديگر.

«تاریخان قوردغان قومدان قورخماز، توتقاز  
بین دودلر تللی کاملا روشن است. اینجا با خلق رو برو  
حسین طرز تفکر، نحوه برخورد با اجتماع، و معانی  
و اصول تربیتی انسانهای ساده را می بینیم انسانهایی  
که همه چیز خود را می باغند جز غرورشان،  
ایشلمس، دیشلمس،

چو خوارنی خورد دایمندی آما نیم کمی نو کو چو -  
لله دایمندی اولمادی،  
وایمیر یوخ اوغرو آبارا ایمانمیز یوخ شیطان.  
آیا، او قدر باخمای دوشون آغین آند.

تاریخ را طی چند کلمه ساده و سلیسی بیان کرده اند،  
دعا و آجلقندان اولار توپا توخلوقلدان.  
پش یرک اولاندا لوز لوز لوزدن سؤزدر.  
پیر ارخه پیر یول سوکسه اولورکی پیرده سنه.  
الکوجو سنلکوجو .

بقية در صفحه ۸

لقاب

پنج نمایشنامه  
از

انقلاب مشروطیت  
گوهر مراد

« پنج نوازشنامه طهارت و صف سالهای ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ نیز است و با بهر است بگویم برداشتی خاص است از مردم این سالها »

سال پنجم ● سال هفتم ● سال هشتم ● سال نهم ● سال دهم ● سال یازدهم ● سال چهاردهم ● سال پانزدهم ● سال شانزدهم ● سال هجدهم ● سال نوزدهم ● سال بیستم ● سال بیست و یکم ● سال بیست و دوم ● سال بیست و سوم ● سال بیست و چهارم ● سال بیست و پنجم ● سال بیست و ششم ● سال بیست و هفتم ● سال بیست و هشتم ● سال بیست و نهم ● سال سی و یکم ● سال سی و دوم ● سال سی و سوم ● سال سی و چهارم ● سال سی و پنجم ● سال سی و ششم ● سال سی و هفتم ● سال سی و هشتم ● سال سی و نهم ● سال سی و دهم ● سال سی و یازدهم ● سال سی و دوازدهم ● سال سی و سیزدهم ● سال سی و چهاردهم ● سال سی و پانزدهم ● سال سی و شانزدهم ● سال سی و هجدهم ● سال سی و نوزدهم ● سال سی و بیستم ● سال سی و بیست و یکم ● سال سی و بیست و دو

● سال روزهای دراز و استقامتهای کم ● سالی  
● دور گدائی کرد ● سال پست ● سال درد ●

احمد کسروی آن را «سال پرانده» می خوانند و  
که سپهدار دبیرین السورزا و همراهان او از محلی  
اختیار گرفته که کسانی را که غایبه نا ایهی در  
بودند به کفر برسانند. و بدیشان به کینه جوئی  
محمد خان وحیدر عمو او را و دیگر آزادشواران  
شد.

ستار خان رادر ۱۲۸۹ به نام یاقی و آشوبگر تیرده  
نشین کرده بودند.

۱۲۹۰ در تبریز برانداختی و سختی می کردی.  
بالا دانه های بومی تزاری از بیکو و فرایشای سده خان  
بدله ( که گوهر مراد یقین «گرگ» می نامیدند ) از  
دست به آزار و شکنجه مجاهدان و آزادی خواهان  
می زدند. «گرگ»ها را در دستگیری از با نیفاوه و  
سنه «باسما و وزیر «بامها» را می گرداند و سنگرها  
را خراب و غارت می کنند.

در عاشورای ۱۲۹۰ تقه الاسلام را با نئی چند تا جمه  
علی مسیو آزادیخواه مشهور دار می زند و حسن پسر  
یو زهر چوبه دار فریاد می زند، زنده باد ایران  
د مشروطه ا

در این سال انجمن ایالتی تبریز را با خاک یکسان  
که هنوز خرابه‌هایش در تبریز داغ بدل میهن پرستان

در این سال جلادهای دولتی و روسی از یک طرف و روسها از طرف دیگر با هم می‌کشتند و از طرف دیگر به مردم تلفیق می‌کنند. تمام شد، دیگر کسی و پناهگاههای باقی نمانده. آنها افتاد و آشوب و یاغیگری رخت برپست و اغتشاش شد.

اما حقیقت غیر از این است. مجاهدان به صورتی  
 در بهار آزادی ادامه می دهند و با هر گز گناه دست و پنجه  
 نمی زنند.

در «بامها و وزیر بامها» که مربوط به ۱۲۸۹ است هنوز بر بامها را دارند و جنگهای کوچهای به شدت ادامه دارد. در چهار نوازشنامه دیگر که مربوط به ۱۲۹۰ است به وزیر بامها همراه پیدا کرده اند و ناچار مبارزه مردم

در «گرگها» يك مجاهد ناشناس فراسها راس يك  
 له به جان همدیگر می اندازد و دستوشان آشکار می شود.

نویسندگان است که در تاریخ جنگهای نبرز برای

گوهر مراد در پنج نصاب نامهایش با اندوه به گذشته  
از این نظر تاحدی شبیه اغلب شاعران معاصر

اما يك فرق اساسي با آنها دارد و همين يك فرق  
شمار بر ملال و تكرار آلود و خمود انگيز و هر مكرر آن

فرستاده دور می کنند .  
نکرپستن پرا ندوه گوهر مراد به گزاشته عنصرهای

ای دیگر می هم به همراه دارد مثل خشمی مبارزه  
میدی سرسخت و واقع بین (به خوشبینی می گویم مثل  
الکی و یا در هوای آن شاعر عزیز که خوشبینی اش  
ت مثل ایمان به عدل گوی انوشیروان).

گوهر مراد هر لحظه در پی کشف و نمودن هستی  
است که «ناشان به قیمت ریختن خون دیگران»  
می آید. «سایه اولسون»

زادی آیدنه : ماله ۰۰۰۰ ص ۰۰

صاد.

هفت آزادی آیدینه شماره ۱۱۰۱ صفحه ۱



۱۶

# آرکینده

مهد آزادی

برای خوانندگان

فلاهر و آدینه یکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه می‌خوانید

بش اركنلېب : زندگى هنرى من

پنلېم : كنستانلېن استانيلاوسكى - لارگر دان و احياكنده تاتار روس

مترجم : دكتر حميد صاحب جمع

## اتللو

ظاهر! بلکه باطناً تغییر حالت پیدا کرده بود، دوباره روی صحنه قدم می‌زد. در این زمان گاه‌گاه پیش‌بکشی و شادمانه تراز سابق بنظر می‌رسید، اینک سامنی بود که کارکنان صحنه، بنابر قاعده صحنه را می‌آوردند و او با آنها گفتگو می‌کرد. کسی چه می‌داند، شاید در آن لحظه «سالمونی» تصور می‌کرد در میان سازبازان که سنگرها و استحکامات در مقابل دشمن برپا می‌کنند قرار دارد. بنظر می‌رسید که اندام نیرومند، بردباری نظامی و چشمان تیزبین او این تصور را تأیید می‌کنند. سالمونی دوباره در لباس کنی استراحت می‌کرد و به تناسب با کلاه گیس و زیر پوشش اتللو سب با کمر بند و شمشیر، بند با عمامه و بالاخره با آرایش کامل اتللو بیرون می‌آمد. با هر بیرون آمدن بنظر می‌رسید که سالمونی نه تنها سورتین را می‌آورد و تنش را لباس می‌پوشاند، بلکه دروازه را نیز با همان شیوه آماده می‌کرد و پندرج یکنوع تامل کامل ما بین حرکات و روحیات ایجاد می‌نمود.

دو شعر از

## لنگستون هیوز

شاعر سپاهجوت آمریکا

### پاسدار رویا

همه رؤیا هاتان را نزد من آورید،

شما، ای رؤیا پروران،

همه نغمه‌های دلنات را

نزد من آورید

تا که آنها را در پارچه ابر کیبود پیچیم،

دور از پنجه‌های خشن جهان.

### پریان

پریان جامه‌های خویش را

و غبار رفته‌ها می‌بافند.

و با سرخ و ارغوانی خاطره‌های کهن

بالهای رنگین کمانی می‌سازند.

جای شگفتی نیست که چنین عجایب انگیزشان

می‌بینیم!

ترجمه: محمود گهانی‌نوش

تصویر نمودم. بلافاصله بعد از مراجعت به مسکو شروع به تهیه و تدارک روی صحنه آوردن اتللو کردم. اما بحث با من مساعد نبود. مواضع و مشکلات یکی پس از دیگری در برابرم قرار می‌گرفتند. اول از همه زلم بسیار خند و مجبور شدم نقش زده‌دونا را به یک هنرپیشه آماتور دیگر بدم. اما او رفتاری داشت و بسیار مغرور بود و مجبور شدم این نقش را از او بگیرم. بخود می‌گفت: «بخود می‌گفتند: تهیه اینکار دست بردارم تا اینکه اجازه بدم هنر پیشکار درکار خوب ما تلون مزاج نشان بدهند». بالاخره لازم شد این نقش را بیک خانم جوان‌وزنها که مطالب بنظر می‌رسید ولی هیچکدام روی صحنه ظاهر نشده بود اقرار کنم. با اشتیاد دایمی که در آن زمان از مشخصات من شده بود دلیل می‌آورد که این یکی اقلاً کار خواهد کرد و مطیع خواهد بود. گر چه ما در بین مردم معرفت پیدا کرده بودیم ولی گروه ما بسیار فقیر بود زیرا کار جدید ما و تملاتی که برای آن لازم بود تمام منت ما را بلید. در آنوقت ما حتی پول کافی برای اجاره سالن داشتیم. تمرین ما در ساختمان من و در تنها اتاقی که می‌توانستیم از آن چشم پوشانیم، می‌کردیم. تنگی جا ما را در هم می‌فشارد ولی ما ناراحت نبودیم. برای رسیدن یک نتیجه عالی تحمل می‌کنیم و جمع کوچک ما در چنین وضعی عاشق و پاکتر خواهد بود. تمرین‌ها هر روز انجام می‌گرفت و تا دو یا سه روز از نتیجه مطلوب می‌گفتیم. اما آقای آرمان کوچنیک از دور تهاجر می‌کرد. لازم بود که تمام تهیه در صحنه

کار بعدی ما اتللو بود. اما قبل از اینکه راجع به آن صحبت کنم باید همت تأییدی و یکبار با نفوذ در تصمیم من باعث شد اجرای این نقش را بهمه بگیرم پس‌آورد شوم. این بازیگر در من عیب و با اهمیت بود و بهتصور هنگام اجرای نقش مغربی که در تمام فعالیت‌های هنری آینده را بهمن می‌کردید.

مسکو بهتأیید ورود نواس سالمونی سلطان تارزون‌ها منتظر شده بود. تقریباً در تمام مدت روزها بهتأیید قبل از عید پاک، او و گروه بازیگشانش اتللو را در و بالشی و تاتار نمایش دادند. «سالمونی» در ابتدا تأثیر چندانی در من باقی نگذاشت و زحمان شروع بازی بنظر می‌رسید که بهتصور توجه تماشاچیان را بسوی خود جلب کند. زیرا اگر اکراد می‌کرد می‌توانست با یک احساس نبوغ آتیز، هادسلور که بلافاصله بعد در محضمان انجام داد. باین‌مشود پرسد در ابتدای صحنه فوق چیز تازمانی به میان نیامد. پیش از اینکه می‌توانستیم نیامده و گرم سالمونی را فلا از نزدیک بررسی کنیم. نمیتوانیم گویم که هیچک از اینها از هر نظر قابل ملاحظه بود. از لباس او نه تنها در آنوقت بلکه بعد با هم خوشایند اما راجع به گرم و فکر نمی‌کنم او لباس هیچ نوع گرم بکار برده بود. سورت خود او بود و شاید اصلاً غیر سرور بنظر می‌رسید که آنرا آدایش کند.

سپه‌های پهن و نوک تیز او، کلاه گیس که خیال معنوی بنظر می‌آمد، عیال او، پهن و سنگین و خیال چاق و خنجر بزرگ شرقی که بهر کسی آویزان بود و بخصوص هنگامیکه کلاه و ردایش را می‌پوشید او را فریاد از آنجا بود نشان می‌داد، هیچک نمیتوانست نمونه کامل اتللو را بهمن بیاورد.

سالمونی به سکوی دولا نزدیک شد. یک لحظه تکیه کرد، تازیان را متحرک نمود؛ بدون اینکه هیچک از ما متوجه شویم، تمام صحنه حاضر در بالشی تاتار را متعجب خود نمود. بنظر می‌رسید که او پاک اشاره، که دستش را بدون نگاه طرف جمعیت گسترده، همه مسا در میان دستهای خود گرفت و مانند درجه‌ها و درجه‌ها اجرا می‌کرد. دستش را بهمن فشر و ما نقش مرک را می‌کردیم. سپس آنها را از هم آزار کرد و ما حرارت شرق را بهمن بیاورد.

ما، در بدعت او بودیم و تا آخر هنر باقی خواهیم ماند، برای همیشه. اکنون می‌فهمیم که این تأیید

در حقیقت او با کمک بش آراشتهای مقدماتی روح هنری اش بدون پوست و جسم اتللو می‌خزید این اعمال مقدماتی قبل از هر نمایش، بعد از اینکه سالمونی چندین حد بار در نقش اتللو ظاهر شده بود، و بعد از اینکه ده سال تمام تنها در تهیه این نقش صرف کرده بود، برای تأیید ضروری می‌نمود. او خود یکبار اقرار کرده بود که تهیه این از سدمین یا دویستین مرتبه نمایش فیهده است که اتللو چگونه شخصیت است و چگونه باید نقش او را ایفا کند.

این نکات درباره سالمونی مرا شدیداً تحت تأثیر قرار داد و این تأثیر بعداً نیز در تمام کارهای هنری من اثر خود را باقی گذاشت. بعد از دیدار سالمونی هیچکدام برای بازی نقش اتللو از عاظمه من محو نشد. کنای اجرای این نقش دقتی که و نیز در دیدم دیگر برای تحمل ناپذیر شده بود، و من تصمیم گرفتم هرچه زودتر

مهد آدینه شما ۱۰۰۰ صفحه



به مناسبت انتشار «ماخ‌اولای نیمایوشج»  
تألیف و ترجمه: م. نوید (از منابع خارجی)

# بررسی آنچه در بارهٔ نیمایوشج گفته شده

موقعیت نیمایوشج در شعر معاصر باید در حال ارتباط با زمان تحلیل شود

کوشش‌های نیمایوشج را از آغاز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، از آغاز تا سال ۱۳۵۷ و بخش دوم، از سال ۱۳۵۷ تاکنون. در بخش اول، نیمایوشج به عنوان یک شاعر جوان و سرشار از اشتیاق شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان احساسات و افکار خود پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در بخش دوم، نیمایوشج به عنوان یک شاعر بالغ و متفکر شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان افکار عمیق و دیدگاه‌های نوین پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در این مقاله، به بررسی آنچه در بارهٔ نیمایوشج گفته شده و به تحلیل موقعیت او در شعر معاصر خواهیم پرداخت.

نیمایوشج در شعر فارسی به عنوان یک شاعر جوان و سرشار از اشتیاق شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان احساسات و افکار خود پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در بخش دوم، نیمایوشج به عنوان یک شاعر بالغ و متفکر شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان افکار عمیق و دیدگاه‌های نوین پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در این مقاله، به بررسی آنچه در بارهٔ نیمایوشج گفته شده و به تحلیل موقعیت او در شعر معاصر خواهیم پرداخت.

نیمایوشج در شعر فارسی به عنوان یک شاعر جوان و سرشار از اشتیاق شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان احساسات و افکار خود پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در بخش دوم، نیمایوشج به عنوان یک شاعر بالغ و متفکر شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان افکار عمیق و دیدگاه‌های نوین پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در این مقاله، به بررسی آنچه در بارهٔ نیمایوشج گفته شده و به تحلیل موقعیت او در شعر معاصر خواهیم پرداخت.

نیمایوشج در شعر فارسی به عنوان یک شاعر جوان و سرشار از اشتیاق شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان احساسات و افکار خود پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در بخش دوم، نیمایوشج به عنوان یک شاعر بالغ و متفکر شناخته می‌شود. او با شعرهایش به بیان افکار عمیق و دیدگاه‌های نوین پرداخته و به بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی پرداخته است. در این مقاله، به بررسی آنچه در بارهٔ نیمایوشج گفته شده و به تحلیل موقعیت او در شعر معاصر خواهیم پرداخت.

## بایاتیلار

عزیزم، غم‌ها  
مرا غم‌ها نمی‌کند  
اگر می‌خواهد دنیاها از دست برود  
اما یارم از دست نرود

عزیزم، غم‌های است از ملا  
توی بشقاب، طلا پرکن  
نامرد هر کس جای مرد را نمی‌گیرد  
اگر هم عهده‌اش ملا بی‌نیازی

منم که از کوه‌ها سرازیر می‌شوم  
منم که می‌گیرم و می‌خندم  
کسی قدر ترا نمی‌داند  
منم که قدر ترا می‌دانم

ای آنکه مغربی، نرو، توقف کن!  
راز تو بر من عیان است  
آمدن تو من قربان  
رفتت چهلایی است

عزیزم، چشم به راه من است  
چشم‌ها، چشم به راه من است  
شما را به خدا، بگذارید من بروم  
بیار نمی‌خواهد و چشم به راه می‌داند

دما، ای زمانه  
تیر در کمان کردی  
خرها جو می‌خورند  
اسب در حسرت کاه است

عزیزم، غم‌ها  
منی قوی‌تر غم‌ها  
گفته دوتیلاز گشتین  
گفتیم‌سین یاریم اللن

عزیزم قیزیل قالا  
بوشقانا قیزیل قالا  
نامرد گلیب مرد اولعاز  
بویونجا قیزیل قالا

داغلاری انن منم  
آغلایب گولن منم  
کیمسه بیلیم قدرینی  
قدرینی بیلیم منم

گشتدن گفته دایان، دور  
سردین منه عیان دیر  
گلیشینه قوربانام  
گلدیشین نه‌ایمان‌دیر

عزیزم، گؤزلر منی  
گؤزلرین گؤزلر منی  
سیر آلا‌قویون‌گلدیم  
یار باتماز گؤزلر منی

زامانا، آی زامانا  
اوخو قویولون کمانا  
اشکشلر آریا بشیر  
آت حسرت دیر سامانا

این قبول و نیز در مقدمه‌های، به مجموعه‌های اشعار شاعران معاصر ایران نوشته شده به یک رشته مطالبی که، سبب علمی شود دارند. می‌توان بر خورد در این میان یک‌نمونه از عرفانیان نیز هستند که در باره نیمایوشج و یک عده اندیشه‌های باارزش پیش کشیده‌اند. در ضمن برخی از نویسندگان نیز هستند که در حالیکه راجع به ادبیات ایران بحث می‌کنند، در باره نیمایوشج یک کلمه هم سخن نگفته‌اند. مثلاً رشید یاسمی در کتاب «ادبیات معاصر» با اینکه از «ادبیات انقلاب» و شعر نیمایوشج، بهر طریقی که هست حتی از نیمایوشج هم بی‌بهره می‌آورد.

البته بررسی نظری و تحلیلی تمام آثار نیمایوشج در باره مکتب نیمایوشج شده و ارائه اندیشه‌های جداگانه در مورد هر یک از این نوشته‌ها از مجال ما خارج است یا اینکه می‌توان در باره برخی از این نویسندگان نظریاتی بیان داشت.

در معنای دیگر، در مقاله‌ای که تحت عنوان «نقد ادبی با انقلاب ادبی» (مجله ارمنستان سال ۵ شماره ۱۱ - ۱۲ صفحه ۵۷۷) نادانی و عدم اطلاع شاعران نوپرداز از وزن و قافیه و عدم درک زیبایی‌های شعر را از کبریه اصلی گرایش شاعران «پرداز» به سرودن شعر



# آبادر شعر سبک آذر بایجانی وجود دارد؟- اختلاط تفکیک ناپذیر حماسه و تغزل بی آنکه یکی مقدمه یا نتیجه دیگری باشد

همیشه عراقی، ولی در چند سال اخیر خصوصیت حماسی آن نویسنده و غافل شده و جنبه غنائی، زمینه آثار را نکرده بلکه در بعضی اوجهای احساسی مانند حاله و شوق و رنگین کمان فقط جنبه غنائی و شاعرانگی را تضمین کرده است و آثار سبک در آن دور - بکاهش دائمی ناهوده است. به عقیده من لغوی کرمانشاهی و غنی زاده تبریزی که عشق و فری و عارف هم راه را مثل آنها رفته اند از دیدگان گروه قبلی برونماند و علت اینکه خوب مسوق نشده اند موقعیت ادبی و اجتماعی عصر بوده که در گذرگاه گشتن منزلت ادبی و کعبه و متنگ شده و درنگ کرده اند و شهریار کوشش کرده که خود را از سوسنتها به ساحلها برساند قطعه ۱۰ هجایان ولی و بعضی قطعات دیوان سوم و چهارم او از نمونه های این کوشش و توفیق هستند. و اما پدیده های این سبک در شعر امروز احتیاج به بحث بیشتر و دستگیری دارد که امکان است در یکی از شماره های آینده مجال و امکان آن را داشته باشیم.

تبریز - مرداد ۴۸ هـ. آ. آذر مهر

سفر میگرد. از خصوصیات عمده سبک آذر بایجانی اختلاط تفکیک ناپذیر و مرعوز حماسه و تغزل است بنحویکه هیچکدام مقدمه یا نتیجه دیگری نیست و مفهوم کلی حماسه و عارفان طاهر را ربطی به هیچ یک از این دو ندارد. دیگر اینکه پکتور و روح هندی بر سی با رنگی از خلوص مدعی یا مقدس بر آن سازه انداخته و همه جا سعی شده که بلندی معنا با سادگی لفظ مقرون باشد معافا اینکه نوعی حالت تحرک و تمارش قهرمانانه و گاهی بیامیزانه در حالاتی از جذبه شاد و پیاپی بر سطح قابل تمایز آن جریان دارد و بی اختیار این ناپلوس در نظر آدم مجسم می شود که کوهستانی است بلند یا صخره های تیز و عقابهای سرف و بلند پرواز که پشت آن چشمی است در زمانه و در کمرش آن آشکدهای نورانی است و در دامنه های رودخانه های پهنوار و غروشان. نکته قابل توجه اینکه در قسمت عمده تیرنفرن اخیر در آثار کوشندگان معسوف این سبک، تغزل زندهای بوده است بسیاری بیان - ساری احساسی اجتماعی با لحن متوسط حماسی بنا گشایش آشکار

شهریار شاعر معروف در مقدمه ای که بر دیوان چهارم خود نوشته می گوید در ادبیات ایران چهار سبک اصلی مشخص است و قبل از همه از سبک نظامی یا آذر بایجانی بدینگونه سخن می راند: « این سبک روحیه استیلا و عظمت را که از طبیعت سرشار و فوار سرزمین کوهستانی خود می گیرد یا روحیه لطیف و نازک که بر اثر مدیته و حکومت ها و اجتماعات معدن قدیمی و تاریخی خود در بر دارد در هم آمیخته است. حق این بود که آنرا از امهات سبک شعر فارسی خوانند و برای شعر فارسی سه مادر سبک بزرگ: ترکتی، آذر بایجانی و عراقی قائل باشیم ولی چون پیشینیان ما این کار را نکرده اند از نظر احترام آنها از نظر اینکه ممکن بود از طرف مر که آذر بایجانی هضم این یک نوع بدعت و خودخواهی تلقی شود آنرا مکتب خوانند.

عناصر این مکتب را در آثار نظامی و نالوهای «السا نایب» من می توانید دریابید. این اظهار شهریار بود و حال اگر بخواهیم سبک آذر بایجانی وجود دارد یا نه؟

به عقیده این صاحب که مدتی در این مورد فکر و مطالعه کردم چنین سبکی معلماً موجود است ولی موازین و مشخصات آن بقدر کافی تعیین و معرفی نشده است و حتی شهریار در شرحی که نقل کردیم حق مطلب را بطور کامل ادا نکرده. در قسمتی که می گوید این مکتب روحیه استیلا و عظمت را از طبیعت سرشار و فوار کوهستانی خود گرفته - سهم مؤثر آزاد مردان کوهستانی را که در اقصای و افاق قرنها با ساطع های بیادگرانه امرا و خوانین جمالی کرم و بر حرات داشته اند درست در نیافته و دیگر اینکه جنبه تمدیل کننده این روحیه فوار سوابق تمدن شهری را از آنکه که مثلا موقع استقرار راه ابریشم، تبریز و قلاب تبریز یک کمر بند تاریخی بوده، نمی باشد و همه می دانیم که مدنیتهایی از اینگونه از ساطع های رنگین و سنگینی بوده است که در شادنگاهان بنما یکوری چشم مردم غارت زده گشته و شده و حقیقت اینست که معجزه خشن این روحیه با مکتب، وجود ادبیات شاعرانه یعنی بی آواز و موسیقی از سالیان دیرباز تاریخ است که از خاصیت و استعداد های بازر قویتم ما میباشد و جنبه غنائی که در آثار دو شاعر بزرگ قدیمی آذر بایجانی نظامی و صفوی می بینیم که در آثار حماسی و اجتماعی شمرای قرن معاصر این دیار نیز امکان دارد ناخوشایم همین خصوصیت ممتاز است و بهر است جهت درک بیشتر این واقعیت به مقدمه محققانه کتاب «بایا تیار» که به قلم دانشمند محترم آقای فرزانه نوشته شده مراجعه فرمائید و اما در این سبک، کلاً چه معیار هایی قابل تشخیص است و چه کسانی در قرن حاضر پیوندگان راه آن بودند؟

در این مورد قبلاً مطلبی را باید یادآور شد که دارندگان این سبک از زمینی نداشته که پرورد آب و خاک آذر بایجانی باشند کما اینکه اشعاری زیادی در سبک معروف بهندی شمر سرور دارند که جرهای از آب خند نغزور دارند. هر شاعر و شاعرانی بر حسب خفایای روحی خود صرف نظر از اینکه در چه اقلیمی متوطن باشد قریب های احساس و عواطف می تواند بسوی توده های متناظر انسانی و طبیعی در فواصل دوره متوجه شود و با حفظ تأثیرات اجتماعی خویش و ملاحظه رزمان اقتصادی حاکم، کار هنری و ادبی خود را بسازد. فراموش نشود که کتاب شمر شاعر جوان ولی موفق آقای منوچهر آشتی را بخوانید. خصوصیت عمده ای از معیاد بوشر بطور اخص و محیط سواحل خلیج بطور اخص در آن نمی بیند بلکه او را کسولی آشفته ای میباید که کوه های احساس پرورشی و ششما و کوهها و روستا های آذر بایجانی و خراسان را در می آورد و هکذا باید آله دنیایی که پرورده دشت سمنان است ولی مانند روح خلدی سرگردان بندرگاهها و جزیرهای نا شناخته یون کشته را با همه دروایی و امواج عجایب آنها زیارتی

مهد آزادی آدینه شماره ۱۰۰۰۰ صفحه ۵

## شعری از راهبای دور

**خنده**  
شسته پوست خنده را با خود  
یک زمان اشک از رخ انسان  
خشک گشته است بسوخته گل هم  
چون رسیده است قطره ای از آن  
خنده رفته است چند وقت از یاد  
همریش بوی گل  
شگفتن گل  
گم نموده است قد در عالم  
حسن بی خنده  
بی گل و بابل  
یک سحر آفتاب سوی زمین  
پر تو افکنده باز خندیده است  
کرده بالا ز خاک گل سرخود  
خنده آفتاب دیده است  
لب گشاده است گل بخندیدن  
کرده تقلید خنده خورشید  
ناگهان قاه - قاه خندیدست  
دیدم انسان و راه دوق و امید  
از هانوقت خنده انسان  
مثل خورشید پر حرارت شد  
بشگفت کسی چو غنچه در خنده  
خنده گلوار پر لطافت شد

ع. ج. قهرای

## سختی درباره:

**فرخی یزدی**  
مرزا محمد متشابه به فرخی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در یزد متولد شد - در مدرسه سلیح انگلیسهای یزد مشغول تحصیل گردید - در یازده سالگی به علت شمریکه علیه اولیاء مدرسه سرود از مدرسه اخراج شد. پس از اخراج از مدرسه برای تأمین معاش و کمک به خانواده فقری دست به کارگری زد و در همان هنگام نیز اشعار نغز و دانش میسرود که چون از دل بر خاسته بود زود بر دل می نشست. رفیقیکه نهضت مشروطه ملی و آزادیخواهی در ایران بوجود آمد فرخی نیز بهر که مردان آزادیخواه یزد پیوست. در نوامیس ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ هجری قمری فرخی مسمول سرود و ضمن آن به شمرالدوله قشائی حاکم یزد خاطر نشان ساخت که اگر محری قانون نباشد نمیتواند از او انتظار مدد داشته باشد. به دستور خیرالدوله دهان فرخی با سوزن و تیغ دوخته و بزندان افکنده

## سبز در سبزان

سبز در سبزان  
قماران در قمارخانه  
سبز در سبزان  
نگاراند  
من قمتند، می خوانند  
(جایان، در جواداد و جاری میباراند)  
سبز در سبزان  
نیا پیشگر، نیا پیشکار باراند  
دو  
سبز در سبزان  
در آفاق بهاراند، میکاراند  
می خندند، می گردند  
سبز در سبزان گریبان  
زار و زاراند  
سبز در سبزان  
بهاراند  
محمد حقوقی



منقش شده است.

- **ماخ اول** - دفتر اول مجموعه اشعار نیما یوشیج
- **کلانه گل** - نمایشنامه در پنج پرده - گوهر مراد
- **متله و چیمستانها** (قوشماجالار، تایماجالار - دفتر سوم فلکلور آذر بایجانی)
- **کولانه** - دفتر دوم اشعار مقنون امینی
- **میانستی دستور زبان آذر بایجانی** - فرزانه
- **ننه لاور** - بر تاول برشت ترجمه مصطفی رحیمی



## نکته ای در برافتادن ساسانیان

در شماره پیش مقاله ای داشتیم در باره سقوط دولت ساسانی. مطلب دیرپا یکی از خوانندگان در توضیح نکته ای از آن مقاله برای «آدینه» فرستاده است. نویسنده می خواند: بقولانکه ایرانیان در برابر اعراب، به علانیه و بیوفتنه مقابله پیشین خیلی مقاومت کردند. اما به نظر ما نباید مقارنهای محلی مردم آن زمان (مثلا بابک در آذربایجان و مازندران در طبرستان) را به حساب دفاع از دولت ساسانی و آئین زیروتنی و حفظ نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن عهد گذاشت. حساب دولت و حکومت ساسانی و ملت زمان ساسانیان جداست. حساب دولت و حکومت ساسانی و ملت زمان ساسانیان جداست. در این شکل نیست که دولت و حکومت ساسانی مقصدانه در هر شکست، اما ملت در پیش جفا مقاومت کرد. مدائور که پیشتر به یوغ ساسانیان و منهای مقصدانه در هر شکست، اما ملت در پیش جفا مقاومت کرد. نباید پنداشت که مقاومت مردم در برابر اعراب برای برگرداندن رژیم فاسد ساسانی بوده است. نکته اینجاست. این را هم بگویم که نباید تصبهای دینی و قومی را در حل مشکلات تاریخی دخالت داد. نکته اینجاست.

«آدینه»

گشایشان فروز از انانیه  
مسیحیگرند در ایران نیز  
آگاهی داشت و هر آنکه  
کهن بود یا به کثورت  
که یکبارگی خود را از  
دست داده بود و در  
کوت و کنار آن هر صده  
بن یکبارگی می فریاد  
بنازد.

باری در هنگامی که  
مناسب دید و شنید  
از انانیه میروند  
را دریافت، برانجام  
داد و بن یکبارگی که  
پیش از آن تا چه اندازه  
در توضیح برانجام  
پایان به «آدینه»  
کوشیده بود.

نکته ای در برافتادن ساسانیان  
در زمان خود پیغمبر اسلام  
با فتح یسری و سوهای  
آنها پیش از جزئیات امور  
و همه کارها بی که در  
درون میگشت آگاه  
بود. برمودگی و ناسامی  
حکومت در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران

دقت و وضع داخلی و  
سیاست کشورها نزدیک  
به ویژه ایران را مطالعه  
نمود و توسط نمایندگان  
پنهانی از جزئیات امور  
و همه کارها بی که در  
درون میگشت آگاه  
بود. برمودگی و ناسامی  
حکومت در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران

تاخت عربان به ایران،  
در زمان خود پیغمبر اسلام  
با فتح یسری و سوهای  
آنها پیش از جزئیات امور  
و همه کارها بی که در  
درون میگشت آگاه  
بود. برمودگی و ناسامی  
حکومت در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران  
میدان جنگهای خانگی  
و کشتارهای جانشینان  
خود را در ایران

روشنه باشد - از آن سخت  
یکه می خورد. سیاه کردن  
این چند پرک به خاطر  
اینست که به پیشین این  
سخن تا چه اندازه با  
حقیقت نزدیک است.  
پیش از درود به سخن  
باید بگویم که نویسنده  
داشتن پژوه مقاله خود  
حسابی نداریم و حنا  
اینکه به بررسی های دانش  
دلیلی دارد بدوچار  
می آید. این سخن نیز  
نازه نیست. سده ها و  
سالها است که کوشی ها  
می شود و بررسی این  
برای نخستین بار نمی باشد.

نکود تا نوشته ای برانسته  
از آلودگیها باشد و  
همچون چند جمله ای که  
در مقاله پیش آمده  
بود. گزارش ننماید و  
گرنه اسب تازی بر آب  
درا خواهد بود. آن چند  
جمله نیست. در پیش  
موارد مردم در برابر  
عرب مقاومت نکردند  
که هیچ - بلکه با اعراب  
همکاری و همراهی هم  
کردند. به پیشوایان  
شاهنشاهی و دروازه های  
را برپوشان کردند...  
این سخن درباری  
جنگ عربان و ایران  
گفته شده است. که هر  
خواننده - به ویژه اگر  
اندک آشنایی نیز با تاریخ

کنار باشد. و خود، رای  
زند و در ساز نمودن  
روپنهای گذشته نیک  
به جسد هرفاژ و تا  
آنها که توانست از  
همدگر شود چون و  
سخنی به خوانش نکود  
و نکود تا حقیقت را  
آنها که حقت بنماید.  
در مثل هنگامی که از  
برایان دولت ساسانی  
و انجمن پست و پست و پست  
فرمان می دادند.  
دن اسلام سخن می دادند  
تا به است که در همان  
گاه پوشت و نوشتن.  
خود را نه مسلمان داند  
که ایرانی - خواست ما  
اینست که بپوشانند و  
کند و سخنی می مدرک

در گذشته و مورخ  
ایرانی - چون به گزارش  
پیش از تاریخ آیین و  
از او استادی خود  
زمان و اندیشه خود  
نی خواست نامی توانست  
حقیقت را آینه اش  
حقت بنماید. ولی این  
زمان که ارج تاریخ را  
آنها که حقت بنماید  
بر تاریخ نگاری بهینه است  
که از هر گونه تمسین

در گذشته و مورخ  
ایرانی - چون به گزارش  
پیش از تاریخ آیین و  
از او استادی خود  
زمان و اندیشه خود  
نی خواست نامی توانست  
حقیقت را آینه اش  
حقت بنماید. ولی این  
زمان که ارج تاریخ را  
آنها که حقت بنماید  
بر تاریخ نگاری بهینه است  
که از هر گونه تمسین

## ملوای تیسریز

کوشش در تاریخ و شریعت  
یادداشت روزنامه حاج تقی و یگرای

قیامت در تیسریز بلانگین - تمین خط دها و سنگر بندی - مجاهدین در سنگرهای  
خود چون ستارگان ثوابت قراول می کشیدند تا ... چنان دعای سخت  
شد که دل آدمی پاره می گشت

دو تیر اسب به میدان  
توپخانه درپ عالی  
خالی نمودند. سواره  
پیاده به هم خورده سراسیمه  
داخل بازارچه گشته ...

مجاهدین شریک  
در کین که ایستاد و آماده  
بودند شلیک (کنا)  
تنگگ نشود و جسمی  
دستگیر شدند و بقیه راه  
فرار کردند و از جانب  
امریکین به امر جانب  
سردار مجاهدین شریک  
زاد بر زمین خوردند تیر  
اندازی خود نمودند و جسمی  
را عقب نشاندند و جسمی  
را به خاک افکندند و تیر  
اندازی خود نمودند و جسمی  
را عقب نشاندند و جسمی  
را به خاک افکندند و تیر

شبهه بیست و ششم  
جادی التالیه مجاهدین  
در سنگرهای خود چون  
ستارگان ثوابت قراول  
می کشیدند تا صبح شنه  
آنها و آفتاب طلوع نمود.  
آنها سرداران مجاهدین  
طرح و نقشه نمودند و تیر  
اندازی خود نمودند و جسمی  
را عقب نشاندند و جسمی  
را به خاک افکندند و تیر

فوجی از خشکان  
دروازه باغیچه حصار  
گشته داخل کوه قولا  
شدند بالای کوه گشتند.  
جانب ای غریب را گشته  
جانب ای مجاهد به کوه  
تولاز روانه و خود را با  
فدای مجاهد به دروازه  
جمله در گشته در اندک  
زمان سواران را پس  
نشانیدند با تیر و دهن  
پیاده در صحنه

در این روز روانه عالی  
فایه، نموده که از جانب  
امریکین جانب سردار را  
مستول به جنگ نمایند،  
از آنها سواره و پیاده  
پوش برده داخل محله  
نمایند و با جانب سالار  
عوض و باغیچه ای به  
عمل آید.

در این گروار به  
حکیم سرداران از ارک  
پیاده در صحنه

از آن طرف تنگنجان  
شتریان و سرباز و سوار  
روافقی و مرندی شب  
قراول کنند، از  
اینها مجاهدین و در  
فرادای که سرباز و سوار  
سوار و سوار مرند که سربده  
شجاع نظام بودند. قنات  
نکرده اردوی از تهران  
که پاک فوج ملاطری بود  
که با تسوپ و فوخته به  
سرداری سهام اندر ابروانه  
کرده بودند ز سید و جوم  
خان را قوت بازو شده...  
و جمعی از پیاده و  
سواره ایشان و جمعی از  
سواران خود و مرند در  
در این روز روانه عالی  
فایه، نموده که از جانب  
امریکین جانب سردار را  
مستول به جنگ نمایند،  
از آنها سواره و پیاده  
پوش برده داخل محله  
نمایند و با جانب سالار  
عوض و باغیچه ای به  
عمل آید.

سنگر معین خود پیست و  
چهار ساعت شب و روز  
قراول کنند، از  
اینها مجاهدین و در  
فرادای که سرباز و سوار  
سوار و سوار مرند که سربده  
شجاع نظام بودند. قنات  
نکرده اردوی از تهران  
که پاک فوج ملاطری بود  
که با تسوپ و فوخته به  
سرداری سهام اندر ابروانه  
کرده بودند ز سید و جوم  
خان را قوت بازو شده...  
و جمعی از پیاده و  
سواره ایشان و جمعی از  
سواران خود و مرند در

گناشتند. سر کرده های  
مجاهدین از کمپین  
مشارع بود مجاهدین تا  
خود را دریافت نمایند و  
به آنها بدهد و اسم ایشان  
در دفتر کمپین ثبت شده.  
و چند نفر تا به دار نوشته  
بودند.  
به این قرار بسیار  
منظم شد. هر جانب جنگ  
معین شد و هر جانب خرب  
ناهار و شام قراولان سکرت  
ها هم مقرری مجاهدین  
تا االی آخر به بنیاد رفتار  
دارند و مهر مخصوص در  
کمپین درست کردند که  
به آن مهر تنخوا گرفته  
شود تا دیگر کسی دیناری  
بدون مهر از ملت نگذرد.  
و جانب سردار اعلان  
فرمودند اگر یک مجاهد  
از کسی یک شاهی بخواهد  
نشد و فوراً آن شخص  
آمده اظهار نماید تا آن  
مجاهد را به سزای خود  
برسانیم.

مجاهدین دمه پسته در  
کناشتند. سر کرده های  
مجاهدین از کمپین  
مشارع بود مجاهدین تا  
خود را دریافت نمایند و  
به آنها بدهد و اسم ایشان  
در دفتر کمپین ثبت شده.  
و چند نفر تا به دار نوشته  
بودند.  
به این قرار بسیار  
منظم شد. هر جانب جنگ  
معین شد و هر جانب خرب  
ناهار و شام قراولان سکرت  
ها هم مقرری مجاهدین  
تا االی آخر به بنیاد رفتار  
دارند و مهر مخصوص در  
کمپین درست کردند که  
به آن مهر تنخوا گرفته  
شود تا دیگر کسی دیناری  
بدون مهر از ملت نگذرد.  
و جانب سردار اعلان  
فرمودند اگر یک مجاهد  
از کسی یک شاهی بخواهد  
نشد و فوراً آن شخص  
آمده اظهار نماید تا آن  
مجاهد را به سزای خود  
برسانیم.

مجاهدین دمه پسته در  
کناشتند. سر کرده های  
مجاهدین از کمپین  
مشارع بود مجاهدین تا  
خود را دریافت نمایند و  
به آنها بدهد و اسم ایشان  
در دفتر کمپین ثبت شده.  
و چند نفر تا به دار نوشته  
بودند.  
به این قرار بسیار  
منظم شد. هر جانب جنگ  
معین شد و هر جانب خرب  
ناهار و شام قراولان سکرت  
ها هم مقرری مجاهدین  
تا االی آخر به بنیاد رفتار  
دارند و مهر مخصوص در  
کمپین درست کردند که  
به آن مهر تنخوا گرفته  
شود تا دیگر کسی دیناری  
بدون مهر از ملت نگذرد.  
و جانب سردار اعلان  
فرمودند اگر یک مجاهد  
از کسی یک شاهی بخواهد  
نشد و فوراً آن شخص  
آمده اظهار نماید تا آن  
مجاهد را به سزای خود  
برسانیم.

مجاهدین دمه پسته در  
کناشتند. سر کرده های  
مجاهدین از کمپین  
مشارع بود مجاهدین تا  
خود را دریافت نمایند و  
به آنها بدهد و اسم ایشان  
در دفتر کمپین ثبت شده.  
و چند نفر تا به دار نوشته  
بودند.  
به این قرار بسیار  
منظم شد. هر جانب جنگ  
معین شد و هر جانب خرب  
ناهار و شام قراولان سکرت  
ها هم مقرری مجاهدین  
تا االی آخر به بنیاد رفتار  
دارند و مهر مخصوص در  
کمپین درست کردند که  
به آن مهر تنخوا گرفته  
شود تا دیگر کسی دیناری  
بدون مهر از ملت نگذرد.  
و جانب سردار اعلان  
فرمودند اگر یک مجاهد  
از کسی یک شاهی بخواهد  
نشد و فوراً آن شخص  
آمده اظهار نماید تا آن  
مجاهد را به سزای خود  
برسانیم.

مجاهدین دمه پسته در  
کناشتند. سر کرده های  
مجاهدین از کمپین  
مشارع بود مجاهدین تا  
خود را دریافت نمایند و  
به آنها بدهد و اسم ایشان  
در دفتر کمپین ثبت شده.  
و چند نفر تا به دار نوشته  
بودند.  
به این قرار بسیار  
منظم شد. هر جانب جنگ  
معین شد و هر جانب خرب  
ناهار و شام قراولان سکرت  
ها هم مقرری مجاهدین  
تا االی آخر به بنیاد رفتار  
دارند و مهر مخصوص در  
کمپین درست کردند که  
به آن مهر تنخوا گرفته  
شود تا دیگر کسی دیناری  
بدون مهر از ملت نگذرد.  
و جانب سردار اعلان  
فرمودند اگر یک مجاهد  
از کسی یک شاهی بخواهد  
نشد و فوراً آن شخص  
آمده اظهار نماید تا آن  
مجاهد را به سزای خود  
برسانیم.



بقية اقلو

برای تهیه و پخش آن شود. اینک از باعث  
افزایش ششمار کارگران و بدین ترتیب  
بر سرانجام راهی که در پیش گرفته ایم  
و برای نجات کرمان از مناسبت  
مل میگرد.

این حرکت را بخواهید گروه ما آنگونه  
که برای کار تمام شش یا هفت  
روزه یک نوبت مردان گروه آفرایش شده  
این بود که بتواند شش یا هفت روز کند  
و بدین وسیله شش یا هفت روز را خارج  
از دایره چهارچوب خوب و بد چشمهای  
تو ندیده تا فقط برای ظاهر شش مناسب  
این حرکت داشت که در پیوسته چهارم از  
کار نشان میداد.

برای گروه و ششمار یک کارگران نشان  
که اگر به بالاخره قسمی این وضع نشان  
نکرد.

[illegible]

پیشانی ما به رودخانه که بر سر آستانه  
 می‌نشینی ما به چنان غمگینی  
 داده بودی ...

از مردمان آن لوح من به ده دیوان  
 و تصویر کن یک آثار با ایرانی  
 و شورش از افسر کنانک بدهد، درمسکو  
 خواهد افتاد ...

من حسته ای بر پشت قد و تن کلاه کلاسه  
 به پیشانی برای بر داشت و زنه منالی  
 هست ... سواروها چه کلاه سیه بر داشتند  
 بر زینت سرشان سواروها سیهان را  
 دو کلاه سیه سیه از جواهر بزرگی  
 ما حاضران سیه سیه بودیم ...  
 می به بر داشتند ... اکیلاوات کلاه  
 از ترا میداد ... با وجود سیه خسته‌های  
 به پیشانی شیشه آینه‌های من و لاف  
 در مسکو (ایران) که در مدت سابقه من و لاف  
 کردیم بودم دست بردارم ... این  
 از ما می‌خواست نمود ...

اما چگونه کنار معروف (الطاهر) در سلسله  
پادشاهان قرار می‌گیرد؟ (۵ بهار ۶۲۰ هـ)  
پیرامون آن زمان هنوز ارزش هنری کنارو در  
آن روز پدید آمده و تصویر و تجسم نهایه‌ای در  
صفت بیشتری داشت. گریم من خوب نبود  
و مناسب بنظر نمی‌رسید. در اثر محبوب  
تشریف من در روز پاریس در ۱۰ بهار کرده  
و رفتن را اینها تقلید می‌کردم. نکته قابل ذکر  
این بود که این حقیقت که در جامه هنر پیشگان  
بود هرگز قربانی سحر و افسون خوانندگانی  
نمی‌گردد. این بدینجهت مجبور بودم تشریف  
بمیلوایی را بکار بندم. شخصیات مشرق  
و تمدن و عادات و رفتار گذشته من سده‌ای  
پیش بود. من سده‌ای از حاکمات نیگامی را

دشمن، شوره را در فتنه و زلزله زندانان تن آفرین  
 و با یار دود و دانه بوم که غایب می شود در خارج  
 میخانه کشتل کشتل این حرکت آید و میهد و خارج بود  
 حرکات بوم و بیرون الهام میهد و وجود  
 می آید. یک نکته دیگر در مورد کارگردانی  
 است که از او یک همده که در شخص آنام بود که گفت  
 میگوید که خطای من هر یک که می باشد  
 بهوان آتونه و در سر حمله ستانوارو  
 و مجتبیان و زرمونو و پروانها  
 و جلیلی را رفته بودند فقط پیغمده با یانی  
 میماندند که مشاهیرا علوش کنند و یا مو  
 و ملک را و در کتبی خود بود. و  
 و میهد و درازک و دره و نارنجی کمال بود. و  
 فرست میهد و دره و بوخی و در آهان  
 و در هان ماسه ادره و رسای ادره نارنجی  
 و کتبی از پیش شنیده میسر و آفرین  
 نهندند مله میسر. من با یک ت در زمان  
 و آفر طرف بی سرشته و میروانده و از  
 و استمداد بخصوص او را بهتر جلوه میماند  
 و پندار یک کارگردان با مغنی کردن هنر باو  
 یک میگرد

[illegible][illegible]

سرانجام شومی بیاد آورده بود. چرا تا این اندازه  
در نظر انفلو وحشتناک جلوه میکرد. واضح است  
که او حکم او سخت و قضاوتش جدی بود. بدین  
ترتیب جریان طوفانه توسط کارگردان کاملاً توسع  
پیدا کرده بود و او تا آنجا کمی توانست بهفرمایش  
کمک میکرد.

( در نمره دیگر تمام میشود )

بقیه نکته ای در بر افتادن...

ساکنان بیابانهای بی‌فریاد عرشیان کازاق و تنگشمن به تنگ  
 همدرد بودند و در خواب آن‌های نیز می‌دیدند به ویژه در چند جفت و  
 این جراتی ناشده بود و باقی پخته و آرد آسوی ساهای ساه بود که  
 انعامی گنجهای یادآوردهی خسروان را می‌شنیدند و در آرزوی دست یافتن  
 به روز شادی می‌کردند، باقی کشتار و بیبکی همرا با ایمانی استوار  
 آن‌های سابقه - که کزیر درختان ایلام پندیده آمده بود - چون سبلی بنیادکن  
 های باد خاور و خورشید

اهریمن ناپاک را ، بود و آنها هیچگاه باین تن در نمی دادند که چیرگی نور بر  
 مات را ببینند که هیچ بلکه وظیفه ی دیش آنان بود که « سپاه اهریمن » را  
 اندازند . و این بر همگان آشکار است .

در کشانه می‌شدند و باز هم به عنوان پیرویدم که جاقانی نمی‌کردند

ا که پیش از چند سال از آن آگاهیم در انجمن میردی که میان خسرو پرویز

هراکلیوس می‌داد، با وجود حرکت ناگهانی خسرو نبود فرامنده شایسته

ان « پروکان » لیکن به وی خود ، آتقد در برابر دشمن و فغانی کردند

فرمانروم روم ناچار به بازگشت از نزدیک می‌توانستند. در صورتیکه آنگاه

مردنی به اندازه‌ای گاه و پورش بر میان می‌گرفت شده بود .

[illegible]

چرخه زیاده در تاریخ تمدن اسلامی ( ج ۳ ص ۴۶ ) نوشته جبرئیل سید احمد  
تایفانه‌های ایران و جز آن به اجمال در بیشتر تاریخهای مسلمانان آمده است  
نویسنده ی کشف العلوّن نیز در پیمایش سخن خود در بیان دانشگاه گوناگون  
نویسده آنها را آورده است ... و این خلوص در این باره یادآور شده که گفته است  
که رفت آن دانشهای ایرانی که عمر هنگام کودکی ایران به نابودی آنها  
مان داد ؟

به یمنیتیریه کرد و در کربلا برای این مهمانان تاسف دانه - که از ایران با خود  
 وروشان بودند - چه می کرد؟ و هزارها را یمن کردند. خانه‌ها را سوختند،  
 مردم را از مساجد کوچاندند و همه آبداری‌ها را به گورستان‌ها خاموش تبدیل  
 کردند. علت این کار چه بود؟ با نامفک و بدبینی که پیشوا بود و تصمیمی  
 همراهی. «لکن کلون کرد» این کشور به این توریسم به پیاد عرب بد  
 می‌دادند و پادشاهان و فروزان‌ها محلی در برابر آتلی می‌کنیدند (رک) و  
 تاریخ بغدادی ۵۰ به یمن و ترجمه الفتح اشعش اشعش (۳۴)

[illegible]

بدون اینکه از موضوع پرت شویم ، باید بگوییم فساد که در اینجا  
روزگار دوری سامانین بر امور دینی و دولتی جاری بود انگار نمی گنیم و بفرمود  
آگاه هستیم که این آوردی «نوروزت» اسالت و مذهب خود را از دست  
داده بود و از بنیاد حالت دفاعی داشت و آمادگی سقوط بود (حاشیه - در این صفت  
شوخ است که بیشتر عنهای دینی بهامویس از خسرو اول (انشیروان) ندوین  
شوخ است )

[illegible]

شماره ۱۸۵۱ صفحه ۷

مهد آزادی آدینه شماره ۱۱۱۱ صفحه ۷







۳ ریال

# مهد آزادی

شماره مسلسل ۱۳۱۵

آئینه مجدهم شهر پور ماه ۱۳۴۵  
تبریز - خیابان تربیت

کتاب، نه چکمه!  
هفته‌مین روز اعتصاب غذای  
۱۵ دختر ۵۷۹ پسر آرژانتینی  
برای برانگیختن همشهریها

## در باره شعر

شعر چیست و مقول بر چیست! این سوال بی‌پایه است! ... سرایندگان معمولاً از استعداد خدمتطلبی برخوردارند، تصور می‌کنند که شعر شکل گرفتن تصور و خیال است. ولی اگر چنین باشد، هذیان انسان در خواب و آرزوهای دیوانگان نیز نوعی شعر است. لکن به اینها نمی‌توان نام شعر داد. زیرا محتوی و بافت شعر دارای خصایصی است که از انواع دیگر خیال پردازی مشخص می‌شود. شعر تجسم بدیع زندگی است و بنابر این چیزی که در زندگی نتواند وجود داشته باشد، در شعر نیز وجودش ساخته و عاریتی است. به عبارت دیگر چیزی در خور شعر می‌تواند باشد که وجودش در زندگی و هستی نیست.

از: اکونومیت

ترجمه: دکتر حسن مرندی

## راهی در میان چین و شوروی

چنگ ویتنام در اردوگاه کمونیستی نیز مانند غرب بحث و جدل برانگیخته است. کمونیستهای ژاپن که معمولاً متحد (ولی نه دست نشانده) یک تئوری می‌شدند، گرایشی تازه می‌یابند و دلیل عمده آن ظاهرأ رد پیشنهاد عمل متحد کمونیستها در کمک به ویتنام شمالی است. چینیها آشکارا تصمیم دارند که از یک جنبش

طرافت و انجام (بدیع بودن) هنوز هم یکی از جنبه‌های اساسی آثار ادبی است. لکن هرگاه این طرافت و انضمام از کیهانی که روح زمانه می‌دهد می‌شود بی‌نیاز باشد، قدرت جاذبه زیادی نخواهد داشت. به همین جهت هم اکنون آنرا که از لحاظ بداعت در حد متوسطی بوده ولی بتواند شعور اجتماعی را تکان دهد یا مسائل مشخص را مطرح سازد و احیاناً قسمتی از آنها را حل کند، از آنریکه جنبه بدیعی خاصی داشته باشد، برایش شوروی و بازنش است بطور کلی، عصر ما عصر هنر مطلق نیست.

• نیما، شاعر مردم و اجتماع  
• درباره فلکلور کردی  
• آیریلدی مندن - تصنیف ترکی  
• ننه و لاور و فرزندان او

• مقاله‌ای درباره‌ی حدود آزادی و اختیار و جبر انسان - انسان با شناسایی بر طبیعت مسلط می‌شود.

• از موشه و کنار: جانسون پای میز محاکمه - قطعه‌نامه هنرمندان سوئد درباره ویتنام - و...

• ده دویستی افغانی  
• بر جاده‌های اطلس - منوچهر آتشی  
• هنرمند ملی ... قصه  
• آخماچ (آبشار) - شعر فلکلوریک



تبریز - عینالی

عکس از: حمید قنبریز







# مهد آزادی

## کروینده

### ۱۷

#### هنرمند ملی در مغازه کراوات فروشی

نو ولایت ما ( البته قدیم )  
پیرهادا می گویم ( میشد پول  
برج کرد و یادمان دور قاب  
بید و همه چیز شد ، مثلا تو که  
بیم سواد ندانستی می توانستی  
روزی رئیس موزه مبارزه با  
سواد خوری و غیره .  
البته روی مساله هنر و  
هنرمندی هم چنین معامله هایی  
جور می گرفت . لابد تعجب  
نی فرمائید که هنر را بیک  
شود خرید ، مساله هنرواپناه  
می رانی پاک و آسمانی استو ...  
اما عزیزان من ، یاد کنید  
که هنر و نقاشی و نویسندگی و  
تصویر چهره های ملی را هم آسما  
معامله می کردند و هر کسی زیاد  
باید می رفت و یادمان بشد  
بهر قصاب می چید میشد مثلا  
برندی چایزدهی ، بهترین کتاب  
مثلا میشد نقاشی سال یا یک  
مهر خورف دیگری .  
و چون این هنرمندان هم در  
پول خودشان بشارت و زحمت  
این مقام را بدست آورده بودند  
میشه در این آن وقت که از  
طرف شان بهر بهر می کردند  
دولت نگهش و هنرمند دیگری  
چنان نگهش خود را تمام کمال  
و چشم خلق فرو کنند و باین  
و رسم بتوانند جزو یکی از  
انجمن های اعزاسی به خارج بروند  
یکی از این هنرمندان معاینه  
شدند نقاشی ملی آقای دلف  
که بود که سه سال پشت سرهم  
همه چیز شده بود و این خود  
مغازه مساجد و پردوی او را  
نشانده .  
دلف را در راه جبهه استقبال  
کردند در صدر مجلس جبهه  
بودند ، هر جا که میرفت قیلا  
بود می شدند ( یعنی خودی  
برای می فرستاد ) و مناسب حال  
کسانی می کردند .  
یک روز نقاشی مشهور ولایت  
که معلوم میانه و بلکه دنیا به  
دلف کراوات فروشی رفت .  
تمام بطور شده بود که تنها  
بود و خبر آمدنش را قیلا  
نشانده بود ، اما نوله میگفت  
حالا دیگر من آنقدر مشهور  
و نامدارم که گفته بشنایندم  
هرام کنند ولی کراوات فروشی  
بیا حالا بیا یادارد و نقاشی  
اورد اگر داری تعجب کرد  
بیکر ممکن است باز هم در  
کسی باشد که اورا نشانده  
انجمن های ادبی هنرمندانی  
بود می توانست خوش را

مرعی کند و مثلا مختصر و مفید  
بگوید ، من هنر ملی و نقاشی  
مشهور دلف کراوات فروشی  
چایزدهی ...  
اما حالا دیگر کس شانش  
میشد که اعتراف کند که باز هم  
کسی هست که او را نمیشناسد و  
او مجبور است خود را معرفی  
کند ، باوجود این ضمن صحبت  
هر جا که فرصتی می یافت درباره  
خودش و هنر و هنرمند می گفت  
که مگر مغازه دار هنر نشانای یک  
رقعه مسجوه غیظ و عطاسی  
گیرش بشود و او را غرق در پای  
احترام و تنظیم کند .  
حالا همه مغازه کراوات  
فروشی می رسید به گفتگوهای مغازه  
را درو نقاشی را بگذرد گوش می کردند  
...  
کراوات فروشی - بفرمائید ،  
نقاشی را بگذارید - کراوات  
می خواهم آقا .  
چه نوع کراوات ؟  
چیزی لایق هنرمندان  
بزرگ .  
مغازه دار بدست نا کراوات  
روی میزد .  
می توانم بگویم که روی  
این میز بگذارم ؟ رنگ و قلم  
موی نقاشی خوش هست .  
باعتبار دارید آقا .  
نقاش مشهور کراواتی را با  
دست هنرمندش هنرمندانه معاینه  
کرد و گفت راستی تصویر روی  
کراواتها را ...  
کراوات فروشی وسط حرفش  
دوید که کاروانشویان هنرهای  
زیبایست .  
هنرمند ملی که فرصتی به  
دست آورده بود زبوری گفت :  
مادر بگریه چهره هارانشخص  
می دهد ، راستش من خودم این  
کارام . هاما ...  
مغازه دار ذوق زده گفت :  
پس بگو همگرمی دیگر .  
نقاشی بزرگ صورتش در هم  
رفتو گفت ، خیر ، من بزرگترین  
نقا ...  
این موقع تلقین رنگ زد .  
صاحب مغازه وقتی گوش را س  
جاش می گذاشت گفتگو را پاک  
فراموش کرده بود ، اما نقاش  
دنباله حرفش را گرفت : بای ،  
همانطور که گفتیم من بزرگترین  
نقا ...  
صاحب مغازه باز وسط حرفش  
دوید ، خیلی بخندید که حرفان  
را قطع می کند : این یکی کراواتها  
را هم نگاه کنید ، مثلا این زده

اول در بی بنال وینز شد .  
کراوات فروشی نیز درباره  
چایزدهی خود داد سخن داد .  
- من هم تو خانه مدال و  
چایزدهی و این جور چیزها دارم .  
بکیش در سابقه ترین پشت شیشه  
مغازه گیر آمد ، دومی هم را در  
سابقه بهترین گره کراوات بهام  
دادند . همه روزنه دستکوده بیست  
نفری کراواتهاشان را می آوردند  
کهن گره بزیم . به هر گره می  
دریال می گیریم . راستی شما با گره  
می خواهید یا بیکره ؟  
نقاشی که میدید از موشوع

### دو بیتی های افغانی

۲۸  
الا پار جان همه دردت بگیریم  
دو بوسه از رخ زردت بگیریم  
دو زلفان سیاهت مار بیجان  
بالای رتک زردت بگیریم

۲۹  
خدا جان عالمی عاشق تر کن  
زلیلی و زرجون بدتر کن  
چو لیلی و چو محزون ، و رفقه ، کشتا  
بالای رتک زردت بگیریم

۳۰  
دو چشمانت به مثل چشم بلبل  
دهان داری به مثل شیشه گل  
سپه مومین مراست من نادادی  
بگیرم دامت را در سر بل

۳۱  
اسیر مستمندم ای گل من  
ز دیدار تو خرسندم گل من  
فغان و ناله از داغ جدایی  
به غمهای تو یابندم گل من

۳۲  
غورتم گل هم دهانت شیشه گل  
دو زلفان تو باشد چتر سبیل  
به دل گویم که هراخت شوم بار  
مسافر گشته ام در شهر کابل

۳۳  
سحر گاهان ملی یا بلبل زار  
به خنده گفت : ای یار فدایار  
اگر خواهی که با من یار باشی  
لعل کن ، مثال از انبیر خوار

۳۴  
سر کوه بلند یک تار گندم  
غریب افتاده ام در ملک گندم  
غریبی گشته - گشته زار گشتم  
میان دوست و دشمن خوار گشتم

۳۵  
بلند بالای ریغانی ، لب ت قند  
سفید مغل خان مرا قند  
زکات حسن خود گر می فروشی  
خریداری کنم ، قیمت بگو چند ؟

۳۶  
نمک شور است به زخم تازه مندار  
مرا کفتی به خلق آواره مندار  
به دست خود بگیر و خود کفن کن  
میان مردم بیگانه مندار

۳۷  
دو چشم دلبرت غولبار ناک  
به دل امید وصل یار ناک  
جوانی را برم رخاک آفر  
چو بلبل ناله در گلزار ناک

۳۸  
دیده ام .  
کراوات فروشی این رفته گفت ،  
کفتید و نیز ؟  
نقاشی بزرگ در حالی که  
گل از گلش می شکفت و نفسی  
به آسودگی بر می آورد گفت :  
آره دیگر ما آنجا برندی اول  
شدیم .  
کراوات فروشی گویی که چیزی  
نشدید گفت ، ما هم چند سالی  
پیش سفری به ایتالیا کردیم ،  
آنقدر زیبا بود که ما نتوانیم  
بود . هیچ پادم نمیرود که روزی  
به زیم کف زدن اگر نقاشی بودم  
می آمدم و اینجا کار می کردم  
هنرمند ارجمند می افتابم  
این سخنان گفت ، من برندی

۳۹  
پرت شده اند چیزی نکفت .  
نگاه کنید این کراوات  
آیم هم خوب می آید . چهره کرا  
نقاشی دندی دنباله سخن را  
گرفت .  
آقا جان ، کسی مثل من  
نمی تواند از رنگ و این چیزها  
سر در بیاورد .  
صحیح می فرمائید رنگ  
چیزی را بهر می آید . من خودم  
در این کار تخصص دارم ، تا  
چشم به رنگ ببندم تا آخرش  
میخوانم که بطور رنگی است .  
آخ چه آسان میشود گفت  
۱۷ سال ، ۱۷ پل ۲۷ سال تمام  
با رنگ سروکار داشته ام .  
پس شما تا رنگها معنای  
باز کرده اید و قیلا مثل من ...

۴۰  
پرت شده ام از این جور چیزها  
نمی فرمایم .  
نقاش ناگهان داد کفید که  
هر حرکت نکند ، یک دقیقه معین  
جوری بایستد . چه حالی ؟  
پرت شده ام از این جور چیزها  
نمی فرمایم .  
پس بفرمایید آقا من فرار دارم .  
یک دقیقه بفرمایید بطور  
نمی کشد .  
بشک می کشم تو خانه چند  
تا عکس و تصویر دارم .  
این یکی را با آناهامی  
نکند طبع به دست بزرگترین  
نقا ...  
- پس خودم هم یکی برآم  
کشدید عالی است معلم  
بقیه در صفحه ۲



## فنه دلاور و فرزندان او

نظر هرگز نمی‌توانیم .  
کاری را بگذار برای  
کاترین . )  
بازگردید پسر ایوان  
فاحشه است که سرانجام  
پیوه سرهنگ المشرقی  
می‌شود و ثروتی بهم  
می‌زند .

برشت تا کبد می‌کرد  
که نه دلاور شخصیت  
منفی است ، سوداگری  
است که فرزندان را فدای  
غریزه پول و حبشه‌ال می  
کند و نمی‌تواند از آن‌ها  
پدبختی که به سرش می‌

آید درسی بیاموزد ولی  
تماشاچیان نمایش چنان  
تحت تاثیر او قرار می گیرند  
که از او زیاد درسهای  
آموزدند. به قول اربک  
بنتلی نمایشنامه نهدلار

و مساله زمان ماست  
بقول دکتر رحیمی: داستان  
ننه دلوار به پایان رسید ولی  
داستان من و شما پایان  
نرسیده است. تمام کنند  
این داستان خود ما  
هم می توان چون ننه دلوار  
وجود مسخ شده ای از خود  
ساخت وهم میتوان تمام  
بخش شهری و فرد فرد

جزئی‌سوی یکند. آتوق  
است که هرج و مرج از  
نو شروع شود باید بکار  
دیگر جنگ را به راه  
انداخت. از گندو کثافت  
بیرون آورد و پاکش کرد  
اما وقتی که قافیه  
پس جنگ تلیک بشود  
امیر شور و شاء و پاپ  
کمکش می کنند. خلاصه  
اینکه هیچ خطر جدی و  
مهی جنگ را تهدید نمی  
کند و اما شاله عمر درازی  
در پیش دارد. از اشخاص

مه یکم که آمیزش هلدنی  
 اند که مدتی با ندهد لاور  
 زندگی می کند و به او  
 پیشنهاد می کند تا با هم  
 بپروند در اثر عشق در  
 قهوه خانه ای که آمیزش دارد  
 زندگی کنند ولی چون  
 ننه دلآور اسرار می ورزد  
 که دختر لااثر را به همراه  
 سیاهوراد همراه می سازد.  
 (توجه فکر می کنی توی  
 قهوه خانه برای اوجاشی  
 نیست، اگر خودمان را  
 یکم فقط به قصد می توانم  
 برای او در من نشاندازی  
 دیباوریم؛ ما براسی

واژ بایز و در بر د  
 مال کاسیم )، ضایع نامه  
 و دلار بیانی خشن و  
 از جمله قهر  
 انسان قاضی عسکر  
 است که نقاب تروری بر  
 هر زده و جان سالم بدر  
 برد و کراهی حرف  
 ای کند می زند (همیشه  
 سانی هستند که دور می-  
 بردند و می گویند :  
 از طرف جنگ روزی تمام  
 شود ... بنده جواب  
 دهم : بالاخره ...  
 من هم مسلم نیستم ،

بنه کامگاهی جنگ  
اش می خواهد نفس تازه  
دست خسته گاهی جنگ  
مدام می شود .  
مکن است گاهی به  
سلاح بد بیازد .  
دنيا هیچ چیز کامل  
بود ندارد .  
چون هیوقت پیدا نشود  
نمی که آدم بتواند بگوید  
نه من يك جنگی به عیب  
ایراد . ممکن است  
فک روزی مانع پیش  
نی نشدای بر بخورد .  
دم که نمی تواند فکر همه  
چیز را بپندد . ممکن است

رواند) در هنگام صلح وقت ایللی همان عمل شایسته خود را تکرار می کند و به عنوان غارتگر به حکومت بهرام می شود. عیون کاری را بر کردم که کانونین (کانونین) و بدبخت که وارد تجاوز سربازان بیوان صفت قرار گرفته می یابد که سیاه امیر- مور قصد دارد مخفیانه شهر هاله شود و نا- همه را غارتگری کرده بکشد. غایبی نمی تواند

کری کشتار فجیع زنان  
کردگان را تحمل کند  
جله به پشت بام می رود  
تا نواختن طبل اهالی  
هم را بخردار می کند و  
ریازان او را با تیر می  
زند (اوج نمایشنامه و  
شکه برشت از دختری  
چنان مشخصات قهرمانی  
آفریند).

ه لاو تنها و بی کسی  
مواند. قسدارد به کاسبی  
و ادمه داد، خسته و  
بسته خود را به مال  
دکاری می بندد و بهرام  
امیان حرکت می کند.

کودکی سربازان او را  
مورد حمله قرار داد و  
بدان روزی انداخته ولی  
به حال موجودی است  
سربازان و با عاطفه  
زندگی ننه دلار از  
او چنگ تا مین می شود  
بنا بر این باید دانست که  
این چنگ ببرداند  
فرزندان از يك از  
دست میدهد - روس  
حسابدار هنگ سربازان  
روسی هستند و پس از غلبه  
نئون امپراطور مستوف  
است. بمان میکند

چون خیلی درمست است  
خیالت نمی‌کند باید میرد  
مگر نه‌لاور گاریش را  
می‌فروخت می‌خواست جان  
را بجات دهد اما  
نمی‌تواند بر سر قیمت  
گاری نه می‌زند که کار از  
کار می‌گذرد و فرزندش از  
سر می‌رود اولیاف در  
تنش می‌چرخانده چون کله  
مغفانان بازار یکی به غارت  
رفته است (همین موضوع  
در مؤخره بطور دقیق  
ورد استاد قرار گرفته  
به اشاره شده است به  
میانان تاریخ غارتگر

تمیاد :  
 تاریخ نوشتن : ماه ششماه  
 سال : ۱۹۳۹  
 نخستین اجرا : نوژدهم  
 آواری : ۹۹۹۱ در شهر  
 زوریت  
 گزارش جنگهای  
 سی ساله  
 رهبر موسیقی : بهنگام  
 نخستین اجرا : در زوریت  
 « پال دو »  
 تته و لاوراسم بازیگر  
 یکی از نوشته های فانتزی  
 « گرمل تونز » بوده  
 « ... »

برشت فقط از اسم او استفاده کرده .  
آنا فیرلیتک که  
همان تنه دلاور می باشد  
کاسی است که به سراسر  
امپراطور و سوتی استفاده  
تا به سربازان لایون کفش  
و مشروب بفروشد . سه  
فرزند دارد هر کدام از  
یک پند دارد ، دو پسر یکی  
بنام ایلیف ، بی باک و  
جسور و دیگری سوسی ،  
دختری آرام و درستکار .  
نیز دارد کارن نام یک  
پسر است و کم حافظه ، در

نمایاننامه ای است  
در دروازه سعه‌ها - بر  
تولت برشت که اخیراً از  
مصطفی رحیمی به فارسی  
شوالی ترجمه و با مؤخره  
ای چاپ کرده است.  
خلاصه این نمایاننامه را  
برای خوانندگان آدینه  
نوینوس و بهت مغلدر  
این باره را بوقت دیگر  
میکندارم. تنها اشاره  
اینکه مؤخره نمایاننامه  
ای را در کمال عقلا جامع  
و مختصر میشد اوشت شاید

به گسترش موضوع نیاز بود که مندرج است از آنکه یاراکره است و نیز بر گردان اشرار مناعی باشد به شکل حاسی و در بعضی معنای آزاد آیاروست ؟

چند کلمه را به این روش بنویسید تا نمایش حاسی است و این موضوع را بطوری بنویسید تا نمایش حاسی به نظر شما آید

همانکه میگوید بنویسید این را به این روش بنویسید

از چهارچوب و با معیارهای عوامانه و منجیه و محتمل که این عمل نیز صحیح است و راقم این منظور

بمناسبت انتشار «ماخ اول» ی نیما-۳

آفتاب و ترجمان . نویسنده ( از منابع خارجی )

## نیما شاعر مردم، شاعر اجتماع

و مدافع انسان است

به‌یچ‌وچه از سرگذشت چند  
مردم میهن ما و شرواد  
چند نیست ( مجله پیام  
۳ سال شماره ۳ صفحه ۲ )  
چنین عطائی برای رها ساختن  
ن خود از تحلیل نظریات  
می - سیاسی شاه نه تنها  
برون قطعات انتقادی نظیر  
س و د خارکن در کتاب  
مساک میکند ، بلکه اسمی  
نیز نمیبرد .

تا توجه مجموعه این نقاشی  
نتیجه میتوان رسید که  
جنبه عظمی اثری است  
و نه ادبیات ششما بر وزن او  
در باره نیما تدوین شده  
لکن با همه اینها کتاب  
نیمیکه از زندگی و  
شماره می دارد، مفید  
جنبه عظمی آثار «ارزش  
ت» و «و ناعه» نیما  
رت کتاب مستقلی بجای  
است.

لازم بر نویسندگان ایرانی  
و قلم مشرقین ادوایی  
مانند هرقور و بیگانه  
در قلم، چاپکین و  
در قلم، در صفحه ۸

یوسفاتی و شعرا و  
در باره نسیما  
مؤلف در کتاب  
تا علائق موجودها  
و فعالیت نیما را  
نقش و موقعیت  
ابداع شعر نو  
با همه اینها اثر  
ش اثر علمی مکتوم  
مقائص جدی است  
نفعی عطائی ضمن

یابن و خلافت شاعر و  
 کتاب دولت اجتماعی و  
 ایران دور و حیات و  
 ایران روی داده  
 است نائیری را که  
 بیرونی شاعر گشته  
 به عنوان  
 است ششینی ۱۵-۱۶  
 است نمیکنند و  
 احصاء حافظه کارانا ادبی  
 را فیما کلمه ای بقلم  
 رسانند و خلافت  
 از مردم  
 کسانها را بعد زیاد  
 پروفسر توضیح میدهند  
 ضامن صحبت  
 سرگشت

ارگانهای  
دانشمندان  
نقل شده است  
خود میکوشد  
بین سرگذشت  
روشن ساخته  
نیما را در را  
روشن سازد.  
مؤلف بتواند  
وعینی دارای  
برای اینکه

توسیف زندگانی  
می دارد تا  
یاسی را در  
فعالیت نیما در  
است و همچنین  
پروان حیات بر  
اینه پوشی کش  
موفق علی خان  
ساله نیما را در  
درباره یوشی م  
علیه نو آوری  
نمای آورد. او  
شاعر را بصورت  
مردمیکه نیما  
دوست می داشت  
در صورتیکه  
از نیما به نیوس

بجسم میخورد و در یک  
اشمار او سستی معنی  
کلمات پر حیا و پنهانی  
در باره نیما یوشی  
اثری که کمابیش سبب  
دارد، کتاب دکتر چنگ  
بنامه نیما، زندگانی  
است. کتاب بیاد بود  
سال تولد شاعر تدوین  
شده است. این اثر در  
مجموعه آنچه که تا بهام  
نیما نوشته شده میتوان  
ترین و شاعر ترین این  
آید.

تعمیقاً اطلاعات را در  
زندگی و فعالیت‌های او را  
اطلاعاتی که در ۱۹۶۶  
کشورهای سوئد، ایران  
خود شاعری داشته‌اند  
میوان یافت به‌دین  
شرکت کنندگان در  
مربوط به نیما و فعالیت  
باین اثر اشاره می‌کنند  
در کتاب‌های نظم‌نویس  
«حکایت کهنه» و  
«ساز» در کنار قطعات  
سبک نو سروده‌های  
است. همچنین در  
و نظریات برخی از  
سبک نو» و نظریات  
یک

نیما هم متعلق به اهل انسانیست  
... از زبان گویای زمانه  
بود ( مجله ) اندیشه و هنر  
شماره ۶۸۳ )

سهر یک منزلی در خور  
اند سکوت میکند.  
خداوند حامد در مقدمه اینکه  
افسانه نوشته، ابداع نیما  
باین شکل می‌باشد،  
پدر ادبیات نوین ما است...  
شاعر مردم، شاعر اجتماع  
و شاعر انسان است... باید نیما  
شاعر واقعیت نامید، شعرا  
عمیق و ظریف است...  
در میان معاصرین یک‌سیمی  
دارد» «افسانه» تهران  
۱۳۰۵ (۴۰)

ک  
ب  
ما  
ص  
ک  
م  
ک  
ق  
در  
تو  
ن  
ش

۱. اخوان ثالث (م. امید)  
از کسانی است که در  
شعر و هنر - ویژه ی نیما  
برده است. م. امید در مقاله  
عنوان « نیما مردی  
ن - می دارد تاجشبه  
نیما و نقشی را که او  
سرایان دارد روشن  
مؤلف در انتهای

بشکر نو آوری نیما  
 ز شسته و ضمن اینکه  
 به یاد هفت پند باد  
 خری خاخر را  
 کلکار و باطن ترکیب  
 جنجافای متن شعر  
 و مضمون را از هم  
 است.  
 به هنر و نوآوری  
 بزرگترین جلوه میدهد  
 ادبیات معاصر  
 و فواید بی شمارش.  
 امروز اگر نیکند،  
 دلال و فلافل را  
 و میگوشتی را  
 میروم میا نمیروم

مهد  
یکی دیگر  
مجله (اند)  
اطهار نظر  
خود تحت  
بود مرد  
های ابداع  
در شهر مع  
سازد. ل

پیشتر  
 در شکل  
 در این  
 در توصیف  
 مسئله  
 جدا ساختن  
 م  
 نما را  
 و برای  
 ایران جای  
 او می نویسم  
 بگوید ما  
 داریم شما  
 را از



**منوچهر آتشی**

**بر جاده‌های اطلس**

از قلعه مکعب مشکی  
بر گشتم  
در امتداد منحنی موازی  
تا انتهای نازک خط‌های متقسم  
راه اوقنادم  
...  
در لایه‌های خط خطی قهوه‌ای  
برشته‌های روشن بی هیچ نقش و خط  
در جنگل عمیق تصاویر  
در ساحل خطوط آبی منسحب  
دنبال نقطه‌های کوچک می گشتم :

« ای نقطه‌های کوچک !  
« ای چشمه‌های بادیه » اما  
هر گوشه‌های گرد درشت و سیاه  
حایل می شد میان چشم و سطح مسطح مخطوط :

« ای نقطه‌های کوچک »  
آواز اشتیاق چشم پیاده‌ام بود

بر گشته از حصار بلند مکعب مشکی:

« ای نقطه‌های کوچک ! »  
در شیب‌های خرم که عکس میشا  
با بوته‌های سبز گل‌اوز بود  
و دختران دهکده  
غرق لباس‌های رنگین  
بستان گاوها را خالی می کردند  
در جنبه‌سورده‌ای نقطه‌های کوچک  
من نقطه‌های کوچک را می‌جستم  
تا زخم ناشناس پیشانی غرورم را  
- بر سینه خورده دست رد حصار مکعب مشکی  
در چشمه‌های ژرف بدایت  
با آب‌های زنده شفا بخشم  
و گله‌ها را کشته خاطر‌ام را  
از هول گر گهای فراموشی  
به جلگه‌های ایمن سپارم  
و خود  
آسوده بر بهشت فراغت بگذارم  
« ای نقطه‌های کوچک ! » اما  
هر لحظه زیر چشم می‌بوم

بر سطح آن مخطوط مسطوح  
بر پشته‌ها  
در لایه‌های قهوه‌ای  
در شیب‌های خرم  
در جنبه‌سورده‌ای نقطه‌های کوچک  
آن نقطه‌های کوچک ، بی‌وقفه  
به مهره‌های گرد و درشت و سیاه  
تغییر می‌پذیرفت  
و سبزهای پر گله از منظر  
مانند آب‌های تصور  
از مرز اشتیاق ، بر می‌خاست

« ای نقطه‌های کوچک » اما هر لحظه  
ژنیرهای داغ خشونت از هر سو  
بر گرده لطیف بکارت می‌خورد  
و دیوهای آهنی  
از هر طرف تنوره کشان  
به دره‌های بکر بدایت  
و چشمه‌ها هجوم می‌آورد  
...  
ای نقطه‌های کوچک ...  
بوشهر خرداد ماه ۳۵

**سید مهدی اعتماد**

**آیر یلیدی مندن**

شودیم آلاکوزی بیر قیزی او یادا  
حیران ائندی منی خومار کؤزویله  
ییلیدی کی نوشومش بانار بیر اودا  
آپاردی کؤلومو او قیز کؤزویله  
سالانا - سالانا چیلیدی چمندن  
کؤزلر مۆزلی آیر یلیدی مندن  
اونون یول اوستونو کسیدی کلنده  
عشقی سوله دیم اونا چمنده  
دندیم ، سنی شودیم چیلک درنده  
کؤزلرین سوزدوروب ایتلیدی خنده  
دلدی دوشونوشون ازل سوندن  
کؤزلر مۆزلی آیر یلیدی مندن  
اودوم وار کزپ او یاری نام  
اونو توش منقین توروونا سالام  
سوزگون کؤزلریندن بیر اهام آلام  
دوینا بویو اونون عشقیده قالم  
دکه - سون بو سوزو ائشیدن یلین  
کؤزلر مۆزلی آیر یلیدی مندن  
[این مصنف از رادیو ایران اجرا و پخش شده است]

**ننه دلور و فر زندان او**

چراغی شد . و از آن  
بالا تری می توان باشناختن  
مى خواهد فکر ترا بکنید  
و به پیوند چه دلوری  
آن کترین ها بر خاک  
نیکنند و در راء کاروان  
دامی گسترده نشود .  
مطلب را با سخنی  
از ننه دلور پایان میدهم  
ننه دلور مرد فقیر  
استیاج دارند . بی دلوری  
کارخان زار است از همان  
کله سحر که از خواب  
بیدار می شوند بدلاوری  
محتاجند . در پیجوخه  
جنگ مزرعه راشین دژدن  
در دوری که امیدی بد  
آنها مرگانه است .

**بر مینای فلکلور**

**(آخماج)**

« آیشار »

آخماج اول آتدی داشدی  
گوموش سولار بولاشدی  
وریا نلار قالدی سو  
آخماج اول آتدی سو  
آخماجانی داشداق  
بیز چیمکه باشداق  
مۆزل در اودا چیمک  
باشیل لیقار ایک تک  
باشیل لیقار سرنلیش  
لاله چیکلر درلیمیش  
لاله چیکلر درلیمیش  
چیرانما واره ایدیم  
چیران بوگون دؤلمه دی  
مۆزلی مۆزلین سوزمه دی  
مۆزلی مۆزلی ساج قویل  
ساجنارین مۆزلی چیران  
آینا مۆزلی چیران  
چالیریم سل اویناشاق  
مۆزلی مۆزلی باشداق  
نله دی کی ایشیم وار  
اوجا مۆزلی ایشیم وار  
مۆزلی مۆزلی اوجا باشداق  
(علیر شاه خدی)

**انتقاد کتاب**

شاره تازه خواندن تر  
و عیتر ایشیق بانوشده  
های از آل احمد -  
آشوری - مصطفی  
رحیمی - فرح صبا و ...  
منتش شد .  
از خواندن و توصیه  
آن به آشنایان خود  
غفلت نکنید .

**ما الاغها ..**

قه های پر گریده  
از عزیز ترین ترجمه  
بهرنگ

چند شماره پیش مقاله ای داشتم  
درباره کتاب « دارونیم و آخرین  
فریادهای تکمل » آقای محمود شیرازی  
نامه ای از قم به طرفداری از آن کتاب  
فرستادند . روزی به قسمتهایی از نامه  
ایشان که خالی از نیشهای خوساست  
و جنبه اساسی دارد و مستقیما مربوط  
به نکت آن کتاب و آن مقاله می شود  
اشاره میکنیم .  
البته آقای شیرازی خود توجه دارند  
که مطالب نامه شان همان حرفهای است  
که در کتاب نامبرده مفصل در اطراف  
آنها بحث شده .  
در ضمن خوانندگان خود می توانند  
با مراجعه به آن کتاب و مقاله پیشین  
و کتابهای دیگری که درباره دارونیم  
منتشر شده ، تفاوت نهائی را بکنند .  
آدینه  
۱ - نویسنده نامه مذمت است که  
« من زمین برای توجیه تحول انواع  
جانداران کفایت نمی کند » چون که  
« تمام موجودات زنده در پهنای میلیون  
سال اخیر پیدا شده اند »  
۲ - آقای شیرازی از « نظریه  
انقلابی دکتر لی کی » سخت پشتیبانی  
می کنند . در این باره در کتاب نامبرده  
و مقاله پیشین مفصل بحث شده . مخالفان  
و موافقان هر دو می توانند به آنها  
مراجعه کنند .  
۳ - می نویسد ، « نمونه دیگری از  
اطلاعات و همچنین از فتن قلم نویسنده  
مزبور اینست که امیل گوینو نویسنده  
و محقق فرانسوی را که جزو نویسندگان  
دائرة المعارف علمی « چه میدانم »  
است ... مری نابهر و نظریات او را  
نابهرانه معرفی کرده است »  
۴ - ایراد می گیرند که نویسنده  
مزبور گوینو ندارد که اشمه مجهول  
نام دیگری از اشمه یکس است »  
۵ - در مورد به کار بردن « تمیز  
اشه مادون قرمز » می نویسد که « از  
نظر معنی لغوی مادراه قرمز از بیرون  
اشه قرمز » هم صحیح است ، اما در هر  
حال این یک سبب قلم ساده است که در  
چاپهای آدینه کتاب مزبور میتوان  
پیشنهاد کرد اصلاح خود »



## اتللو

استانیلاوسکی کارگردان و بازیگر  
و احیا کننده تئاتر روس است. قبلا فصلی از  
کتاب مذکور در باره باغ آتالو در آدینه  
چاپ شده و اینک فصلی دیگر در چگونگی اجرای  
د اتللو اثر شکسپیر که قسمت اول آن را در  
شماره گذشته خوانده اید.

با شروع پرده دوم دیگر از دست کارگردان  
کاری ساخته نبود و تمام مسئولیت متوجه خود تریپشه  
می شد. اما اگر من بعد کافی نیروی خود را در قدرت  
علاقه و بی دردمانگی من در بازی پرده سوم اوایل  
اگوست را که در آن لازم بود کشمکش درونی بین تریپشه  
و احساس و مایین فیلسوف و عاشق تاناداره شود نشان دهم  
چگونه می توانستم تکنیک مشکل را و استعداد ایایی  
نقش اتللو را از خود نشان دهم ؟ در حالیکه در این  
نقش همه چیز با یک ترتیب ریاضی من بایست تومعه  
احساس حادث را از آرامش به اوج آن ، بطریق  
ایجاد تدریجی خفته نشان دهم . تصویر این سیر تدریجی  
که نشان تومعه حادث از اعتماد بچگونه اتللو در  
پرده اول به طرف لحظه های شک و تردید پدید می  
آید و غش زانیده می شود و بعد میر به روی محافل  
آن به سمت تلو نهائی و اوج ، یعنی ، جنون حیوانی  
او ، و سپس هنگامیکه در پس تمام شک ها و تردید  
ها بچگونه قربانی این غش ثابت می شد ، و سقوط  
هیجانات از اوچ آن به قعر دماغ آ امید و گودال  
پشیمانی ، کارسول و سادای نمود.

روزی نادانی امیدوار بودم که تمام این  
تولار را تنها با کمک درک شخصی خود از نمایشنامه  
عرضه کنم . البته بجز فشار و حشمتان که روی فوای  
جسمی و روانی و بیرون کشیدن احساسات تراژیکه  
از غش وجود کار دیگری از من ساخته نبود . در  
این کشمکش بی حاصل حتی چیزهای اندکی را که بنظر  
می رسید با غش های قبلی و از زمان اجرای سر نوشت

تلخ بدست آورده بودم از دست تریپشه . نه قیدی ، نه  
کنترل روی احساسات و نه ، نگاه آهسته آهسته  
تنها نفس طعنان ، کوشش فوق عادی صدا و ضربات  
بیمار جسمی و روحی بود که در مقابل مشکلاتی که  
حشا تحت نمود نمایش باطنی در برابر خود قرار  
داده بودم و خواستی و تمنائی که در من ایجاد شده  
بود از من دفاع می کرد .

اگر مادانه تفاوت کنیم ، قسمت هایی از تریپشه  
اول نمایش مانند صحنه اول از پرده سوم که با قفسه  
نیم شک و تردید را در دل اتللو می گذارد ، صحنه  
مربوط به دستمال که بین اتللو و دزد مونا می گذارد  
و سایر صحنه ها ، بد اجرا نمیشد . من تکنیک ، صدام  
تجربه و استعداد کافی برای اجرای این صحنه ها را  
داشتم . اما کمی بعد ، در حالیکه به اهمیت وظیفه خود  
پیش می بردم ، تنها به تکیه نداشت سخت و شدید بودم  
بهضرات خود فشار می آوردم . همین احساس هرج  
مرج در انکسار و احساسات بود که بعدها در هنگام  
اجرای نقش پیوتر در نمایشنامه Yourself  
Dont Live to Please

راجم به تومعه تدریجی و منظم هیجانات نمی  
شد صحبت کرد . بدتر از همه موضوع جنجره بود ،  
شد صحبتی را که نمی شد آنرا مدتها تحت فشار قرار  
داد ، حتی چند بار هنگام تمرین متوجه این نکته شدم  
صدا برای دو پرده اول کافی بود ، ولی کمی بعد بخش  
و گرفته می شد که مجبور بودم تا وقتی که دکتر نهایت  
سمی خویش را در پیروی آن بکنم ، برای چند روز  
تمرین ها را تعطیل کنم . تنها در این هنگام بود که  
وقتی با حقیقت روبرو شدم ، تازه فهمیدم که برای  
یک تریپشه تراژیکه لازم است که از غش و استعداد  
بخصوص بهر مند باشد . در غیر این صورت حتی اجرای  
نمایش برای یکدهم هم غیر ممکن بنظر می رسید . تمام  
راز این مسئله در صدا بود . من تصمیم خود را تمام  
می بایست تمرین آواز کنم و بعد صدایم را در بشکل  
مناسب برای تئاتر برگردانم در این مورد حقایق وجود  
داشت ، چه من نمی توانستم صدایم را با قدرت خارج  
کنم ، زیرا بطوری حجاب حاجز و گلویم را تحت فشار

قرار می دادم و من بهر حال نمی توانستم طبع  
و انکسای کافی پیدا کنم . همین های ما برای مدتی  
متوقف شد . با من سختی و اجباری که در آن زمان  
جزایر در وجودم را تشکیل میداد شروع به آزار و اذیت  
کردم و وقتی مطمئن شدم که در آواز خواندن تریپشه  
کافی اندوختم با روشی مخصوص خود صدایم را  
بشکل لازم برای تئاتر ، برگرداندم و بسایه اجرای  
کتم در این مورد نتایج خوبی بدست آوردم . کوشش  
من این نبود که صدایم قدرت بیشتری پیدا کند ، بلکه  
بکار بردن استفاده از صدا برای آواز خواندن اکنون  
می توانستم نه تنها یک یا دو پرده بلکه تمام نمایش  
نام را یکمتر به بازی کنم . این موفقیت نه تنها در  
آن نقش بلکه در تکنیک کارهای آینده من نیز پیش رفتن  
بزرگی بود .

کاری که من در آن موقع بهر همه گرفته بودم  
ما فوق قدرتم بود . بعد از آن تمرین طولانی مجبور  
بودم با قلبی پر تیش و جاشی پریشان مانند بازیگر  
به تنگی نفس مبتلا به دراز بکشم . تهیه این نمایش  
برایم یک نوع شکنجه شده بود ، اما نمی توانستم از  
آن دست بکشم زیرا مجاز مجاز زیاد بود . بوداکی  
نمی خواستم گروه هنری ما از ما پیشی نگیرد لازم بود  
آنها را آماده کنیم و بدین اثر اجرای نمایش نام  
دیگری برای بدست آوردن سرمایه وجود نداشت .  
بدلاوه ، به حیثیتش بعنوان یک هنرپیشه کارگردان  
لطمه وارد می آمد . این من بودم که برای تهیه این  
نمایش با فشار می کردم و حتی وقتی احساس می  
نمیشد که سرم داشت مرا از اینکار مصروف می داشت  
خود ادامه می دادم . حتی اتفاق را در می گفتم ،  
تئاتر مرا به خاطر غرور بیجا و خود سری های تریپشه  
می کرد ، و اینها همه برای من درس مفیدی بود .  
بعد از یکی از تمرین ها ، هنگامی که با قلبی  
پر تیش و جاشی پریشان در انتظار آماده بودم  
خود فکر می کردم که اینکار را نمی توانم بهر حال  
با وجودیکه بجای پدر من حساب می شد ، بدانند  
باید در صحنه

طرفین گرما گرم آتش  
افشانی بود و مضایقه از  
هیچ جانب نشد با اینکه  
شوغای ظریف و بلوای  
بزرگ از اینطرف یکی  
صدمه و آسیدم آرسیده  
بود .  
گویا خواندن حافظ  
حفظ فرموده است  
از سوار عاشق بانیها  
خبری شد .

امروز که دهنه ۲۸  
شهر جمادی الثانیه می باشد  
سی و چهار روز است  
علی الاتصال دعوات  
حتی شها آرمی میشود  
در دین های شهر از  
طرفین جنگ بندی میشود  
ناطقین در مبارزه میگویند  
این ملما سوره فرشتانی  
های درباریان ظلم اینهمه  
زواره فراوانی و شاهسون  
ومرندی و سربازان ملایری  
با بهر راه دادند و  
آوردند که خانه ها به  
غارت رود و بسازار و  
دکانین تاراج گردد و  
مشروطه را که بین عدالت  
و بیعت قوام و دوام پایداری  
دولت و سبب اقتصاد  
اتفاق دولت و ملت است  
بردارند ، در این عالم  
کون و فساد در روز به  
روز گمانی و عیش میزنند  
اگر چه رجال دولت از  
وزرا و امرا و سردار و  
پیش میانه و سرتیپ و هر  
چند ملت را می بینند  
که دولت مشروطه خود  
نامم

ما امضاء فرموده صاحب  
خواهیم گشت از دست  
نخواهیم داد .  
ساعت يك از دست  
گفته نگاه صدای توپ  
قلمه کوپ و بشکول تفنگ  
از هر دو جانب برخاست  
مجددا در تیرین هر دو  
مشتن آتکرا گردید .  
از يك جانب گلوله  
توپ شرا منول ( کذا ) و  
از يكطرف گلوله خمپاره  
از هوا می آید گلوله های  
بسی در هوا و بعضی در  
زمین متلاش گشته پاره  
هایش با طراف پراکنده  
شده به مثل پر مرغ صدا  
می دهد و گلوله تفنگ با  
صدای زنبوری با آلتاجاب  
و اینجاب می رود و از  
صدای توپ و خمپاره و  
تفنگ و آتش افشانی  
ایمان برد و برق آتکرا  
گشت اهالی غور تیریز  
در میان صافه غرق شده  
تا الی غروب آفتاب از

مهد آزادی آدینه صفحه شماره ۱۳۱

## آلبوای تسبیر

گوشه ای از تاریخ شریعت  
یادشمار در روز پنجشنبه و یکشنبه

ستارخان پیام فرستان که رحیمخان سر کرده دزدان  
چکاره است صلح نمایان اینگونه مرخرفات به گوش ما نمی رسد میان ما  
و او واسطه مملو توپ و تفنگ خواهد شد

۱۰  
صلح نمی خواهد اگر فی  
الواقع رحیمخان آمده  
است شهر را آرام نماید  
و محکوم به کلمات با من  
صلح از جانب دولت بپاید  
در دیوانه نشیند و امر  
شهر را اصلاح نماید .  
در محله شریان باغش  
نشسته اینگونه مکرهای  
قریبانه بپای می آید از خود  
و گفته از این حال لاف  
ما دولت شده می گویند که  
مشروطه نباشد و ما بهر  
دشمن فرقه ملک ها به شهر  
وارد شده و شهر آرام  
چنان فتنه انگیز نموده  
فته او در این شهر ریخته  
خواهد شد .  
انشاء الله از توجه  
امام عصر جلاله فرجه  
به الاغ نیز ره سوار کرده  
خارج خواهیم نمود .  
هکذا با مایه مقصود  
همان رفتار خواهد  
شد و مشروطه ای که عاز  
مروم داده و شاه حایه

شکست آن دشمن قوی  
بقین حاصل می کنی که  
از حیثیات حضرت ابوالفضل  
العباس علیه السلام است .  
در عهد به من دهی  
سواره قوی می کنی یک نفر  
مجاهدان آرمه و کار نمی رسد  
روز دهنه ۲۸ خنجر  
جمادی الثانیه چون  
رحیمخان در محله شریان  
در پیادگی رحیمخان  
نیستند خواب تا با حایه  
و تیریز بلکه شکستی  
داده و به جگر خون شده  
خود آب بر روی بپاشد ،  
بنوسط حاجی ابراهیم  
سراف که این روزها از  
اسلامیه آمده پیش رحیم  
خان و عود را واسطه  
حیله های مختلف قرار  
داده و جمیع خیالات فاش  
در پیشتر نامور رحیمخان  
است ، آمده که می خواهد  
صلح نماید و اهالی آرمه  
شوند .  
مقلای ملت و جناب  
سردار و جناب سالار  
گفتند دیگر این مطلب

دشمن فرموده بودند ،  
فوسلوروس پیدین جناب  
سردار آمده ، به وفاداره  
بودند ، مجاهدین برده به  
فوسلوروس میروند و  
رحیمخان آدم فرستاده  
خواسته و فوسلور  
دوازده خود جناب سردار  
آدم فرستادند که به  
گماشتگان رحیمخان رو  
فرماید اگر چه اسیران  
ما را ایشان بدارند .  
امروز از تویه اشته  
انگازان جناب نرسیده بود .  
در این ایام اینقدر تویه  
که با اینطرف انماخته اند  
چیزی شده مگر کور کور  
کسر بلای محمد حنین  
مسکر سوراج شده و سر  
دیوار گچ پزخانه ای شکاف  
گشته و اللام .  
گلوله همه جا بجای  
خالی افتاده از بر توجه  
امام عصر عمل الی فرجه  
آسیدم آرسیده و اگر  
دعوی دوشمن را واسطه  
نمای از کثرت اعدا و قوت  
اهوان و انصار جناب و  
سردار هفت سواره را







## راهی در میان چین و شوروی

## کتاب ، نه چکمه !

پا زده دختر و پنجاه و هفت پسر آذربائیسی بزرگ پریم هفت گشته هفتین روز اعصاب غذای خود را شروع کردند تا وجدان مردم کوردوبا سوین شهر آذربائیسی را برانگیزد . آنها در این مدت چیزی جز محلول آب و کمی مکرر نموه رفیق نخروده بودند . در کلیسای مسیح کارگر که پانجاهان است ، عدهای دستپاها را روی بخاری نشی دور زده گرم می کردند و عدهای دیگر مطالعه می کردند ، نماز می خواندند ، باروی تنگاییک برای عبادت بهن جرت می زدند .

لوردهو گاتیگا ، یکی از دانشجویان حقوق می گفت :  
« در این کلیسا ما بهترین نمونه انقلاب ، تندیس مسیح را داریم . »

علت شوشی گاتیگا و دانشانی اشغال سریع نه دانشگاهی آذربائیسی به وسیله رئیس جمهور دیکتاتور آن کشور خوان کارلوس اوگاتیگا است . هفت قبل طاهر اوگاتیگا متولد شده است که دانشگاهها مرکز نشوونمای کمونیسم هستند و به پلیس خود دستور داده که در شان را تخنه کند و چنان وانمود کرده که برای مدت محدودی این کار می کند تا سرودها بخوابد و آنها از آسیابها بریزد .

اما چنان شد ، دانشجویان گرسنه همچنان در کلیسای مسیح کارگر باقی ماندند . این بدان سبب به متوال پاکت اختیاب شده بود که خیال میکردند پلیس نمی تواند آنجا برودشان بکشد .

دسته دیگری از دانشجویان تقریباً هر روز در خیابانهای کوردوبا با پلیس کلوزین می شدند . بعد از زد و خورد خوشی به پلیس دستور داده شد تنگها را کنار بگذارند . پلیس تنگها را به زمین گذاشت و سگهایش را ول داد و با گاز اشک آوردها بون به جان دانشجویان افکند .

در این اثنا لوتیزبوت رئیس تازه دانشگاه بزرگ آذربائیسی ( با ۸۰۰۰ دانشجو ) که منصوب اوگاتیگا است تصمیم گرفت کلاها را دایر کند و ماجرا از نو آغاز گشت . تقریباً نصف اضافی دو هزار نفری دانشگاه استملا را به اطاعت از فرمان اوگاتیگا ترجیح دادند . اما بوقت دت و پا کرد و از اینجانب اثرش معلم گیر آورد و توانست شش دانشگاه از ده دانشگاه را زیر نظر پلیس از نو دایر کند . از اینرو هزارهها دانشجو در خیابانهای بوتوس آیرسی به راه افتادند و فریاد زدند ، « کتاب می خواهیم ، نه چکمه ! »

پلیس در خیابان فلوریدا با گاز اشک آور جلو ظاهر کنندگان را گرفت و ۸۳ نفرشان را بازداشت کرد و همه را به ۳۰ روز زندان محکوم کرد .

اما با آنکه وحشیگری پلیس نفرت مردم آذربائیسی را بر انگیزت ، عده بسیار کمی توانستند با دانشویان همکاری کنند . کلیسای کاتولیک و همچنین اصحابیهای نیرومند آذربائیسی کومند همکاری داده بودند با شورش دانشگاه همراهی نکردند . از آن بدتر اینکه اوگاتیگا دستور داد حکم زندان هر دانشجویی را که در نظر داشت شرکت کرده به پشالان تعدیل کنند . یکی از دانشجویان بوتوس آیرسی با قیام محزون می گفت ، « مال زندان نمی ترسیم ؛ از آن می ترسیم که یک سال عقب بمانیم . »

نیوزویک [ ۵ سپتامبر ]

کمونیستهای ژاپن اسرار داشتند که شورویها نباید به جلسه سوسیالیستها نماینده بفرستند . ( طبق معمول در ژاپن کمونیستها به سوسیالیستها بملت اختلافات خود هریک کنفرانس دیگر بیاد بود بمباران اتمی هروشیما تشکیل داده بودند )

اما ملازمی مشهور است که کمونیستهای شوروی و ژاپن می خواهند روابط بهتری میان خود برقرار کنند . در غیر اینصورت چرا حزب کمونیست ژاپن با دعوت از یک هیئت نمایندگی طرفدار شوروی برای خود مکافات و درد سر درست می کرد ؟

روز هفت اوت ( ۶ مرداد ) روزنامه « پراوا » قسطنطنیه از شایع میادوتو « راجاپ کرده و این ، تمساری بود که در چند سال اخیر شوروی به کمونیستهای ژاپن نکرده بود . در ماه ژوئن ( خرداد و تیر ) « گریشین » نماینده اتحادیه های کارگری شوروی که برای بازدید از اتحادیه های کارگری سوسیالیست ژاپن ( سو هو ) آمده بود باز دیدن هم از دیرخانهای حزب کمونیست ژاپن کرد اما معلوم نیست که او را دعوت کرده بودند یا خودش خود را دعوت کرده بود .

میادوتو با ترسیم روابط درهم شکسته با مسکو میخواست حزبی مستقل و بیطرف در کشمکش چین و شوروی پدید آورد . نکته جالب اینکه تنها حزب کمونیست اروپای شرقی که کمونیستهای ژاپن به تنگه رانی نمایند فرستاده بودند حزب کمونیست رومانی بود .

البته شوروی از ترسیم روابطش با حزب کمونیست ژاپن ( رادو حزبی مستقل و بیطرف ) سود خواهد برد . اما چون لای در این باره نظر خود را در سفر اخیرش به آلبانی آشکار کرد و گفت ، « من که با ما نیست ، بر شد ماست . »

این در هوشیا شرکت کنند ، ۶۶ هیئت نمایندگی طرفدار چین در این کنفرانس چنان آتش شدند که از کنفرانس بیرون رفتند ، بشمار آنها از راه پکن عازم مهن خود شدند و در پکن چنان پراخیداری گرمی از آنها بهمل آمد که کم ساخته بود . البته چینی ها در این کنفرانس شرکت نکرده بودند زیرا دولت ژاپن به آنها اجازه ورود بپاک ژاپن نداده بود .

انتقاد چینی ها از اقدام دولت ژاپن حاوی گوشه کنایه های بود از این قبیل : آنها که ادعاهای دروغینی دارند در توطئه جلوگیری از بازدید رفقای ما از ژاپن ، شرکت نمودند .

اگر آقای میادوتو دوستانش خود را هدف این طعنه ها و کنایه ها بشمارند برآه خطا ترتقاند زیرا آنها نیز بی توفیق خود شروع به انتقاد در پرده از روش چین کردند .

طبق گزارشهای رسیده از توکیو ، انجمن حد سبب اتمی و هیدروژنی ژاپن که زیر نفوذ کمونیستهاست در پنجم اوت ( ۱۴ مرداد ) در شروع مراسم هروشیما اعلامیه ای صادر کرد و بطور غیر مستقیم از چینیها انتقاد کرد که سقوط نهشت کمونیستی را در هم شکسته اند . گزارش یک روزنامه ژاپنی مبنی بر اینکه کمونیستهای ژاپن در دفتر حزبی خود عکس مائوتسه تونگه را پائین کشیده اند تأیید شده اما ممکن است صحیح باشد .

کمونیستهای ژاپن در حالیکه که روایتشان از کمونیستهای چین را بر مبنای دوستیای دوستای نیز با شوروی ندارند . آنها دعوت به تنگه رانی حزب کمونیست شوروی را دراماسار رد کردند و این عنوان که شورویها از یک گروه طرفدار شوروی که از حزب کمونیست ژاپن انتصاب کرده اند حمایت می کنند . روسها نیز به نونه خود از شرکت در کنفرانس حد سبب اتمی در هوشیا خود داری گسردند زیرا

اما کمونیستهای ژاپن از طرف دیگر عقیده خود را در روز چهارم فوریه در روزنامه رسمی خویش « آکاماتا » علناً اعلام کرده اند که بهنوعی ابتاعتن اقدام مشترک کمونیستها با مائو که بدست تعدیل نظر پلیس کاملاً در شوروی از بین برد ، کاری عمل ناک است .

بهر حال این ، نظر رسمی اکثریت کمونیستهای ژاپن است اما در آن حزب اقلیت مافوق نیز وجود دارد که بقول « آکاماتا » و روش یک حزب برادر یک کشور خارجی ( چین ) را کرد کورانه قبول می کنند و بدون انتقاد می پذیرد .

ملازم اختلاف بین کمونیستهای ژاپن و حزب کمونیست چین در بهار امسال آشکار شد ، در محلهای شوریه و مدارس « میاسوتو » دیر کل حزب کمونیست ژاپن در راس هیئت بونیتام شالی و کره شالی چین رفت ، و دهانیو پروتگه لانگه اعلامیه های مشترکی امضا کرد که اقدام مشترک کمونیستها در بونیتام را طلب می کرد . اما در پکن اعلامیه ای امضا نکرد . شاید برای آنکه رفقای چینی و ژاپنی در این امر توافق نکرده بودند .

از آن پس علام سروری روابط حزب کمونیست چین و ژاپن پیدا شد .

از اوایل ژوئن روزنامه ای « آکاماتا » بهتدار قابل اختلافی از چاپ اخبار خبرگزاری چین جدید کاست ، دیگر برنامه های رادیو پکن را چاپ نکرد و در حالیکه سایر احزاب طرفدار چین سخنی در باره « انقلاب فرمکن » چینی نگفت .

بالاخره هفتی گذشته کمونیستهای ژاپن علام دوری بیشتری از چین را با دعوت از هیئت نمایندگی « فدراسیون جهانی جوانان دمکرات » از بهارست ( که طرفدار شوروی شمرده می شود ) نشان دادند . این هیئت برای آن دعوت شد که در کنفرانس سالانه حد سبب

## از گوشه و کنار

● ژان بل راگتر نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسه آمادگی خود را برافزود و دادگاه پیشهادی بر فراز اتریش را بنویسند و ریاض دانان انگلیسی اعلام کرده است . این دادگاه قرار است در پاریس تشکیل شود و طی آن جنايتگران جنگهای ویتنام که به گندی اوقات وحشیانه ترین جنگ تاریخ عالم است ملوم شود . در ضمن از جاسوس برای شرکت در این دادگاه دعوت به عمل آمده است .

● روز جمعه ۱۱ شهریور برابر با ۲۲ بهمنامیر بیست و یکمین سالگرد اعلام جمهوری ویتنام بود . طبق آمار حکومت فدرال آکتون در امریکا ۲۲ میلیون سگ عزیز در دهانه در آغوش ۵۴۴ میلیون دلار هزینه نگاهداری آنها می شود . در کنار این ۲۲ میلیون سگ خوشبخت ۳۵ میلیون فقیر نیز در امریکا زندگی می کنند که ۲۰ میلیون آنها سیاهان هستند که هنوز همی از جامعه بزرگ ، آقای جاسوس لعین آنها نشده است .

● آرتولد نویسنده ای مورخ و عالم مشهور ایتالیاست انگلیسی گفته است که طرفدار جنگهای

بر اساسا با ویتنام از لحاظ اخلاقی ویتنام شمالی است چون رولمنندترین دولت جهان با قسمت اعظم زمینهایش با ملت قفری می جنگد و نمیتواند مقاومتش را در هم شکند . و این در تاریخ ملتهای جهان بی سابقه است .

● بیش از نود تن از نویسندگان و پراگره دانان و بازیگران و موسیقیدانهای سولیدی پای نامه ای امضا گذاشته اند که در آن نامه از امریکا جاسوس خواسته شد .

۱ - بمباران ویتنام شمالی متوقف شود .  
۲ - قرارداد ۱۹۵۴ عملی شود .  
۳ - سربازان امریکایی خاک ویتنام را ترک گویند .  
در میان این هنرمندان ، نام آیتنگار بر گون نیز به چشم می خورد . پیش از این نیز آرتور میلر از دعوت جاسوس برای همکاری در تلوزیون امریکا استقبال نکرد و علت را رفتار غیر انسانی دولت امریکا در ویتنام ذکر کرد .

آیا فائزهای اینگونه هنرمندان از جنگهای ویتنام ، در آفران راه پیدا خواهد کرد ؟

## بقیه نیما شاعر مردم...

دیگران در آثار خود از نیما و آثار او بحث میان آورده اند ، هنگام تحقیق منابع مربوط به نیما که تسکون از طرف دانشمندان ایرانی و خارجی بمل آمده ، میان نتیجه میبوان رسید که زندگی و هنر شاعر توجیه گران زیادی را بخود معطوف ساخته است . لکن با وجود کثرت منابعی در این باره هنوز از نقطه نظر تطبیق علمی ، اثر تحقیقی کامل و ارزنده ای نوشته نشده است .

بنابراین با توجه به کثرتش روز افزون شعر آزاد در ایران ، اساس بر سر و آموزش علمی ابداع و نو آوری و همچنین نظریات نیما که بنیان گران این نوع شعر می باشد اهمیت ویژه ای پیدا میکند .

پایان  
توضیح : نگارگر دانشمندان آذینه در بعضی موارد با نویسنده خارجی مقاله درباره نیما متفاوت است .

## توجه \*

از شماره های گذشته

## مهد آزادی آدینه

تعداد کمی موجود است . خواستاران می توانند در تبریز از :

## انتشارات شمس - نوبل

( روبروی قراغیای ملی ) بخرند

## جهان نو

شماره دوم جهان نو گرچه دیر آمد ، ولی شیر آمد . مطالب خواندنی بسیاری در این شماره گرد آمده است به خصوص چند مقاله ی رفیع مثلاً آنچه درباره روستاهای هند گفته شده ، و نیز گفتار مهم در باب انتشار از همه آنکه زور که در شماره اول ناام مانده بود ، به آخر رسیده است . خوانندش را توصیه می کنیم .